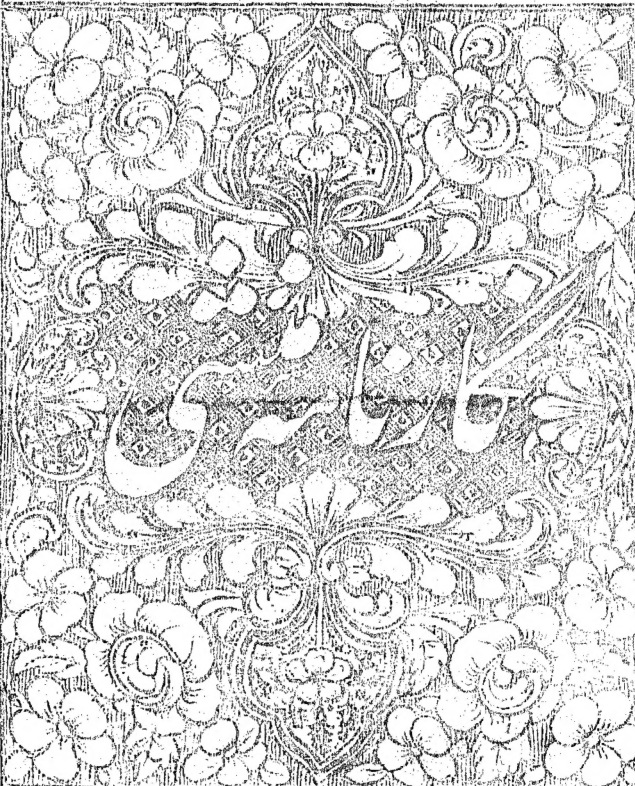


چرخ صنایع و مکاران فضل خلا بر زمانه
چرخین و چرخینان و چرخینان

انتها نیست که در عالم کار می چرخ آید و در سر پیر طالع تعلقه عقده خاطر کاشاید تا به



تصفیه اشکار کامل من شتی لقب معروف به ملک زاده صاحب فکر رسا

در پیشانی نشیمن کسوف و کسوفین و کسوفین و کسوفین



بسم الله الرحمن الرحيم

نشی حکمت کا پیرایہ دی چون بارادت ازلی باناشی شریفہ کائنات پر دلت و پناہ پین نوائین خامہ
 بدیع تقریب نام نامی و ہم گرامی مجروحہ شامہ حدوث و قدم حضرت آدم علیہ السلام حضور گروانیدہ ندای ازلی جلال
 فی الارض خلیفہ در عالم اعلیٰ انداخت و چون وجود مستور فیض آمویش حکم علیہ فیہ در خانقہ الکتاب بوسہ طہور آورد
 تخلص فلان و تشریف نامست بر تیر خفته بخت و بخت خفته شد فی الارض سامیہ زمین و زمان گویند گین ساخت
 تا در اجرائی احکام خلافت دامضای امری جلالت اسرار خفیه مقول علیہ و انہ اسرار سنہ نفوس جلیکہ کہ در وی مبتلن کرده بود
 بر فراز پیدائی آمد پیر از انکاء و الامداد اجادش کسوت ایجاد پر شید مقتضای استعداد فطری و قابلیت اصلی سیرکی
 مستور بکار می گردید چنانچه بعضی از بہر کتاب معرفت الہی تحصیل دوام آگاهی بہمان خانہ تجرید شافہ صفو مکملہ
 ہدایت و بار شاد پیار ستند و کہ وہی عبارت کار گاہ تعلق اشتغال و زبیدہ پس از تجربہ و احتمال از بہر نظام حال
 عباد و سر انجام کلمات حکم کن و فساد دانش نامہای بزرگاشتند تا مستفیدان سعادت نشان بقدر فہم و غم
 و رسائی بطاعت آن از علم ہر امر و مہم و در اطلاع بر وجہ مقولہ کامیاب شوند تا این زمان اسباب معاش عالمیان
 بدستور و قانون عیشیان نشق پذیر میگردد و بہر کہ را بنابر شرف ذات و بکار کم نفس بایہ دانش وری می افزاید
 الاحمال و رہنبری کہ در نگاہ و مشترباشد تصرفات شکستہ تیار تا انکاء الی این مرتبہ بگزین اندیشہ از رانگان کامل الوجود
 بنصہ ملان می آید با چہ بنفہ نشی کہ بین الاقران ملک مرادہ معروف است چون و منشآت پاستانی با معانی
 و میدان

۱۴

نشیان بلاغت نشان اگر کرده و متقدمین نشیان بلاغت نشان در بیان کرده بیان که
در پیشین زمان بروی کار بوده و مخبر و نگار بزرگین طرانی تزیینت پذیر ساخته اند چون اسامی آنان و کتابانی
کاتب پاستانی نیز پیدا شده اند و بعد از آنکه در مجموعی از سخن پر و از ان ایام سابق و زمان حال که بر فضل و کمال آنها
اطلاع داشت و بیاید این مخبر و بدیده خرمین ساخت و بر قابلیت و استعداد هر یک از کاتبان و متقدمین
و کردی نشد با کمال از رقم شجانه پاکیزه نگار ایران و دیار است و در حضرت شیخ فیض است که کتاب گلستان در
تشریفاتی خوش عبارت درون ساخته بعد از آن که نصیر طوسی که اخلاقی نامری از بقوت علمی بکمال شایستگی
نوشته و بعد از شیخ شرف الدین علی نیرودی که در تصنیف و تالیف نامری بسیار خوب پرداخته و بعد از آنکه
خاوند میر شاه پروی که وی مصنف تاریخ رد و فقه الصفا که در تفسیر آن تفسیر خاوند خاوندی داده قانونی
شایسته در جهان با گذشتار شده بعد از سکنه بیگ مصنف تاریخ عالم آرای عباسی آئینه عبارت عباسی
چهره های بلاغت کرده و آینده در هندوستان نیست نشان کرده و بی که در زمان خلفای اسلامی نیز طراز
بوده اند این در به خیر بر حالت و حقیقت آنها علم ندارد اما در عهد سلطنت حضرت عرش آشتیانی شیخ ابو الفضل
بن شیخ مبارک در هنر انشاء طرح تازه بر نهاده پایه سخن را با وج کرسی رسانیده و امین احمد رازی
کتاب هفت اقلیم نهایت و بلند نگاشت و مصنف تاریخ باونی محمد قاسم فرشته باین دل گزین چهره افروز
نموده حسن کلام کرده و در زمان خلافت حضرت جنت لکائی محمد خان اسفندی به تشریف الملک جهانگیر
را عبارت صاف و شسته نوشت و در عهد سعادت عهد اسطخبرت فرزند آشتیانی سر استخبرت نویسان
و مشور اعظم افضل خان مرحوم بود و بعد از اسلام خان و ایران چون طایفه سادات سادات و دانی نامانی
بیار است و با یقوت نهایت و خیر و بدیعت هر چه نوشت است و از ده فاضلان نوشت لیکن هنگام طاهر
از روی القاص با چلبیان خلوت خاص میگفت که من هر چند در قرآنهای من آشتیانی و دریم به سپرد
شیخ مبارک نرسیده ام محمد احمد علی من النصیف و چون در ایام وزارت خان خرد کرده و من شاهنشاه نامه
یعنی تاریخ جهانی بمیان آورده و را و اکی حال میر جلال ایلانی تقدیم این خدمت مامور شده پس از آنکه
که او منشآت خویش نیز به شرف آهسته گشته اند و عده عکاسی صورت پذیرد و انشور را از نه پند شیخ شریف الدین
لاهوری شاگرد ابو اسطخبر شیخ ابو الفضل سرانجام این اسطخبر میر میزند یافت چنانچه میر علی ابی و در دفتر
بجز دل خواه و طور و پسند نگار بند کرده و دیده مادره یاد گاری در دست آباد دهند گزاشت و چون بسبب
فقر و این از کار باز ماند آخرین دفتر بعضی را اتهام شیخ محمد داشت شاگرد رشید شیخ متقدم با تمام پیوست و در
سر کار بادشاها و در آنکده قاضی محمد افضل سر دفتر خاص نویسان بود که رفته اش رنگ از آئینه و اسامی

از میان تا در قید نامی حیات بود و رنگین طرازی فراموش و شمع غنایت است و شمع خرد صانع کند و رنگین نویسی
شهره آفاق شده و الهام و انعام بلشانی اگر چه بدر بار کیمیا بدار نیاید اما در میان وطن کارستانی بدیع نمایان
است و از خولین بلند مکان عاقل خان چمن آرای باغستان نظم و شعر گردید و امانت خان خوانی مشهور
بپیکر معین الدین آنکه که در تیره دیوان خاصه و الی و بی مسوده آثار قادر الکلامی آشکار گردید و میر محمد رضا منصب دار
که بهر هنر و فن خضر توفیق اکنون گوشت نشین است و در سنانت کلام و شایستگی طرز جاد و علمی به فراز پیدای آورد
بعد از این هر که بخواهد در آید احتمال که سخن بردازی است و از تصنیفات خویش دریغ نماید و اللطیف و المعین
فهم المولی و هم النصیر باجری حال ششی سخن سگال و باعث تالیف این نگارخانه است
افصال از آنجا که در عنفوان شباب بین ضریح خدام و ان حقیقت یاب یاب غیبه و نبوی از طاق دل
بر انداخته بود اکثر هنگام بهر سعادت ازلی برین میداشت که اسباب تعلق جسمانی از چشم ظاهر نیز بر افتد و
و اوم صحبت خاک نشینان آسمان پیاپی و ظاهر خرابان باطن آرای که سلطنت و کون در نگاه همت آنان و زنی
ندارد و چهره بجز در افروز و در کرم نفسی آبی بر آتش درونی برزند و در حانی پر شکلی نوش دارد و بخور و این رنجور
نفسانی در دبدبه فرقه گذری انقاد و هر دم دبی دست نداد و بلکه بیماری از در و خود آگاه به نظر نیاید و بی نظاره
دیدند که خود پرستی را خدای پرستی میخوانند و گروهبی در صومعه یافته اند که تن آسانی را روح پروری میباشند
صورت ایشان مانا سرب جهان معنی بود که چون تشنه لب باو دیدار و بر میدید و دریای توجع پنداشته قطره
از نان با انوشی شتافت هر گاه با معان نظر آن لمعان را نمود و ببود و میافت سوخته پاسبیکه و بد ازین جهت
دست بایکده کسان و راز و دمان بلقمه دیگران باز نمی شد و بر آینه تقریر و ذلیفه مقدر که از بهر افاض میسر
نور سندی بهر وقت چه بخردی که از سلسله بیم و امید و اندر ماند و از اندیشه پیش و پس فراخ اند به لباس تعلق از ان
بتر است و کج خلقی که صد بهر خیال باطل در سر نشاند و دل را در پی گوناگون مقصدهای بی سر و پا
بر و انداز دایره تنگامه کثرت بدتر ناگاه بدیده توفیق رفیق گردیده و بر در دولت ساری مجمع البحوث صوت
و معنی و مقتدای دین و دنیا سواد دیده دل بیداری سرور سینه حق گذاری صافی مشرب روشن خیم حضرت قاضی
محمد میرزا بنده رسانید و حال این توانگر صوری در ویش مهنوی شعور و معان گشت که نه از تعلق نفور است و نه
از تنگ و خور و نه از بند هستی نیز است و نه از تصور نیستی و از آزار نه با خود و پیوسته است و نه با غیر دل بسته
خاطر در و پرورد که از مدتی در پی دید و یافت چنین مجرعه لطیف کونی و آلهی جهان گردی و سحر انور دی یکروز
قدری دم آسایش بر کشید و از تنگای دوی دایمی باز بسته سختی در نگاه جمیعت بیدار امید چنانچه بعد وفات خان فلان
کمان لشکر خان بهر ششی علیه الرحمه و العظمی که در خوابگی کردن و بنده بهر و زدن حیل و نظیر نداشت هر چه

آهنگ تعلق از نکاح منضم بر خاسته بود و اما از بهر التماس خدمت و ارتباط و رفعت این بزرگ حقیقی و بخاری
 بندگی درگاه آسمان جاه دره التاج خلافت عظمی مسرتن الصدر سلطنت کبری باو شایسته و مظهر الوعد و بنده کشور
 کشای پیرایه و شمع نور چهره و لغز و لذت انظار کامل خرد و غیر ذریخت شاد و از افروخته بخت عدل مصور
 عقل جسم بر سواج جو و در کم حضرت محمد مصطفی شاه عالم بهادر مد الله تعالی ظله العالی سه شایه که در اصل عالم اند و در
 است به اول خط فرمان و پیش صورت است به از استعانتش بگین یا نت شرف به بر خاتم انکشت سلیمان
 صد دست به اختیار افتاد و پیشگیری دیوان گاه وزارت بادشاهی ست فرقی عزت و افتخار بر و عظیمین
 پیوست و از خود هیچ ناشی آن برگزیده جناب الهی خاطر فرموده چون بخت پشمرده از نسیم صبح گاهی بشکفت
 و در زمانی که حسب حکم لایقی منتظران برای اصلاح ظلم و فساد افتخانی به بنام مضر دارالملک قابل بیان در آمد
 و اعلام مظهر اعتدال بدار سلطنت لاهور و در و در مسعود سرور و شایسته و الا که هر عالی تبار و مظهر مظهر نامدار
 فرغ ناصیه ملت و دین محمد میزالدین منتقل پیش روان شده و خدمت دلا لالانشاد رکاب فیروزی تاب
 شایسته بلند قد ریاض ذره مقهوره رفت لیکن آنکه بگذر خار خار مزاج و تقار خلی که رویش کس بیند
 ز نامش بر زبان مراد و دل شایسته دران سرکار عالی قرار گرفت و بهر چند آن نوبت کاشی صاحبقرانی
 ز نهبت افزای ریاض جهان بینی در حق این مستمند لطف و مهر بانی بسیار کرد و اما از برای رفع خدشه
 درونی و رنجگاری که موبک منصور و الاشاهی به بلده پشاور آمده و بگه ای نمرال مقصود گردید و بالعمود
 رجوع بچهری دیوانی آورده بدستور سابق بتقدیم خدمت انشاء قیام و زریده و چون در زمان حان
 قدر دان رشید خان عرف مرزا بیع الزمان جهات غانی دیوان بود و این جوهر شناس اهل بنجرین
 دلدی و خجور می نمود که توان طبیعت زیاده از حد بیان افرو و در بعد مراجعت فتح و نصرت بدو خلافت
 خان صفوت نشان رحمت خان دیوان بهر تواتر شایسته خلیفه سلطان و زیر و نشور عراق که هم
 بارت و هم باستعداد و شایسته وزارت بود دیوان سرکار عالی متعالی شایسته شد و بعد از آن ایام بهت
 فرجام با مثال یلغ جهان مطاع عالم مطیع نهضت لوامی فتح سیاهی جهان کشای بصوبه دکن رنمود
 و بعد مبارک وصول رایات جاه و جلال با و رنگ آبا و خست نیاید و با فاصله مدت یکسال کمان کش دیوان
 مشار الیه بنا بر مصلحتی بمسکر معکه که دران آوان بدو الخیر جمیع قامت داشت دستوری یافت و درین
 سفر دولت اثر چون توفیق باری غراسمه خدمت عراض نگاری و مراد لویسی ازین جزو مقرر نمودن
 و خواه بتقدیم رسیدن خان موسی الیه بدو از می و حال پیر و از می این غریب شهرستان یکس چندان
 گردید که پی هم بطای خلعت و انعام به نواخت و کدورت و برینه که از حق ناشناسی بعضی و دستندان

به نفع و خیر فایده جمع شده بود و در ساخت و چون بحسب حکم تقدیر مساعودت با سعادت الویه نصرت بیکر
 از ملک و کهن به لشکرگاه بادشاهی واقع شده و قلع و قمع روزگار یعنی محمد اکبر بادشاه هندو غبار انداز
 در دلهای انگلیخت و بادشاه هندو همان آزادی عالم کشای به عاقبت آخر حمله نمود و صحرایی ادبی دستور می یافت
 و از آن طغیان آبی آبی افواج ظاهر پیروی نمودند که شده رگباری آنکه سید و مقهور گردید و لاجرم حضرت شاه عالمیان
 پناه بجزرت خلافت دستگاه آمد و سوار جهان بیابا اتفاق بهم بقدرت استیصال غنیمت بدیال کشته شد حیات باغی
 شده بود و پاره و کهن نهاده و با وجودی که سوار گریه و ماه مبارک در رمضان بود و مقام و آرام بیج بنگار
 دست انداز و کوچ متواتر منزل اجلال اردوی معلی بدو اسیر و بر پاره و سایه بان افتاد و درین شهر
 فیض بر دست خان بسبب و هم و سوا سس که از کثرت طلب و تحوای سپاه و ولت و حصول ممان آنکه
 بهم رسانده بود و از خدمت دیوانی استعفا نمود و از آنجایان مشارالیه شرف همان پند می برین رسانید
 و چون نقش و نگار بگفت از سوزی الیه سر انجام نیافت و لا علاج دیوانی بحال قبول سوار و الایست خست
 ابواب الدان در المهرام رشید خان که اکنون دیوان خالصه شریف است که حاکم پذیرفت و دیوانی در آنجا
 اقبال گشته از افرجات نزد و نفعه مواجب خود و چشم و غیر ذلک بشرف خان بحال ماند و چند روز
 شاه عالم پناه از پیشگاه سلطنت و جهان داری با عظمت و شکوه و لشکری انبوه تمانت و تاراج
 آنکه غنیمت عاقبت و خیمه مصلحت شده و خیمه سپهر آفتابم بانسوز برافراخت و بعد کج افواج قاهره حضرت
 ظل العالی بیعت الیه حاکمی سیرا حاکمی را فی را که از اعیان و شرف و عده سعادت عراق عجم است بخطاب
 و تبارت فرمان و افاضه منسوب شدند ساخته و دیوان سوار بادشاهی مقرر ساخت چنانچه این صاحب السیف
 و القلم حکیم دیوانان سپهرت و استیصال ط مسافت نموده و به کمر و خیز و اقبال پیوست و مشمول غنایات
 بهمان افر و عالی متعالی گردیده و در سیاق فتح و یشاقی آنچنان خدمت نمود که در دهمین و آفرین گشت
 پس از آنکه سرزمین گره و شکاف و تفرین و در کار می نهاد و از اهل لغی و عناد اثر می نمایان نشد و مراجعت
 با افر و درت بشکرگاه بادشاهی چهره نشاط برکشود و عله و عله کپیری دیوانی که بر طبق امر جمیلی القدر در
 او رنگ آباد مبارک پیدا مانده بود و طلب حضور شد و این پیر ضعیف از آن رو که در موسم پریشکال
 تاب سفر داشت بگرامی توجه دیوان در بان و صلوات عزیزی از بایری و درستان در آرمگاه اجابت
 اقامت یافت و چون بنین عمر بقدر پیوسته نفس چند که از حیات مستعار باقی مانده را بیکان از دست میرفت بهتر
 چنان دید که مسودات برگزیده خود را درین فراغ وقت فراهم کرد و مجموعه تازه طبع ترتیب داد و یادگار
 بجزیره روزگار باز گذارد و نهاد با مبدع طایفه ربانی و توقع تائیدات آسمانی که در آنجا شامل حال نماید و مقرب باشد

است دست قلم با ساقه بقدر لطافت بشری تملیق و تمیق این مجموعه شامل پیر و دختر است که در باب دانش و نگارخانه
 سرشته انصاف از دست نهند و بر خندان و لاد و نرگل آفرین افشاده عیب و سودا مان کرم و لطف پیر و دختر است از
 حضرت رحیم در کرم عظیم یابند و راه شعبان ^{۹۵} موانع ^{۹۵} فهرست کتاب فرخنده خطاب
 مشتمل بر دو دفتر و خاتمه و قراول تفصیل مسودات جامع این نویسنده مجموعه محتوی بر چهار صفحه صفحه
 اول نگاشته است شایسته باشد نامدار و الا تبار غرض و مکاتبات و نشانها فیض عنوان صفحه و دوم صحاف
 نویسنده علیشان صفحه سوم و نوبتات دیوانیان کاروان از غرض و مراسلات و پروا نجات مالی و مسلمات
 و اسناد خدمات و دستکات و غیر ذلک صفحه چهارم خطوط غریزان و دوستان که بیشتر به تکلیف آنان
 و معدود و به حسب روزگار ترتیب پیوسته بر رسم یادگار درین مجموعه مندرج گردیده و در بعضی صفحات که به
 از مسودات دیگران از اسوله و احوال به نیابت اقتضای عمل اندراج یافته اسم هر یک بشرقی نقش تحریر پذیرفته
 تا خواننده طرز کلام آن جماعت بمنزل استعداد و فرسخیده بطور و طریق حسن بیان نشانی محقر سوار نه نماید و در
 همین مطالعه سیاق و سباق عبارات و بیست و بنده مضامین با همان نظر باز دیده و سرشته انصاف از دست
 نهد و دفتر و هم تفصیل نشیات دیگر و بیان نکته پنج ششم و پنج صفحه و اول خوانین مطالعه یادشاهی اسناد
 و خاتمه صفحه و دوم مناشیر عالی و الا شاهی و بر نه از غرض و مکاتبات که غالباً بطلب اقبال بخت قدسی خط
 نگاریاب شده باشد صفحه سوم و غرض و مکاتبات خوانین بنده کان صفحه چهارم منشیات سر دفتر استادان
 روزگار شیخ طالع یار عرف او و در راج منشی رستم خانی صفحه پنجم نگارین نامهاست مستعدان شمع نویسی که
 خواندنی دارد و غرض و صفات طبع و قواد اینان خاطر و قیقه یاب زود انشا طامی آر و خاتمه و تقریبات اعلی القیل
 و القیل بدیل علی الکثیر و اختصار بدیل علی البدر الکبیر و الله ولی التوفیق و نعم المومنین و نعم النعمیه آغاز و دفتر اول
 ششم بر چهار صفحه بر تفصیل ابواب صفحه اول نگاشته است شایسته باشد و الا تبار نامدار منشیات
 باب اول غرض و مکاتبات و نشانها عالی و پایین باب غرض و مکاتبات
 شایسته باشد و مغرالدین بدرگاه مقدس بادشاهی و در شکوه عطا و خلعت آنکه پیران
 که خاصیت سراپا سعادت که از وفور بنده پیروری و پیر و ده نوازی براس سر پنداری و سرافرازی خانی
 فدویت نهادن پیشگاه فضل که کم کر امت عطا یافته بود بیست و دوم شهر و قیقه در منزل کنار دریا به بخت
 شرف وصول انداختی فرمود فرقی فرمود مباحات کترین خانه زودان بنده و طبعین بر فراخت مراسم استقبال
 آداب تسلیات آنرا بجا آورد و چهره عبودیت و انکسار بجهت و شکوه و سپاس عنایات جهان افروز نورالکین
 ساخت امید و راست که بر مینوی فیض و فضل و کار فرمای اقبال عدد و مال خانه زود و فدوی مصدق شدتی

گرم دیده مورد خرید و فروش و الطاف حضرت خاقانی جهانیانی شود هر چه نزد و تریقیل پایه سریر خلافت مصر که
 به جمیع تفاهد دینی و دنیوی مرجع است سعادت دو جهانی اند و زیاده بالقاب و عبادت مرید فدویت
 آئین محمد بن محمد بن باب مع جاه و جلال میرساند که نوزدهم شهر ذی قعدة از سراسر خواص پور کوچ کرده بر تالاب
 رحمون یک نیم گرم که این طرف از کمار سی بادی منزل نمود پیر و مرشد حقیقی سلامت دریا بهت بسیار
 دور و دره و شور و عجز است و پیش از بادی مسطور تا دریا را مکانه که تالاب یا چاه داشته باشد نشان
 نیند بند فر دایر جا که نزول میشود و عبادت خواهد نمود یا القاب میرساند که بخت یکم شهر ذی قعدة از دریا
 بخت گذشته بر لب آب منزل کرده چون از بهر خبر فرخنده اثر نهفت اعلام نصرت فرجام که از روستا
 غلظت و شکوه از نزد در مقام کوه و نرزه در اندام کرده شقاوت و تشنه انداخته جان این مرید عقیدت
 آئین بر زبان راه پیای در یک کوشش است فر دایر و مقام نمود و در شکر عنایت و و ابالقاب
 میرساند که دوازده صحت اتماک از دار الشفا فضل و کرم براسه این مرید محبت شده بود و در فرید الضعی
 در مقام حسن بادل سعادت اتمان کشید تسلیات فر دایر و پیوری که همیشه شامل حال این فدویت به تقییم
 رسانند از نوازش کمال بر خود باید موافق حکم جهان مطاع بنوعی که حکیم محمد تقییم نوشته است استعمال این
 و او خواهد نمود از سیاه من توجه اقدس آید و راست که در دشتا خواهد یافت مبارک و عید الضعی
 میرساند که عید سعید الضعی بر ذات اقدس و شخص مقدس مبارک و فرخنده با آداب تسلیات تخنیت
 و مبارک باد این روز شریف که با عقدا فدویت نهادج اکبر معنوی ست بجای آمد و از جناب از و در حلال
 مسکنت و نایب که هر روزی در ایام سلطنت جاد وانی طرازیست طرید و هر شب بیکای من لیلة الله
 مقرون و اراد ایضا میرساند که از رسیدن خود ببلده پشاور آمدن مبارک و تبارج بستم شهر ذی حجه
 عرض داشته که جناب عالیان ماب ارسال داشته بود از نظر انور گذشته باشد بعد از آن بخت و دویم
 ماه مذکور جمله راجه رام سنگه و بخت و چهارم جمله امیر خان دید چون سر راه چهل واقعه شده بود و مرغابی
 بسیار داشت و در دست جانور سه دانه و زاول یک مرغاب و در روز دیگر و تسفل و یک مرغابی
 شکار کرد و در شکارگاه بگفته جانی خان راجه مذکور را رخصت پیش داد و القاب مبارک استحقاق
 تقصیرات در ایام عاشورای میرساند که چون این سفر نخستین مرتبه بهجوری از سعادت اندوژی
 حضور فیض گنجور شب و روز اندیشم میداد که مباد از راه طلت سرایه دانش کثرت احتیاج بار شد
 لازم الانقیاد و فو لا و فعلا آنچه در خود پیشگاه جاه و جلال تواند بود از این مرید عقیدت آئین سر زده
 باشد اندرین روز تبرک عاشورای که زمان غفورات و آوان مفع خلیات ست زبان عبودیت

بیان را بدو خواست بختانش آنچه سهوا و سیما صورت سنج پذیرفته باشد بیکشاید بخواه اے اجات انما
 که بر بنیاد آن اخذ ناان نشینا او اخطا نماند بیکگاه فضل و اصطلاح امید و امید را سبب پوشش و حق تعالی
 می باشد فل خلیل و الا شاهی ابدالد هر مرد و دوسم و باد پا نجا چه میرساند که درود و رحمت آن در شایع
 عالمستان بهایت عنوان مانند نزول آیه رحمت از فلک افضال که امنت شرف اعزاز و غرضی بخت
 نوید خدم سعادت لزوم پیرو مشق تحقیق باین هر دو حیات بخش هر دو خدمت و هر دو فرغ و در غرض
 و مواعظ آن شمع به هدایت و یقین گردیده است که آنی به تقدیم رسانند و سرافراز اوج سپهر برین گذرانند
 مراسم آداب و مراتب تسلیحات بجا آورده از فضل که هم آنی امیدوار است که از شادان عالم انبیا و اولاد
 دین و دنیا ساخته قدم از سر نهاده سعادت تحصیل شرف تقدیم بکار فیض باب سیرت بهر چه بام
 کایاب گردد و در مبارک پا و ساکنه مسوده آنکه فرزند پیشین سالگره مبارک که بیاچیز بخت
 و بهفت بخش آسمان روشن گردانیده آواز بهیت و شادمانی و در فرقه سعادت و کمالی با خوشی
 عالمیان رسانیده بر ذات اقدس و عظم قدر و جلال و دنیا مبارک و جلال باد و برین روز جهان
 افزون که بخت خدا داد و دولت قوی بنیاد هزار گونه که بهر مبارک و بر نفس افشاند و آفاق
 بقیان خط خاک و اوار و صومعه نشینان عالم پاک در دعا طویل بقای گیمان خداوند با وج و بخش فلک
 رسیده هر دو خدمت آداب تسلیحات و مراسم که نشاء بدربند با سبب عیادت آیین بجا آورده و خلاصه
 دل و جان بآئین شاربقدسی فضل روان نموده زبان عجم و بیت بیان در جناب این دستان کشود که
 رشته هر روز افزون پیرو مشق تحقیق آنکه سالگره بیج هزار دانه کناد چون درین هنگام میمنت
 فرجام از قرب بساط سلطنت متاود و زمانه بر رفیق اند و از آن حصه ساطع انور شک برده است و عا
 میناید که سعادت و الا ملازمت که بر جمیع مقاصد صوری و معنوی امری است بر چند و در روزی شود و
 ایضا غرض داشت هر دو خدمت آئین میخیزد این زمین عجم و بیت بلبا و بلبا سیده ذره مثال
 بسامع جاه و جلال میرساند که بوسیله آوازه مراسم تنبیه و مبارکباد و حصول رفاه سعادت اند و میرست
 افزون سالگره مقدس خط که بهار گلشن امید عالمیان و عجب مزاج گمنام جهانیان است زبان قدر
 بیان را فیض اند و غرض شرف و دجانی میگرداند خج سبحانه و تعالی سله اند و ام بقای ذات اقدس را
 نصارت بخش ریاض آمانی و امان جمهور عباد و طراوت بخش مزاج امید کاف و انام دار و آفتاب عالم تاب
 سلطنت ابدی الاتصال هزاران سال بر مفاصل جمیع بندها سبب تابان و در نشان باد مبارک کباد
 و ولادت شاهزاده آنکه میرساند و پذیرد سینه آوازه مراسم تنبیه و آداب مبارکباد و ولادت با سعادت

بادشاهان و پادشاهان عالی تبار که بهار پیرایه گشتن مقصود اولیای دولت خدا و چهره افروز حصول تناس
 انجاس سلطنت ابدیدار است زبان عبودیت بیان را شرف اندزد و عالمیگر و انز که حق جل و علا فکرتان
 عظمت و اقبال و جنتان اجمت و اجمال قبله یون و دنیا را جاودان و بر و سنده دارا دین نو با و به پستان
 شیرازی را در سایه خورشید پایه پیرو مرشد حقیقی از کمال عظمی کایاب گرداناد مبارکباد و ولادت
 خلف شانزده عظیم الدین آنکه میرساند که هر اسم داب شهنیت و مبارکباد ولادت با سعادت خلف
 شاهزاده نامدار کامکار محمد عظیم الدین که بهار پیرایه صدفه آمانی و آمان اولیای سلطنت ابدترین و شکر بخش
 دلباس مریدان عقیدت آگین است بجا آورده از حضرت فیاض عطا لا طلاق استمد عارضیاید که فکرتان
 دولت و اقبال جاوید آمل قبله و کعبه دین و دنیا را همیشه بر دهنده دارا دین نورمال پستان جاده و جلال
 در سایه خورشید پایه پیرو مرشد حقیقی کایاب کمال عظمی گرداناد و بمنه و کرمه مشتمل بر ادب و فیاض
 تو که نور زنده را چمنده سده آنکه میرساند که غلبه گشتن سستی که از اسرار ابر بهار اگر ام الفضل عالم والا
 جناب شاهی و چار چمن گیتی را طراوت بخشیده و با فاضل و تقاریر جو مبارک مکتب و احسان بر دوام علیای
 حضرت عالم پناهی نال آمانی و کمال کافه آنام را بنجره حصول مقاصد و مرام بر دهنده گردانیده و تبارخ فلان
 راه بنده عقیدت آگین را بر سر عطار و صوفیه و خانه زاد نو رسیده بچین حال بجزو آستان تسدی
 بجا آورده چون مرید فردی که است این عظیم از پیش باب تفضل ایندی بهیامن تو جهات باطن
 اقدس پیرو مرشد میداند که ادب تسلیمات آنرا کمال ادب و انکسار بتقدیم رسانیده امید و ارات
 که از درگاه عالم پناه بر حجت اسم و صمیمه با سرور و کامیاب گشته و دریا و ازین ترک ادب دانسته بدعا
 اختتام نمود و اقبال جراتاب سلطنت و شیرازی ابد الد بهر تابان باد و در ولادت صمیمه
 پالانها به میرساند که چون کار با شهنیت تمام و مطلق حوالاست و هر چه از نهان نهان بطورین بر خلاف
 خواستش بنده و بر و ظهور میرساند محکم به مع الله و غیره اجماع محالی او دران بود که اندک تبارخ فلان ماه
 حبس بریده و در خانه این مرید متولد شد اگر چه در عالم سحاب به تقصصات شتاب اشری دلباس ارباب
 تعانی از وجود و نبات به افتیاب کدرد و مولد میشود لیکن از ان رو که فردی عبودیت پیشه برایشین
 شکر مکتب و تفضل بیکار آن قبله و کعبه جهان و جهات بیان است ازین رو بگذرانیش تا که ده پانزگی
 محل تحلیل ابهری التخلیل حضرت پیرو مرشد حقیقی تا بقائه و هر و نبات عصر از جناب ایزدی سیکلت
 پناهید امیدوار است که در نو رسیده است به گاه شکایت و الا به تشریف تسیر سبایه سعادت جاویدی
 از درگاه سلطنت جهان را بر سر مضار ق جمیع بنده گان تابان و در فشان باد و شکر عطا

این
 است
 این
 این

بر چرخ میرساند که عطا سے بر چرخ و تکرش و بند و تن خاصه از پیشگاه تفضل و کرمست بیکران علم غایت و مهابات
 مرید عقیدت آگین بند و ده عین بر فراخت تسلیمات ادب آنرا باین بند ما سے فدویت اما ادا ساخت و چون
 ادب آنکه تو ترغیبات عالم افروز از حد بیان دانند از ترحمان بیرون شناخت لهذا تظیل کلام ترک ادب
 دانسته بدعا اختتام نمود و آفتاب علمتاد سلطنت و مهاباتی از افق اقبال جادوانی بر ساحت ربع مسکون
 ابدالک هر ساطع و لامع باد با القاب میرساند که حسب حکم اقدس که اولابنام میرمبین الدین شرف و درو و عطا فرمود
 عانیان امان الله نهشت چهار پنج در است که مرید فدوی درین منزل تقریب شکاره قدم نموده و مردم تقیید شکر
 نظر اثر نهاده رسیده تا فراجم آمدن مردم و نهجا تو قضا نماید یا کوچ کند هرگاه مردم جمع شوند روانه پیش
 یا صورت حال باز عرض داشت نموده مطابق حکم و الا بعمل آرد و در هر باب بخودی که زبان رود و مطابق
 آن عمل نماید یا القاب آنکه میرساند که از پیشگاه تفضل و کرم و دیو زده و نموده نیک که براسه مرید فدوی محبت
 شده بود رسیده ادب تسلیمات این عنایت و الا را باین بند ما سے عقیدت اما بتقدیم رسانید چون از محوره
 سپاس عطا به جناب فیض آب شاهی که رسان نهای آنی شود و متواتر است هیچ وجهی تواند برآمد لهذا
 بجز اقرار نمود و بدعا اختتام نمود و آفتاب جانشاب سلطنت جادوانی طراز هزاران سال گهراں افروز باد یا القاب
 میرساند که نشو و لامع النور کلل بدر غره و حلقه بلالی شکلی خط قدسی خط که هزاران جان مانده فدویت نشن
 مشار بر لفظ و حرفش باد تقصیر بر رسیدن عرض داشت بنده فدوی و صد و ارشاد واجب الاتقاد و در بد
 تو قف که تا حصول حکم حضور فیض کنیز و اجتماع شعیب و ار سال حضرت آنها و ظهور آرمیل القدر مطاب شدن
 احدی که از آن جماعت تا کنه فقه نرسد بکمی منصب با فرد و قایم بجا بود که از راه بنده نوازی محبت شده بود
 پرتو و مول سعادت نزول بخشیده سرمایه اعتبار و افتخار این مرید عقیدت شکر گردید تسلیمات ادب آنکه
 زده پروری را باب بند ما سے عقیدت اما بتقدیم رسانید امیدوار است که توفیق تحصیل بهره دولت اقبال
 امر و الا قدر یافته بر طبق ارشاد هدایت مواد کار بند گردد و در شکر محبت اصلاح بعضی الفاظ
 میرساند که محبت ارشاد بدایت مواد عنایت قدسی اصلاح در سهو بعضی الفاظ مرقوم بنام امان الله و کرم
 که ملا عبد الخالق باین مرید نوشته معلوم نمود و ادب تسلیمات آنرا باین بندگان عقیدت آگین بتقدیم رسانید
 چون از راه قات سرمایه استعداد بارشاد و احب الاتقاد و کثیره الاحتیاج است در همه حال امیدوار تربیت می باشد
 و در شکر عطا سے فیصل عرض داشت مرید فدویت آگین شرف الدین ذره مثال بساط فیض جامع غریزه
 میرساند که در رسیدن فیصل شکر که قرار از پیشگاه تفضل و کرمست عالم افروز باعث سر بند می مرید عقیدت
 آگین گردید تسلیمات ادب آنرا باب بند ما سے فدویت اما بجا آورده و طول کلام از حد ادب دور دانسته بدعا

طول بقای ذات مقدس اختتام نمود و در مبارک کباب و تولد خلف شاهزاده محمد عظیم میرساند که با شتاب
خزده فرج افزای سبوت پیرایه تولد فرزند ارجمند در خانه برادر نامدار کامگار محمد عظیم الدین ابواب مسرت شادمان
بر روی این فدویت و ثناء مفتوح گردید و بتجویز ادیب آداب و ذریعه مراسم تنهیت زبان عبودیت بیانرا
بهمنوف تحیات کشوده تسلیات مبارکباد آنرا بدایب بند با بایه فدویت نشان بجای آورد و قیل و علاطل لیل
ترتیب و سایه گرانایه حرمت پیرو مرشد و جهان را بر برفارق جمیع بندگان عقیدت سیما خلد و مسبو طواید
در اظهار المجدائی میرساند که امتثال امر و الاقدار اگر چه بین عبادت ربانی دانسته و دوری از باطل
سلطنت سناط با اختیار کرده بهرگز سمت مامور گردیده لیکن دانا س نهان و آشکارا آگاه است که در اولین
نسل از المهرمان طایفه تدمسی چه مقدار حرارت کشیده بهر حال پس ادب بندگی و قبول فرمان میداند
و از جناب عالم آباء استعلائے توجہات باطن الهام موطن نیلاید که بر وفق ارشاد هدایت مباد لبس از بنام جدیت
چهره عبودیت افزوده و تیز روی شرف اندوز فیصل آستان سپهر توامان گردید اینک میرساند که المجدوی از
سعادت حضور لایع النور که سرایه شرف و سرور این حرید فدوی است از هر چه سرور و خنده و سخت تر است
لیکن امتثال حکم گیتی نقاد باعث تحصیل مقاصد کین دانسته فریق اعتقاد بر خط فرمان نهاده امیدوار است
که بیامین تدمسی توجہات پیرو مرشد حقیقی نه و در فیض باب تقصیل آستان سپهر توامان گردید و لایع فیض
از پیشگاه غفصل مکرمت و الا پیشی حرید عقیدت آرا سید و فدوی تسلیات این عنایت را بلب بند
فدویت آگین بتقدیم رسانیدر ایضا میرساند که المهرمان از سعادت طایفه کیمیا خاصیت از حد بیان
و اندازد از تر جان افروز است خاطر فدویت آگین این سپهر بخت کبر و مخزون قحاح بر کمال هر چه زودتر
از تحصیل شرف تقصیل آستان جاه و جلال کاسیاب گرداند و امر فرزند فلان جاکوچ کرده فلان جانشین نموده از حرم
مقتضیه فرج منصور چنان بنده باشد در گاه بادشاهی و چنان طایفه سکاره و لاشاهی تا حال سوامی فلان دیگر
در معسر کثرت ترین رسیده امیدوار است که منتظران محات حضور سیاطع النور نیکویدی آنگاه خواهد بود که حاضر
شوند در شکوه و جمول خلعت میرساند که بوسهل کرامت شمول خلعت فاخره انتفا بخش و نیا و آخرت
که طراز آستین عز و جاه و کاکه گریبان دولت و دستگاه بود و چون خلک اعلیٰ سربندی افزوده خدمت چون افتخار
خاوری چهره شرف افزوده تارک مغفرت و مبالغت بر فراز آسمان بختین افزاخت بهجود و شکو این عنایت
اندازد و تسلیات سیاسی این حرمت باندازد اگر چه از امکان ناصیه عبودیت نشان بیرون است
لیکن تبریک سید آدایه آداب بندگی فرق نیاز بر آستان حضرت مجرب المذوات نهاده زبان عقیدت
بیان را بر عاصی اعتقاد بقای سلطنت خدا و او و دولتم ایام دولت ابد معاد سعادت اندوز ساخت و دیوای

بدست خدایت این چنانچه باید تقدیم بر اسم تعالی و لوازم کونشات پرداخته تا ماه ز نور شید شود و خلعت پوشش
 تشریف کرامت فرازد و سرزدوش به اقبال که عالم زندش حلقه در به در بندگی شیه بود و ملکه بگوشت آفتاب
 جهان تاب سلطنت و جهان بینی ابدالدستربان و درخشان باد و در مبارکیا و تسخیر ملک میرساند که تسبیح
 آداب مبارکیا و خدمت فرخنده اثر الویه عالم کشائی پیش آنگه فتح و ظفر بزم فلان بداد بند با س خدمت
 آماج می آر و از تائیدات این در شغال اسید وائق داره در بشکر نگاری اقبال عد و مال که همیشه گره کشا
 مساعدت مقصود و چهره افروز نصرت و بهبود است این غیرت سعادت اتصال بهزاران فرنی و غیر فرنی
 دولت و بهر فرنی مقرون میشود و زیاده ترک ادب شناخت و بدعا ختم سافت عریضه شاهزاده
 محمد و دولت افزای نجاب و الا شاهی عرضداشت بنده فدوی دولت افزا که همین ادب
 و انکسار برین عبودیت و افتخار سوده ذره و از بوقت عرض فیض اندوزان حضور ساطع النور میرساند
 که چون تحصیل شرف تقبیل عقبه فلک رتبه شهنشاهه تنهائے این عقیدت آگین است لهذا بهزاران
 نیاز دنیا شیش از حضرت رب اعزت مسالت نمایند که بفضل و کرم خویش خود و تبرک یافت این دولت
 غنیمی که سرای سعادت دین و دنیا است برساند زیاده ازین جسارت را ترک ادب دانسته به عاقبت نمود
 ایضا میسرساند که بعد از دعا ستج و نصرت اولیای دولت ابد مدت از جناب اجات مآب و اهل علیا
 امید دار است که سعادت آستان بوسی غفریب نصیب فدوی گردد و پیرو حشد حقیقی سلامت و نیولا
 شیخ عبد الله خلف شیخ نظام سب حکم مقدس معاد و کتب این خدمت آنا آمد و خواندن قرآن مجید را
 از بنده شینده بعرض اشرف اسطه خواهد رسانید که خوب میخواند و ملاحت آن داره که حضرت مشنند
 بعد ازین هر چه رو خواهد داد عرضداشت خواهد کرد و آفتاب سپهر عالم پناهی هزاران سال ساطع و لامع
 و سیکر شرح جنتی که بر خریله عریضه می بندند آنکه عرضداشت بجناب عالمیان مآب و الا شاهی و دیگر سید
 مقرر است که شاهزاده های در صف من بسم الله الرحمن الرحیم را بخط خود می نویسند و من عرضداشت
 نمیشی می نویسد ایضا میسرساند که چون بروقی تنهائے عقیدت آگین نوید سر اسر امید مبارک وصول
 مقدم فیض توام باینجده و سعادت آمو و سامع افروزه گردیده لهذا عرض میدارم که بنده بهر مکان که نامور
 شود باستان بوس قدسی افتخار و جهانی اندوزد و این حرید از تعلیم قرارت قرآن مجید فارغ شده
 و سوائے آن چهار ختم کلام وحی پیام نموده بدعا ست بقا دولت روز افزون قیام دار دایره و متعال
 لعل عواطف و انصال حضرت و الا شاهی را بر مفاصل جمیع بندگان بهسوط و محدود و دارا و ایضا عرضداشت
 مرید عبودیت آگین زمین خدمت بلب آدب بوسیده بفر عرض شرف اندوزان محفل جاہ و جلال فیض

ایمان انجمن نیکو مثال میرساند که دوازدهم ماه حرم حضرت گیتی خداوند از راه کمال عنایت مرید عقیدت مند
یاد فرمودند که اگر از سعادت ملازمت منجلی نماید چنانچه حسب حکم جهان مقدار دولت حضور ساطع النور در دنیا
از روی سستی توهمات خاص و تفکرات افزون از قیاس ششین از درس و تعلیم انتفاضا شد بعد از آن ادبی
یا توفیق عطا کرده بخصت انصاف بخشیدند این فدوی آداب تسلیمات را بداد بنده با سبب ارادت آئین
بجا آورده در خدمت نمود اکنون از فضل و کرم ربانی امیدوار است که شرف ملازمت والا که بر جمیع آرزو
مرجع است هر چه زود تر روزی شود و زیاده ترک ادب دانسته بدعا ختم نمود و آفتاب سلطنت جاوید
آل هزاران سال جهان افزور باد و عرضیه شایسته خجسته حضرت عذرا داشت بنده فدویت سیر خمر
فخستنا خمر جمین عبودیت پر زمین ادب نگار نهاده در راه بوقت عرض مستفیضان حضور ساطع النور
فیض گنج میرساند که پیوسته بدعا سبب نصرت و فیروز می آید و دولت این دنیا و مشغول بودن
و تحصیل سعادت اقبال سیر توانان بنده از ان نیاز نمائند و امیدوار است که عنقریب حصول
آن کامیاب گردد و پیروز شد کامل سلامت دین ایام نبیند فرجام شیخ عبداللہ و لک شیخ نظام علی حکم
اقدس اعلی بکاتب بنده آمده و قراوة قرآن مجید را شنیده برفی اشرف ارفع رسانید که خوب میخواند و آفتاب
پای حضرت والا شایسته بر مفاصل عالمیان ابدالد هر خلد و بسوزد و ایضا میرساند که چون نوید سپر پاید
سارک و حصول فیض شمول موبک نظر قرین در ایام معدود و بانجند و سعادت آمو و سامعه افزور جهان
گردیده ازین برنگذر این عبودیت سرشت پر خود باید که انشاء اللہ تعالی سبب اسراع احوال تحصیل شرف
اقبیل عقبه جاوید و جلال کامیاب دولت جاویدانی همیشه و زیاده ترک ادب دانسته بدعا ختم نمود و آفتاب
سیر سلطنت و شهر پاری هزاران سال عالم افزور باد بالنون والصاد و عرضیه و سیر فقر و حصیدیه قدسیه
شاه عالم عرض داشت مرید صادق العقیدت ویر افزور آداب زمین بوس استنای قدسی بجا آورده
بسماع رقائق جامع جاوید و جلال میرساند که چون آرزو دار اک ملازمت والا منتظر است این مرید
رائع الارادت است از آنرو همیشه از جناب و اہلبطایا استدعا مینماید که عنقریب بحصول این نعمت
عظمی که رسیدگی کتاب دین و دنیا است شرف اندوز گردد و ایضا بدعا و آداب تسلیمات مبارک
بسماع جاوید و جلال کعبه ثانی و آمل میرساند که استدعا سبب نصرت و فیروز می آید و دولت جاوید
طراز شبانہ روزیت و امانت اللہ تعالی که دین ایام نبیند فرجام خرقه فتح قلاع دشوار کشا که بمیان اقبال
عبداللہ چهره ظهور افزور و سماعه افزور جهانیان گردیده و دلماس و دلا مال بخت و سیر ساخته
امید که این فتح نایاب مبارک و فرخنده باد و توهمات تازه و نصرت ما سبب بے اندازه علی الدوام مستبان

سلطنت ابدی و روزی شود بانون و اعدا و بچه دست و الله ما چیده عرضداشت فرزند نیازمند
 و برافروزی و زیاده ادا که باید و آید که شاید معروف میبارد که چون فرود بانفرای بهارک مقدم فیض تمام
 کعبه نبی و نبوی پیر و حشر حقیقی یابنده و وسوسه خاطر افروزد که دیده امید و راست که انشاء الله العسیز
 بشرف تقییل نشان قدسی سعادت و در جهانی انداخته با درک خدمت سایه نیز بهجت پذیر جاودانی گردد سایه
 اشتقاق پیرایه علی الدوام بر فارق فرزند آن کسره باد ایضا عرضداشت فرزند آرزو مند و برافروزی و بعد
 ادا که آداب ادب و اخلاق معروف میبارد که چون در نیواضعف و تقاضا بدین شریف صاحب بهجت
 گردیده اند خاطر صادق العقیدت بکورت و بلا لک گر آید بسیار فکر مند است امید که فضل بکرم ایزد تعالی
 علی اسرع الحال محبت کامله و شفا عاقله نصیب کند و خبر عاقبت اثر اشتقامت ذات سایه بکرم ایزد
 جبارانی زود تلمی شود که چشم تر صد شایه انتظار و دل عقیدت منزل مضطرب به بقدر راست سایه عطف
 پیرایه علی الدوام مستدام باد ایضا عرضداشت فرزند آرزو مند بعد ادا که ادب عقیدت و بندگی به عطف
 عطف سینه میرساند نشانی که آرزو و لطف و کرم شرف صدور یافته بود پیر تو و در و انگشت سیاحت آنرا
 بتقدیم رسانید به برادر خود و برادر بجان برابری نامدار کامگار و الانسب عالی تبار همیشه در سایه محبت
 پای پیر و مرشد حقیقی کامیاب دولت دائمی و صحت بدنی باشند بعد ابلغ سلام اخلص پیام و اطمینان
 دیدار بهجت التیام مشکوف مینماید چون درین ایام خیر انجام چنان سمیع رقت که بدن شریف و خضر طریف
 گرامی برادر چند روز کسند بعد و بکرم ربانی صحت اصلی زود و رنوده ادراک سعادت ملازمت معلا
 چهره افروزش و دانی گشت اند خاطر موافقت پیوند اندکی بحال و کورت و بسیار به نشادی بهجت
 که آید که بهر جا عاقبت مقرون به عاقبت باشند ادامل حال اگر آرزو هم که در از قبل خیر محض است امید
 که این شفا خدا داد بر ذات عالی صفات مبارک باد بعد ازین غبار کلفت و الم تیج رنگد بدن و درگاه
 فرخنده آثار حسنه و انصاف بختدرات شهبان عظمت و اقبال که اسمی کا تب
 و مکتوب الیه بسرخ مرقوم است نگاشته شایزاده محمد معزالدین اول به نواب
 بانی صاحب جمیع دما چیده عرضداشت عقیدت من اخلص این محمد معزالدین بعد از ادا که مراسم
 تسلیات بفرغ غرض جناب رفیق یغیر ساند که در تهنیت عید الفی که اشرف ایام است آداب کونشاست بجای آید
 امید که این میامن روز بهجت افروزی بر خلاصه با چیده بکرم مبارکباد الله سبحانه و تعالی آوان حیات بابرکات
 همیشه نشاط عید قربان داشته غبار بال این پیرامون خاطر قدسیه دور و راه و این نیازمند را هر چه زود تر در
 خدمت سراسر سعادت که بر جمیع مقاصد و حج است بهره و درگاه و بنده بکرم بواله کلان بانی بکرم

و تائید هم بقیه آستان پیر و مرشد حقیقی از جناب ایزدی استمداد نموده ادراک ملازمت گرامی را نیز خود بایان است
 اسید که خفیه سبب تمهیل سده سده شمال قبله جهانیان شرف اندوخته بدین یافت نعمت سامی خدمت چهره افروز
 بهجت و سرور گردد و سایه عالی پایه صاحب عطاوت گستر علی الدوام بر مفارق خیر خواهان محمود باد و شرح
 چنانچه که خریطه سینه بندند بخدمت صاحب شفق مهربان شایسته مزالدین نگاشته است **حجت**
 بهر محضر عظیم حضرت فیض انوار ایش احکام کیش و محبت اقدس آداب تعظیم و لوازم محبت و تکریم ادا نموده معروض
 میدارد که چون ادراک گرامی ملازمت بمنزله تفاسد سواری و معنوی است و درین زمان بمنیت اقتراان
 زده جان فزای مبارک و وصول فیض مشمول مویک نصرت قرین و الاشیای باغی و دمسعود سامیه افروز گردید
 امیدوار است که بشرف تملیک آستان سپهر نوران سعادت و وجهانی اندوخته بدین یافت نعمت
 سامی خدمت تیر کامیاب گردد و سایه عطاوت صاحب مهربان بر سر خیر خواهان باد و ان محمود و یاد
 خط تعزیت نوشتند از استماع قضیه نامرضیه فلان بسپاه مقوم توالم شدیم چون هیچکس را در عالم دنیا
 اجازت انتقامت نداده اند و جان و مال بند داده خداست که همه را بعایت سپرده برین تقدیر و برین
 قسم قضایا بنیاز جز شرکیبانی چاره نیست و در صورت بدلول نیست بقضایا بدین شورت و انش کامل و خوشحال
 خاطر خویش را به بقای سایه بلند پایه ذات مقدس پیر و مرشد حقیقی که سرایه حیات و پیرایه زندگانی مریدان
 جهان است تسلیم دهند و ما را ازین واقعه ناگزیر بنیایت متأسف و متاثر ندانند و السلام باب سوم
 قضا و حکایت عالی شایسته مزالدین به عمارت جبهه شکر و عبادت شکر که شایسته ادا
 و استقامت و وصول مویک ظفر قرین باین سرزمین ارسال داشته بودند بگرامی مطالعه و رأی و بجهت که در باب
 احوال ملازمت بعد و وصول سرزدهای فیروزی سمات بکمالی بنیاد و مرقوم نموده بسپاه موجه است پیرایه
 آستان پذیرفته باید که ما را مشتاق خود انگاشته بخو که نگاشته اند از قوه فعل آرند و مراتب اشتیاق
 نسبت بخواهش روز افزون شناسند و ایضا عرض داشته که در نیولامشتمل بر ترو و جان سپاری خود در مقابل
 انانیت اعمه و اهلک و اعدام آن گروه متفاوت پیرو ارسال داشته بودند بگرامی مطالعه و رأی و باعث
 جرمی شد از آنجا که آن منور و حرمت بمقتضای صدق عبودیت همیشه مقصد رجوع و مردانگی بوده آبر و
 خویش و در جناب سلطنت و جهانیان افروزه درین ایام فرخنده فرجام که از نهضت ریایات عالیات جاه و
 جلال باخند و در سید مویک فیروزی اتصال به پیشاور قوت الظاهر بهم رسانیده باید که بخاطر جمع و رتبع
 و جمع قوه باغی جمیع ملین نگارید و التفات را شامل حال خود شناخته در خور نمونندگی از درگاه عرش اشتباه
 نشاندهای امید و انتیجه باشد بر حمت خان دیوان سیادت و نجات پناه لائق العنایت و الاوصان

قابل اللطف والاشراف رحمت خان شمول عواطف والاشراف بود و بداند عرض داشته که مشتمل بر خلوص عقیدت
 به تنبیهت مبارک و قبول سلطان و شکوه و سوال نشان عالی و دعوت شاهی ارسال داشته بود و از نظر گرامی گشت
 و آنچه در مادی مطالبه سرکار باو شاهی و سرانجام خدمات سرکار عرض داشته بود و بوضوح پیوست حسن اخلاق
 آن سیادت تاب نسبت بحباب عالی از آن زیاده است که محتاج باظهار باشد تو جهات بار آور باره خود روز
 نزول شمس النبیه عجله الخالق شریفیت تاب کمالات الکتاب شیخ عبدالخالق توجیهات عالی تعالی
 شاهی متحر و مبارک بود و معلوم نماید عرض داشته که در جواب سابق ارسال داشته بود و بگرامی مطالعه در آن نوشته
 از تفصیل حقیقت میسر مانده بر سر و در نسبت ارسال نوشته توجیهات سر سیده میباید که پاسخ نشانها علیه و
 مینوشته باشند تا پاس انتظاری بیان نیاید و کارها به موجب حکم واجبه الانقیاد صورت پذیرد و امر و
 آخر شب میسر مانده که در بجا امانت مایه نامه شمس النبیه عجله الخالق شریفیت که در طریق قرار یابد
 رفاقت نمایند چون از بعضی بوفض عالی رسید بنابر مصلحت وقت سرگردانهاست از نظر منظر نگارنده داشته
 شده و او در فضا مندر ساخت چنانچه راضی نامه سرگردانهاست از نظر منظر نگارنده تا اگر
 عرض مندی صورت این معاملات در لباس دیگر معروض والا اگر و اند مقرون بعد ق نشود و با وجود
 این همه امتیاز حسن سلوک با مردم اجیر و گرامی کشش اگر بوقت تقاضای بشهرت و طبع جوهر و ادبیت واقع شده
 باشد بخوبی که از حضور گرامیت بخیر ارشاد و وکیل و آید بنده بوج مقدم شتران گرامی در شهر است
 و بدو در شش که در لشکر نصرت بیکر حاضر بود و وقت هزاره و پید علی الحساب از سرکار گرفته نوشته و داده
 که سوار می پانصد و چهل شتر سوار بنجام نماید بلند کور تا یکدین بلخ بکار برده که شتران عرقه را موجود و وحیدیا
 ساخته بوقت و هنگام با تو نزدیک تمام بنزد گاه عسکر غیره و می فرین حاضر سانه و دین باب کمال قدغن دانند
 به پیغمبر محمد مصوم وزارت پناه لائق العالیات والاحسان میر معصوم توجیهات حضرت شامیت است
 و مبارک بود و بداند عرض داشته که ارسال داشته بود و بداند بطلان گرامی پیوست و مضمون بوضوح انجاسید چون
 زرد و خزان در کباب سعادت انساب معلوم است و سیادت و وزارت پناه قابل المهرت والا مصلحت
 امانت خان از عقیدت گزینان با اخلاص است باید که از آمدن زرد بخزان باو شاهی خبر داده و
 تمهید طلب نقدی سرکار عالی را سرکار خان مشارالیه زرد بگیرد و همچنین از جاگیر بهرگاه بیاید به توقف
 و تاخیر بجنوب برساند بکمال و به بار می تباکاید نویسد که بوزارت و کفایت پناه عنایت خان مقصد
 بوده و می نماید که زرد را به حال جاگیر را هم میفرستاده باشد چون میرزا مان باقی حلال و موافقت
 بان قابل العالیات معاش می نمود و چنانچه حال آن وزارت پناه از طریق ساقیتم توجیهات

خداوند را است که ازین قضیه در تراش چه موجب سعادت و چه موجب اندوهی بر دلهاست و اریا بخت و دولت و تقوا
 لیکن با تقضا میتندان کو بخت نواب عالیجاه سلامت و دین شهر و زمان که سبک سعادت غریزان و وقت معلوم
 حکمران است و تمام مهندستان جنت نشان نواب فطیم الشان سلمه الله تعالی و خان مقدر بقدر دانی و
 حق شناسی مذکور السنه خاص و عام بشیر الحال که خان میر و رفیق دوس بهین خراسید زریگی که از چشم خبر دانی
 و خاص نواز می توان داشت و جوهر شناس مردم تعلق بهاس تواند بود و در و جوهر فیض آلوده فایده بسیار
 که میاسن ذات عالیبر حیات بسیار سال زینت پیرایه است دولت و اقبال باد و بعد ازین رنگ
 ملال هیچ که بگذرد بر مرات باطن خیر شید مثال مر ساد و چه مختار خان امارت و ایالت مر تبت حقوق
 و نیابت مر تبت میان ملا و قلمدان اختصار و انان عالیشان پیوسته است آراست دولت و اقبال باد
 شوق و یافت ملاقات گرا می که سر پاد انتفاش بلور دانی است عوال الشهادت فیض شرفه دان نموده
 کشف خاطر عطف و تاثر میگردد که چشم بهمانی از شادمانی که در دانی هر چند بچران مونس و علم است
 لیکن به تقصیر و جانی و خلوت نیال هر یک که بگریم و آینه رخ تو بود در برابر من تو حقیر و کس که از این
 معنی حسرت نه ختم جدی است اتصال صد ری نیز در مان سار بهان مشتاق گرد و دار سال بهمانند و
 که چند گاه در غیر توفیق افتاده بود و چه آن غالب که معلوم است نه برین شده باشد که استیلا و افتد کشیدگی که
 مردش از شاعر تثنی نامشکفته و در بخت چندان کرد و گفته فیض باطن بخت که عالم در دیده تاریک شود و
 لباس و نیامستار است و اساس این خانه ناپا باده تا پاره هر چه پیش آید در مقام روحا تسلیم فرمان تا پاره
 تقدیر باید شد باره ملک نیزه خود را که در دین به بخت و کوشش خان بر او بهار اوقات و شوق
 شکلیه افزای تا میمان با لکین عطف پذیر نه هر می فرموده و نیزه مستلزم سواخت تو اندر بود و
 و چه چنین نشود که بنا بر اتحاد و یگانگی در نه زندان جانی میانست و بیگانگی مقصد نیست و چون
 از خط وکیل در باره علی ظاهر گردید که در جناب سلطنت تجوید صدیه داری نه نگاه کشید و بلیه بنام دانی
 در میان است خاطر مودت آگین نشان دانی اند و خست که نسبت به وسعت صدیه و کن اقامت
 دانت غیبه صفات دین مکان جنت نشان که در باره الامان مانان اندک حاصله دار و غیرت میزدان شود
 نوعی که شاید مقصود و بوجه حسن رو سے نماید میا که گیاره چهار هست بعد از طهار شوق و عیت و کشف
 غیر اتحاد و تصدیق میگردد و درین هنگام خسته فرجام شده شایسته سیر رسید که خدمت دار و فکلی خشن خانه
 بیاید پیشگاه سلطنت غنمی بان اقبال مر تبت توفیق یافت از اینجا که خدمات قرب بهاس و فیض شادمان
 قیس تقدیر نه فایده و شرف است خاطر است آسود نهایت شادمان گردید امید که این پایه دولت

پیرایه مبارک و میمون شود چون رابطه مستوی بر او روی خان عالیشان بلند مکان فخره خان ضمیمه این
 تمجید به سبب تکلیف که کنجها سے نمید بد و تقرب آن بسالت و دستگاه در بارگاه مقدس باعث حصول طلب
 خویش دانسته میاید برین تقدیر یقین که آئین حرابت کجستی و فقط العیب همه وقت نصیب الین شریف
 خواهد بود و در هر چند گاه تمیز مخالفت طراز مشتمل استقامت حال خیر مال حواله وکیل و ربا گیران ملا
 خواهد بود که بطلان آن انبساط و بود و دوستی سے اخذ و ده باشد ایضا میگردد و اندک امتداد ایام در وصول حقیقه
 خلعت پیام مخصوص دین تنگام که شورش ملک و کفن بمیان آمده باعث نگرانی تمام گردیده چنانچه چشم محبت
 بر شایه انتظار باز است هر چند در عالم معنی دیده دل از تصور نقاس نور آما سے رویت بر دوام است
 سید هدایا و نشر صورت بے و در تیره الوداد مخصوص در زمان مساعدت جبهانی که بدیر انجامیده باشد
 بهیئت باطن روئے نئے نماید برین تقدیر مقتضای رابطه دوستی آنست که توسط جریان نازده خامه
 مودت پیوند نهال این آرزو پیوسته گل بسته باشد ز نامه قویا لکته می دل و جانم جزو استان
 محبت و گریه خوارم به عاقل خان خان تجرد نشان صریان دوستان سلامت خاطر محبت آگین
 همیشه جویا سے خیر عافیت و صحت ذات مصدر حسنات است از چند گاه که نامه ناهی بر سیده و کوچ
 از دوسه معنی است و از خلافت بمیان آمده استخار احوال خیر تان شتر میرود در نیوقت که دست اند
 همه نشانده اند اگر چه تکلیف خط و ابلاغ پیام و وزیر قاعده والی میداند لیکن ازین جهت که خاطر پیوسته
 متعلق بآن طرف است اگر از بهر و انوائی این واقف آستان اظهاری آئین یا و آوری عرضی شود
 در سلوک اهل معنی که محبت کل خاصه انجامه است مستعد نتواند بود و ملاوت ظاهر و باطن به و نری باد
 حسب الحاکم آنکه چون در نیند لانه روزه افراد و قانع چکله شهرند بعض مقدس رسید که ضلع خط آباد
 تابع چکله مذکور شیکر با سے میان جنگل قرار گرفته و احتمال که از صولت آن حیوانات قوی پیچ آسبب گردند
 بجان و مال ساکنان حوالی آن پیشه میرسد اندک حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که چون رفتن
 ایشان را به سلطنت لایمور از همان راه اتفاق افتاده و از باب جلاوت را بشکار شیر سیل تمام میداشند
 و در نیمه صورت بهر مقام که در اثنای راه شیر سے ظاهر شود و نفس خود در زندون و انداختن آن بودیات
 واجب القمع قیام نمایند و الا بدردم بگویند که در آن نایست بهر شکله که شیر بیا بند پا سے بکشد و شمرده کارش
 بانجام برسانند زیاده چه ابرام رود و در تحریرت اولیه نوشته شده اند استماع قضیه از حال پرده نشین
 عصمت و حیا که در نیند لانه باعث گفت و بطل خاطر گردیده ازین رنکد که در عالم اتحاد و لهذا از سرخ و ادت
 هم نشانده است که در دست بسیار سے رونمود لیکن چه گران کرد که در جهان که در نیند لانه کس نشین

صاحب انگیزه رسته گاهی ندارد ناچار طریق تسلیم در خواست پیچیده و پنهان اختیار تمام اصحاب اختیار باید کرد
حق غرض و کمال عمر طبعی بآن مرده و دودمان امارت و اعتقاد است که در این میان امارت سلطان
خانان ایالت محالی پناه تو چشمی در حفظ و حمایت این روی باشد در واقع خاندان و خاندان و خاندان و خاندان
مستغیر که در این ناکامی بر دهنده اصحاب گذر شده از این چنین سرای و گذر شده و سوگواری گشت که زبان بیان از
حرکت باز میاید و قلم در قلم خون می بندد و هزار اندوس که سر و جگر تبار اقبال از تنه با و اهل و شکست و
صدیف که نهال بوستان جاه و جلال از برگ بریزد و از این هم فرو ریخت اگر چه غم و الم این ماتم جگر که از غصه
بان افتاده و دودمان صفوت دانسته آید که این بختهاست اتحاد روحانی عالم در دیده و درستان یک رنگ
تاریک می نماید و آه سر و دل بگره می بندد چه توان کرد که آن در دلاور ارباب و ن تسلیم و رضایان
غیت ناچار طریق اصحاب باید گزید سر بر خنجر تقدیر اندازی باید نمود و برین صورت می باید که بر همدی
و انش فطری اولاد بر اے طول حیات بادشاه دین پناه فیض ستر دست و عابر داشته و بعد روح پر
نتیج آن سفر کزین عالم قدسی را بخت غایب مروج ساخته از مروج و فرغ که ستانم حلل ماتیان است
باز خواهند ماند و از بر دهنده ای و ابستان که همه را اکنون چشم امید بسوی ایشان خواهد بود و بهر شکیب
تمک خواهند نمود که بقای چار وانی حرات واجب تعالی ایست ممکن الوجود را عاقبت ازین
خلک ان طلالی بایک گشت و در هر چه سرگردگی و بزرگ منشی است بجا آورده آنچه باعث پیشانی در و ن
در جناب معلی گرد و بگاه خواهند بر که انشاء الله العزیز قدر و منزلت آن فرغ تاجیه و دولت بیاید
خان رضوان مکان از تقاع نماید و این منشی موجب خوشدل همان شود و در تعزیت خبر گفت از احوال
وزیر اعظم خندان که در غم بر دهنده و درستان ریخته و تقدیر غیبه که درت بر صفحات خواب همان ریخته
که غم در قلم انگیزه میشود و زبان در میان از تحک باز میاید اگر چه در و این ماتم غصه بآن افتاده
نزدان مجید و اعتقاد است اما از اینجا که چنین بلند اقبال صاحب کمال گاه گاه بعالم وجود شتافته باعث آید
جاه و جلال میگرد و از نیگونی و دستور کامل الفرات بعد از طنی و از کسوت سرگردگی پوشیده پایه نشانی است
روزگار بر دهنده کار می آید و در این مصیبت فی الحقیقت جمیع افراد انسانی شامل است چون لباس
حیات استعار است و اساس اینخانه ناپایدار برین تقدیر ناچار فرمان پذیر میشت بر بانی بود و بهر شکیب
باید ساخت یقیناً آنچه دودمان اقبال بقتضای قوای حسینا بقضا رسد خود را از عادات عوام الناس
و دلبستان عرف و رسم باز داشته و از بهر طول بقای حیات بادشاه خلعت الله لکه در میان و درازی برادر
زادها که بر یک شایسته رسد است و ناپایدار می درنگ افزون و زنجیر دولت و کامگار است و عاقبت

روح پر فتوح آن رهگز اسے نزدیک گاه روحانی را بفاتحه فایم نشاد خواهند داشت که چاره این سرخ و زمان
 ناپذیر بجز رضا و تسلیم نمیتوان یافت ایضا از کلفت و اطمینان بنگاه نوب غفران پناه دستور عظیم کلمه
 را در نمکده تنگدلی انداخته نویسد که آه در جگر نفس در گلو گره بے بند و دافوس که سر و گلشن و دولت
 و اقبال از پا و افتاد و نهال سر بلند چمن جاہ و طلال از هم فرو ریخت و اینجا شجره نشد بر و بند بکش بادفت
 ز هم نیکند از اینجا که بقایای دائمی مخصوص بذات واجب الوجود است و فحوائش کلمه لایک الا وجهه
 از دار دنیا باید گذشت درین صورت ناچار سر بر خط تقدیر آگهی نموده بهیر و شکیب باید ساخت
 سنت خدا را که اساس این خاندان سعادت نشان بارگان شانه اخلاف نامدار کارگار قایم پایدار است
 و باد و جو چنین زلزله بر آتشوب خلیه در بنیان این دو تنخواه فیض کاشانه واقع نیست اکنون اصل چنان
 بیناید که طول حیات حضرت خلافت پناه در خواستد روح پر فتوح آن سفر گزین عالم نورانی را بفاتحه
 فایم هر روح داشته آید که علاج در بے درمان بدون تسلیم و رضا نمیتوان یافت باب پر و انجات
 سیادت تاب غرت آیات میر محمد باشم محفوظ باشند خطی که بعد از مراجعت از مکه منظمه با چادر تصویب کرده
 و علیه مبارک و نقش تعلیم عرش فریاد اسیال داشته بودند و خسته هنگام سعادت زیارت سرخ
 از انبساط جاد وانی دست داد از اینجا که در جهان تعلق و اسباب اربابان اجاب خالق تر ازین تصور
 نمیشود و فرستاده را نیز ثواب عظیم آید در صورت هر چند درین ایام دست از علم و قلم از کار
 باز داشته باشند اگر چند از تصویرات مانی نگار که در زمان سابق بر صفحه غریب نقش پذیر شده باشد
 بفرستند بر آینه سواد اخلاص خواهند افزود و تمام ملا مشتمی فضیلت تاب کمالات اکتساب ملا
 مشتمی محفوظ باشند خطی که فرستاده بودند بمطالع و آمد آنچه در اشتغال اکتش در شهر کشمیر و سوزن
 متاع خانگی خویش بر نگاشته استمداد وجه بایحتاج نموده بودند معلوم شد ازین جهت که درین عاونه عظیم
 مسرت بسیار بملین سید خاطر هرگزین طال پذیرفت چون بر سر رغب پسنے توان برد
 که در حد و ث چنین وقع حکمت ایزدی چه تقاضا میکند ناچار سر بر خط تسلیم نموده سلامت جان و دل
 تا گمان نفس سوخت ربانی باید دانست بر آه و خنج ایشان بافضل موازی یکصد فر و ارشالی از
 تحویل عامل جاگیر سرکار تنخواه شده آنرا از و گرفته صرف ضروریات نمایند و توجه و مهر بانی شامل حال
 خود شناسند و در آمدن حضور و ماندن آنها اختیار باشمارت و در آنچه جمعیت و بیودی انکار نند
 بمل آنده صفحه سوم نوشته است دیوانیان مشتمل بر پنج باب اول غرض باب
 دوم مراسلات باب سوم پر و انجات معاملات مالی از اسوله و اوجیه باب چهارم

اسناد خدمات بدستور و ضابطه باب پنجم و تنکات کار خانات و غیر ذلک باب
اول عرائض بدرگاه مقدس پادشاهی عرضداشت کترین بند با سه فریت آیین نظامین
عبودیت بر زمین عجز و انکسار سوده ناحیه عقیدت بسجود و فراغت و انتفاع سعادت اندوز نموده بند و ده ایستاد
پایه سرپر خلافت بصیر میرساند که فدوی درگاه معلی از پیشگاه فضل و امتنان بخدمت دیوانه سرکار عالی
سرفراز است و اهل خدمات از حضور کرامت گنجور یا مودرند که هرگاه فتور تصور در راهی از امور مضایفه
تعلقه خود ملاحظه نمایند کیفیت آنرا مروض مقدس گردانند بدینچه حکم کتبی شرف ایراد یابد عمل آیند
برین تقدیر باین اندیشه که اگر در عرض صورت حال تهاون و تقاعد و دور و دور و عتاب پادشاهی خوشایند
جسارت با تماس بینماید که فوجداران سرکار خالصه شریفه و محال جاگیر سرکار عالی مقدار بر عایا و بربایا آثار
بسیار میرسانند و کما شتهای آنها با اتهام و انتقادی از باب غرض بود اخذه بریمه و مصادره خراج حال کشان
و محروم ناتوان میشوند این معنی باعث خلل در معاملات و تعویق در مهات میشود و ایست که برین
جهان مطلع و غرور پاد که خلاف امر شریعت غرض احدی از فوجداران در تهاون و از آن محال فزیت
میوه بند با سه خدایان سازند آفتاب خلافت و جهاندار غنی هزاران سال عالم افز و زیاده بجا
والا شاهی عرضداشت نظام ذره و از حنیض عجز و انکسار با وج عرض شرف اندوزان تقبیل علیه
فلک رتبه میرساند که میاسن اشبال و بدرقه انفصال قدسی شاهی روانه مقصد گردید اگر چه ره نورد
مرحله فدویت و امتثال امر شرف روزی چند بدوری صورتی از اکتساب سعادت تلیثم شده
سوره مثال رضی شده بیست ماموره میرود و اما خدا آگاه است بر هر آن ضمیمه الهام پذیر که مورد
تجلیات ربانی است نیز کما هو متکشف خواهد بود که ذره احقر از شدت آن چه حرارت میگذارد
که انور و تعالی در مصلحت و ایام بهره یاب سجود آستان ملائک پاسبان گردانند ایضا ذره دار بوقف
عرض ایستاد با سه پیشگاه چاه و جلالت و مشکفان آستان پسر مثال میرساند که منشور جامع انور فیض گنجور
از مطلع و نور عنایات جهان افروز و زکات شمس من وسط السماء و القمر من افق العلی شرف ظهور و غرور حول
عطا فرموده فرق غرور و انتفاع ذره خاکسار با وج فلک و دایره از اخذ لوازم استقبال و آداب
تسلیمات آنرا تقدیم رسانیده کیمیای سعادت ابدی و سرایه مباحات سرمدی اندوخت و در
شکوه پاسبان فضل و کرم خدایانه که بهر وقت شامل حال بنده فدویت اساس است بهر تیار و نیاز
بسجود بندگی برافروخت چاه جهانیان سلامت المم محرومی از استغفار انوار حضور آفتاب اشراق
انور چه برین حقیقت مرثیه بنایه سخت و شاق است لیکن با تمثال امر شرف دلا شاهی که

حق تعالی تعالی است وادی مقصد کوچ کوچک نور دیده و دیده و چنانچه بخت و پنج ماه محرم بدر السور و پانزده
 رسیده و بخت و پنجم روز پیش کرده و دیدار است که غنچه بیاسن مکرمت و انفعال عالم پناه میسر گشت
 بادشاهی ملحق شود آفتاب سلطنت جاوید کمال هزاران سال بر غنچه ساکنان چار سو بهفت اعلیم فرزندان
 و تابان و درخشان باد و بخت رب الهی ایشا عرضداشتند فدوی راسخ الاعتقاد علما و نامیه موجودیت
 بر زمین استگانت و ابتهاج سوره چنین عقیدت بسجود عتبه سدره شمال نورانی نموده ذره و ابرو وقف
 عرض بار یافتگان درگاه عالمیان پناه و متعلقان آستان پیرسان که چون انقیاد گیتی متناوب
 بند با سعه فدویت آماره سایه کامیابی دین و دنیا است لهذا فرق اطاعت بر خط قبول فرمان نهاده
 و دل موجودیت پیشه را با ستم عا حصول دوام استیلام سده فلک احتیاج فیض جاد وانی داده و نور
 سمت با سوره است چنانچه کوچ کوچک سنابل نور دیده چهارم ماه رمضان بگذرد که پیران در بیان زنده
 رسید پنجم از آب عبور کرده امیدوار است که پیش آننگی اقبال لایزال مکرمت و انفعال بر کمال
 حضرت والا شاهی و بر خنده و زبانشکر فیروز اشراف شاهی میرسد ایشا میرساند که بیاسن مکرمت
 و انفعال والا شاهی که بهمه حال نیر و نبش بند با سعه عقیدت امان است بستم ماه بعکس حضرت اشراف
 بادشاهی ملحق گردیده در منبر که در دالایخیر اجمیر شیرده کرده فاصله داشت عرضداشت از نظر
 مقدس مطهر گذشت و جهت با سعه پیش کش بدرجه اجابت پیوست و از میلان خارج مبارک گیتی
 خداوند چنان تفرس رفت که از روئے کمال اشتیاق لقائے نور آما سعه صاحب و قبله اتفاق کرده
 خاطر ملکوت ناظر تکلیف و استقرار پذیرفته با دراک سعادت ملازمت مطهر شرف گشت خان جهان
 بهادر به سوره و دکن و مقوری یافت در نیصورت هر قدر عنایت عالم افرز نسبت کمال سوری الیه بظلال
 خواهد شد و هر چند تیرا سباب و لوازم روان شدن حضور کرامت که نور اقدس اسطر و در منصفه ظهور
 خواهد شد شانت منوفی عرضی اشرف خواهد بود بعد از این هر چه در سعه خواهد نمود و عرضداشت خواهد کرد
 ایشا عرضداشت فدوی صادق الاعتقاد فرق موجودیت بر خاک آستان ملایک پاسبان نهاده
 چنین عقیدت بسجود درگاه عالمیان پناه فروغ جاد وانی داده ذره و ابرو وقف
 عرض طائفان سده سدره اساس و عاکفان عتبه سپهر ساس میرساند که بوز و فیض آموذ نشان
 عالیشان آفتاب لمعان که از پیشگاه تفضل بیکران کرامت صدور یافته بود کیما سعه سعادت ابدی
 و سرایه مباحات سرمدی اند و خست لوازم استقبال و آداب تسلیات آنرا با این بند با سعه فدویت
 آنگین تقدیم رسانیده ناهیه خلوص موجودیت بسجود و سپاس این نعمت غنمی بر افروختن با سعه

تحقیق محل و تفتیح محاسبه محمد هاشم امین و کرد و ری مستندول برگزیده دارک و بتوین منصب و تعیین
خدمت باد و بشهر ظاهر و دیانت و در و تفریحی بموجب امر عظیم القدر که یکم یمنی پروانه عرضداشت خواهد کرد و
پیش از رسیدن فردی بحضور تقدس مبلغ القدر و ام از حال جاگیر صوبه پنجاب انتقال یافته عرض آن
از برگزیده سرکار قنوج تن گردیده چون هنگام تحصیل محصول فصل ربیع در رسید و امسال برگزیده
پنجاب باضافه مناصب تشخیص یافته بودند بمعرض معلی رسانیده که اگر درین فصل جاگیر دستبرد سابق ماند و از
آغاز سال تغییر و تبدل بمیان آید محض عنایت است بر زبان الهام بیان گذشت که محالی که در عرض مرصفت
شده ربیع آن محال هم خوب است اطاعت حکم کتبی نقاد مرجع بر جمیع مطالب دانسته تسلیمات بجا آورد و بفریق
بر ربیع جهان مطلع اسناد و حال محال مذکوره را که در سرکار خالصه شریفه مقرر بودند بالفعل مسلم و بحال داشته
ایضا عرضداشت فلان جبین عقیدت سیما السجود سده سده مثال آبر و جاودانی کشیده و جان
عبودیت امار الطواف عقده اعتلا و اجمال مایه اندوز سعادت و دجانی گردانیده ذره دار بموقف عرض
فیض پذیران انجمن خلد آئین و بار یابان محفل سبزه ترمین میرساند که بود و ذکر است آموختن و شایع
النور در خنده سطور نسرت غرت و افتخار بذر و طبلین افراخته لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا
بداد بنده های عبودیت بجا آورد و فیل کج دندان و چهارده ماده فیلان هنوز پیش فردی والا
در گاه نرسیده هرگاه میرسد بموجب جلیل القدر و در زمان سعادت از نظر اشرف خواهد گذرانید مبلغ
ده لکه روپیه که در مستقر الحاکمات اکبر آباد موقوف بآمدن خزانه صوبه که آباد مانده بود و براسه سرانجام
مبلغ مذکور نیز اولان بهم منتهی ستاده بتصدیان آنها تا کید بر تا کید نورشته چنانچه است دوم ماه فلان
توفیق ربانی مصوب فلان روانه حضور پر نور شد و سلسله مبلغ مسطور این مقدار که از محال جاگیر نزد
بار دوسه معلی رسیده بود آنرا بطریق بنده وی بمقتضای اطلاع نمود ایضا عرضداشت فردی راسخ الاعتقاد
جبین عبودیت باستیفای تقدیم سجود سده سده اساس نور آماے جاودانی گردانیده چشم عقیدت
را بتمناے تفتیح خاک آستان فردوس اساس توتیاے سعادت جاودانی کشیده ذره دار و فیض
استکانت و انکسار باوج عرض فیض یابان بارگاه ملک اشتباه و مقربان نورگاه حضور قدسی طلوع
میرساند که دوزیر نورین و دوشو سالیح النور فیض کجور و نور و هم ثانی و جبین پر تو و وصول ثمری و صول
بر فرق عبودیت و افتخار فردی جان شاز انداخت لوازم استقبال و آداب تسلیمات آن دو نیز گرد
ارباب ارادت و بیکل باز دوسه اهل سعادت جدا جدا آئین سبزه های عقیدت سیما بجا آورد و ده کلاه
گوشه غرت و اعتبار باوج فردان بر افراخت و با دوسه شکر و سپاس عنایات بیرون نور و هم و در چنان

انزودن از قیاس روح و روان را که خلاصه خلقت بنی نوع انسان است خداے پیش باب جناب عالم آب
 ساخت نقل حسب الحکم گیتی منتها و کجس از نظر اشرف بگذرانیده و در نیوقت آنچه بعضی استفسار در آنه بقدر
 و هم و اشتغال و معروض اقدس گردانند و عرض داشته که قبل از ورود و ذکر است نمودن شایسته عالیله موجب برینغ
 جهان مطاع نوشتن تیار داشت از ان رو که بدون مقدمه فلان شخص مطلب دیگر هم بود ارسال درگاه
 والا نمود چون در باب تنخواه برگشته شاه جهان پور به بیلول و کلاسے سرکار بعضی اسطه رسانیده بر بیان
 الهام ترجیح گذشت که فلان هنگام رحلت التماس کرده که این برگنه بدستور سابق بحال ماند برین تقدیر
 در جاگیر شش بر شش آید اینقدر دادم همه جاگیر صوبه پنجاب که طلب و کلاسے سرکار والا شاهی در سرکار پادشاهی
 مانده است انشاء الله تعالی در جائے مناسب تنخواه میگردد فلان قوجده و این اقطاع سرکار و فقه فوج
 و عرض داشته که بدرگاه عالم پناه فرستاده بود و کجس بعضی فیض گنجور ارسال داشت امیدوار است که از پیشگاه
 فیض و کرم خرم روانه خلعت فاخره و نشان عالیشان براسے او رحمت شود و ایضا عرض داشت بنده قدوس
 نهاد و عاود زمین اطاعت و انقیاد بفرکان ارادت و اعتقاد و رخصه جین عبودیت و جان نشاری بعبه گزاری
 بنیبه سپهر بنیاد و برافروخته ذره شمال از حقیقت اشکانت و اتهمال بموقف عرض حاشیه نشینان بساد
 سلطنت بنما و فردوس بهار و ایستادگان آستان سدره نشان گیهان سدره میسرانده که دوازده و هم
 نام جادی الهامی برود فیض آمو و والا منته در راه اندیش شخص بشارت سعادت انما امتیاز الهی اقبال
 را بر این مبارکی و بهر روزی بعزمیت او را که مقتضای اسع کامیاب شرف و افتخار کورین گردیده بود
 بیان فراسے قدم بهمنت از دم بر خود بالیده فسر حق غرت و اعتبار با وج علیین برانراخت و حرام
 استقبال و آداب تسلیمات آن مهین نمونه آیه رحمت رحمانی باین بند باسے عقیدت انگیزه بجا آورده
 تاصیه دل امانند پیشانی سه سجده و تسکین و سپاس غنایات بے شکات خسته وائی نورانی ساخت از پیشگاه
 کرمیت و افضال احر واجب الامتثال بغیر نفاذ پیوسته که تا تواند خزانه اسطه سبیل الاتصال ارسال نماید
 و کیفیت جاگیر باسے سرکار عالیله که در هم و بر هم بمساع حقائق جماع میرسد گماها و هر دوشی معلی
 گردانیده چنان کند که تفاوت و نقصانے بمیان نیاید قبله دین و دنیا سامت در باره سامان
 زره بر کاب ظفر انساب کمال سی و پیش دارد و لیکن فرستادن خزان بیکدست بطریق بندوی
 بنابر فقهی که از چندگاه در اعتماد صرافان راه یافته سپاده نیوقت که بخیر است یک لکه رو به با فعل
 بحدود بر پانزده ستمه و از صرافان مرکب اتوال نشان بهیکس نموده شش بندوی راضی نشد متصرفین اصلاح
 کار نه بیند و اگر محبت از کاب غیر دومی باپ عزمیت شود و زود و با نچاپرسد بعد تنخواه ارباب طلب

موجودات خزانده محبوب آنجماعت بلا اجمال ارسال دارد و حقیقت قبول و تکلیف سرکار عالی منتالی نیست که سال و در
 احوال حال سبب خلقت بارش باران و در اکثر محال آفت خشکی روئے داده و بعد از اعلان فرستاده اند و حقیقت
 بهیچ شیوه و اذنه بلکه پسند و بخت سابقه را به نظام ساخته و تخریب جمع و تحصیل مال خبیثه سستی و کوتاهی و سستی و پستی
 تافیه ایام فصل بر بیع بقایت تنگ بود و در عزل و نصب حال در چنان هنگام فائده نمود و بالشر و در فصل تنگ بود
 همان جماعت را مسلم و برقرار و در شش ماهه تکلیفی و تمهیدی که مستلزم وقت و انست بکار برده و از این جهت
 فصل خریف و بعضی محال تنگ بود که از افراد جدا گانه و بیست و دو الی سیصد است و در بیان دیگر بعضی نموده
 و در چکار اسلام آباد و غیره که این غیر خریف عالمان کار آمدنی و محبوب ساخته و در حال به هم حال با شش
 جمع و در مصل و در تحصیل پیدا و انجام یام تحصیل و در شش ماهه که در شش ماهه در حال سابق و در بهر
 و باز خواست مال سرکار فیض آثار و انتظام محلات و انتظام محلات قری المقدم و بعد موقوفه بکار آمد و در
 و از میاسن اقبال جاوید مال اسید و راست که در سال آینده فصل و کرم به بانی فتح الباب آسمانی بنویس
 عطا فرماید که به نزول پادشاهان بهر یار و دانی بحسب خواستش و در آنجا مان بماند و بر آمده با فرد و شش
 محصولات تلانی باغات ساکنه شده صورت پذیر شود و بدین وسیله و ثلوق عبودیت خدای بود و
 اسن کثوف بار یا بان فصل اعتلا و اجمال گرد و آفتاب بهان تاب سلطنت ابد مقرر و در مقارن
 ساکنان ربع سکون هزاران سال تابان و در خشان باد و در شکر عطا و خلعت و عنایت
 فلان فرق عبودیت بر زمین خاکساری بالیده و جبین عقیدت ضیاء پذیر نقش جان سپاری گردانیده
 فرده و در بوقت عرض شرف اندوزان محفل سپهر قرین و مستفیضان انجمن بیست آیین میسرانده و در
 که است آموخته و شرف لامع النوب و اوت گنجینه خلعت فاخره و رحمت طراز تار که افتخار و غرور در حقیر
 با وج آفتاب به ساینده جان عقیدت آثار افلاک بالا پالانید و از هم استقبال و در استقامت این نعمت
 عظمی و عطیه کبری بجا آورد و در شکر و سپاس غنایات عالم روح و روان را که اشرف اشیا است نفس
 اتفاق است قداست آستان فرود و س نوامان ساخته زبان عبودیت بیان را گامیاب و عاگردانید
 کتاب سراج اطلسی را در و در زمین کروی را ثبات و قرار است ایشام بهار عا و حلال و فضا و فضا
 فیض نوال حضرت والا شاهای نرسیت افزای دین و دنیا و جبین پیرایه حدیقه جاودانی عطا باد حق
 رب المشرق و المغرب و خالق النور و السواد و بر محمد عبد آقا انا ایضا عرض داشت خدای صادقی اتفاق
 بعد از او به مراتب زمین بوسه غلبه آسمان رتبه فرده و از بهر من استاده با سیه موقوف غنیمت عا و حلال
 و بار یا قضا و محفل فرود س شمال میسرانده که نشان عالیشان فیض ترجمان یا خلعت و رحمت طراز

که باین جان نوازی و سر فرازی کمترین فدیایان از پیشگاه فضل و امتنان شرف صدور یافته بود و کرمیت
 و در سعادت نمود و عطا فرمود و فرقی غرت و اعتبار حقیر با وج علیین بر فراخت لوازم استقبال و آداب
 تہنیمات آنرا بتقدیم رسانید و در شکریه سپاس عنایات و اعتقادات عالم افزو که افزون از اندازه قیاس
 بشمار و بیرون از احاطه ادراک حقیر این خبر و خیر بود و جان و روان را که خلاصه خلعت بنی نوع انسان است
 قدری خاک آستان سپهر توانان ساخته زبان عبودیت بیان بدعا طول بقای ذات اقدس و شخص
 مقدس که سر بایه حیات جهانیان و پیرایه زندگانی زمانیان است که هر شارگر دایند مع ذلک سے از
 دست و زبان که بر آید که کز عین شکرش بدر آید به غل غلیل ابدی التخلیل حضرت والا شاهی بر خارق
 عالمیان عموما و بر فرتق خود میان خصوصات انظار من زمان مخلد و بسود و محدود و باد بجای رب العباد
 ایضا میرساند که بتاریخ غلان بتقدیم شریف آداب استقبال و تسلیم جلایل مراستم تحمیل و تکریم خلعت فاخره
 که افتخار بخش دنیا و آخرت بود و لولا پایکی صورت نگار گریه بیان دولت طراز آستین سعادت راز نگ
 افزا سے می نمود و فرقی غرت و اعتبار با وج فرقدان بر فراخت و ناصیه بندگی بادا سے سجیات شکریه سپاس
 این مرحمت افزون از دهم و قیاس نورانی ساخته زبان حقیقت بیان را بدعا سے دوام دولت
 ابدی باد و خلود و عهود سلطنت خدا داد شرف اندوز گردانید آگهی تا فلک اطلسی از طلیعه خورشید خاوری
 لباس زرین و بر گیر و وسوا و شام از طلوع ماه سنور بفرش سیم پافت آرایش پذیرد و برق جهان کشاکش
 با علم نظر بر جم والا شاهی انقسم باد و خلایع بخش و انعام عام حضرت عالم پناهی طے الدوام تارک افزا سگان
 عرصه بهفت اقلیم شود ایضا میرساند که بوصول مکرمیت شمول خلعت فاخره افتخار بخش دنیا و آخرت
 که طراز آستین غرو جاد و نگار گریه بیان دولت و دستگاه بود چون فلک اطلسی سر بند می اند و ختم و چون
 آفتاب خاوری چهره شرف افز و ختم تارک فرزد و مباحات بر فراز آسمان هفتین افزا خت سجود و شکر این
 عنایت تازه و تسلیمات سپاس این مرحمت بے اندازه اگر چه از اندازه ناصیه عبودیت آگین بیرون
 است لیکن بذریعہ سینه آداب بندگی و تقدیم لوازم پرستندگی فرقی نیاز بر آستان حضرت
 نجیب الدعوات نهاده زبان حقیقت بیان را بدعا سے بقای سلطنت خدا داد و دوام دولت
 ابدی است و سعادت اندوز ساخت و تا ناه خورشید بود و خلعت پوشش به تشریف گردانید فرزند
 بر ووش بد اقبال که عالم تر نش خلعت و بندگان شاه بود و ملحق بکوشش آفتاب عالم سلطنت و جلالی
 اید اند بر جانان رود و شایان باد ایضا روایت عبودیت بندگی و ناصیه ند و بیت و پرستندگی
 و ناه خورشید و بندگان سپهر توانان و متعلقان آستان فرود و سس نشان سپرد

که درین هنگام میمنت آغاز سعادت انجام که سامعه زمین و زمان از صیبت جشن ساکده مبارک شانه زده ملو
 بهجت و سرور و بصر و کین و مکان بشاهده تکلیف بزم تقدس همقرین فراوان اصفاف و نور بود و در
 منشور لامع السطور فیض کنجور یا خلعت خاصه این جشن مقدس دست نوازش استقبال و آداب تسلیات
 آنرا تقدیم رسانید و چنین عبودیت را بسجود و شکر و سپاس این معبود عظمی و عظمی بخشید امید که میاس فیوضات
 روزگار بهایون آثار مخصوص این سال خسته فال تنبیهات ایزد متعال نخستین بر ذوات خسته و بعبده پیراجاس
 سلطنت ابد اتصال نسج و فرخنده و مبارک و میمون باد و رسته ایام حیات سماوی برکات حضرت پیر و مرشد
 عالمیان بامتداد زمان ابدی و غایت توام شود بحق رب ابداد و ایضا ذره و ابرو توقف عرض انجمن آریان اقبال
 و قصه صانع محفل سپهر شمال میرساند که منشور ساطع النور لامع السطور که ناصیه دالاش نگارنش خامه اقبال نشان خشت
 و سرغارش بقدری تحقیر قدوسی تر جهان فرزان بود و پیر تو و در سعادت آمو و بر سر قند و می جان نشان
 انداخته و اسم استقبال و آداب تسلیات آنرا بجا آورد و در صبح و روان را که خلاصه بود و وجود بی نوع انسان
 خداست تحریک نظم هر صحت بیان ساخت و در شکر غایت سیکران و الا شاهی و اداس سپاس تفکرات حضرت
 عالم پناهی عرق نیاز بر چنین چشم خیز بر زمین دار و بدو من قربانی شدن و در راه عبودیت جان نثاری
 کردن هیچ گونه نمیتواند که شمه از مراتب شکرانه هراحم و الطاف افزون از فهم و قیاس برگذار و ایضا میرساند
 که منشور ساطع النور لامع السطور کلک بلای آبی بتلالی شجاعت سحاب و ابر نیسان خامه اقبال و متنوع بر سر قدوسی
 نگارنش دست در یانوال که جهان عقیدت اشتغال خداست هر حرف در سعال باد و در زمان سعادت اتصال
 پیر تو و در و فیض آمو و انگنده خبر ق شرف و افتخار ذره خاکسار بند و طبعین بر فراخت لوازم استقبال و آداب
 تسلیات آنرا باین بنده هاست فدویت اما ادا نمود چنین شکر و سپاس معبود این عظیمه عظمی و صمیمت که آنرا تو کلین
 ساخت حسن خدمت و خوبی اندیشه این عبودیت پیشه اگر در محفل جا و جلال غرق تول یا بد سر اسرار برکت
 ارشاد هدایت مواد مرشد و مادی جهانیان است و الا از وجود بی بود ذره ناپیچر چه آید که نگاه التفات
 آفتاب عالم تاب را شاید لیکن ذات اقدس و شخص مقدس شهر یاران و الا شکوه فردی است از جمال باکمال حضرت
 الهی در نیصورت چنانچه فیضان نعمت و رحمت عام اوجان و تعالی بیواسطه غرض و علاقه علت همه و بقست
 شامل حال کافه انام میگردد و اگر فضل و کرم جناب و الا شاهی نیز همان منوال جلوه ظهور داده تشریف محبین
 بر بنده هاست اعتقاد نهاد عطا فرماید همانا که منظم افضل فضائل اخلاق است که عبارت از رحمت و رحمانی اوست
 غراسمه بر اوج گاه بیدار آید باشد ایضا حضرت داشت فدویت نهاد و عا و جبین صدق ارادت بنماک
 استنانه فیض نشان نهاده و در و عقیدت بقدر اقبال مقبلان و کعبه حاجات عالمیان آورده ذره وار

بموقوف عرض طائفان سده سده اساس و عاقلان عبقه سپهر ناس میرساند که منشور لامع السلطو که امرت گنجور
 که سرپایین افشانی بدینضا یعنی نگارش دست مبارک خورشید آسایا سیه آئینه حقائق نهاداشت پرتو درود
 سعادت آموه و انگنده شرف افتخار افزون از اندازده ادبام و افکار بذر خاکسار طافریود و لیا نعم استقبال
 آداب تسلیمات آنرا بتقدیم رسانید و از و نور غنیات عالم آرا که در ضمن آن ترجمه نسخ الوانم الهی نیست بحال
 عبودیت اشغال چهره افروز یافت چندان بر خورشید بالید کرد و پیر این بخت خورشید حکیم هم بر قسم رفت
 و احکام قدسی گذارش نمود حکیم مشارالیه ظاهر ساخت که اکثر او در مطابقی امر جلیل القدر شیشه ارسال داشتند
 و آنچه بالفعل حکم شده میرعت سرانجام داده میفرستد جان برین فرنگی و سوارانند کمال را و ادکر در و لیا هم
 عطار بدایه الحانیت شاه جهان آباد است قدوی و الا درگاه در هر باب بهر چه نامور شده شود شاه جهان
 در انظار هم آن باعث سرخروی هر دو جهان اندر شیده حتی الامکان تقییر نمیکند و بخوار کرد و انتظام امور
 مضاف خدمت مأموره موجب آبرو و سجا وانی و نسبت لیا هم خلوص بندگی بجای آید و خواهد آورد
 نشان عالیشان که سابق بنام کتوبن بنام گان عاقلان را داشته بود و از نظر اقدس اظهار کند را دیده و عهد داشته
 در جواب آن ارسال داشته اگر شرف اندوز ظاهر شده باشد بهتر از الاضلاع مضاعف و شش نیست که
 حضرت بگهسان خود یگانه خداوند فرمودند که فرمان قدر توانان در جواب مطالب مرقومین نشان
 معصوم به اول نایب باد میباشند و آداب سپهر سلطنت در جهان را بری ابد الا آباد تابان و درخشان المیحه
 دوز و این عرض ایستاد با سه موقوف غنیمت و جلال و باریان فنگان پیشگاه سپهر شل میرساند نشان
 عالیشان قدیمی تحیر نامه اقبال فیض نشان پرتو درود سعادت آموه و انگنده فرقی غرت و افتخار و خاکسار
 با وج فرزندان برافزاشت آیین استقبال و آداب تسلیمات آنرا بجای آورد و بخش از نظر اقدس اظهار گذارید
 و در مرتبه به جمال و الا و آورده فرمودند که فرمان وحی بیان در جواب این مطلب معصوم قراولان
 صادر شد و بیکم هم خوش بنراولی ناید که همراه موعی الیه برود و چون اینصورت مکرر بر زبان الهام ترجمان
 جلوه ظهور داد و در شوق قدوی معروض داشت که اگر برود خوب است حکم شد که خواه خواه می باید قراول
 اناس نمود که چون بنده خانه زاد است و فرمان پذیر و مدتی خود شرف اندوز خدمت حضور که امرت
 گنبد بوده و پدرش صاحب خان در بندگی آستان عرش نشان جان شاه گریه دیده برین تقدیر از قبول حکم
 جهان مطاع چه گزید دارد و درین مذکور است آناه کمال انبساط از چهره جهان افروز مبارک نمایان بوده
 بهرین هنگام روح الله خان لوازم صدق عقیدت و اخلاص نسبت بحباب عالم تاب بخوای عیان نمود
 و مقامات شایسته ایتر بر سر عرض مقدس رسانیده که از دیگر بر نیاید و مثل روح الله خان شاید که این

قسم حسن او نماید چنانچه خلعت از روی فرادان عنایت بیکم شمار الیه مرحمت شده و در باب اسرار خجانه
کار خجانات از پیشگاه خلافت تاکید رفت که زود بر کباب نهرت انقباض برسانند باذن محسن خان
مجلس حکمت بود و در همین مصلحت و هر چه بنده نلایم آید از قبل کاغذ الله کو بخیر خوان دانسته عینیت شریعت
در راه کار خجانات اتمام تمام دارد و لیکن تنهایی آن را در بنده نیستند و کار خجانات متعسر اند و حال قدح بکار برده
بر چه در کار عیش و سرانجام داده انتشار الله تعالی بیایم و از دست ساند و فرشته که حضرت و انشا الهی تبارک و تعالی
انبی علی الله و ام جهان کشا بود و اینها میسر سازد که در مطیع الله برینون بجز قدح بکار برده که هزاران جان گرامی
ند که هر حرف و لفظ آن باو متضمن کیفیت استقبال فرمان الامام الاثنی عشری که با امام محض و محض الامام از
پیشگاه خاطر ملکوت ائمه نظام که محل ورود و فیوضات سبحانی به سرور و در فواید تالیفات ربانی است و سر بر نهاده
بود و بر تو نزل حرمت موصول کننده فرقی غرت و افتخار این ذره خاکسار با وجع عین رسالت مراد است
استقبال و آداب تالیفات آنرا بجا آورده مطابق امر جلیل القدر از الله اقدس اظهر کند این حضرت طالع خجانه
سر پای این صیغه قدسی بنیان را بر اولا اسلام او خاص در آورده ایفاد و بیست اختصاص محو الله و منور و پیر و مرشد
حقیقی سلامت بساط شش لکه در وقت نیاز به مجرب پایست تفاوت تبدیل جاگیر صوبه پنجاب و غیره که از انجا
خریف تغییر شده و از ریح کشتن سحر بسیار نموده که از خزانه مطهر که بر کباب نهرت انقباض برساند
چون بسبب نقد آن نه به بنده حضور که است گنج میوه بسیار ندر و به بهانه تنخواه مبلغ مذکور در بنده
اتمام گرفته جمیع التعمین ساخت که چلده و شتاب متفاوت به بر تکی جمیعت خود را از ان باقی تمام به بار نند
زیاده از این جیسار است از خلاف طریقه ادب دانسته به ما نفع می نماید آفتاب عالم تاب غایت میفرماید
بنده های حضور و غائب سایه کسبه با و اینها مذوری صادق الاعتقاد و عابد به سید رسوخ عبودیت
ذره وار بهوقف عرض بایر یافتگان پیشگاه عظمت و جلال و مستغنیان آستان فلک مثال میرساند که
هر چند آرزو می فرمودی التزام رکاب نهرت فرجام بود اما انشاء الله و الا قدر ذریع حصول سعادت
جاودانی دانسته بعد رخصت از جناب اقبال و دولت باوراک شرف ملازمت مطهر مستعد گردید
و عنایات جلیده بمرتبه کمال نسبت بذات قدوسی و هفت صاحب و قبله دین و دنیا مشاهده نمود و در باب
مصالح هم از روی مراعیه بیکران فرمان رفت که هر چه در کار باشد التماس نمایند قدوسی بعرض القدر
اعطی رسانند که بالفعل بر اسی انشاء الله و معاینه و مساکک در یاس پنجاب ضرر درست که احکام گیتی نظام
بقدر فن تمام غرض و ریاید بر زبان الامام بیان گذشت که درین دادی تاکید می که باید که و بنده تلویح
نشانده لیکن صورت و این آداب ناخوار در حضور که است گنج میوه ساطع المنور نکرده شده بود که

[illegible]

عقیدت و ذریعہ رسوخ ارادت ذرہ وار بغیر عرض الیستاد ہا سے موقوفہ عظمت و جلال و بار یافتہا سے انجمن خلد
شمال میرساند کہ منشور لامع النور فیض گنجور در زمان ہیئت اقتدار شرف و در دولت آمو و خشنید و فرق عزت
و افتخار ذرہ خاکسار با وجہ فرقدان برافراخت مرا سم استقبال و آداب تسلیمات آنرا بمقدیم رسانید و بحسن از نظر
اقدس اسطی گدازید قبلہ دین و دنیا سلامت امر حلیل القدر کریمت ظہور یافته کہ ہر گاہ رایات عالیات
نصرت آیات یک منزل از دار النیر اخیر نزول اجلال فرماید قدومی تحصیل سعادت بقبیل آستان سپہ توانا
مستعد گرد و اگر چہ آرزو سے عقیدت سرشت ہمہ وقت چنین بودہ کہ بدوام التزام رکاب فیروز ری
آب کامیاب دارین باشد و الحال کہ حضرت اعلام فلک احتشام بانچہ و مسعود درو سے نموده واعیہ داشت
کہ چند منزل استقبال نماید لیکن امتثال امر اشرف باعث بسود جاودانی انکاشت حاجی عبد اللہ کہ بفرست
زمین بوس عقبہ و الار ہر گاہ سے یکب نظر قرین است بمقتضای حسن سلیمہ و کمال عقیدت خصوصیت
کلی و جزوی و بارگاہ سے مدار سے چند ان اطلاع پذیرفتہ کہ از دیگر سے نیاید صورت حال کامیابی مونی
پیشگاہ جاہ و جلال خواہد گذراند اقتاب آسمان سلطنت جاوید مال ہزاران سال عالم افروز باد و لہ
ذرہ وار بذریعہ عودیت و انکسار بغیر عرض الیستاد ہا سے موقوفہ عظمت و جلال و بار یافتہا سے ہر
شمال میرساند کہ بور و فیض آمو و نشان عالیشان فرخندہ عنوان شرف و افتخار جاودانی اند و فرستہ مرا سم
استقبال و آداب تسلیمات بمقدیم رسانید و یکبارہ شرفی براسے نذر حضرت حمدان خدیو گیتی داد و بویہ
امر حلیل القدر حمد الہ حاجی عبد اللہ و محمد مومن نجم ثانی نمود کہ از نظر اشرف اقدس گدازید و چون نوید بخت
جاوید ولادت با سعادت شاہزادہ عالی نسب و الاتبار در شکوے دولت و اقبال سامع افروز و زریں
در زمانیان گردید کہ نشات تہنیت و مبارکباد آنرا بایکین بندہ ہا سے عقیدت اما بجا آوردہ زبان عجز
بیان ہزاران خضوع و شوق کامیاب دعا کرد و اینکہ حق جل و علا با عتقان سلطنت و شہریاری راجا و نا
سر بر سر بر و بند و اراد و نو باوہ گلشن بہت و نامداری را در سایہ خورشید پایہ حضرت صاحب و قبلہ
دین و دنیا کمال عطر طبعی فائز گرداناد و اقتاب عالمات جہان شاہی ابدالہ پیر تابان و در نشان باد میار کیا
عید فطر بوسیہ فراغت و بندگی ذرہ وار بموقوف عرض سعادت اند و زان حضور کریمت گنجور سامع النور
میرساند و آداب تسلیمات تہنیت و مبارکباد عید سعید فطر کہ آوان فیوضات گوناگون و زمان برکات
روز افزون بآئین بندہ ہا سے عقیدت اما بجا آوردہ زبان عجز و دیت بیان را بصنوف نیات
والوف دعوات میکشاید کہ حق سبحانہ و تعالیٰ جمیع ایام و لیالے دین و مشہور خصوصاً این روز جہان افروز
را بر ذات اقدس و غفر حضرت قبلہ و کعبہ عالم و عالمیان مبارک و فرخندہ و خستہ و ہالیون کند و شوق نور

آفتاب سپهر عالم پناهی را به عید سالکین روزه زمین گردانا و بانون بالقیام و حصول خلعت
آداب تسلیمات زمین بوس استخوان سپهر تو امان بر تقدیم رسانیده و چنین عجو و بیت بسجود رسیده سوره نشان
نور آگین گردانیده و دره دار بر وقت عرض شرف اندوزان فصل جاده و جلال و مستقیضان انجمن خلد مثال
میرساند که در و الا منشی بر صدر نور ساطع النور شعله تکیه در سال فرزند و تفسیر طلب قدوی بکوشه فیض گنجور
با خلعت بارانی منظر بر نظر از نورش سرورانی که از پیشگاه فضل و کرم که است صد و ریافت بود پایه عزت
و افتخار احقر برافزود آئین استقبال شایسته عالی و در اتم تسلیمات هر فرد قدسی نور و جاده بقدم رسانید
و بعد حصول شرف اطلاع بر مضامین هدایت تفسیر آن هر دو دستور العمل دنیا و دین قیام بر طبق احکام کتبی
نظام باعث بیود کونین اندیشید قبله جهانیاں سلامت از آن هنگام که بنده در گاه دوری و فروری از بساط
سلطنت نشاط اختیار کرده بمسکین ضروری اثریادشاهی رسیده و داشت به حال ست که شهادت روزی و فکر رسانیدن
فرزیز کباب نصرت انساب و الا شاهی بود اما چه کند که از جمله داخلی و ششاه بلوغ شری و بیخ لکمه و پیله که قریب طلب
نه ماه ملازمان سکار عالی شاهی و عوض مطالبه در سرکار خالصه شریفه عائد شد و بر سر بیخ مذکور چند تردود
ملاش نمود و منشی قضا و بالضرورت در باب و دو حالت بقایا سه دور و نزدیک که در باب تحصیل دار سال
آن بحر رسیدن در مکتب انظر قریب احوال آن تکیه بر تکیه نشسته بود و اهتمام بلوغ بکار و چون ابلغ نه بلیق نه و چون
نصرت کثیر سپهر کند و جمیع تشرایف که خواند از آنجا نقطت تمام تواند آمد و همراه داشت بلند میخ از آن
به تنخواه و از آن که اسناد از دفتر ساطع النور آورده بود و در وقت بوصول پیوست قریب و
سه لکمه و پیله که در خزانه واقع در الحاق است شایسته آن آباد و بیود و اندک اکنون با مسعود و سه از
شعبه داران که همراه و حاضر بودند و از ساخت که بهرعت و استعمال به از انجمن بیارند و کجاست
سه لکمه و پیله و کثیر سه خزانه قنوج که بهین دستور و در جوی و ولخانه مستقر الحاف اکبر آباد موجود و اندک
بتصدیان چکه اسلام آباد قنوج نوشت که بلا احوال مصوب بدرقه فوجدار بفرستند اگر نه بهای عرقوم
نه و میرسد همراه خود سه آرد و الا بنابر و قدر تناسل التزام و دام بندگی استخوان فرو و پس نشان که بهین
مقاصد ضروری و منفردی خرج سپهر اند از جناب اقدس و ستوری خواسته بتقییل عتبه خلک رتبه کامیاب
میگرد و در بهای عرقوم چند در فرستاده و بایست بر گنات صرف خاص و محالات طلب
شاکر و پیشه و عرقوم سپاه و غیر خلک موافق ارشاد و اجنب الا قیاد بعمل خواهد آمد کیفیت توجهات
شاهزاده عالی نسب و الا تنابر و حقیقت توجهات سپهر که لای طلب اجتناب نمره آفتاب اودام الله کابر
و بولایان نظام بقاعده و دستور یقین کتبت آورده بود و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

بنده براسه تحصیل و به طلب جد و جهد بسیار بنیاید بجز عرض اشرف است بر چه برینج جهان مطاع محاور
 میشود و معروض خواهد داشت آفتاب عالم تاب سلطنت جاودانی طراز ابد الهی بر هر مفارقی ساکنان برینج
 سکون تابان و درخشان باد و در تقدیر بیت میرساند که چون به موجب آیه که میدان این دنیا ایام بهر بارگشت
 همه بسوسه است غراسه و صل بدله فلان علیه الرحمه و الغفران رخت هستی این چنین سراسر بهر بسوسه
 بنزدیکگاه تقدیر امید این بزم جان خراش چه شمع دهد که چشم مصیبت بین بنده ها که فدویت آید چگونه
 اشکبار شد و بگریه چه مقدار بخون آغشته که دید با بکلیک و اغ صید شمر سینه و سوزش دیگر خم نهاده و در غم
 ساخت و چون از غمزدنی اندوه و شمع با طعمه حرارت این الم بر داشت ناچار بعد آوازه فغان فغان
 بر روح بر فتوح آن بهر اسه عالم جاودانی نه بان عقیدت بیان بهر عاقل بقا که فغان مقدس شخص
 مقدس که سیرایک حیات جهانیان و پیرایه زندگانی نه مانیان همانست سعادت اندوخته که دایم سر
 بر خط فرمان ایزدی نهاده که هر چند بر رسم خود و وزیر کار در نهنگام وقوع چنین امور را ضلالتی نقد
 سکته اوجاع و درونی و آیات و احادیث که در شان صبر گزینیان دارد دست به عرض تمهید می آید لکن این
 ابرو خوان لوح ادب را چه یار که در پیشگاه دانش آموز عقل کل حار شاد و فریاد فغان معرفت الهی
 لسان مقال بر کشاد و از اینجا که اصل حقیقت عالم کون و فساد بر خاطر علو سے منظر از قبل عالم حضور
 است و به بصیرت یقین حاصل که از بهر طفا که حرارت است این قضیه ناعرفیه که لازم طبیعت کیشیه
 است بر چه بهر صفت ملک خواهد بود بر حرارت تغییر حقایق تصویر یکس پذیر خواهد باشد صفا با بود
 زندگی خضر گیتی جاوید بهر باد و چمن عمر تو از آب بقا که آبی سایه آفتاب پایه حضرت والا شاه می تا
 انقضای زمان بر مفارقی عالمیان غلده و جود و باد ایضا بوسیله خلوص عقیدت و قریب و سعادت
 ابروت ذره و از بوقت عرض باریا فیکان محفل خلوت شال و مستفیضان انجمن باد و جلالت میسر بار
 که و و پیکر نور یعنی و منشور و خشنده سطور ذیق گنجور یک شش طبع خزان و اسپان و شتران
 و عرض حقیقت بهر انجمنی سپاه التماس مساعده از درگاه جهانیان پناه و دویین ششبار اشتغال
 حاجی عبد الله در زمان سعادت اقلان شرف و ر و عظمت آموختن شیده تارک غم و مباحات
 ندوی با بچ سپهر برین بر افراخت لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا بعد از تقدیم رسانیده
 نشان عالی شان بنس اولین از نظر مقدس منظر گزینانیده بعد مطالعه و الا بزیان الهام ترجمان گزشت
 که خزان چیزه موجود داری احقر عرض نمود که فصل خریف نقضی شده و از محصولات ربیع قدره
 بچیز خزانة باقی هنوز نرسیده و احوال لشکر حضور بسیار پریشان و مضطرب بر چه کمالی انجمنی به

اگر بنایسته گیمان افزوز حضرت شاهنشاهی سال پرواز کرد و کار دشوار است و بدون زور بار بردار
حرکت و اقامت بر بنده هاست خدا محال چون این تقدیرات اخصای اقدس بیست مکمل شد که یکصد را سران
از سر کار بادشاهی بفریق ساعده بگیرند باز سر و منداشت که جاگیر هاست صوبه پنجاب از خریف سال حال تغییر
شده و عوفش آن صوبه از ربیع تن گرفته و دیده حاصل خریف قریب هفت لک و پیم در سر کار میل طلب است
در ربیع هفت لک اگر این هم در خدمت شود سپاه و لشاکر و پیشه فی الجمله تسکین سبب پذیرد و الا فقره تمام در سلک
جمیع است اینجاست که باید فرمان رفت که اسدخان سر رشته و فرمایون ملا شعله باید بعد ملا خورشید خان
نشار الیه هر چه ششش خواهد شد عرض داشت خواهد کرد و اسپهان هر قومه از سر کار خالصه شریفه گرفته باشند
فواکش بر نوع که میسر خواهد آمد خواهد فرستاد چون بهل چسبج محال جاگیر تا کینه بر تا کینه نوشته که آنچه از وصول
پیش رس ربیع تحویل در آورده باشند بهر عت و استعجال بقید وصول خواهند آورد و در دفتر مستند
در زیر صورت هر قدر که به هم فرستاده اند بلا احوال بهر که اقبال ارسال خواهد نمود حاجی عبداللہ صاحب خدمت
هر روز تا تو اتوا اعتراضات حضرت لیلی خداوند که یکس خواهد ششش ندویان بمیان سبب آید از شغل
و کالت بجای دل سر و شده التماس تیس فارغ نموده و با نایب که در زعم عبودیت نهاد حاجی ند کوه
بنده دانی عقیدت و در و نتواند است ازین جهت معنی الیه همیشه ششش شمال میداشتت مخصوص در نیولا
بر طبق مدلول نشان حرمت عنوان بچند وجوه امیدوار که دست و افضال والا کرده بموجوب
احر طیل القدر و اما ساداده راضی ساخت که بتقدیم خدمت ماسوره سرگرم باشد و مشار الیه بعضی
نقاسات بضمیر ساطع النور کاشته بر زبان دار و که امور معروفه اگر در پیشگاه عظمت و جلال و جبر
پذیرد این سبب باید و راح و کالت بدستور سابق قیام سبب نماید والا داخل لشکر و عاسه شود برین
تقدیر بر قرب بصلاح و دولت چنان سبب بند که لطف و کرم عالم نواز نیست به مشار الیه نوعی جلوه ظهور
که بلتسات او در جبه اجابت پذیرد و تا خاطرش سیر انجام خدمت اشتغال و زور و بعد نهاده سبب نمایان
قد ویت سرشت نیست که فتح و نصرت او لیا سبب سلطنت ابد معاد چهره کامیابی بنده هاست عقیدت
اما هر افزوز و این جان نثار که با لم حیران ملازمت کیمیا خاصیت گرفتار است بتقبیل استخوان
قر و دوس تو امان شرف و افتخار جا و دانی اندوزد امید که دعا سبب شیمی و نیاز سبب گاه سبب مانگان
نقاب کشا سبب شایان مقصود گردد و در بساط دور می از قرب عقبه عقلا و اجلال که در هر شعبه سبب
بمیان گسترده است دست فضل و عطا سبب ایندی بر دوی در نور و دلو سبب طفر سبب
والا شاهی سبب الدوام جهان کشا باد ایضا بسبب عبودیت و انگار و ذریع استکانت و افتخار و زور و دایر

بموقف عرض الیتاد و پایه پیشگاه عظمت و جلال و باریافتن سلسله محفل خلد شمال میرساند که نشان عالی شان را در محفل استوار
 حاجی عبدالحق که عرض داشتی شکر و صلوات بر محمد و آله و علی بن ابی طالب ازین محفل اقبال ارسال داشته است و در شهر سیرت و در شهر سیرت
 از نظر تقدس گذشت و مضمون که اوست مشهور است که سرپا از قبل القاسم ربانی و اراوت آسمانی بود و در ظاهر ملکوت
 ظاهر کمال خوبی جلوه استحسان داده بر زبان الهام بیان صادر گشت که آنچه در دیده مردمان صورت
 استراحت باز نموده و بر روی حسن اعتقاد و صلوات و در میان سلطنت کمال عنایت نقش بسته بیان واقع
 است مایات اقدس و نسبت بالیشان زیاد از آنست که بشرح در آید و چه این باشد که دره التاج
 خلالت هایلون ذات قدس نهاد است که یکی بعضی هنگام که خلاف بر لایق گیتی استقامت عمل می آید و این معنی
 از طریق نرم و احتیاط و در می نماید با فضل و کرم چند تا باین ارشاد و هدایت که فی الحقیقت بدون حرمت و مشایخ
 اصل و اساس نه داشته باشد به طریقی و می توان شرف جریان می پذیرد و فی الجمله فرمودان آثار هر چه
 و الطاف خسته و آنکه کام عالم نظام شرف بر فرانه بیدار می شناسد خدمت و می و در توبه یافت که بعضی
 عرض عالی در آنکه که ازین دست کلمات موهبت ستمات محض شفقت و مین عطف است حاجی ملکوت
 که بامید مکتوبت و انضال همان افروزه با هر کالت بدینطور پیشین سرگرم گشت ازین و تعالی فتح و غیره و فی الجمله
 در لباس دولت جاودانی طراز کند و این عقیدت کیش را که آنکه در سینه قبل آستان سپهر تو امان است
 شرف اندوز ملازمت والا که و آنکه در طایف غلیل حضرت عالم پناه می هزاران سال خلد و حمد و دوا و بالتون
 و الصادق پیشا سر او و محمد و آله و علی بن ابی طالب میرساند که نشان عالی شان حرمت عنوان سرپا بر تقیم پذیر قدس تعالی
 اقبال که از پیشگاه مکتوبت و انضال عرض و ریافته بود بر توبه و در و در پیش آمده و افکند فرق و غم و مایات
 نیازمند پذیرد و علین بر فراخت لوازم استقبال و آداب تسلیمات بجا آورده امر عالی جلوه نمود و پیشگاه
 که این اراوت آیین بعالی پر گزین جلال پور نیویس که علی امیر خواجه میرسانان سرکار بر لایق تمیز و تقیم و در خانه
 و توفیق و اختلاف و دیگر ضروریات هر چه خواسته باشد بلا احوال سر انجام دهد و نشان لایق اعلی بعالی انجام دهنده و در
 بمبائنه گشت که هر چه میرسانان فکر و ضرورت کار داشته باشد و بر راه ساخته زود و بفرستند و بعد ازین هم بر سر فرستاد
 نتواند خواهر نوشت که توقف و تعویق بمان نیارند و بنسب شوره را نشان دهند و بفرستند و بعد ازین هم بر سر فرستاد
 بیدار و چون بمقتضای صدق بندگی تقیم خدمات سرکار شرف روزگار خود می انگار و امید و اوست که بهین
 و توبه با نغمه زبانش حضور سعادت گنجور را موری شده باشد و مبارک بباد و ولادت فرزند و شکر و صلوات
 عطا می نشان و خلعت عرض داشت عقیدت نهاد عمارت ذره و در بوقف عرض شرف اندوزان محفل
 اعتقاد و جلال میرساند و پذیرد و بفرستد و آداب تسلیمات تمیز و مبارک بباد و ولادت با سعادت شاهزاده که

عالی نسب و اهل شرف که بهار پیرایه گلشن مقصود اولیای دولت خدا داد و بهره افز و زخمتان اعیان
سلطنت ابدی و است زبیران عقیدت بیان را کامیاب و عامیگر و اند که حق جل و عالی تختان عظمت
و اقبال به و زخمتان را جادوان بر و مند و سر نیز دارد و نو با و به بوستان است و نادره می رود سایه
خویش به پای قلم وین و در دنیا حضرت والا شاهی و صاحب جهانان بکمال عمر طبعی برساند و نشان فرخنده
عنوان با خلعت خاص که از پیشگاه لطف و کرم غرضدار یافته بود و در وینش آمو و عطا فرموده و سرفرازی
در براندی تیشید آئین استقبال و مراسم کوشش از باب ادب ارادت تقدیم رسانید و داده
سلطان سرکار و شاهی به بن غایت آبی موجب اعراف عالی سنی و موفوره بکامی آید و و آنچه در وینجا معروف
پیدا در وین سرانجام خدمات سرکار و و تدارک شرف و افتخار خویش میداند و در باب تشنگم همت همانا گیر
حق و انکار تقصیر نیکند ظل علیل عالی بر مفارقت ادانی و عالی محرو و منسوب با و در وین نشان
وین نشان بهر آنکه نشان غایت عنوان با خلعت مرحمت طرانه که آئین و نوازی و سرفرازی است
از پیشگاه لطف و کرم شرف اصدای یافته بود و در وین سعادت آمو و عطا فرموده و تدارک غرت و افتخار نیز
که از این استقبال و ادب تسلیات از باب ارادت صافی انی و تقوا و تقدیم رسانیده و کوشش با
شکر و غایت عالی بجا آورده زبیران عهد و پیمان بدعا و طول بقا و کثرت اوقات و شخص مقدس
تبدل وین و سرفرازی والا شاهی و صاحب جهانان که سرمایه حیات و پیرایه زندگانی زمانیان است
کامیاب و سعادت جادوانی که دایره سایه عالی پایه هزاران سال بر مفارقت جمیع بندگان محرو و
مستور با و با کفایت ذره شال بفرغ غرض است و اما به موقوف اعتقاد و احوال میرساند که نشان مرحمت
عنوان تقصیر تقصیر قلم اقبال که از پیشگاه لطف و کرم بکمال شرف اصدای یافته بود که ایت و در و
مستور عطا فرموده و فرق غرت و افتخار و تقرب با و ج سپرد و در وین اوقات و از این استقبال آنجا آورده
وین ارادت با و ادب تسلیات بر فروخت و چون اندک اول فیض موصوفش غایات خاص
نسبت برالی عقیدت و شتال بندول یافت سرمایه کامیابی کونین فرا انداخت و در شکر و سپاس
مکرم است با و بیکر آن که نشان جدا گانه تقدیم رسانیده بر سواد بندگی برافرو و امید واره است
که در انجمن عالی و زمره صدیقان محراب پیشه باشد سرانجام خدمات سرکار و و تدارک بهر وقت سعادت جادوانی
نه انکار و در باب ششم هزار و هجده و در وین اوقات و از این استقبال آنجا آورده و در وین
بهر حال آنکه و بگذرد و در وین بهر وقت و استقبال از آنجا عالی از سال میدارد و دیگر خواجهم حسن وکیل در خدمت
محرو و بصورتی عهد و پیمان بنیاید محتاج بجز ک نماند باشد ظل علیل صاحب عالیان بر مفارقت جمیع

دولت خوانان تا انقضای زمان مملکت در بسوطلا و بدین ربا بعد از پنجاب شاهنشاهی محمد عظیم عقیدت و
بعد از آداب بندگی بسوطلا و بدین ربا بعد از پنجاب شاهنشاهی محمد عظیم عقیدت و
سعادت عنوان شرف اندوز جاودانی گردیده آیین استقبال و مراسم تسلیات آنرا بتقدیم رسانید و امتثال
امر عالی در باب پرداخت جایگزین ربا سرکار دولت و تدارک باعث خرید غرت و افتخار اندیشیده بسوطلا و بدین ربا
نامور و تیار و زید نشانی را در اندام عزیز و انضمام محلات و انتظام معاملات و غرض نصب عمال آن محال
بمقتضای وقت و حال سعی موفوره خواهد نمود و بر اے لایب خزان و دیگر امور واجب الانجام محال
اهتمام بکار برده کیفیت محال ند که موقوفه تقاس خواهد بود و در بالفعل بعضی حقائق برگشت که بجای قلی
دیوان سرکار نگاشته بعرض عالی خواهد رسید سایه بلند پایه مملکت و احسان بر مفاصل جمیع
بندگان بسوطلا و بدین ربا بعد از پنجاب شاهنشاهی محمد عظیم عقیدت و
بموقوفه حاجان عقیده رفیع و بیعیه نواب فلک احتجاب منزه القاب میرساند خلوت فاخره که بمقتضای
بندگی نوانی از پیشگاه تفضل و مکرمت علیه از بهر سرفرازی احقر محرمت شده بود و بر تو و رو و
سعاد و امور و افتخار غرت و افتخار خودی با وج علیین بر فراخت آداب تسلیات آنرا
بداد بندگی از ادب آنما بتقدیم رسانید و جمیع عقیدت بسوطلا و بدین ربا بعد از پنجاب شاهنشاهی محمد عظیم عقیدت و
از بهر کائنات و انکس ساخت از اینجا که بساعت نجات یا در پیش از خدمت دیوانی سرکار عالم مدار
عالی متعالی شاهی یا عتصام جبل المتین بنکی شاد و روان اقبال مقتض و بسایه بود و در نیولاک بالانزام و اقام
خدمت استخوان سپهر تو امان و الا شرف اندوز است امیدوار تو بهات سفید بکشی پیش از ایام
پیش همیشه سایه دولت پیرایه سراق غر و اجلال فراوان سال محدود و بسوطلا و بدین ربا بعد از پنجاب شاهنشاهی محمد عظیم عقیدت و
باب و هم مراسلات بهیچان الملک اسد خات و محمد خان سند جاو و جلالت میاس
و جو و مسو فیض امور و نواب مستطاب معالی القاب رفیع جناب ظهیر الامیر الوزرا افتخار خوانین عظیم
ایشان صاحب مهران خدایگان جلالت الملکی مدار المماری فراوان سال زینت پندیر باد بعد از عرض بلاغ
و عوات عقیدت طراز و اظهار مراسم آداب و نیاز مکشوف خدمت سامی گرامی بنیاید که حسب حکم
از فتح اعلا اقدس مقصود اینمیشی که اگر شجاعت و شنگاه بادشاه قلیخان در چهار باره باشد بطن یک کلمه چه چه
خیزان سرکار باد شاهی که با اهتمام بنده در گاه خلوتی پناه مقرر است از اینان موخو الیه رساند و الا پیش
خود گاه داشته هر گاه نواب قدسی القاب شاهزاده جهان و جهانیا بنالاب تشریف بیارند بطن یک کلمه
به دیوان فوج آن نادر کار و الا که سپرد و قبض بگیرد و زینت ششم ماه فوجی چه سه فرود و نشید

اندرین باب خود که بر این گیتی منتقاد شرف اید و یافته انشا الله تعالی بعمل می آید و در بعد از آنکه زر
 مسکوره بر وفق حکم قدر توأم حواله در صورت حال عروض میدارد و ایام دولت و اقبال و زمان اقبال
 و اقبال با و دانی یاد و لایه عافیت بر دوام و جمیع مسرت التزائم پیوسته خاطر انور و خان مهربان
 شفیق و دوستان باد بعد ابلغ سلام محبت پیام و انوار شوق و غرام دریافت ملاقات بهجت
 التیام بشکوفه راسه زین مینماید که درین ایام مینت فریاد خدمت استیفا به الواسع الحال
 حصه تابندگان از پیشگاه عباد و جلالت سیادت مایه مرقضوی انقباض میر میخ نصیر و صحت شده موی البیه
 بهجت تنقیح محاسبات و تنظیم امور مضایف خدمات ماسوره رهبر راسه دار الخلافت گردیده از اینجا
 که سید واجب الامر و مستعدار تباط و انتظام بهجت شریف ستانگاه عاطفت بندرگاه شامل
 حال مشار البیه که در و بدل نواری و مهربانی اختصاص پذیرد هر آینه از مکارم اخلاق فطری ذات
 خسته صفات بعید نخواهد بود چه بهره مند خان خان مالیشان شفیق و دوستان سلامت بعد
 از ابلغ دعوات محبت سالت بشود راسه زین میگردد و آنکه حسب الحکم و الاقتصار انقضی که
 بنده درگاه خلایق پناه سر جای سیده باشد همان جا توقف نماید غرور و در بخشید مطابق بر این گیتی
 منتقاد مقام کرد و لیکن توجیه گرامی هر می شود که رخصت کج زود و حصول پیوند و الله تعالی وسیله
 او را که مواصالت سامی غنقریب الایام نصیب گرداناد و ایام بهجت و کارانی بدام باد و عید المرحوم خان
 میسر و آنکه این محبت ششم شریفی حبه بنظر مقصود رسید باستان بوس قدسی شرف اند و حقه
 مشمول مراحم و اللطاف عالی تعالی گردید و آنکه علی ذلک و چون سیادت و معالی پناه سید
 نور محمد حرم با هم برادر بی در پاسداری خزانة شبانه روز حاضر بوده و لازم حفظ و بهوشیاری
 بجا آورده و در انتشار راه سید ابراهیم تخانه دارستعد کار و دولت سنگه با جماعت تابندگان بر تخانه
 خود سرگرم خدمت بنظر آمد لازم می نمود که صورت حال خدمت سامی اعلام نماید تا بهنگام حصول ملاقات
 سرانجام بهجت و حصول ملاقات شریفه را همیشه ترصد خواهد بود و ایام کارانی بر دوام باد و ایامانت خان
 خان مالیشان بلند قدر و هموار امکان مهربان و دوستان مخدوم فخر صان سلامت حالت شوق
 مستعد را لیسان است و ذکر بهجت و نشاط ایام مواصالت که هزاران طراوت باغ و بوستان و آن
 همیشه و روز بان اکثر بسبب دوری صوری شکایت طلال باشد بحسب دریافت قرب معنوی
 بشکرت اتصال است بیکی که وسیله حصول گرامی ملاقات گردد و فیصل و کرم ایزد متعالی علی السبع الحال
 از نشیمن تقدیر بعمره امکان خرام کند و پنجم ماه صفر النفر فخر مشفق از دریا س نریده عبور نموده و آن

پیش کردید بجا بخت آتی درین چند روز بمسکریه فیروزی اثر بادشاهی خواهد رسید اعلام کار و خدمت
 در روزنامه سراسر سرت مشرق از یاده اشتیاق است و بسبب اینضا در جواب بعد از ابلاغ و عود
 مصافقت آیین و اظهار فراوان اشتیاق گرامی ملازمت بهمت قرین مکشوف خاطر محبت ناظر میگردد و اند
 که سامی همیشه یگانگی طراز مرقوم ملک نادره پرواز که از شکفتگی عبارات رنگ بسته و بر بختی مضامین مسبوته
 برگ و ساز دلکشای و ساز و سامان با نغمه ای در بر داشت در زمان نخست نشان در و دود و جویب
 و دامان آرزو بزاران گل نشاء مالا مال ساخت و کلمه شود کشتا و مودت گوسه که کلید باب
 گلستان و گلشای بود و آنچه از شنبه سخی روز گایا بعد به نایب خلاف خورشید و لاله کمال ابوبی
 نوک برینه خا که هر روز رقم شده بود و احوال و هر غلظه کار که خاطر آزار از باب مودت و صفات میگذارد
 که اتحاد کنیزان عالم دوستی از محبت هم سرت و سروری حاصل نمایند چون به قضا است تالف روانی
 و تجانس معنوی و کمالین مصافقت موافق محبت بهمان نقوش شوق و اشتیاق از تسام پذیر است
 که در دل حقیقت نثرل خان عالیشان جلوه ظهور داده اند و داستان سراسر در شرح و بیان آن مضمون
 تکلف میداند توقع که غنچه یب حجاب دوری از میان بر فیروز و باوراک دیدار شریفه از بیابان کایابی فرام
 آید به محسن خان ملا و محب مشتاق که یکم الاخلاق عظیم الاشفاق خان انما و نشان محمد و مستران
 سلامت مکشوف ضمیر منیر و خاطر خلیف میگرداند که هرگاه خامه بدست میگرداند فکر میکند که در نامه مرعیه باید
 به بنید اگر آیات محبت و داد و بخش در آرد و هر چه هست بهر آئینه باطن ایشان روشن و روشن است
 و اگر حدیث شوق و اشتیاق که مکشوف دل مودت نثرل است سر کند به بیان غیر سده و اگر شکایت
 جدای اضطراری و داستان پرواز می نماید ملال خاطر از گذارش و نگارش آن کم نمیشود و خواهد نشد چوب
 که در ت طبع لطیف میگرد و در نیصورت تکلف و عبارات آرد شایسته مرتبه یگانگی بنید از چار
 بافتار و ساخته با اعلام و طبع تصدیق میباید که پنجم ماه صفر المنظر محب بیر یا از دریا سده فریده بهر
 نموده عرض داشت به شمس انیمشی بدگاه عالم پناه نگاشته ارسال داشت از نظر اشرف اظهر نگارند
 و به غیر بگوئی اصولی فرخنده مانی محبت پذیر گردانند و السلام به جانی خان سه و دل از هر گاه گفایند
 نامه ات به خاصیت و زیدین با و بهار داشت به رقیبه دل پذیر مرقوم ملک تود و تسلیمان عالیشان باند
 مکان ملا و محبان استظهار و داستان در فرخنده زمان جلوه ظهور مرقوم و داده خاطر دوستی آگهی
 قرین بهمت و شادمانی ساخت شرح داستان کلفت دوری ضروری از انداز به بیان افزونست
 و جوش اشتیاق و شوق ادراک ملاقات مسرت سات از احاطه ترجمان بیرون است این و سببانه

و تعالی علیه اسرح الحال بمواصفت سامی شاد کام کند و توقع آنست که تا هنگام مفارقت جسمانی که انشا الله
 انصر نیز چون جمال است روحانی نصیب شود بار سال نامه نامی بهین آئین دل شاد و نشاط پذیر میفرموده
 باشند زیاده و غم و محبت باد و السلام ایضا کمال الشان چنان رفیع الشان شهادت نشان ملاذ و خلاصان
 سلامت فرط شوق و افرا را استیاق دریافت ملاقات بهجت آیات و بر زبان کوتاه نامه بر سر تا بدود
 میدان تنگ نامه چندان محبت بنیاید که اندک ازان داستان در اندیشه هر طراز و ناچار بیان آنرا
 بوجدان ضمیر میگرد که مصفا آینه دوستی نماست و از میانه دیگر احوالی نامه بهجت افزون در عین انتظار رسید
 و خاطر مشتاق را نوید یافت و لذت فرخنده صفات رسایند که در ملک محبت بسیار متوفیق آیند
 تعالی و میامن اقبال جاوید اتصال حضرت واداشاهی بست یکم ماه صفر ختم الله بالخير و النعمه بشکر فتح اثر باقی
 الحق گم و دیده با دراک سعادت ملازمت میسر سایه خورشید مهابات جاودانی اند و خست بالفضل ملایم رکاب
 نصرت انساب است بعد از این آنچه در دست نماید بموفق اعلان در دست آید و حصول سامی مراسلات را
 مشهور دایا که کار و خدمت را منتظر است و السلام ایضا چه شمس چنان بعد از اظهار فرادان شوق
 مشهور و ضمیر اتحاد پذیر میگرداند که محب صافی الولاد و ایام سابق نوشته بود که فی طهر و از ملاطمت که در شده
 التزام خدمت و چندی پیرو مشرب حقیقی که کیبیا سعادت جاودانی آنکارند که عواقب امور مشهور
 بخیر و خوبی میشود که کب مسعود و مقصود و مقصود بر احوال جاه بهبود می آید که در تعالی که درین هنگام آنچه
 بار خاطر بود و بالفعل از میان بهر خواست و در ایام با بنساز که از هر و خلص قدری از همه گذشته خویش
 بر آید امید که غیر و دانی نیز در زبان اندک شیرازه بند محبت و کاهراتی گردد و آنچه بر زبان قلم محبت
 بر قلم نه بجای صورت و قلم پذیرد و در آنکه بکاشی قدیر قلم لعلی و قلم انیسیر دیگر منت خدا را عزرا سکه
 این صورت سرشت را هم برقع که در دست بالین و هم بویافت منت غنیمت تحصیل شرف
 تقبیل آستان بهر نشان و بعد ازان او را که گم احوالی ملاقات ملاذ خلاصان که انشا الله انصر نیز بهرین
 آوان دست بهر بهجت اند و مسافه ازین ر بگذر چندان مسرت و شادمانی بهر منود که اگر هر
 بعد زبان شود و هر زبان هزار داستان سراید از همه شکرش نمواند که بر آید و الله بهرینست و
 بهر یکم و السلام ایضا چنانی چنان بهر خشم خواهد شد و آخر در کار وصل به آنکه شمع غم از یاد و روشن میکنند
 نگار بهرستان محبت و در او که بفضل افضل سخنان دل نشان منوی اتحاد و سیم غمیر و کجاستی بنام
 صورت مقام میرماند و بهر هنگام بهجت القیام رسید و بنویدر حاجت ذات ستوده صفات شگفتی خاطر
 مشتاق را سر انجام داد و آنکه لند و المنه که خلص بر یا میامن اقبال جاوید آمل و الا بست یکم ماه صفر

به کسب سبب ملحق گردیده شرف ملازمت سبب که گویا سعادتی و جهانی است و بیانت وصول گرامی را
 اگر در ایام جدائی جمعیت بخش و لها سبب اجابهاست همیشه مقصد است و اعلام کار و مطلب را متعلقه توقع
 که تا زمان حصول موافقت سراسر سرت آئین یاد آور می بھین و متغیر مرغی و سلوک میشده باشد زیاد
 شوق دیدار فرصت آثار است ایضا شوق ملاقات گرامی که از اندازه بیان افزون است و کدورت
 جدائی از احاطه ترجیح بیرون امید که توسط نامه و پیغام و از میان بر خیزد و حصول موافقت بهجت
 بیکر که همه وقت و درخواه دوستان است بوجه حسن و سه نماید ایام بسیار گذشت که وصول نامه نامی
 سرور افزای خاطر مشتاق نگشت شاید که بدلول مقوله مشهوره هرگز چشم دور از دل دور بر یاد کرده
 محب بسیار از رقم بسیار کشیده باشند چرا که ماریع حجاب به عادت ابواب صحائف و دوستی مفتوح بوده
 و او بکجی سبب افزوده باشند و اعلام کار و خدمت که مستقیم قاعده اتحاد و بگامی است باعث افزایش
 رابطه محبت و اختصاص گردد و زیاد چه تصدیق رود ایضا به میر محمد محمدی بعد از اظهار توبه کجی و بگامی کجی
 نیز میگردد و آنکه که محقق خلعت ز تمام شجون بکمال محبت و در لایه هنگام مسعود و سید و محمود آن که شریک
 شمول عنایات حضرت خلافت و جهانیان نسبت بذات شریف بود و نشاء و افزای خاطر دوستی آئین
 که دیدار و شغالی و ایام کامیاب مقاصد و چند دارا و از بجا که از دیر باز شوق ملاقات گرامی و منش
 دل بود و منزل میگردد و درینو الحسن اتفاق چین رود که نموده که فخلص بر کاب نصرت نشاء
 غفر رب بار السور و به به نامور میرسد انداخته خوش وقتی دست داد که انشاء الله العزیز و سبب
 و احوال سالی بحسب و خواه چه افزو و بهجت و شادمانی خواهد شد ایضا العزیز تر نشاء به از اظهار و انوم محبت
 و داد و کثوف خمیر نیر باد که تهنیه الوداد در زمان مسعود و در و دهم و محمود و بهجت و مقرون آنکه
 تقصیر بیان شوق و اشتیاق دید و دید هرگز بود و مودت و وفای بر افزو و الحق و عالم
 اتحاد و هنگام وقوع قرب ساخت از هم التماسی بجا اختیار از و لها سبب اجاب سر بر نیزند لیکن
 بتقصای مفهوم الامور هر چه نوشته با و قاتل دارد و متقی که به شیت قادر و ملحق مقدر و مقرر شده باشد
 چه ظهور و شیا یز نظر به خلوص و دوستی چنانچین انوالی فرطت را نایده بجا سبب دیده انکاشته میشود
 و غیرت ظاهر و جمعیت باطن ایشان خواسته سبب آید اینجا جنب نیز بسیار شوق است و حصول
 ملاقات و راست به حسن اتفاق زیاده عمر و عافیت یاد و السلام علی من اتقى الله یصله الله فی الاشیان
 بلند مکان خوابت نشان ملازمت شوق و دوستان یوسته کامیاب مقاصد صوری و مضمونی باشند
 بعد از اظهار شوق و عنایات بلا انجیم مبدی یافت گرامی ملاقات مسرت التیام مشهور خاطر اتحاد

تاثر میگردد اند که سامی صیغه کلمات مضمون محبت مشحون مشعر قابلیت و کارهائی همان در زمان رسد
 و ر و د نموده مود و محبت و مسرور برافروز و خان هریان سلامت نهنگام ذکر تغییر معنی الیا اگرین
 محب بسعادت حضور فیضی کجور شرف پذیر میبود از آنجا که اختصاص دارد به طایفه ایشان
 میباشد توفیق الهی سعی بلین نموده بدستور سابق بحال میداشتند اکنون که بر طبق نیت این نیت قدسی دیگر
 بر اسرار و توفیق باید کرد و در دستدار همیشه توانان اینست که مردم کار آمدنی را مصلحت نگذارد و در صورت
 پاس خاطر شریف البته مرعی میشود و لیکن بر غیر همه دان پدید است که تار و کد و جذبات در میان نیاید
 این قسم مطالب صورت انظار هم نمیکرد و برین تقدیر هر وقت خدمت و در خور لیاقت و استعدادش
 روایه داشت اند که تمام بنام موعی الیه مقرر کرده است آید ایضا که افراسیاب خان این و تمام دولتی و مالی و مال فرغ
 نامه با محبت و اقبال طراز کسوت فرو اجلال امارت و ایالت پناه خدمت و شوکت و دستگاه رفیع مرتبت
 منیع منزلت خان عالیشان ملاذ هریان همان استقامت و دوستان را همیشه بصورت مفضل باید تار با
 امینند بر و مشد و از بعد از آداسه لوازم فراوان شوق و کمال اشتیاق بدریافت ملاقات سرت
 ایات که کل پیش بر این بمن محبت و وفاقی است شود و غیره نیز هر اشراق میگردد و اند که صیغه شریفه
 و بنابر مرقوم قلم یگانگی طراز که از هر طرفش نقوش رفت پیدا و از هر نقوش معانی خلعت هویدا بود
 در بین انتظار که دل صداقت منزل از هر خبر فخرت اثر یافت و سلامتی ذات خسته صفات هر زبان
 را به پیام و ریج کوش میشد و در وسعادت آمد و از زانی فرمود خاطر تود و آگین را قرین انواع شکوه
 ساخت و در دل هزار گل شکافید تا به اتم خاصیت و زیدین باد بهار داشت و از این
 که آمدن خود بایند و از نیت که ادر یک دیدار گرامی انشا الله تعالی عنقریب چهره افرور گامیابی
 خود برگشت منتقم شمرده است کید اندازد به فوری محبت و سر و قلع منازل بیجا به عرض داشته که بخوابا لکم
 صاحب و قمار جهان و جهانیان سمت ارسال یافته بود به آنکه خلص اطلاع یابد از نظر منور گشت نشانی
 عالیشان فرغنده عنوان در جواب آن شرف صدد و رسید لیکن قدم دوستی با بنیان جهان اقتضا
 نمیکرد که با انظار اینگونه امور دوستی انبساط میبانت این مرتبه کام دل همیشه بنیاد بعد ازین ترکت
 که نشیت تمام محب خلاص ترین بر جی کمر و تا به یون باری غراسه صورت مقصود با یکن شایسته
 بنده نامور ساند ایام دولت و کارائی جاد وانی با دایه سنا به شیخ محمد الحان نوشته به چنگه نیریم هر چه بستم دست
 خزانم چون حرف آشنائی به چون ساکنان طریق محبت و دلا و ایمان بساط مودت بر پایدار الله اعلم
 هر چه که بیک دیر باشد و گاهی شکر ابی بیان نیاید از احوالش عامل و از نقصان عاری میداند

اگر دشتی از نخل یا اشتباهی ملای و نماید بنظر که پسندد دفع چشم زخم بعین الکمال چهره اتحاد می انکارند اندر
 در قوم گلک تود و سگک میگردد که وصول صحیفه شریفه که چون صحائف ضمایر عرفا سے روزگار قوم قبض بود
 شامل و بیان مفصّل روزگار مراتب کد و رست و صفای احوال بود و خاطر قرین استغراب و استعجاب است
 چه از کلیات سلوک و مقرر است وضع غیر خواه خلایق آنست که بعد از انشراح سرشته تمام مواد است
 که منافی آنست دوستی باشد پیرامون ضمیر را نه میاید بلکه سر بر دوز و راز و یاد مواد و دلو میگردد و در
 هرگاه بر وجه غالب احوال و اقوال مشاهده میروند و از آغاز ارتباط سلسله الفست تا زمان
 سال نسبت آن سلسله و دوران مجدد و کمال غایب و افقت مشهود و معانی نمیشود و در صورت و در
 کلام و رستایه بکدام رست آورند و راز شده باشد بحق اخلاص مندی و بار رست که سر رشته یکسانی
 در اندکی بوده و استر ضایع ایشان مقدم بر استمنا سے خویش تصور نموده لیکن از راه پیش نبوی
 او سے شکایت خارج از قانون یکسانی است که از آن آشک ششاس مقام مجتهد و برین چوبین
 روزه جدائی سر بر زده و این دوستدار میخواست که شکوه آن نواسه مخالف قاعد و یکدی سراسر
 بدستان سراسر بے تعلیم استی رقیم حواله سازد و اگر به خلاف عمر بنان حق دوست حقیقتی نقص
 پرده بافت چشم انصاف گردیده ره سپردادی شکایت شده باشد گنجایش دارد و الا فی نفس الامر
 جواب خطاب شریف انیت هم جانا سخن از زبان سن میگردد و السلام ایضا کشوف خدمت گردی
 بیناید که چون همه وقت تناس باطن خیر اندیش متعلق برین بود که با التزام دوام ملازمت سلسله نشاط
 جادوئی اندوزد و بنا بر اوضاع روزگار که خلاف خواستش آرد و مندان عالم محبت راه میرود و حصول
 در چیز تاخیر و تلافی سے اقتاد و برین ایام بسته فرجام بقصد تناس بهان صدق را دوست حسن اتفاق
 چنان اقتاد که اخوی مرزا فلان اصالتا از جانب خود و و کالتا از هوا خواه شرف پذیر دایمی خدمت باشد
 بعد از آنکه با دراک این سعادت کامیاب گردد و تکیه کند بر امداد مهربانی هاسه جان نواز ایشان خواهد شد
 و این دوستدار همه حال در زمره عقیدت مندان خیر گال محسوب خواهد گردید و زیاده عمر و دولت و اقبال
 باد و ایضا پیغمبر سے نوشته شده فضائل و کمالات پناه محبت و صداقت و دستگاه مکتوبه محبت است و در
 دلا و نیرش موجب انبساط خاطر گردد و در آنچه از کمال اتحاد و خان عالیشان و باعث تاخیر و تحمیر یکایات
 از جانب ایشان رخساره گلک بیان شده بود و بوضوح انجامید بقیقته مقدم محبت و دوستی طرفین که
 بر ثبوت و وثوق آن دلها گواه است اگر ظاهر هر سیمی که نزد دار باب حقیقت عدم و خود خویش
 مساوات دارد و بنا بر موانع مستوفی شده باشد چه گنجایش که استغبار بیان در آید این و مثال بهر حال

است که شوق خدمت کردن می نماید که مفاد ضربه واجب تعظیم لازم التکلیف که بر عظم دلداری این عمیده مرقوم ملک
 است ملک شایه بود برنگ انفس سجا جانفراست و کاغذ نه داسه که دید و بین میخی سدا نایا پادار
 بر یکم مستحق بعین امور به اختیار بدون شکایب و اصبهار و دیگر به علی نایا سر بر خط سلیم و مناداده ساید
 شکریه می پیچید که درین نزد زبان که سلوک معاش عزیزان قوسی الا تشام بر نواض و عوام
 پوشید و نهان نیست علیجایی که حق اخلاص خلصان را شسته ایجا باشد و مراعات رسوم مجلس نوازی از بهار
 روزگار شایان که روز است و خنده صفات نواب ملک اقتدار است که بهشتی است بلند یاسه نظارت و نوچ
 همیستی صورت آثار شرف و دلاور قدر وانی پنا پر شایسته بزرگ کرد با سه ای تو اند بود و بر فرازگاه
 پیدای آورده دلهای جهان را شادان و فرحان میفرماید امید که میامن طول جیات و برقع و جیات
 خدایه فرایین سال حال پر داز ایجا سرایان را بدین رب العباد و ایضا پادشاهت خان ایزدیست ذات مجسته
 صفات خان عالیشان بلند مکان ملاذ خلایق مودت و صدا صاحب دوستان صادق الودایا همیشه
 کاسیای مقام مودی و مودی در شسته ترین عافیت و سلامت به آرند و مندان نعمت و دیار رسانا و
 بعد از شایه شوق او را که ملاقات که این مکشوف ضمیمه نیز می نماید که کدر سه بهارستان گانگی که شکر و گاری
 ملک مجتهد و موافق بهر بهر شوق مر موده بود و در هنگام ظهور انظار اخبار همیشه آثار که از
 ویر آید آن مخالف دوستی نزدیک بود و کلمه دوستانه بر زبان خامه رود و سبب و انواع بهجت
 و شادمانی بخشید از تاثیر بهای چه نویسد و سکا که تو اند نوشت مجتهد گوهر است که از مقامت خان
 حیران سرایه سرور جان انقدر که در تن و دلال لائق حقیقت و حال است که با وجود اندوه گروه شینا
 و بیگانه که در دیار گیتی در بهر بسبب اتفاق گاه بیگاه با جمع اخلاص به اختیار دست بهم میدهند نشان می
 و انبساط و نشاط و جوان شایه نمایان میشود و از سه دلی که خود گرفته بهجت چنان بخش دوستان یکدل است
 در شهرستان تکلف و اتفاق بگونه که قرار که بریت عزت و دوست تمنائی نباشد و دل من کاشانه
 صحبت تست به در میان نهاده شنها است به امید که مدت زبان درین عمر نالغان و دولت و
 اقبال جاوید پیمان حضرت شاهنشاهی بامستاد نشد و ایام دردی سوری بخیزد و خونی پیری گشته
 حصول دیدار شریفی که بایسته ترانه همه چیز است با عافیت و به روزی روزی گردد و ایضا که هرگز پادشاه
 برادر غمخوار گانگی و نار ششون کمال نیست و ولای رسم نوزیت از بهر دلداری و شکایب افزایه الم
 دیدگان مصائب جان گزارد و دمنده آنچه از تاثیر در و این ماتم شایه علاقه بهر محبت دلهای
 هم مرقوم قلم و دست می زد و دلداری بهشتی اخلاص و اتحاد می نماید و شوق است کاف

خیر یاب بوده نامه و قاصد لکن بنابر خاطره راه یا وقوع امر دیگر در عقده تعویق افتاده باشد عذر خواهی
مخلص محض تکلف است محنت و تعب باین سفر عافیت اثر انشا الله تعالی اسرع المال بفتح و ظفر اختتام
پذیرفته باعث کامیابی شود و فضل و کرم او جل شانہ دیدار سرت آثار را هر چه زود تر بجهان مشتاق
سوزنی گرداناد و مخلص هر چند از التزام رکاب نفرت فرجام بچو این موسوم است لیکن در تقدیم
خدمات مأموره سماعی موعوده بجا سست آورد و در بار جهاندار بادشاهی بقاعده و دستور قیام دارد
زیاده چه نگار دایضا به شیخ محمد الحائقی جامع مراتب فضل و کمال دوست عدیم المثال از کمر و دوات
زمان در حفظ و آمان باد مکتوب مودت اسلوب رسید و بر واقعه همیشه زاده غم خوار ایشان استنداد
کلفت دالم و ابنوه اندوه و درم ازین رنگداز بر خاطر عزیز دوستان خبر داده دل دوستی منزل را
متأسف و متاثر گردانید آری صاف ازین بزم گاه در واکو است و نوشش آمود سه درین حدیقه
بهار و خزان هم آخرت است به زمانه جام بدست و جخانه بردوش است به از اینجا که کارکنان قضا و دین
پنجی سرتیگم بقا هزاران سینه را رنگ بر گیسو لاله چین یکایغ مبتلا ساخته جگر که ازین تهم جان
آشوب خورده باشد در عرصه دنیا ننگ داشته و هنگام سقوط چنین حوادث به اختیار چاره کار بدون
تکیب و اصحاب بدست نمی افتد برین تقدیر یقین است که آن حقیقت و آن عالم کون و فساد به
مقتضای دانش تداد و اقتضای عالم معاش و معاد سر بر خط رضا و تسلیم نهاده خود را از ریاضت و بیابانی
باز خواهند داشت و محب بریار استیجازه احوال خیر مال دانسته ارسال نامه و پیغام را همیشه مستلزم طریق
محبت خواهند انگاشت و در سفارش سهو و اگر پوشش دهد چون نه بدو التا برین محمد کاظم پیرایه کار ساری
خوش رو و نه مسکرم فیروزی اثر بود و استعدا چنان می نمود که بذر یقه سفارش از دوستان ملاذ الاجا
بهره اندوز خدمت سامی گردد و این اقل محبت رقم که هر چه بان دوست و یار بنویسد بر خود بیبال
به تحریر این رقمه اقدام و زید نامومی الیه توسط مودت نامه کامیاب اوراک خدمت شریف شود
از نسیم چشم کشش خلق همیشه بهار حسن الزمان مشام خاطره برافزودند و السلام الله صافه آمانی
و آمال ملازمان منبع امکان مخدوم و ملاذ مجبان اعتقاد و استظهار مخلصان خان عالیشان منفعت
نشان صاحب حیران همواره بآبیاری سحاب مکرمت و انضال ایند و مثال سر سبز وریان باد
انظار شوق و اشتیاق ملاقات مسرت آیات که مستلزم قاعده محبت و وفاق است چون از انداز
بیان و احاطه شر جان تجاوز می نماید و از بهر شرح و بسط آن عبارت می وافی در کار خانه لوح و خط نمیباید
لذا دوست از آن باز داشت که شرف را به و مشهور نیم خدمت کنین میگرداند که از سنج و دانه نشان

مغفرت نشان غیاث الدین خان مرحوم اگر چه خاطر گرامی بغایت اندوه گین شده باشد لیکن بقضای اتحاد
 حقیقی گفت و الهی که بر دل حضرت کبرنگ رسیده سوزش باطن به اختیار در تنگنا سے خزن و ملاک کشیده اگر
 بر تهم در آید احتمال دارد که در نظر بندگان تکلف گیرید برین تقدیر است که دل عمر و بقای دولت آن مده و دو مان
 عز و علا از حضرت ربانی خواسته آید خبر تنهیت عید گذشت و آید چه نگار و امید که میو تنه انواع مسرت و مبارکی
 قرین حال رفیق نال آن علیم المثال باشد و محب بر یا از تشویش بدای رملی یافته ویدار سامی را در خیر جمعیت
 و شاد گامی مشاهده نماید از توجبات ظاهر و باطن مراعات حفظ الغیب ارسال مراسلات و ارجاع صحت و مقدمات
 را مترصد و منتظر است ایام بکام باد ایضا ذات نجات منجات نواب امارت و ایالت مرتبت اہست و بیست
 نزلت خان عالی شان رفیع مکان اعتضاد و خالصان ملاذ مجاز همیشه سندنشین دولت و اقبال باد بعد از اتمام
 جهان جهان شوق و عالم عالم آرزو مندی باد و اک خدمت گرامی که عینان محبت و سرور دلهای مشتاقان بمان
 است مکتوف خیرین مہر نوری میگردد و اندک گذشت و داد گانگی در جہت بکام مسرت و در و بخشید نیم شب شوق بکمتی
 بمشام محبت مقام رسانید آنچه از حرارت خلعت و مہربانی مرقوم گلک گوهر سلک شد و بود و باعث از دیاد و مولود و
 گردید از و تنیکہ بقضای حسن اتفاق و رو و مسعود فیض آمد و شکریہ زری اثر حضرت قرین باین سر زمین
 بشت آئین رو و سوز و غم همیشه تمنای خاطر حصول ویدار فیض باد که بتایید ایزدی صحت صورتی نو و تربیت
 بہر دلیلین بر وفق مہم الامور عزیزی تہ باوقا تہما چند روز در ریافتن این نعمت توقف شدہ انشاء اللہ تعالی
 بزودی و خوبی کام دل دوستان حاصل آید و فیض یاب محبت موفور بہجت لازم المسرت گردد و
 سہ بشوق بزم وصال و ویدہ سے ایم ہر بہر دیدن رویت و ویدہ می ایم ہر بہر یادہ از اشتیاق
 کہ تجا و از حد بیانت چہ نگار و ایام نشاط و انبساط علی الدوام باد ایضا سبب لایعلیل القدر مرقوم
 گلک محبت بینماید کہ چون درین ایام مہمنت التزام بمیاسن فضل مکرہم ربانی کہ ہمیشہ قرین حال سعادت
 اشمال اولیای سلطنت جاو وانی طراز است در خانہ سعادت کاشانہ نواب قدسی القاب شہ شجرہ بہجت
 و اقبال غرہ ناحیہ عظمت و جلال شاہزادہ مہر الدین فرزند متولد شدہ و نذر تولد بقاعدہ و دستور بہ نظر قدس
 علی مظهر باید گذارید لازم آنست کہ نہ صد مہر طلال بجمہ جاگیر سرکار شاہزادہ والا گوہر محبت نذر خاصہ گیہان زیارہ
 یقی و اور بہ سعادت و استعجال سر انجام نمودہ موجود و میا دانہ کہ ہر گاہ عرضہ اشتہ بدر گاہ عرش اشتیاق ہر
 از نظر اقدس و اشرف بگذرد و ایضا شہامت و عالی پناہ رفعت و عوالی دست گاہ محبت و مودت نبتہا
 بیوستہ مہر و عنایات حضرت خاقانی باشد بعد از اتمام ہر اسم محبت و واکشوفہ خیر اتحاد پذیر بینماید کہ
 دن شہت پناہ شیخ احمد عرب ملازم سرکار دولت ملاکہ بختہ نہر پراسپیان عربی از جناب چاہ و جسد ملال

و مستوری یافته روانه ملک یمن است و میباید که در بندر سورت برجه باز نشسته اول رهگرا سه منزل مقصود
 گرد و در نیمه سورت شایسته آنست که هرگاه در بندر مذکور رسید امداد و اعانتی که در ماده کار ساز سه شایسته
 باید نمود از قوت بعضی آرد در میان بهمان بر سه سوئی ایله ذرا دسفر که همراه دار و مسکن مناسب مقرر نمایند که
 بر وقت و هنگام بانصبوب روانه شود و عطل نماید زیاده چه میباید رود و ایضا خان عالیشان ملاذ بحبان مخدوم
 و دستان سلامت گرامی صحیفه یگانگی طراره و خسته هنگام ورود نمود از مضمون محبت مقرر و نش که مشعر صحت و قوت
 نجات با برکات بود و بصیبت خاطر و دستار برافروزد و طلال کدورتی که بنا بر ظهور امور نا ملائم طبیعت بریا ملین
 شریف به یافته اگر بمقتضای نشاء و بشریت از شایسته انقلاب آوضاع روزگار خصوص در وقتیکه زمانه بمقام غیج
 و دلال آمده و حوصله آرد میسند و بدو شیندا شال اینجالات در مذاق اینها از زمان ناخوش می آید اما
 و در بنیان عرصه شهود که کل و خال این چنین خسروان و بهار این گاشن را دوش بدوش هم میباید امان نظر نگار
 بر دو حقیقت پنج بر عافیت کار میگذارد هر چه بصورت نگری بد نماید هست یعنی همه تن جان فزاید
 سه که بود تلخ ز بطعم از اثر چه نیست بگریه حلوا سه تریه در بصورت مستلزم حال فرزند مال آنست که این
 رهگذر کلفت پذیر نشوند و متصدی لطیفه غیبی بوده در خدمت صاحب و قبله دین و دنیا بنحو سه که دل بسته اند
 بهین دستور و نش استخوان عقیدت و اخلاص باشند که انشاء الله تعالی بهین صدق نیت و صفای ارادت
 عنقریب فتح الباب مقصود و تمیله سیاب بهود بود به حسن و ینماید محب بیر یا در لوازم دوستی و خیر خواهی
 بهیچ گو نه کوتاهی نکرده و نیکند و حق المقد و سعی موفوره بجای آورده و سه آر و خاطر ساعی ازین طرف مطمئن
 دارند و در رنج و راحت شریک انکار ندای تقایم چون در بنیولا از سه و سه صحیفه شریکه که بشیرت و نیت
 پناه حاجی عبد الله غلمی شده بود و معلوم نمود که نقص در پاس مراتب دوستی و حفظ العین نسبت بحاجی موعی الیه
 در خاطر گرامی خطور کرده و آنچه نمایر نشاء و محبت و وفاق توان دانست بمشار الیه التحاق پذیرفته اند با سبیل
 خیر جبلت که در انظار کلمه الحق بایار و اختیار به اختیار است بمقتضای شرف طبیعت که در گزارش نفس الامر
 با آشنا و بیگانه مساویست و صدق این مقال بران خلاصه و دودمان مبد و کمال مختفی نه متصدع میشود که حاجی
 در عالم مودت و صفای خوبان روزگار است و در شهرستان یگانگی صدق و رخ دور از رسم و آیین یگانگی
 خدمات سرکار عالی مقداری مثل بند بهای ملک ملال بکمال خوبی بجای آرد در هر اسم خیر جو سه و بهوا خواهی
 خان فحمان استقامت زیاده از آنچه بر زبان قلم رود و در طرف حرف گنج از دل و جان قیام دار و چنانچه التماس
 که متضمن حال خیر مال ایشان بهنگام شایسته از نظر اشرف النور قدس انظر گذرانده بود و حضرت گیتی خداوند بطلعه
 آن منبسط شده تبسم فیض توام عرصه زمین و زمان را بشکریستان ساختند غالباً که نقاشی بطلعه سماوی در آمده باشند

در صورت بی گناه و بر این عقلیه باب فطرت بر من میگردد و در جناب باو شایان عظیم الشان که از
 عظمت و جلال این گروه ملک شکوه زهره شیر شیرت گفت میشود بدون دولت و سوز آشنایه سه سبی
 بکامی که مصدر این قسم برکت و دلیری تواند شد برین تقدیر مستقیم قانون انصاف آتست که علاوه الا جناب از
 چنین مردم اخلاص مندا میدر فضا داشته باشند و از پیشگاه اعتلا و جلال جبرایان نایند با چکله خلق قبل ازین در تاریخ
 نامر نامی مرقوم گردانیده که غره در بار جهان مار بقایت الهی در خیر خیرای و خند مشکلی روی سرکار و الا شایه بیایند
 قدویت نشان کجاست و بکزیان اند با لفظ اگر منافقتی هم در میان باشد در بعد از این عقیدت و ثبات بجهت
 که امت گنج ساطع النور که ایا که بخلاف نفس تواند زد و برین زمان سعادت افزون هرگاه بیگانگان در بندگی
 درگاه عالم پناه بایند گان عبودیت سرشت یک رنگ و هم آهنگ باشند فدویان ریح الاقدار که لان جانپاری
 مینشند و امور بر صافه خان خلصان اعتضاد و امتوا و متعلق گیرین خدمات سرکار و الا میدانند چگونه
 نود یکر سلوک خواهند نمود اگر چه صحبت در بار سبط بکرم ربانی صاف است و هر چه بیع شریف خواهند آورد و این
 از اکثر بزرگان معلوم خواهند کرد و با چون از فواکه میقه انیقه افسردگی طبع همیشه بهار ذات ستوده صفات مستبط
 میگشت بنابر رفع منظمه خاطر بطویل کلام اقدام رفت ایام بکام باد و جمیعت بر د و ام انشا الله تعالی
 اسرع الحال روزی شود ایضا اشتیاق ملاقات گرامی متجاوز البیان است و شوق دیدار صحبت آثار افزون
 از احاطه ترجمان این دشتال جناب بساعت پیرو دی از میان بردارد و خاطر شتاق را از کلفت جدایی برآرد
 از غمت و انگیز در بار جهان مدار چه کار که مقتضای صدق عبودیت و رسوخ بندگی جناب پناه و جلال که
 سر بایه سعادت دینی جهان سے انکار و تقدیر طاقت بشری در تقدیم خدمات سرکار عالی تعالی کوشیده است
 بتأسیس بر خن آرد و اسمی نبی و الا تمام علی الله در نیولا تقرب غرض داشت این زمان که تقصیر زیادت طلب سپاه
 متعینه دار الملک کابل بهرگاه سبط نوشته بود و برگنه بالند سرای برگنه شمس آباد و نکسار تابع صوبه پنجاب الی
 و کلا سے سرکار برانده بخالصه شریفه تعلق یافت و اندرین باب هر چند تیره و تار تلاش نمود و پیشین زرفت
 بالفعل هفت کرد و هفت تک دام سوائ و دنگ دام مقدری عوفض مطالبه طلب و کلا سے سرکار و الا
 شایه در سرکار باو شایه بیست و دیوانیان عظام حسب حکم تقدیس سبط پرگینات صوبه بهار و غیره بموجب افراد
 علمیه دول جاگیر نوشته فرستاده که رضانا من نوشته بایند و اگر حکمی تن بنده درگاه جناب و او که عطا سے
 جاگیر بر طبق رضامندی بند ما سے درگاه و الا شایه بیست در چکله اتاده بایند و اگر کمی تن میشود رضانا من چه
 در کار است باز پیام فرستادند که اگر همه را نمیکند هر چه خوب دانند بکیرند بالفرض بعد نقص و تحقیق بعض
 از ان پرگینات موافق فرج و جاگان انتخاب نموده و او چون تا این زمان که نصف ماه آبان گذشته و هنوز

دول جاگیر نامشخص است تا مقدر شدن پرگنات کل جاگیر وصول سند و رکاب و بتجوزیر عاملان سرکار عالی
 و تعالی در رسیدن آنها در آن حال احتمال که ایام فصل خریف نزدیک بانجام میرسد و در بعد و ایام گردآوری
 مال متعذر بینمایند و در صورت صلاح دولت درین دیده که این فصل دفع الوقت نموده بر بروج موقوف دارد
 که شاید بیکل ازین بهتر بدست افتد چنانچه این بعضی بعضی شرف استل رسیده و تنخواه از سبج منظور گردیده لیکن
 خلل بخاطر سبج افتد که شاید مردم کار نا آشنا این مقدمه را در لباسی که معمول قریب و تعویق سے شده باشند
 ظاهر نمایند یا بعد ازین حکم جهان اطلاع صادر گردد و خواه تنخواه از خریف تنخواه بگیرند لهذا بخدا که بدون ذات
 شریف ایشان را که خلوص دوستی و دیگر سبب استقامت نمیتوان کرد و تصدیق میدهم که کیفیت حقوق و العفو ان
 مناسب معروض قدسی گردانند و استحقاق بسیار که نموده اگر خاطر حقائق ظاهر متوجه تعیین حال در بعضی فصل
 خریف شناسند و اعلام بخشند که موافق مرضی مقدس صاحب و قبله دین و دنیا بعل آرد و اما تا بعضی
 پرگنات جاگیر و دیار شدن دولت و سند تنخواه و نه دان کشتن عاملان و رسیدن آنان بکمان مقصود و
 او از فصل وقت منقضی شده چیزی بدست نخواهد آمد بیشتر نفوت و فزاید گذشت خواهد پیوست ارباب
 جواب را بر سرعت و استعجال ترصد است ایضا از ایام جدائی اگر چه زیاده از دوسه روز گذشت اما محبت
 اگر است که مراتب خواستش در یافت صحبت شریف بچه مرتبه انجامیده بر هر تقدیر معاودت با سعادت
 مع النیر و البر که از حضرت آبی مسالت میرود و دیگر کیفیت معامله محمد با ششم این مغز دل پرگنه دارد که
 اینست که اکثر کاغذ اسناد خود را بر جمع نموده و طلب حصول موافق تقدیر که هرگز از هیچ عامل بعل در نیامده
 و مقصدیان سرکار شاهی را به عالی نسب و الا تباران و باز خواست بینمایند صورت حساب ندارد و
 موافق حساب و ضابطه و دستور خالصه شریفه و سرکار عالی تعالی با و محاسبه خواهد شد تا هنگام خاطر نشان این
 مطلب بمقصدیان سرکار شاهی را به عالی نسب و الا تباران و باز خواست بینمایند صورت حساب ندارد و
 بسواری نیست که بدفتر خانه عالی بیاید و در صورت اگر چیزی به هم برود و بر آید چه قسم باز یافت خواهد شد اگر
 حقیقت مشاکر این در زمان شایسته بعضی شرف صاحب و قبله دین و دنیا برسد بالفعل مومی ایام
 بمنصب سه صدی که در خور حال اوست سرفرازی باید و بنده درگاه خدمت مناسبت از خدمات سرکار
 و الا مقدار با و رجوع نماید اقرب اصول است و منائباتی بمحاسبه سرکار و الا شاهی را به عالی نسب بحسب
 پندار ندارد و از آنرو که هرگاه بمقصدیان سرکار فرصت مقتضای وقت باشد و تنقیح حساب نموده چیزی به
 ذمه او ظاهر رسانند موافق حساب از عهده از جواب خواهد بر آید و این بعضی را بنویسد که در خاطر شریف موجه در آید
 معروض این بعضی نشین که دانید جواب تلمی نمایند که مطابق امر لیل القدر عمل نموده شود و زیاده چه تصدیق رود

ایضا سیادت و نقابت مرتبت شهادت و معالی منزلت اخوی عزیزی همواره محفوظ و حفظ حافض تحقیقی بود که کامیاب
 فارین باشند بعد از ادا کے دعوات واقیه و اطهار شوق بلا نهایت کشف و غیر خلعت پذیر باو که در نشر وجود
 بنا بر جد و ث الامور مرغوب و ظهور و قانع نامعلوم هر چند مقتضای علاقه صمیمی رنگ کرد و درت بر صفت
 دلمان نشیند لیکن در بینان عرصه شهود و نظر معنی شناس بر پیونفاے ناپایداری گماشته ازین رهگذر خیار
 کلفت و خاطر نمی آرند مفهوم نالند و انالیه را چون خود را از اوضاع دل بستگان رسم و عادت باز میدارند
 در نیصورت یقین حاصل است که آن گرامی برادر از محروم وقوع امر نالایم ناخوشی را بدل راه نداده در مقام
 استقامت تسکین پذیر خواهند بود و اشتیاق دیدار و محبت آثار زیاده از آنست که به تحریر در آید این در تعالی
 عنقریب با دراک مواصلت یکدیگر نشاء و خاطر بنفراید ایضا خانصاحب حیران و الا منزلت رفیع امکان
 فیض بخش فیض رسان امیدگاه عالیجاه سلامت بعد از انوارم بندگی و نیاز معروضی را سے عالم آرا سیکرد و اند
 که بر خرد و مندان پیدا است که مگر و بی که در عالم کون و فساد صورت ایجاد پذیر و ظهورش حکیم یزدان بود
 و هر چه از خدایه بنده برسد خیر و صحت او در آن بود و عقل چرخه سے بحسب ظاهر هر چند در تحسین و تقییم شایا
 مجال تصرف دارد لیکن نظر بر حقیقت نمیشد اند که در دایره او را که پاسے حرات بگذارد و پس عید فیضیت
 بهمه حالت در حضرت قادی مطلق سپاس گزار باید بود و اقلیم و بر شش و نه کار چمن برابر و بناید نمود
 ایضا ذات جامع الکمالات خادمان سیادت و نقابت پناه صفوت و نجابت و سنگاه مسند آرا سے
 فضل و انضال صدر پیرایه صفی مجد و جلال تقدیر از زمان پیشروا سے حق طلبان قدوسی مولوی سیدی سندی
 استظهار بشهود تجلیات ربانی و ظهور کاشفات عیانی لذت پذیر و جاد وانی باو بداند ابلاغ دعوات عقیده
 آیات که مستلزم عقیدت اخلاص خالص و محبت صادق است کشف و غیره مرآة فیض و تقاطع تقوی بر میگردد و اند
 که گرامی صحیفه واجب الامر از مرقوم ملک شفقت طراز که در دلنشانی و جانفروانی حکیم اعجاز سیاحتی داشت
 در هنگام مسعود و بهجت آموذنیض و در و عطا فرمود آنچه از حرف توجیه باطن و در حق صدیقان ابرار و نفع
 نقش پذیر خامه حقیقت پیوند شده بود در سوخ نمودن و حسن اعتقاد برافروزد و الحق را باب کمال و خداداد
 و جد و حال را نسبت بحیران و مخصوصان همین طریق ائمه مرعی و سلوک باو ده است که هر گاه رنگ
 که درت و غبار طلال از انقلاب اوضاع روزگار بر صفی دلمان آتامن راه یافته از میان برهفت آسمان
 گرا سے آلی و دوستان در طرزه البین یکدیست مرفوع و فرود و دیده حایت را کمن دامان در و لیش
 نهضت سید کند و قوش بنشیند از اینجا که مفهوم انظر فرستی بهره موفود از فقر خدای تو فیتی ایند
 بان عده خاندان مرقوم رسیده است برین تقدیر یقین حاصل است که بانک توجیه خاطر حق

نظام مقصود و حرام سداقت گزینیان سلسلہ دام بوجہ حسن چہرہ کشا خواہ شد تعویذ مرسو کہ مرزبان و س
اہل سعادت بود با نامہ ثانی بحسب کہ انہم فی الحقیقت بیگل گردن اخصای پرستان شایستہ یمینہ و نزد خرنزی
معاملہ با دوست فرستادہ کہ کہ بر طبق امر شریفہ کاہ بند گرد و پیدا است کہ معاشرت و معاشرت ظاہر و باطن
آن بر گزیدہ خجائب ربانی جمیع وجوہ غنیہ و نصیرت و زران بودہ معین و مددگار خواہد گشت اثبات اوراک
صحبت با برکت کہ در زخم دوستان نسخہ بہشت برین ہانست از اندازہ گذشتہ لیکن چون بمقتضا سے
وقت پاسے در میان میگذازد و ناچار خاطر زخمہ شوق خوردہ را در کنار شکیبائی سے سپار و کار ساز حقیقی
بیشی بر فراز پیدا سے کہ کہ بھول این تمنا کا میاب شدہ نہ زیادہ چہ تصدیق و ہدایا چار باش فضل
افضال تباہیات اینہ و فعال میامن وجوہ و مسعود فیض آسودہ دما سے سیادت و نقابت و تربت فضائل
و کمالات نہرست عمدہ خاندان مصطفوی نقادہ و دومان مرتضوی جہہ افزہ ریت و دین بایہ اندوز
کشف و تحقیق مجددی مولوی بسیار سال نہرست پذیر یاد بعد از آداسے از عہدہ وافہ و افہ و افہ و افہ کہ مستند
معدود را نہرست مکشوف ہمہ منیر حقانی تصدیق میگردد اند کہ مفاوضہ واجب التوفیم لازم التکریم کہ بہرست و کمالات
از بہرست ایمانی و فرطہ ربانی نشان میداد یعنی جانفرا باب الابواب گلستان بہرست و سرور بہرست و دوستی
گنجویکشا و در نہرست سعادت الیام بلوہ و در فرامودہ نسیم غنیمت خلعت و دفاق ہشام موالات
مقام رسانید و مشورن عطاقت مقدوش کہ اساس یکجہتی و اختصاص بر دل صداقت منزل سے نہاد و ان
کل نشاط وقف امان و آرزو ساخت اکمل شد علی ذلک از استیلا سے شوق گرامی ملاقات فائق البقا
چہ نویسد کہ تکلیف طرانی خامہ و داستان پردازی نامہ برگ و ساز شرح و بیان نے پذیردے
در دین سنیہ ام چند ان بہرست شوق و رجوش است کہ کہ بایک غنیمت دل صد ہزار ان گل ہم آغوش است
با بجا آمدن غرور و مسکینہ فیروزہ اثر این جہت کہ انشا اللہ تعالیٰ درین معدودہ ایام وسیلہ حصول انتفاض
صحبت سر اسر سرت میشود و انتقامات شمرہ سے آید توقع کہ غفریب شاد مقصود بوجہ احسن چہرہ را فرزند
بالفضل ویدار شریف فریغ ناصیہ سیادت و اجتناب نور باصرہ نجابت و اصطفا جامع فضائل صورتی و مہر و مہر
کہ یکم الذات ستودہ صفات کہ بر ہم نقد و منت و ستہ ہم داوہ فہم البذل مواصلت سامی بغایت محفوظ
و سرور راست حق جل و علا این تازہ نہال مجد و اجلال مازہ عین الکمال محروس و محفوظ و ارادہ فوق
مشاہدہ حضور حضرت نور الانوار و جلالت مکاشفہ شود و رب المعبود کہ لیس فی الدارین غفور بار و صفی خالص
اورست بر دوام یاد بانہون و الصا و الصفا و سادہ افادت و افضال بذات جامع الکمالات شریعت و ضلیت
پناہ افاضت و نجابت و تگاہ مولوی استقامت زینت پذیر جاودانی باو بعد از ابلغ دعوات انتقامات

کاشوف منیرین گستر سیکر و اندک نیتکه انیمه بهنگام سحر و زمان محمود بهیت در روز آورده مواد اتحاد و دوستی
 برافزود و فواید عجب است افزایه بر نارسیدن نکات است اخلاص بیان در طول زمان و استعداد آوان شعاع
 نمود الحق و نشان تعلق و عالم اسباب بین الاحباب حفظ به هم صوری و پاس مراتب عرفی مستقیم بود و دست
 معنویت و نظر بر انقلاب اوضاع روزگار و اختلاف احوال ریل و نهار و عید و اعتبار برگ و ساز و نیا به خود
 گذر و فانی نشود و ناسد و هر کم فرصت می باید که وصول صحائف مضامین پیام که نعم البدلی ملاقات است
 و کزین عرض کلمه و کلام و دستاورد است اخبار و استعلام بر حال عاقبت اشتغال بهم سیکر ده باشد لیکن چون
 در ایام سابق همیشه گرامی متضمن است عار انصرام بعرض مطالب پیوسته رسید و بعد معروض حقیقت و کتب
 چاه و جلالت پایه پذیرائی نیافته بود و نگارش جواب به حصول مقصود مقرون ببلایق صواب میسر شد و
 اخیراً که درین چندگاه کار سازی عزیزه که نگارش او بکمال مبالغه علمی فرموده بودند صورت سرانجام
 پذیرفت و بخدمت محال سائر آن ضلع منسوب شد چنانچه کیفیت در بار عالم دار زبانی ظاهر خواهد ساخت
 زیاده و جمیعت ظاهر و باطن باو تعریف ذات جامع الکالات فضائل و شرف و پناه اخلاص و انصاف
 و دستگاه شفق مولوی استقامتی پیوسته از معرفت الهی و دوام آگاهی سرور و شکر و باو بعد ابلاغ دعوت
 و قیام بهیت از سعادت معنوی کاشوف منیرین حقائق تصویر سیکر و اندک گرامی نامه گفتند تعظیم شعرا و جلالت
 مرحوم سید غلام محی الدین و کیفیت واقعه شهادت سید مغفور و در و نمود بر نیزگی روزگار چنانکه آفتاب
 پذیر ساخت از خدای ازل دنیا و تن و یر باطن خرابان ظاهر اند که در کسوت پارسائی جلای مینای پناه بخدا
 باید بر دوازده دال شوب طبعیت کوب تیره در و زمان به بهره از حقیقت ایمان امان باید محض
 کاش وجود بیسود ایمان از ملک عدم بعالم شود و نیا به سبب تعلق از معرفت و آزار این مودیان
 باز رستی برین تقدیر یا جرات مرقوم معروف جناب عالم تاب گردید از آنجا که انحصار چنین قضایا و است
 حکم شریعت مسطور است امر عالیه قدر شرف ظهور یافت که بر وفق احکام شرعی بر زومه هر کدام خون
 مقتول باثبات رسد بقصاص خواهد رسید و مقصدی انجام در صورتی که اهر این عمل شایع خواهد بود بعد
 تحقیق بقتاب زمانه سوز خسر وانی نفست اندوز خواهد شد در صورتی که غیر از آنکه رضا بقضاء داده ستر
 خط تسلیم در رضا نخواهد آید که بر نیست بر آن عارف اسرار و جوی و امر کلانی دانسته حال باقی مرغانی
 منکشف است که لباس حیات مستعار ثبات و قرار ندارد و اساس خانه آب و گل از قیام و اولیای الهی است
 است ناچار ازین خاکدان باید گذشت و این چار دیوار غماص باید گذاشت نفسی که بهیت گذر و نیست
 باید دانست و دل ازین رباط ناپاکی بر کنده بخدا باید پیوست و الله ولی التوفیق و درستان همیشه

خبر معاش و حسن معاد معلوم می بخورند و بواسطه نام و پیام و انشا میشوند این و تعالی بر فرق ایمانی و مشاهدات
حقانی و اما محفوظ دارد و اینها چون در نیولان درگاه مقدس بعد بعضی بزرگنات تابع صوبه پنجاب مرقوم
بر فرود علی و بجایگزین و کلاسه سرکار و دولتخواه گشت و این محب سرور و پیشگاه اعتقاد و اجدال گرد آید
که پیر داشت جایگزین با سه صوبه مذکوره اگر بآن محالی منزلت مفوض خواهد شد پیر آید باعث انزالش مال و پیش آمد
آن محال میگردد و از جناب فضل و کرم صمد در نشان عایشان و عطا سے خلعت فخره بر آید آن عوالمی تربیت
حکم شد و بواسطه شرف ظهور یافت که بنده درگاه خلایق پناه باشا متعده سنگاه بزرگوار که مدار و اختیار
و نسق و نظام و غزل و نصب اعمال جایگزین سابق و لاحق آنصوبه متعلق بخود شناخته در باب افزونی محصول و
تر و کشتکار اینها حسن کامل و تحصیل مال واجب بوقت هرگونه ناکیدی که باطلان باید نمود و بکنند چون بغایت
آنی سال و ماه موافق تسعیر عالم بمرتبه کمال است بحقیقت موجودات فرود و عات و بدیهی و آرسیده در
نظر بر منج و ارشده در تشخیص بنحو سه پر و از ندر که نصف سالم بر عایا و نصف بلا فرج پسند کار عالم مقارن بر
و نصب در تحت تعلبان نماید و از حسن و قبح عمل و سلوک عالمان خبر گیران باشند که قانع به حق تحصیل
بوده بر اخذ و جوباب ممنوعه درگاه گیتی چنان اقدام ننمایند بقیه که در برابر بوجوب امور لازم الا تقیاد و عمل
آورده به تحریر جواب بر سر انجام معاملات و دیگر خصوصیات آن محال که این معنی اطلاع خواهند و نقل اسناد
درگاه بابت تنخواه بزرگنات مذکوره فرستاده اند زیاده جمعیت ظاهر و باطن باد ایضا میسر گرداند که
صیغه که او را با اتحاد و حیرت هنگام رسیدن مضمون محبت و تفر و نشن که اشعار بر اسم محبتی میگردد و مود و دوستی
بر افزون و از اینجا که او را کمال قنات بفقیران الزام است انشا الله العزیز نیز از دید و او بدین شرط
دلما نیز می افزود و در شکر و در و نشان محبت عنوان عرض شده بجناب فیض انساب عالی ارسال داشته
اما زبان عقیده تن بیان در او اسے سپاس کمره شانه حاصل افزون از قیاس محض و فخر و قصه است
مگر آن نقاد و ده و مان مجد و اعلا بحسن آوا سه از جانب این آرا و انت آیین بنحو سه که موجود دانست
شکر گزار تو انشد گردید دیگر مبلغ این مقصد که بسبب نارسیدن قبض الوصول بمرخصیدان
خسروانه عاقره و کن دیوانیان غلام از جبهه طلب نقدی و کلاسه سرکار عالی عرض مطالبه
وضع نموده بودند چون ضابطه نشان است که هر چه عرض مطالبه بیکرند و عیون و اجداد رسیدن
قبض الوصول مذکوره معروض مقدس گردید بر این جهان مطلع شرف انفاذ یافت که در قسط آئینده تحقیق نمایند
چنانچه فرد کفایت تحفیق قسط و فرد وجه طلب لغایت ماه شهر یور و هزاره و پیه بابت موقوفات و کن
داخل ابواب عرض پیش چانه الملکی مدار الهامی است پس عرض شرف بهر چه حکم میشود و کاشته می آید اندرین باب

خود می و الا بارگاه آنچه لازم اخلاص است بجا آورده فلان وکیل نیز در سعی و تلاش مقصود خود بلکه در تقدیم
 خدمات مأموره احتیاج ترغیب و تحریک نداشته که سرانجام کار حسب المدها سه دو و پنج و آن صورت پذیر
 شود و ایضا بعد از ابراز لوازم غریبستی کثوف گردانیده می آید که از استماع تقضایا سه نارضیه مشغول
 و ملول گشت چون از مشیت این روی چاره و گنبد نیست و هر که بر صبه و جو داده بکتم عدم خواهد شتافت
 یقین کن آن دانا که عالم کن و فساد و فساد و فساد داده و در مقام اصطلاح خواهند آمد که این جرات بدون بصیرت
 شکیب علاج و در هم ندر در زیاده زیاده است ایضا مخفی و مستور نماید که چون درینو لا خبر گفت اثر از وطن
 رسید که قبضه ربانی و سرلوشت آسمانی اولاد واقعه جانسوز و قضیه دل خراش برادر غیره فراموشین الدین علی
 رو سے نمودنایا بفاصله چند روز خلف آن برادر گری از عالم در گذشت پنجه حراش از شفا نمانا شکفته
 فروریخت بعده والد ماجد علیه الغفران غالباً انعم انیان خست هستی این بنی سراسر بر بست پس از آن
 پسر عزرا و حرم نیز باید سفر گزین نه نگاه روحانی شد چه گوید و چه نویسد که باستماع این مصیبتها سه
 جگر گداز طبیعت بشری و قالب مغزی چه مقدار بے سپهر سوزش و سوگوار می گشت و چه صعب حالتی
 و سخت اندوهی بر دل ناتوان می طاقتی آورد و هر چند در عالم دید با تار یک نمود و آه سرور برب گره
 بست لیکن چون این در و لا و او در مان پذیر نمود لا علاج سریر خط تسلیم حکم این روی نهاده آمد
 اگر چه شورش این ماترما سه جانگاه آن اخوت پناه ر بے اختیار اضطراب و اندک از خواهر انداخت
 و که درت و الم پایان ناپدید خاطر غم ناپدید ایشان را محزون و ملول خواهد ساخت اما چه توان کرد که
 بقا سه دائمی ذات واجب تعالی را مسلم است ممکن الوجود را این خاکدان غلامی باید گذشت و نیست
 چاره کار بدون اصطلاح نمیتوان یافت برین تقدیر میباید که آن نور دیده که با خلق پسندیده انصاف
 دار و بشعورت فرد حقیقت اندیش خود را از عادات عوام الناس باز داشته و تحصیل حرضیات الهی
 که مستلزم معرفت و آگاهی است بکوشند و از بهر ترویج ابرواح آن رهگرایان جهان جا و دانی بقاء
 فاکه تسک جویند حق غراسمه بایشان افزونی عمر گرامی کنند و یکسر داستان گلستان دراز است
 و طول و عرض صفحہ کاغذ کوتاه قلبی درین باب اگر برود ازین راه خواهد بود نه از راه نقد ان بنیه
 که اده بهات چه میگویم و از کجا میگویم طریق سر با خرطه فتاده را بنخوا هم که پیویم که کار با دلیری افتاده
 که مصداق حقیقی این شعر ملک الکلام است س قریان آن تافل و آن پیستم که دوش و فریاد من
 شنیدی و گفتی فغان کیست به هر چه حکیم علی الاطلاق جل شانہ و عزیزه بانه بر اعیان و اعراف دارد
 و ساز و باضافات و جلیات و نسبیات و اعتبارات بجز و گواره باید ساخت و بقیل و قال بلا اثر

نباید پرداخت از کلمات حکمت است از سطرطالین است دوستی که بخودش تو را راه رود و اگر راست خودی حکم
کبریت آخر دارد اگر تو بخودش او را راه رود و تمام عالم دوست تست حق تعالی دوستان را انصافی و با دو
تو هم است که من گفتیم و السلام جواب است به ستم ما تو بر سر عهد قدیم خویش ما که نگردد ایم به مستقیم خویش
که ای خدایم بدین تو هم که کلماتی و کرد و کرد عارضی را شامل بود و در زمان مسعود و هجرت آمد و ضیانت فرمود و حق
محبت پیر یار از آغاز انتظام سلسله دوستی تا زمان حال هر کسی که سنانی طریقه اتحاد باشد هرگز پیر امون
خاطر راه نیافته و اگر بنابر ناگزیر نشاء التعلیق نفسانی صورتی بر خلاف مرفعی شریف بمنده ظهور یافته و به نقصان
او از غیبل منتفع و حال نباشد چه بگنجایش که در استان گله و در استان دراز نشود و به تقدیر عکس تصور و دستار
اگر اندوخته من الوجوه غباری بر صفحه منیر صافی نشسته فی الواقع رشته شکایت بر تعلیل انجامیده به قیام
کواه و بینه بیک سخن می توان کوتاه ساخت که عزیز گفته بار اگر موافق است و محب صادق از هیچ برگردد
طالع و شکرتی بمیان نمی آید بلکه از هر در که در آئی و بهر آنکه که جلوه خرام نالی مواد مودت می آید
و اگر نه بین نیست دوست دل گزین نیست بیکانه آشنای و نه او را با تو پیمان و خاوند ترا با او موافقت و ملا
زیاده ازین بجز شوق محالست نشاء التعلیق و اظهار خود را پیش خرق حجاب مباحثت گفت انگیز چه نگار و
و یکصد لذت صلح از تو بیک جنگ توان بر و بهر هم از آن دم که در جنگ مانده و نگارستان بدین
سخن آرائی که عرکس الفاظش در پرده بجلو می آید شوقی داد و لبرائی داده بدو مشتاقان گوش آید
اجاره عافیت ذات ستوده صفات رسید فصل فصل سخنان و لا و نیزه جنگ نیزه بجای به معنوی از دل
حبس پیر یار اگر گفته زبان تحریر در عرصه تقریر آورده و صهر عجم جانا سخن از زبان من میگویی و صورت
و تو حق غبار طالع و عدم آن بمقتضای القلب بهدای الی القلب بر حرات صفوت آیات خاطر را رفت
غبار اشکار و نمودار خواهد بود و اخطای کلام در تحقیق اطراف تطویل لا طائل و تحصیل حاصل است عزیز که
کیفیت محب صادق و صفت یار موافق از و نقل کرده اند همانا از سلسله کانه و کشن کرده و وحدت وجود
از ملاحظه بر اصل پیش قدم اند بوده باشد و اگر نه آنه دگی منصوب از شبلی که هر دو از کبار اولیا الله اند
بر زدن کلی مخالف این مقول است و ثبت مدعی و السلام در باب جاگیر محب ستمی که شافعه و عده فرموده اند
و حق که بمقتضای الکبریم از اعدا و فی تو چه خواهند نمود و جواب گدسته بهارستان فضل و کمال که بر نگینی عبارت
و تانگی طرز هزاران برگ و ساز نشاء توقف دامن آرزو می ساخت و نیزه باینکه خاطر محبت ناظر خوانان
مژده عافیت و سلامت حال فرخنده مال بود هر قدر وصول انداخته انجمن اخروزی بگای گشت و از انج که
در ششمین راز و ادها سه صافی بر عهد که عکس انداز است اگر اندک که وجود صورت طالع و عدم آن را بر اطن

آینه مثال توام یافته سرای شکفتگی فرا داشت آرسه فرو سینه صافان را بخار سکه بود بر چهره است و در درون
سینه آینه را که در نیست به در باب جاگیر ملاذ الاحباب انشا الله تعالی زینتی المقدور و رسمی موفوره بطور خواهر پرست
نظاره شریفه ازین دادی طاهر با و دیگر از نگارش نقل محب صادق و یار موافق آنچه در حسن ظن ایشان نقش
مطابق واقع نیست از آن رو که چنانچه در نیکه انیقه اولی مقوله دوست و دوستی بنسب بکلمات حکمت است
یکم اسطاطالین است نقل مذکور بحسب سماع از سخنان بوعلی سینا است مهند بر سم مطار هر عرقه متون بر و
جواب پروا خست زیرا که خلاصه مدلول کلام مولوی عبدالرحمن جامی که در دیباچه لغات است نویسنده اینست که
جوانی با درویشی از در بحث در آمد و برین درویش اعتراض بجا کرد و درویش بر و بر آشفت و جواب تمام
شد عارف برین حال و قوت یافت و گفت اگر آنقدر کامل بودی دوست را بهمان جلوه مشاهده نمودی
و هرگز نیاشفتی هرگاه آن زده شدن ادلیا از بیگانه نادره باشد آن زده کی منصور از پتہ دل با وجود مرتبه و کثرت
کبریا بر آس بر سر زدن کلی از شبلی بغایت ناسزا بود و بلکه چنانچه علی شریعی بنجر پاس آداب شریعت بود
قول مقصود شعر بر رعایت الطوارط رقیقت باشد شبلی را بدون حروف زبانی آزر دگی و گران بدلی را نه باید
با قطع بر تقدیر که راه یا بد جهان نازد و مشایخ صوفیه منظور از او بیگانه نیاشد و قد باب منظره علمی که
خاتمه علمای فارغ التحصیل است در جهان مثل غولش پیاکن به تا سوال ترا جواب و جوده در از نشی
را چشم خفوت و بس و السلام علی من اتبع الهدی جواب شرف و افادت پناه فضیلت و کمالات و نگاه
سلام که دو دمان انفال نقاوه خاندان کمال پیوسته تازگی بخش چمنستان افادت با و زادان و دعوت محبت
سمات ابراموده کشف را به صواب نامیکه و اندک کلام است بلاغت با هزاران طراوت معانی که از بیستان
طبع گلریز و گشتان خاطر بهار انگیز سمت ارسال پذیرفته بود و خسته به گام مشام افروزه مسرت و نشاط گشت
گلک بدیع تر چنان نقش پیرایه صفت بهمان گردیده که اگر بدستور سابق پاسخ در اثبات بکشتی ابلاغ رفته بود
بسیان نمی آید باز به تقریب ایما کاری و تبلیی رسم یاد آوری مرعی گرد و بختی فریدگار نوح حکم کز اولین
روز جدایی تا این وقت که دست به بر پا سنج نیکه آشناست به یاد آن چهره آراست محبت و اتحاد
بنوده و خور بدین یاد دل شاد یافته تعدا و مکارم اخلاق ذات ستوده صفات بر زبان درشته معنی
در نگارش صحائف دوستی نیز کوتاهی ننموده احتمال که مکاتبات هر سوله تا این زمان بطلان گرانج نیامده
در ایامی که ذکر جمیل از قبیل انقلاب اوضاع و زنگار در دربار گیهان مایه معنویان دیگر بهمان آمده و در مراعات
حفظ العیب که مستلزم قانون یگانگی است تقصیر نرفته اما چه توان که در وضع زمانه قسمی بنظر من آید که تفصیل
و اجلاس صرفه نماید امید که شاید مقصود و مقرب جلوه ناسه شود و مقصود مشتاق توایم آنقدر که بهر حسن

چون این سینه جواهر جلالت بیا من ذات عالی در جلال اواب مستطاب رفیع جناب کرم السلطنت غفر الله عنه
 شد تا ملک فراوان سال آراسته باد بیدار و دعوات محبت سمات غفر الله عنه که مقام و مرتبه واجب الانوار والا کرام در زمان
 میمنت انوار هم بهجت در دو چشمه با عشت از دیاد مواد اعتقاد گردید در باب محمد شفیق امین پیکر کسوف رخ مرقوم
 انوار در پیر لایقین رقم شده بود که اگر موعی الیه از مطایفه والا سرکار عالی بر می اندازد باشد بنویسد که نو که بگام داشته آید
 از آن رگراسه حضور بر نور گرد و از آنجا که نگاشته کاکب قاعده شیخ سرا یا مفهومی شناسی بود و در صورت اگر پیکر
 ملکوتی خلق بجا نشسته شریفه میبایست این مراتب معروض پیشگاه دولت و اقبال صاحب جهانیمان گردانیده و را
 بخیر متکرمی میسر چون پیش از وصول نامه نامی آن پیکر بدستور سابق بسرکار عالی متعالی سلم مانده و سند
 بنام امین نشان داده رفته که تا کنون پیشین بسراجام معاملات بر دار و بدین تقدیر مستور است هم مبارک خان
 ای که نگارنده نمایار شده والا بر تنه کمال شامل حال آن جلالت نشان است و در ستان همیشه در خدمت میخوانند
 چنانچه منتهی در ربط و رسائی و دانائی آن شمامست نمرت بنیان شایسته معروض محض اقبال غفر الله عنه و درباری
 پیکرانت قریب جوار برسم توانم خدمت محال سابق بیگردد بدین تقدیر از بهجات مالی پیکر می بودن و خود را از اعمال
 جایگزین و باقیه و انوار آن صدف و انوار من جناب عالم آب و آینه برینگاه نسق و نظام آن ضلع عجیب
 و جوده و بسته با مقام و اقبال آن معالی در حقیقت بوده باشد و در صورت چه گنجایش که چه صورت عمل حال
 بتول سکر عالی قیام کرد در فوج بداری آن اعتقاد و خیال آن معهود اند اعلام نمود و از او فراموش و انوار آنان
 باین سینه استار اعلام بیا من نیاید لازم بگردد که از توقف و سکو که بیکر که ام کانی حق منقطع گردیده
 هر که از او خواه و دیار شده و از کار آمدنی و از خدمت بیگردد که در نور خدمت و شیکو بزرگی از درگاه عالم پناه
 به چشم پدید می آید و هر که از آنجا نیست پیشه و بدید از دنیا کاره بینند بر نگارنده که در مقام عقاب آید و دیگر
 بجا نماند و منتهی بگردد و از آنجا که آن نقاب است و سنگاه از بند با سکه و از اعتقاد کمال اعتقاد والا درگاه اند
 و تکیه بر مقتضای سینه و سوزی و غیره خواجهی سرکار و و تعداد آن سرایب جناب بود و رویه بدگی شیخ سیکه
 بیا من نخواهد آمد و کیفیت احوالی و اوضاعی هر یک بیکر که کاست قلمی خواهد نمود و پادشاه خان
 از رویه و قافیه و از سلطنت لا بهر بیکر میسر و من جناب جهان و بیکر که فیلیانان بریزه رعیت را
 از سر میسرانند و رعایا از جور و جفا که آنان جوق جوق نزد انوار است پناه بفریاد آید اندام
 جلیل و تقدیر شرفی طلوع یافته که بر تقدیر وقوع در خود تقصیر بر که ام بنفیه و تادیب بکنند و هر که از اینها دور
 و ضرر خلق الله پیش قدم آن جاست و از آنجا که بر طرف سازند و اینچنان نمایند که من بعد از این جماعت
 در این سینه بجا و منقبت بجا بر سر دستان نرسد معاف و واجب الانوار لازم التکریم نگاشته کاکب عطفوت ملاز

خداوند سیادت بجای مرتبت نیست و شرافت منزلت و شرافت و معارف مرتبت هدایت و ارشاد و بقوت
زبده مشایخ کرام عمده اولیای عظام و خجسته هنگام بهجت و درویشیه باعث ازدیاد مواد ارادت و اعتقاد
گردید آنچه تاکنون مبارکباد خدمت و یوفای سرکار و الا شاهای سلطانانی از دست شفقت و مهربانی نقوش پذیر
خامنه یقین نگار شده بود اینها همه از میامین توجه باطن الهام موانع بزرگان دین و اهل کشف و یقین که یقین
این گروه و الا شکوه و ایمان دل نشین دانسته است آید امید که توفیق او عسر و سهل و جلاله مهر و محبت
خداوند متعال تا دم حیات دل افروزی نماید کار و خدمت که از خود مایه آن سلسله علیه را جمع باین کار
و در انداز بوده باشد با نهار و اعلام آن شادمان گردانند و همیشه از شوق و افسان الا خلاص تصور فرموده
از گذشته خاطر حقیقت و خصال فراموشی ناسازند چه شیخ محمد جوهری است که در پیغمبر می اغوا شده لازم انقیاد
و اوجب الامتنان است که قلم مخلوق را از نادان سیادت و بجای مرتبت نیست و شرافت
منزلت و معارف محبت هدایت و ارشاد و بقوت زبده مشایخ کرام عباد اولیای عظام
در خجسته هنگام بهجت و درویشیه باعث فریاد حسن ارادت و اعتقاد گردید آنچه از دست مهر و محبت
بر قلم در آورده بود اینها همه از اثر توجه باطن حقیقت موانع دانسته است آید و مولود شوق و عقیدت یقین
اینده می دایم از یاد انوار الهی تعالی که دل میجوید دریافت محبت گرامی دست بهمد
بالفعل اکثر وقت بیا و حضرت و توفیق کار هم خلاق ذات منزه حسانت صرف می شود و مقرب حضرت
خاقانی جامع شرف انبیا انسانی قاضی محمد میرزا پیوسته به سخنان اخلاص و مقالات عقیدت تر زبان اند
بر سر تقدیر و کمالات صوری و معنوی و جلال اقبال بادشاهزاده جهان و جهانیاں بعنوان شایسته بمیان
می آید چنانچه درین ایام سعادت انجام شریف شریف مع نشان عالیشان از روی غایت و اوفیه با هم
خود می شرف اصدار پذیرفته بود اگر که در آنکه نظریه یکدیگر در میان نمی بود و احتمال که ایام خاص با مدخل
حضرت بر نور هم میرفت الحال چنانکه تا سعادت ریات عالیات مشغول بفاصله دولت افزا بایده بود
و اجاب صدق نصاب را میاد آوری کامیاب باید داشت زیاده چه بر ارم رود و السلام و لیجان
نواب مستطاب و الاجاب کون السلطنة العظمی عند المکرمه عظیم المرتبت جلیل المنزله امیرگاه
تحقیقی سلامت و الامتداد و اجاب الاثره حرمت الطراز عرقوم قائم منشیان عطار در نعم و در هنگام خجسته فرجام
سعادت و درویشیه باعث و لغو زنی و دل اندوزی گردید مامور شده بود که بتصدیان برگزیده سبیل و
بلج آباد که در فصل گذشته متعلق بجاگیر سرکار نواب نادر فلک اقتدار بوده بنویسد که بالحق فلان چو مهر
و تانویس گویان بوزارت پناه شیخ ابوالحسن دیوان بادشاهی بر جمع سازند تا مامور بایا و برآمد عالمان

فصل مذکور منع شود سرانجام این کار شرف روزگار خود تصور نموده بمقتضای آنجا نوشت که اندرین باب
سعی باینج بجای آورده و چنانچه وکیل سرکار که بدو یار جهان مدار قیام دارد و خدمت گران معروض خواهد داشت و دیگر
از رکن خدمت تقدیم آداب و ادعای که نیاز اضطرار با وجود خواهش بسیار به اختیار بیان آمده هر چند پست
در دامن اعتدال کشیده می آید آستین شرمساری بر روی نماید امیدوار است که چشم لطف و کرم نواب خداوند
بنگاه عاطفت بر ارادت باطن انداخته عذر خواه این بودا خواهد شد و همین دستور با مقام کار و خدمت
سرکار انبساط و افتخار خواهد یافت زیاده چه سبادت رود و ایام دولت و اقبال جاودانی باد بهر لایق
درینو لا بموقوف عرض عالی شتعالی رسید که در میان زمینداران برگزیده است بوسیله سرکار فیض آثار و برگزیده
سلطان پوز تعلیف جاگیر دار از مدت نرسیده و نموده و با هم بنگ و بدل میان آمده جابجایی بدرگاه
جهان پناه داد خواهد اند و قطع خصوصیت نمی نمایند بنابر آن حسب الامر حلیل القدر نگارش میسباید
که بکیفیت این تقصیر که مینویسد و رسید و بنحو که رفع مواد مخالفت طرفین صورت نیند و هر کلام
تسلیمی پذیرفته و جادو مقام خود آباد شود سعی باینج تقدیم رسانند و آنچنان کنند که بار دیگر بجناب جاده و طلال
بفریاد نیانند درین باب تا بکند دانند چه عذر را قیاس مکتوب مصدق است اسلوب و درجسته هنگام
رسیده و از خواسته آن خواهش خدمت برگزیده طلال بود و بر ذرات جاگیر و کلاسه سرکار نواب
قدسی انقلاب شمره شجره عظمت و جلال نونهال گلشن ابدت و اقبال غره ناصیه ملت و دین شاهزاده
محمد مراد الدین معلوم گردید اگر چه این جانب در همه حال پیش و پسود آن سلاطین خاندان مجد و کمال بیخواب
اما چون مراتب انتقال عالی میانی می آید بمساجد خالق جمیع حضرت شاهنشاهی می شد و ایشان در
کیفیت کار پرورانی و کفایتی که در بودن آن سیادت پناه صورت بند و اصلاحات تمام نیارده بودند
که بجهت عنوان خواهند پذیرد و اخت و سرانجام معاملات و افزونی مال چگونه خواهد ساخت لهذا گام شسته
می آید که این همه را بطریق اجمال بنحو که قابل عرض مقدس می تواند بود و برگزیده که معروض مظهر گردانند
انشاء الله تعالی است و در ستاده آید زیاده زیاده است بهر حکایت **شاهان** خان عالی شان بلند مکان ملاذ
جریان معاذ و در شان همواره و نشین وزارت و اقبال بوده کاسیاب مطالب کونین باشند بعد
از ابرار از ارم دوستی و بختی کثوف ضمیمه اصابت پذیر گردانند می آید که درینو لا چنان معلوم شد که
ایمنی و فوجدار می برگزیده از تغییر عزت اعلی به چو پیر نامی متغیر گشته و از سر رشته فقر و الا بطهور انجاسید که
سرزاد اعلی از سال گذشته و بهر دست جمع با ضافه مقرر و مشخص کرده ال واجب سال تمام میبایست ساخته دول
جمع سال با ضافه و مناسب بهر نور از سال و شش در صورت پیدا است که غیر موعی الی بدی

خواهد بود و توقع که غرض از بیان خط اطلاع بخشد و محمد بن امین برگزیده بود که در گذشت که سال افسانه نمایان
 بعمل آورده و کیفیت افزونی مرز و عات آینه سال بزرگداشت شصت و یک ساله عزلی او نیز بیان آمده اگر
 بنا بر صد و تقصیر متوجه نمیشد باشد قلمی فرمایند از حسن پرداخت ذات شریف یقین حاصل است
 که علان کار آمدنی به تقصیر بجا خواهد شد و بر تعدد و توفای هر دو هم که ادراک حال متعده افسانه میشود و آخر
 سال و رقی بر میگردد و انداخته و خواهد رفت که خفیت تعدد با سه سال گذشته و میل تمام مال و معامله بر میسر
 محبت توفیق یک شنبی واضح و واضح شده باشد ایضا مدت است که شیخ محمد را در متفرخ خلافت اگر آباد و با طار
 آمدن خزانة صوبه آرا آباد و صد سوار هم از بی مطبل و دیگران شصت و یک ساله معلوم نیست که زیاده ای که از صوبه کی رسید
 کیفیت اخراجات رکاب نصرت نایب و کمال اختیاج بر پیشین ازین مکرر مرقوم ملک محبت سالک
 گردیده نظر بر سر انجام ضروریات بساقتی طفره پیشان کرده که در پیرو و چه نخواه از پیشگاه اقدس
 حضرت شاهنشاهی از خزانة متفرخ خلافت مرمت شود و از جمله دوازده کمر و پیله که در سرکار محله مانده هر چه
 بتوجه گرامی میر آید طریق استر و اد یافته باز سابق افسانه پذیر و گنجایش دارد و الا آنچه درین مدت
 از برگزینات جاگیر فراهم آمده باشد بهر مبلغ نکره بر بفرمایند و بموجب شیخ مسطور ابلاغ نمایند و در صورتیکه
 اینها متفرد باشد همان ده کمر و پیله از دست راستی و استیصال روانه فرمایند که در بایست نه از آنچه بزرگان
 قلم آید زیاده است از آنجا که پیش رفت کار و بسته بکسب سبی ذات متعده صفات است تیر صد
 چنان میگرد که امور متعلقه سرکار عالی متعالی خصوص از سال در عرض که آنهم بدترین جمیع کارها است بلا احوال
 انعام پذیر میباشند باشد تا صفات حضور سعادت کجور شاهی و بموجب سپاه که درین هنگام انبیا حس را
 همیشه باتو زک نگاه باید داشت که سر انجام باید و از امور ضروری آنچه ناگزیر وقت است در توفیق نماید ایضا
 میگردد که چون در نیولا از ر و سه افراد و قانع چکله حصار معروف پیشگاه جاه و جلال گردد که آن فرات
 حرمت خدمت دیوانی چکله مذکور به بخواه بجم الدین تقویین یافته معنی الیه را در اینجا فرستاده متعده متعده
 از جلیلی القدر رتبه ظفر یافت که بآن ملا و همبازان نگاشته اند که او را از احوال طلبه استیفا بلا احوال روانه
 حضور فرموده گردانند و صورت حال بسامع فیض جامع اقدس علیه برسانند که خدمات مرقوم بایستاد
 پناه مرز الشکر الله خواهد بود چکله سهند که سابق برگزیده نو مانده و برگزیده شاه ابا و حال قبول سرکار و اتمد از غیر بنابر فرجه جوار
 بشارایه خواهد است مقرر میشود و باید که بدستور پیشین بخواه تقدیر بند سه کمال از جواب نه و قلمی فرمایند
 که بعضی طایفه عالی شاهی بر سر ایچا میگردد اند که در نیولا از ر و سه فرستاده جات در بار میل بسامع فیض
 جامع جاه و جلال رسید که بموجب اتماس سرکار شاهنشاهی بخواه تقدیر بند سه کمال از جواب نه و قلمی فرمایند

احوال خیر نال خویش دانسته در هر چندگاه بر حسب وقت و کیفیت آن محال اطلاع میداده باشند و یک کلمه در پیش از چندی
 سال گذشته در هرگز گول و بیل و در محال دیگر باقی مانده میقد شده و مساعی جمیله بکار برده چنان کنند که زود بوصول برسند
 تا احوال باختر سبب باقی شود و تمهید و تدابیر و پیشکاران و اعدا و اعانت عللان بر قسم که باید نمود از فواید بفعول آورده
 از تحصیل محصول سال حال غیر باب بوده نوشته نمایند که مال سرکار سال تمام بر وقت و هنگام بوصول بخشد و در اسامی
 و در سه در هیچ محال باقی نماند ایضا امانت پناه رفعت و شجاعت و دستگاه و کارهای معانیست باشند فنی نماند که در و
 قلمه خط تفهیم تقدیر و تشخیص سال حال و تحصیل محصول فصل خریف رسیدند و معلوم گردید تا این وقت که ایام
 فصل مذکور بقتضای پیوسته تقویمیکه مال واجب بکمال اهتمام با تمام بقیه و وصول آورده تحویل فوطه دار عاید شده
 باشند و تشخیص جمیع آن روز و سه جزو سه بقتضای کفایت سرکار و فایده است رعایا و سرانجام پذیرد که در خواهر بود
 برین تقدیر سر رشته سال مذکور با جمع و اصل باقی خریف بلا توقف و اعمال بدینتر خانه والا ارسال دارند و در سه
 که در فوطه خانه پیرگنات موجود باشد و در هر چندگاه فراهم آید بهرست و استعجال بخزانده و اقله دارا سلطنت لاهور
 برسانند و در محال تعلقه ایمنی و فوجدار می خود قدغن بسیار بکار برند که از موقوفه دار و بیده دار محصول خراج
 از ایدال از قسم بیست و فسلان و قوامش و غیر ذلک خلاف حکم جهان مطاع علم مطیع سرگز بهل نیاید و در سه
 رعیت مرفه الحال و جمع خاطر بوده در کسب و پیشه خود اشتغال نمایند پر دانسته و عمل و اظهار و در تقوای و افزونی
 مال در ابتدا سه حال دیگر گردانیدن و رتی در آخر سال بخوبی که در سال گذشته از آن رفعت پناه بظهور آمده
 از فوطه خاطر خویش بطلان آورده امثال می باید که برخلاف ماضی از جمیع وجوه خبر دار و بهر شیوه بوده و در سه
 راستی و درستی و در و آوری مال و کار پر وازی انجمن پیش نهاد سازند که تلافی اوقات صورت بدهند و مجری
 حسن خدمت آن شجاعت و دستگاه معروف جناب جاه و دیال گرو و ایضا خطی که در بیرون اشعار می توان نقش
 بر کمال و افزونی کشند کار اسامی و کیفیت صورت حال ارسال داشته بود و در بطلان و در آمد مضمون بوضوح
 پیوست رسم و آیین مال و در خواه کارگاه آنست که در سه وقت طریق مجری و در کار پر وازی و کفایت
 سرکار و فایده است رعیت پیش نهاد ساخته و در و آوری مال و سرانجام معاملات راضی کبی و کوتاهی نمیشوند
 برین تقدیر میباید که تشخیص و تحصیل محصول فصل خریف مساعی جمیله بکار برده مال واجب فصل مذکور از قرار
 واقع بقیه ضبط در آرد و بر سه عز و عزت ر بیع چنانچه نگاشته اند در بند و بیست جاری نمودن با سه
 پنجه و خام تا بیکه تمام نموده انجمن کنند که توفیق الهی و افزونی مال سرکار و الا شاهی رو نماید و در قرار و او چنان
 مذکور که اکتفا به هر یک از سه رعایا مذکور که نگارنده و خود بهر جای رسیده بود به پر وازت نمایند که موافق قبولیت
 از هر فرد و فرایع فرایع بهل آید در صورتیکه کار ناساخته و چاه افتاده ماند و ثانی الحان بخت قبولیت بر رعایا موافقه

دریناقتن رود از قانون مملداری و راست ایضا خطی که در میان داشته بودند میباید در آمد و بر مضمون آن اطلاع
داشت نوشته بود که بمثل فصل خریف و جمع و اصل باقی ساکنه نوشته و فرد روز از فرزند تحصیل فصل خریف سال حال حاضر
سرانجام آن قیامی مخصوص فرستاده و از تشخیص جمع اطلاع نداده برگشته که قدری از فصل خریف مذکور باقی مانده
بمال واجب هیچ یک نگرفته و میگردد و میگردد که در تعلیف سید تقیوب بر آمده بسبب حماقت فوجدار است و فوجدار با من
خلاف گردیده در پی آنرا رجعت میباشند و از فرد روز از فرزند و رسول بطور پیوسته که مبلغ قلیل بخوبی
نقطه دار عارض شده و اکثری که بر ذمه مال ضامان قرار داده پاس تحصیل تعلیم در آورده اند اینمفعی باعث
استیجاب غلبه گشت و از قاعده مملداری بسیار دور نموده و آنچه از حصول خریف بر فصل ربيع متوقف گذارند
خیال کرده باشند که ثانی الحال در ذیل باقی خواهند نوشت و هر چه از جماعت بنگاهان مال بر تحصیل باید آورده آنرا
و معلول اعتبار نمایند این قسم کل باید که توان گفت و اینکه کار برداری را چه توان تصور نمود و معلول این فصل
علاوه فصل دیگر کردن و از اصل ناشده را از قبیل تحصیل و انجمن از کدام سبب است و کدام باب الالباب
با اینهمه فیدگی که در حق شما از مردم اشتیاق میرود و زحمات که بعد از این مجوز این چنین عمل و متفکر این نوع سرانجام
نماید و مال سرکار دادم بروقت و هنگام بدیاقی نمایند دیگر معاد نمیباشد که در میان فوجدار آن سیاه و سفید
ماده تراش چست و در فکر که در و در و کین سال عاقبت سگال در بندگی یک درگاه میباشند خدمت سرکار
و زندان خود را بموافقت و موافقت یکدیگر میگردانند و حسن سرانجام پذیر میکنند فالنت از جانبین کیست و صورت
اینهمه پرخاش بر خلاف حسن محاش از چه معنی است بهتر باین است که طرفین با هم مدارا و مودت و زبده کار
سرکار و الاربصیت انصرام میدهد و دفع ماده تقاضا نموده راضی بطول و عرض اینکه نه و از گونه نشو و چقیقت
بر گفته که مال معلوم شده چون با فصل گذشتن بر گفته که در سر سر نه آید تا ممکن باشد در سرانجام مال و معامله
سعی نمایند و در کل جمع اسباب از پرگشت این معنی خود و در سرانجام پذیر ساخته با ضافه نمایان که شایستگی
به نیکو خدشته و در تخته ای آن امانت پناه داشته باشد بدفتر خانه والا اطلاع دارند و درست کاغذ و رسول
ندیده و موافقت نمائید که با این بیان از اهل دفتر و اهل رقوم حاصل کرده خواهند فرستاده بدان موجب اعتبار خواهد بود
ایضا خطی نماید که چون گفتگوست مزاج و رفتار آنجا دست پناه و دیوان چکر اگر آباد و اطهار کایت از جانبین
اخره در بار عالم داریه اشتباه و اشتباه پناهنده هر چند بر هم اندازد و پند گاشته آید که با وجه و بندگی یک درگاه
و عقل و نعم معامله و دل آگاه اینهمه پرخاشش چراست سو و منکر وید بالفر و فضیلت و در خدمت پناه حافظ
محمد ابراهیم که بر دین و دینت معنی وید اعتماد میرود و در عالمی که در راه استیقام حق و راستی خرف نشو و چقیقت
تحقیق نماید تراش و خلاف جانچین فرستاده آمد و تفرغ گشت که خندا و دیگر خبر و صیانت آن حال نیز در خدمت

صورت حال اعلام نماید لازم چنان است که آن معالی دستگاه راضی نباشد و حق و نفس الامر بوده تعصب نفسانی را که چون
 سلوک عالم افروز دین مسلمانی دور است هرگز میان نخواهند آورد و در آنچه کار ما به سرکار دولت مدار نظام
 سرانجام پذیرد و زیاده برین این دگرگونه بلند نشود سعی موفقی بکار خواهند بود و ایضا مخفی نماند که چون شکوه
 و شکایت مردم در حق آن وزارت پناه فریاد و قتل از بابت تنخواه از بد سلوکی علم و فعله نکرانه و عدم وصول ندر
 باز پس آمدن اسناد و قاصدان سپاه و سوداگران به حصول مقصود از حد گذشت و آنچه از سرستان و دل جمع
 امسال با فائده نمایان و بی باقی مال واجب فصل خریف نهایت ماه رمضان پیش ازین بچندگاه نوشته بودند
 تا این وقت که ماه ذی قعدة میگردد و اثری بران مرتب گشت معذرتا قاصد و خطی از مدت سه ماه از اینجا
 نیامد و هر چه از اینجا رسم موعظت و نصیحت و برآمد کار و گردآوری مال سرکار نگارش پذیرد و دید چو آب
 تنفس چگونگی حال نرسید و گفتگو و نزاع و تقارن رفت و دستگاه با فوجدار در میان اغره در بار عالم
 مدار بطول انجامید و هنگام تفویض خدمت و یوانی بآن معالی پناه هر چه از فمیدگی و کاروانی ایشان
 متصور شده بود که نسق و نظام معاملات قرار واقع بر سرانند سپیدالی آمده از بند و لبت آن ضلع جمعیت
 خاطر خواهر افروز و قضیه بر عکس فیلو و پیوسته نسبت باطن و زیاده و تصدیع رو به نمود با فقر و فقر
 و رفعت پناه را که بر دین و دیانت او اعتماد میرود و دولن غالب اینست که از حق و نفس الامر در گذرد
 بجهت تحقیق مقدمات مرقومه فرستاده آمد تا در اینجا رسیده که مابقی در ریاست نماید و عمل و سلوک ایشان
 و فوجدار و عالمان برگشت و کیفیت تشخیص جمع و تحصیل مال در سرانجام معاملات امسال تحقیق
 آفت ساگذشته و دیگر خصوصیات آن محال چگونه است و در میان فوجداران وزارت دستگاه ماهه
 نزاع جمعیت و فریاد مردم تنخواه و از سر و رخ صدق دار و یانه میباید که تبرق حسن عافیت که سنگاری
 دنیا و آخرت بدون راستی و راستگاری نمیتوان حاصل کرد و به تعصب حرف حق و کلمه نفس الامر بشمار آید
 نظام رسانند و در آنچه موعی الیه بر مراتب مسطور که ماحقه اطلاع پذیرد و آنرا بیکم و کاست بحضور نموده
 موافقت و معاونت نمایند که اگر حق بطرف ایشان رایج است و دامن حال آلاش اغراض نفسانی ندارد
 و در خالص هر قدر بر حکم امتحان کشیده آید همان قدر در قیامت محافزاید و الا فمن یعمل شقال ذره خیر آید و من
 یعمل شقال ذره شر آید هر چه از نیک و بد آنهمه بخود کنی ایضا پوشیده ماند که در نیو لاجحه کثیر از ارباب
 تنخواه که بر و نجات خود را مصوب قاصدان فرستاده بودند اسناد مذکوره باز پس آورده استخافه نمودند
 که در اینجا نرسیدند و سه صد پانزده روپیه میخواستند یعنی که موجب فقره احوال مردم است از نیم و شش
 آنوزار تپنا بدید نمودند و ائمان سوار ملازم سرکار عالی مقام را بطریق سزاوی تعیین کرده شده و وجه تنخواه

اهل طلب بدان درخت دستگام و این وقت که برگزانت نزد یک پیاپی رسیده اگر مردم زربیانند کدام وقت
برگزانت خواهند یافت بیدار که الحال برخلاف گذشته خود تقید بر کمال و زبیده وجه طلب مردم از تحویل
آنرا بخی و فوطه داران بنام هر که تنخواه شده باشد بدینا کند و تاکید بلیغ بکار بر بند که از مردم طلبکار یکدم
بخی نرود و اگر اعیان این مرتبه احدی از آنها را نمود که در وصول تنخواه تعطل و تعطیل راه یافت با طمع
و توقع در میان آید و در خدمت و مشرف و خراجی از خدمات معزول خواهند شد و بجای آنها دیگران
مستحب خواهند گشت و بدین باب قدغن تمام دانسته آنچنان کنند که آنیکو که گفتگو سے بار دیگر بزبان
نرود و ایضا درینو لا خبر رسید که خزانه در قمریه بجهت بار بردار تا حال معلول است لهذا گذشته
می آید که چون اسناد نه بار رسید بدو دفعه سابق و حال تنخواه بزرگانه بادشاهی نزد آن سیادت دستگاه
فرستاده شده که ازین جمله هر چه برای کسی که باید در کار نشود و بخی داده باقی را بر سر ضروریات انتیاع خانه
بیطریق امانت نگه دارند بیدار که بار بردار از بلده دار السور و سر بای پور یا حوالی شهر یا از آنکه دیگر چاکه
درست بکند و در سر انجام پذیر ساخته با اتفاق فلان بقریه مذکوره بفرستند که خزانه را از آنجا بر داشته
بیارند بچند در رسیدن در میان پور بفرستند که منزل بمنزل طمسافت نموده بچند فرسخ بچند
درین باب نهایت تاکید دارند و به تخیر جواب بر صورت حال اطلاع دهند و هر چه خواه خط که در جواب
پروانه مخصوص افراد حقیقت جمع ده ساله برگزانت شمس آباد و نقل دول جمع محلی ساکنان و افراد دستور
فریده و در وقت تک تفحص سعی و تلاش در گردآوری مال واجب ارسال داشته بود و بدینجا که در آمد اضافه
جمع سال گذشته از جمع سال پیشو تحسین اقدام باعث حیرانی آن امانت دستگاه شد و مطالب دیگر که شرح
و بیست نوشته بود و در موضوع انجام میداد رسم و آیین عمل کار شناس عاقبت بین انیت که در نظام مقامات
و سر انجام معاملات حکمت علی و میان روی و حسن تدبیر که پنج مهندمال و شتر خبی مال و مال بوده باشند بشمار
ساخته و کنهات سرکار و زبایت رعایا اندر باب بعین داشته بخی که مطلب و مقصود فوت نشود و
انجام کار بوجه حسن گردید معاشرت بینا بیند که بر تقدیر در افراد کی با گروه ابنوه و پیشین رفت معاشرت
ببیند و بیدار که آن رفعت پناه نود که فرد گذشتنی بختی سرکار راه نیابد و عاقبت معاشرت بچند
پروا داشت باشد بجهت خاطر و کمال استقلال در تقدیم خدمت قیام نمایند و چون در باب بی جوع نمودن
آوازش زبیدار برگزانت که کار و چو و دربان و نسا و پیشگان برگزانت و دهوگی مواضع برگزانت شمس آباد تا خانه اندر
باید بخدمت لوای امارت و ایالت مرتبت صفوت و بخت منزلت خان عالیشان سیادت و عالی
پناه و چو و بادشاهی و در با و ادا و اعانت آن امانت دستگاه بوزارت پناه عزله محمد نعیم دیوانه

سکار و دقت که تا این زمان پادشاهت را بهر رسیدن خواهد بود و از این بر سر موافقت و ضبط حصول و
تسلیت در حرف محفل تهیدید نامه به شیخ محمد کردی نگاشته شد تا اینکه بدان موجب معاونت و موافقت شما
خواهد بود و از چنان سنه که به صورت حال و کیفیت آن حال بدیوان منسوب مذکور اطلاع میداد و باشند که موافق
بهر گونه مدو و معاونتی که باید که در قوه بفعل خواهد آورد و از هر دو امیده و از جمعی فرامین سعادت آئین داشته باشند
آنها را بدست و سابق بحال شناسند و همیشه که اسناد حکامی دارند مقرر کنند که هر کدام بجهت بر نوردند و شدت و
مواظقت ضابطه سکار و الا مقدار حاصل نمایند بی سند بهر یکدیگر امین پسندند و یکدیگر را نمی خواند و بود که در سنه و
اعتدال نگردد که مخزن کفایت ملک واقع شد و در نرخ مقرر است سبک نرخ بیوپاریان و دیگر نرخ بیچاره و از غارت
نفی مشروط بشود اگر کسی نرخ قرار یابد بر آنکه کفایت نمایان صورت خواهد بست امانت پناه سکار خود میباشند
که در نرخ معمول سنه بر زمین دست و معمول چگونه پیش میرود و در نرخ صورت تاکید می دهند می که ممکن و مقدور
باشد و ثانی الحال باعث دارد و فریاد نشود و در حفظ شد و بکار بر ندهد خلایق آن بعمل نیاید و باعث ایام و کار که ملک و چه
ایام برضایندی خود با مقدار صد من بمقابل و دوازده در سیه بدست بیوپاریان میفرستند اگر آن رفعت و شکوه
بهین نرخ از جماعت مذکور در خبره و منافع آنرا ابواب جمع نماید تضایقه ندارد و مکالم کار بهر و از می خواهد
باید که در هر جزو و سکو شکسته و عمل پسندیده پیش نموده و در خود و خودی و کفایت اندیشی از جناب پناه و لال
ایام دار غنیات عالم افزوده و غیره خواه خلایق را بشود و احوال بنده ما و و توخواه سکار و دست و در شمار و دست
اسمال زیاده از ایام پیشین مساعی جمیده بیا آرد که شکوه هیچ کدام نسبت بحال ثباتی تحقیق پایه اعتبار خواهد یافت
و زیرا که در فوطه خانه بهم آید پس هم بخواند واقع و از سلطنت لا بهر با احتیاط تمام با پیشه که سالم بر سر راه مال داشته
خصوصیات و حالات رویداد و در هر چند گاه مینویست باشند این خط که مشهور از رسیدن عاملان فرستاده
غنیات خان بر هم ساختن معاند بگویند و سیتی از تحصیل فصل خریقه و استاده مانند خرو عات فصل رو به
نوشته بودند و در این چون خدمت امینی و کرد و بنده می برگردد مذکور از حضور سعادت گنج و بدست و سابق
رفت پناه بحال و مقرر است میباید که جمعیت خاطر و اطمینان باطن و نظم و نسق معاملات انجام سکار که بود
در دقیقه از دقائق خرم و و توخواهی فرود گذشتنی میان نیاید و سر رشته جمع بندی با ضافه نمایان درست است
و حصول خریقه تا و ام آفرین وقت و هنگام بیای که در ده نرد و کشتکار و افزونی خرو عات فصل بیع کجای خرو عات
و کار بر و از می از قرار واقع بعمل آورده صورت کار و در نگارند و عمل مذکور را از برگرداند و نگارند که در این
اقرار است خوانند و در یاد و در یاب اما و امانت آن امانت و شکوه پیشرفت و رفعت پناه شیخ محمد علی قزوینی
و شکوه مرز علی و پناه باستانی نگاشته شد تا اینکه بهر رسیدن خواهد بود و از این بر سر موافقت و ضبط حصول و

نخواهند بود و در میان و قانون گویان و زمینداران و مقدمان و رعایا سرسنگین برکشه بگویند و رفت و امانت پناه
محمد موسی الیه را این مستقل ایجاد است مال واجب سرکار تحصیل ادب و جواب میگفته باشند و از سخن و صلاح چای او که
بر آنست مقرر و بکفایت سرکار دولت مدار و رعایت رعایا مال گذار بوده باشد بیرون نروند و حسب المسطر
آورده و مختلف نوزاد در نیابت تاکید شناسند ایضا مجموع غلام خالصت اساس خواهد که استر و اسب بکفایت باشند
اگر چه که مرسل داشته بودند رسید و مضمون مودت و تقرب که از اخبار گنج عاقبت اعلام مینمود و مفهوم که دید
اگر چه اسن و آسایش از باب عقیدت باعث خوشحالی میشود و لیکن بقتضای تعقیق باطن و اطمینان حضور از آن
دافرا لا اعتقاد پیوسته مطبوع نمیدارند شناس است از نگار فکری حسن اتفاق بدیع مینماید که غفر رب دید و او بیرون
نشان برافزود و در میان بسیار شامل حال خویش و استمداد سال مراسلات مستند این محبت شناسند یعنی هم
فرز و قدر بر وفق نگارش آن حقیقت پیوند توجه وانی معرفی خواهد شد ایضا خفی نماید که چون موسم فراهم آمدن
هنود بانموده تمام و از واهم عام بر کنار دریای گنگ که زبان هندوی مشهور به گنگاست و بعد چندین سال
عبور مینماید نزد یک رسید و درین هنگام مینماید که محصول کلی از محال سایر آنجا ضبط و درآید و خود میدار
واقف کار بسیار از کارها از مسالک و معابر مردم خردار شود و فوقی و فرو گذار شدی در مال سرکار راه نیابد انداز
غرض آید فلان حسب الامر عاقبت که رسیداری برگرداند که در حجب سند غلظه بدست و شوقین موسی الیه مقرر است
تقدیر افزونی جمع بذقرا و الا سپرده از جناب جاه و جلالت و مستوری یافته که در گردآوری مال واجب و ضبط
محصول محال مذکور و بعد از انشال پیشکاران امانت پناه بوده آثار و ولست خواری بمنضم ظهور آورد و در مینماید
میباید که با اتفاق مشار الیه بند و بست معاملات مخصوص بنده حاصلات محال مقرر قرار واقع نمایند و تشخیص جمع سال
تمام بعنوان شایسته سرانجام داد و کیفیت حال بر نگارنده معروض پیشگاه عظمت و اقبال گردد و زیاده چه بگوید
ایضا خفی نماید که فلان مقدم موضع فلان ظاهر شود که محل موقع مذکور را از قدیم غلظت بخش است و بر سه جمعیت
نظاره عایا سند مینماید که از دیاد آبادی بهر آنکه از قدیم میگرد و که چون عمل تنباهی شبیه طی که حفاظت نموده
قرار واقع میشده باشد بمنزله علمها است برین تقدیر که در مسطر قدیم عمل تنباهی داشته باشد و رعایت
بقدر استطاعت در سر انجام زراعت از روستا رشتی و زنگاه بانی غلظت کوتاهی و خیانت پیشگی میکنند باید
که موافق شد آید عمل نموده قرار عان را سر کرم کار دارند و افزونی مال و رعایت خلق الله بهمه حال مسطح نظر
درشته باشد ایضا خطی که از سال گذشته بودند بمطالع و آمد آنچه از کمال سعی در افزونی مزارع و عات سال
حال و سرانجام مع غلظت سبب ساکنند شده و تاکید تحصیل علمی بود و بوضوح انجام میداد که چنان بر کار بردانی
آن سیادت پناه اعتماد بود و بوضوح انجام میداد و آنچه از حسن عمل آن امانت و سنگاه خان جلالت نشان

رسید قلمی بود که در پیر شاهی جهانی در برگزیده بیعت پور سرحد دور و پیه و چهار آنه در برگزیده پور دو
نیم و پیه محول و در خزانه باو شاهی دستور قصور و پیه شاهی جهانی زیاده از و ته حقوقه است
فوقه داران در عمل خالصه شریفه و پیه شاهی جهانی را تبدیل نمودن عالمگیری بخانه میدادند و بپوشه سلطو و شرف
می شدند تا چون قرار یافته که و شاهی جهانی ابواب جمع شود و جنس جنس و اصل خزانه گرد و درین باب فواید و ان
سند فواید که تالی الحالی بعد از الله دستور خزینه باو شاهی با آنها فراموشت نرسد وزارت پناه جنس که در فواید
پرگشت به تحصیل در آید و نه از اموال محول گرفته از باب جمع نمایند که مستوفیان عظام بجلت ضابطه انقادی
بفوقه داران فراموش نگذارند و آنچه در باب جمع نمودن و پیه که مبارک بلا قید و تقوای آن بسپاه و وضع
قصور تمام و زن تقدر نمودن بانگ گردانید و چه صرف بابت اخلاص جنس نوسنته بود و نه مفهوم گردید و بیاید
که و پیه آنه هر جنس که در خزینه می آید جنس وار داخل سپاه می شد و در آن موافق دستور معهود و عمل می آید
بر هر تقدیر آنچه در ایام سابق عمل آمده آنرا بحال در شسته آیند جنس وار داخل جمع نمایند و معهود و
از حروم سپاه که سند بانگ گردانیده و چه صرف بابت تقوای اخلاف جنس برده اند آنرا بجا هر چه
زیاده از دستور و ضابطه که قریب باشند از و و حساب باز پس داده بعضی الوصول از خزانی بدانند
و بی سند بکه ام از خزینه عالی تجویز نکنند و درین باب بدانند شانسند باب چهارم از صفحیه سوم شتاو
و خدمات مطابق نشانها که جایگزین ساله دار الکما می و موافق پروا بجات دستور
و ضابطه و یوانی اول مسودات نشانها که عالی مسوده خدمت فوجدار می چون
درین ایام خسته فرجام از خراب عالمیالتا آب شاهی خدمت فوجدار می محال متعلقه قبول سرکار و تکرار
واقع فوج تابع مسوده مستقر الذانت اکبر با و از تفریط ظاهر خان بشجاعت شعار دیانت بیگ مرحمت گردید
لذا امر جلیل القدر سپهسالار سپهسالار سپهسالار که انما و تصدیق محات و محال و کرد و ریان و زینت داران و چه در
و کانه رعایا و کانه محال و از شجاعت شعار و کرد و از فوج استقل آنجا دانسته درست تصدیق او را و جمیع امور
متعلقه فوجدار می قوی است و نشانها که ایستادن که هر آینه شکر صلاح دولت و تنضم جنس و در بطومات و کرد و کرد
مال سرکار و زانیه است رعایا و مالک که باشد بیرون نرود و طریق مومی ایله آنکه در تقدیم خدمت حرج و فواید
دقیقه از دقایق خرم و احتیاط خوش و نرود که داشت نکرده در باب نظم و نسق و قلع و قمع مفسدان و دفع قطاع
الطریق و محافظت راه ها و امنیت شوارع عامی موفوره بجا آورده چنان سعی نماید که کانه رعایا که نرود علی
عرفه الحال و تاریخ البالی ششولی بکشد کار باشند و باید که از متر و دین و مسافین و ساکنین را بکشد آنجا از دست و قضا
نرسد و ضایا و معاملات را با اتفاق از باب عدالت آنجا بر طبق شریعت عزانیه صل میداده باشند و در تحصیل

و

باعث جواسه آن قابل المرحمت و بارگاه دولت و اقبال گردد و در باب تحمل سیادت و نجابت پناه بجنت
 و شهادت دستگاه مورد درجتم نمایان همه در عواطف سببه پایان فلان شمول عواطف والا شاه بی بوده بدانند که چون
 بعضی حال جاگیر و کلاسه سرکار و دولتدار و مشهوره را با و واقع است لهذا نظر بر مراتب و موصوع اخلاص و اختصاص آن
 سیادت و نجابت پناه از روی عنایت والا و جلیل القدر و غفور و رحیم باد که در تقدیم او اندام آبادی و پیش آید
 آن حال مساعی و غوره بر ذمه همت خود و لازم شناسند و در آن باب هر چه در راست پناه فلان دیوان سرکار عالی
 متعالی بآن مورد درجتم نمایان نویسد آنرا انقضای کفایت و دولت و این سرکار در آن معتبر انگارند و مقتضای تقدیم
 زمین بر سر زمین از خوف و دیانت و دیگر مراتب حال آن حال هر چه بر آن مرتبه عواطف سببه پایا تحقیق
 گردد و از روی دولتخواهی و غرض غرض و اقبال میشود و باشند و عواطف جلیل مایه در پارک خود و در از فزون
 شناسند این فلان پادشاه بدانند که چون درینو لا مقتدا و فلان از جناب فیض انساب والا شاه بی بخدمت
 فوجدار می پرکنند بهار و غیره حال جاگیر سرکار عالی متعالی سرور از می یافند که در اینجا رسید و در مضبوط و در کجای
 و امنیت طریق و شوارع و رفاهیت یقمان و مسافران و تنبه و تادیب و تفریب و پیشگان مساعی و غوره تقدیم
 رسانند لهذا جلیل القدر شرف ظاهر بر میاید که آن لائق العنایت و الاحسان در جمیع امور و معادن این
 مذکور بوده هر چه از مهمات آن حال اظهار نماید باین پسندیده و میاید ساخته باشد و عنایات عالم افزون
 مارا شامل حال عقیدت احتمال خود شناسد و در باب باز و تحولات است اسد فلان پادشاه بدانند که چون درین
 محروم و محض غرض و اقبال گردد و دیگر سلطان قلی و جوب در چکار اسلام آباد و بعد از آنکه حقیقت بدو کار او در خان جاگیر
 سرکار دولت مدار بهر فیض اشرف استلزام رسید از خدمت معزول گردد و دیدند از خدمت دیوانی حال مذکور رسید
 و مقتضی که از تقدیم خبر با سرکار والا است مقرر فرمودیم که سه سال در آن حال رسید و پرداخت معاملات
 نماید و مال سرکار از فوجدار سلطه موافق تعهد که که بخود و کرامت بگذرد سپرده است و دیگر می معلی بهر فیض بازخواست
 و در آن در نه صورت براسه تحقیق تصرفات مومی الیه و گماشتگانش قاضی اسد الدین افغانی را تعیین کنند که بواجبه
 رعایا آنچه از روی نفس الامر یا ثبات رسد و بار برآمد موافق دستور و قاعده در محنت نموده ببار و وانی و بی
 حساب بر ذمه او لازم الا داشته و مقرر نمایند که بجهت دیوان مصوب بخواند سرکار عالی متعالی نماید که در و چاهم
 برادران حکام ملک نظام و متصدیان کفایت فرجام و ناظران مهمات و ناظران معاملات و تحفظان
 شوارع و محاصل از آن روی معلی تا سرحد دارالملک قابل بغایت والا سرافراز بوده بدانند که چون تانی یک
 تا جرحیت آوردن اجناس تواریخ دیار بر روی سرکار فیض آثار والا شاه بی از حضور لامع انور و فیض گردیده
 لهذا جلیل القدر شرف حد و میاید که مومی الیه از متصدیان آستان فیض نشان دانسته از طرق مخوفه

و عا بر مشنگه سلامت بگزرا نند و هر چه از نفس آن دیار بر آید سرکار عالیشان دار بپارد و بطور تفصیل آنرا خود را
نموده و خصوصاً فی النور رسال دارند و در غیاب قاضی و داند پاپ مسو و ک پر و انجاست متصدیان مهمات بگزرا
در یا باد من مضافات سرکار و صوبه او و در متعلق بتول و کلا سرکار عالی مقدار معلوم نمایند که چون حسب الحکم
القدس الاصلی بموجب سند صدر القصد و تالیف خان خدمت قضائی بگزرا نند و مواردی بگزرا نند و چنانچه بگزرا نند
از بگزرا نند مشهور به شیخ فلان ولد قاضی فلان متوفی مقرر شده و مومی الیه بر طبق پروانه در گام به سند صدارت
و شرافت پناه حاجی حسین صدر سرکار عالی متعالی نیز بپار و کز و میباید که مطابق بر این جهان مطاع عالم
بر طبق خدمت قضائی بگزرا نند مقرر موم با رضی عنونه و بجزی الیه متعلق دانسته و دست تقدیمی مشار الیه در اجراء
امور مضافه این خدمت قاضی مطابق شناسنامه دیگر سرکار حسین و شریک مومی الیه ندانند تا کما یبغی به لوانم
و مراسم این خدمت قیام نموده و در قطع و فیصل قضایا و معاملات و رفع و دفع دعاوی و خصوصیات و حقوق و
انکه بلا و بی و قسمت و ترکات و کتابت سکو و سجلات و مقید احکام شرعی و سماعی موقوفه به تقدیم و تأخیر
سر مومست از منهاج شریعت غرا و ملت بریضا انحراف جائز ندارد و بطریق بگزرا نند بگزرا نند بگزرا نند بگزرا نند
و قیالات و بکی سکو و سجلات را بجز و موم مومی الیه مقتضی شریعت در غیاب تا کید دانسته و حسب المسطور
بعل آن خدمت دار و فکلی عداالت متصدیان مهمات و کف فلان معاملات دار عداالت بگزرا نند
چنانکه در متعلق و کلا سرکار و ولایت معلوم نمایند که چون خدمت دار و فکلی عداالت و صدارت بگزرا نند
چنانکه مذکور حسب الفهم شیخ پناه فلان مقرر و موقوف شده که به لوانم و در اسامی خدمات مذکور و از رو
راستی و درستی کما یبغی به و اخته و قیقه از فائق خرم و بجز شیاری محمل و بجز شیاری نگار و در در احکام شریعت
غرا و امضا سر امور ملت بریضا سماعی جمیع تقدیم رسانند و در احقاق حق و انفصال معاملات و رفع خصامات
و قطع قضایا و دعاوی شرعی کمال احتیاط بعل آورده نوسه نماید که سر مومست خلاف شرع النور فیصل بنیاد و در
تقصیح اسناد و اباب و در معاش و تحقیق حیات و قیام اشخاص نهایت غور و داری بکار بر و باید که مشار الیه
دار و فکلی عداالت و صدر آن محال دانسته امور مضافه این خدمت را بجزی الیه متعلق شناسنامه و اتفاق مشار الیه
در قطع و فیصل مقدمات شرعی لازم دانند البعضا متصدیان مهمات بگزرا نند بگزرا نند بگزرا نند بگزرا نند
عالی متعالی شاهی معلوم نمایند که چون حسب الحکم جهان مطاع عالم مطابق بموجب سند سیاحت و بجز شیاری
صفوت و ایالت و تنگاه صدر رفیع القدر رضوی خان خدمت قضائی مذکور به شیخ و فیصلت ثابت
شیخ فلان مقرر و موقوف گشته باید که تا وصول فرمان عالی شان سعادت عنوان که متعاقب از و فائز
مطلوب درست شده و در انجام برسد بر طبق بر این گیتی متعاقب عمل نموده مشار الیه را تاضی آن محال دانند

ارسال میداشته باشد میباید که جمیع اموال و اموال و میراث و قانون گویان و مقدمان و فرار عان و مجهور سکته
 آن حال موافق الیه را دیوان با استقلال دانسته دست تصدی بشمار الیه در اجراء امور مضاعف این خدمت
 قومی شناسند و در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن و صلاح موافق الیه که متضمن کفایت سرباز و برادر کار و رعایت
 خلق الله بوده باشد بیرون نروند و در بنیاب تاکید دارند خدمت امینی چون خدمت امینی و تمهات داری
 برگشته شاه ابا و عرف لکمه و در تابع صوبه دار الحکومت شاه جهان آباد من ابتدا سے فلان از نظر فلان حسب الضمن
 بفلان مقرر و مفوض گشته که در تشخیص جمع بوقت و گردآوری مال بهنگام و از دیار آبادانی و غیره بمواری و احتمال
 رعایا مالک را که مینویسند و در موسم تخم ریزی قطعه بقطعه دارسیده اتهام تمام بجا آر و که زمین لائق زراعت باشد
 نمایند و در ضبط حال فرزندان و عتبات و عتبات متعلبان گنجایشها بر آورده و ریزه رعایت
 بحق رسانیده آنچنان کند که جمیع برگشته سال بسال افزایش پذیرد و در امنیت طرق و شوارع و قنیه و تلوایب
 در دو بدکار سعی موفور بجا آورده نوسه نماید که در حد و تمهات داری او بمقیم و مسافر بوجه من الیوجه گذرند
 و آسیب نرسد و تنفی از سکته آنجا بموجبه حق و حساب و در خلاف شرع انوار اظهر از آید و انوار نیاید و دست تصرف
 که وری و فواید دار از بهر داشت بالا دستی و بهیت و اخراجات سوار و پیاده کوتاه داشته و دفن کند
 که ابواب ممنوعه معهود درگاه خلایق پناه اصل و مطلقا بعل و نیاید و کوته خزانه بهر خود و هر که وری و قتل فواید
 بحفاظت نگارنده داشته نگذار که یکد ام بیهوده بفرستند و بفرستند بخرج رود و بماند خواست باقی بر فواید دار بجهده
 خود شناخته محاربت موجودات فواید خانه بخو سه نماید که داسه و در دست از آن مضرقت نشود و فواید دار جمیع و
 سر رشت کاغذ لوازم و فقر خانه و الا موافق ضابطه فصل افضل حریب ساخته و بر جمع و خرج تحویل فواید دار مطاع
 و مستحق خود نموده بدفعه عالی ارسالی میداشته باشد در عدم تبیه و اخراجات زیاد المال که باعث آسودگی
 حال رعایاست کمال تاکید بجا آورده با مجهور سکته حسن سلوک دار و میباید که جو و میراث و قانون گویان و
 زمینداران و مقدمان و سایر فرار عان برگشته نیکو بشمار الیه را امین و تمهات دار مستقل دانسته دست تصدی
 موافق الیه در اجراء امور مضاعف این خدمت که متضمن کفایت سرباز و رعایت خلق الله و نظم و نسق است
 بوده باشد قوی دانند و شکرت کایت او و موثر شناخته از سخن و صلاح حساب الیه بیرون نروند و در بنیاب
 تاکید دارند خدمت امینی چون حسب الامر و الا قدر خدمت امینی برگشته فلان من ابتدا سے فلان
 بر وقت پناه فلان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته که به لوازم و مراسم خدمت مذکور که مینویسند و در اتمه و اصلاح
 مضاعف این خدمت از روی راستی و دیانت سرانجام پذیر ساخته در تشخیص جمع بوقت و گردآوری مال
 بهنگام و از دیار آبادانی و بمواری و احتمال رعایا مالک را که مینویسند و در موسم تخم ریزی قطعه بقطعه دارسیده اتهام تمام بجا آر و که زمین لائق زراعت باشد
 نمایند و در ضبط حال فرزندان و عتبات و عتبات متعلبان گنجایشها بر آورده و ریزه رعایت

تکمیل می نماید و در سبب و در حالت و استقلال بر فرد و نزارش دیده نرسیده اند که باید و اتهام بجای آورده و در زمین
 لائق نزارش و اقدام نماید و هیچ برگشته نکرده سال بسال بر نظرید و در انداختن مزاج مزاجات بر زمین و رعیت را بحق
 رسانیده که با ایشان که در تعلقات تنهاییان باشند نگذار و در مجموع و سکنه محال مسکن و سکنه که در نزارش و نزارش
 من الوجود نیاز آرد و دوست تصرف عال فوطه داران بر داشت بالا دستی و بیست و خیرج سوار و پیاده
 باز در رشته البواب منوچه منوچه درگاه خلایق پناه اصل و مصلحتا بعل در نیاید و باز یاقوت باقی ذمه فوطه دار
 بعد خود دانسته و کوچه خزانه زیر هر خود گامد داشته بگذار و در یک نام سبب شده و غیرت بر جمع و در و ملامت جمع و
 سر رشته کافه موافق ضابطه فصل فصل مرتب ساقه جمع و خیرج تحویل فوطه دار مطلع شدند و تحتل نموده
 بدو قمرخانه و الا اربال میداشته باشد میباید که چو در میان و قانون گویان و زمینداران و سایر شرفان
 برگشته سوار را لیه را این با استقلال دانسته دست تصدی موصی الیه را در جزایست امور متعلقه این است
 قوی دانند و از سخن و ملاح حسابی او که هر یک مستند به کفایت سرکار و بر آید کار و در قیامت خلق الله بوده
 بیرون نروند و نیکو بایست که بدین شفا شده و تحلف نوز نزارش خدمت کرده و بر بندگی چون حسب الامر
 جاسل انقدر خدمت که در زمینهای برگشته فلان تابع سرکار و صوبه فلان من ابتداست فلان به توجیه نزارش پناه فلان
 این برگشته مذکور بر رشته تاب فلان مطابق مصلحت من مقرر و منقوش گشته که در غرض آبادانی و نزارش موصی
 و گردآوری مال و ز قیامت بر عیاسی بدین بکار برده انچه ان کند که از حسن عمل کار پرداز می آورند و زمین
 نزارش با تمام ضرر و عیب و در حصول برگشته مذکور سال بسال نزارش پذیرفته رعیت بر نزارش مالگذاری
 نماید و تحصیل مال واجب بقوت و نه گام بر دافعه موافق تشخیص این اصول رساند و یک نام باقی نگذار و در نزارش
 باز خواست آن بوده و دست و اختیار نماید که در جبهه یا تبلیس بعد فقه تقاوی تعلیم نیاید که تمسک بایستی رعایا
 درین ماده منظور نخواهد شد و زمانه و به عرض باز خواست خواهد آمد و از بیست و بالا دستی و بلیه و اخراجات
 و دیگر البواب منوچه منوچه درگاه خلایق پناه اقتضای لازم دانسته و بجهت من الوجود بر خلاف حکم
 اشراف اقدام نماید و تحصیل بر فرد و نزارش فوطه دار نموده و کوچه خزانه به زمین و در فوطه دار
 نگذار و دست و کشتاد آن با اتفاق یکی دیگر عمل آورده اتهام تمام بجای آورده و یک نام به سبب منوچه منوچه نزارش
 و در تقدیم خدمت مأموره ماستی و درستی و دیانت واجب شناخته پذیرفته از هیچ کس منع و توقع ننماید
 و از سبب که پسندیده و به سبب که انچه از منی داشته سر رشته کافه موافق ضابطه فصل فصل و جمع واصل باقی مال و زمین
 تحویل فوطه دار ماه باده قمرخانه و الا اربال داشته باشد میباید که چو در میان و قانون گویان و زمینداران و نزارش
 و سایر شرفان برگشته سوار را لیه را که گردی با استقلال دانسته از سخن و مصلحت حسابی که موجب کفایت سرکار

در آید کار و زحمتی که در عبادت بوده باشد بیرون نروند و مال واجب و حقوق دیوانی آنرا قرار واقع تحصیل موقوفه ای
جواب به میگویند با ششصد و بیست و یکصد و اندی خدمت فوطه دار می کنند میان مهمات فوطه فعلیه بکنند فلان
صوبه فلان معلوم نمایند که چون خدمت فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
فلان حسب الفهم آنرا بکنند فلان فلان فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
از مال و سایر بهر جهت تحصیل در آید و هر چه بخواهد از آن بخواهد از آن بخواهد از آن بخواهد از آن بخواهد از آن بخواهد
آنکه خدمت موقوفه کمال راستی و دیانت با تقدیم رساند و بچشم من الوجوه آنکه کسی طرح و توقع نماید و در کونه
شماره اینها و کور و قتل و غارت و بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
نور و خدمت و واقعه نویسی چون حسب الامر والا قدر خدمت واقعه نویسی بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
شماره اینها و کور و قتل و غارت و بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
تقدیم خدمت فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
موقوفه بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
مطالبه پیشکش و غیره ابواب جمع را با مشاهده عاملان آنجا داخل واقعه نماید و با جمیع سکنه آنجا حسن سلوک
مسکوک دارد و باید که عمل فعلیه بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
بشارت اید تحقیق شناسند اینها و شک با ستم نعمت تاب آنکه چون خدمت واقعه نویسی بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
واقعه دار السلطنت لاهور بعد از او تقریر شده باید که به لوازم و هر اسم خدمت فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
درستی پرداخته سوانح و حقائق و تعداد بکری مسوره را از آن قرار واقع داخل سیاه و قانع نموده بدو تحفه
مالا غیر مستاده باشند و احتیاط نماید که در تحرییر سوانح واجب لایعلام کم و کاست بمیان نیاید و در نیاید
تا یکداند اینها چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نگاری محال متعلقه چکا اسلام آباد و حضاف
بصوبه مستقر خلافت اکبر آباد بدستور سابق حسب الفهم برفت نباه فلان مقرر و بجال شده که به لوازم
و هر اسم خدمت موقوفه کمال راستی و دیانت با تقدیم رساند و بچشم من الوجوه آنکه کسی طرح و توقع نماید و در کونه
جمع و تحصیل مال و حصول ابواب سایر و موجودات فزانه و کیفیت مزد و عات و دیگر خصوصیات
و مقدمات واجب لایعلام داخل روزنامه و قانع نموده بدو تحفه و الا ارسال میداشته باشند و در ثبت قضایا
طریق حق و راستی مسکوک داشته از حقائق و سوانح آنچه رو نماید بکم و زیاده تعلیم آرد و میداید که تقدیم
مهمات و معاملات و چود و هر یک قانون گویان و زید ابران و سایر علم و فطرت بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند

در باب مسطور که اگر در بختیور بر نور باید نوشت اطلاع میداده باشند ایضا چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نویسی و خوشگیری برگزیده فلان مطابق ضمن بعهده فلان مقرر شده که در تقدیم لوازم خدمت نامور در روز سه شنبه راستی و درستی پر داخته دقیقه از وقایع حرم و بهوشیاری نامرعی نگذار و دو سوانح و اخبار برگزیده مذکور و صورت سرانجام امور ریسیکم دریاوه داخل واقعه نموده روزنامه وقایع را موافق ضابطه هفته به هفته بدین خانه و الا میفرستاده باشد و از وقایع موافق دستخط گماشته عامل کنایه شده و برسیه به عامل دستخط خود میفرستاده باشد و بصحبه سپهان و صلاح حرم تبعیت نماید بموجب موافق ضابطه سرکار والا دیده تصحیح نامه را بهر خود میداده باشد باید که گماشته را به عاملان و چو در بیان و قانون گویان عمل نماید آنچه امور و اضافات این خدمات متعلق به شایسته و از آن ایضا چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نویسی چکیده و دار و علی خزانه حسب الضمن بعهده خدمت پناه فلان مقرر شده که در تقدیم لوازم خدمت از روسه راستی و درستی پر داخته دقیقه و سوانح محال آنجا بنگاه کیفیت عمل از قیام واقع داخل روزنامه نموده بختیور بر نور ارسال میداشته باشد و مقدمات مالی از قسم تشخیص جمع و تحویل مال و سایر موارد یافت مطالبه و پیشکش و غیره را با الماشانه عاملان آنجا داخل واقعه نماید و در کوفته خزانه را بهر خود و قفل تحویلدار با ضابطه تمام نگاشته بکدام سینه سند معتبر ضرورت نماید و سر رشته کافه موافق ضابطه بدین خانه و الا میفرستاده باشد و چیزه از کسی طمع و توقع نماید بیدار که عمل فایده ندارد و چو در بیان و قانون گویان و رعایا به آن محال موی الیه را سوانح نگار و دار و غرضه خزانه مستعمل داشته امور و اضافات این خدمات متعلق به شایسته در بنیاب تاکید دارند ایضا چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نویسی برگزیده و غیره و دار و علی خندان محال سایر از غیر فلان و غیره حسب الضمن بفلان مقرر و مقرر شده که بر لوازم و مراسم خدمت مذکور که مکتبی پر داخته حقیقت عمل محال تشخیص جمع و تحویل مال و موجودات خزانه و کیفیت خزانه و عمارت دیگر خصوصیات و معاملات واجب الاطلاع داخل روزنامه وقایع نموده بدین خانه عالی ارسال میداشته باشد و هر چه بخزانه مذکور آمدنی شود موافق ضابطه مقرر و قاعده معین داخل جمع شده باشد و چیزه به سینه معتبر بختیور نهاده و وصول سایر که بدستور معمول در عمل آورده بکافه رعیت و سوداگران و قیامان و مسافران حسن سلوک سلوک دارد و در ضبط مال قیاط تمام بکار برده سنی نماید که سال بسال از دنیا جمع محال مسطور صورت بند و دواست و در میانه فوت و فرود گذشت نشود و ابواب ممنوعه در گاه جهان پناه بوسیله من الوجوه بهل در نیار و در غیر حق و خلاف حساب تمیز خدمت و از آن سر رشته آمدنی معمول و اتست به جمع و خراج تحویلدار ماه باده بدین خانه و الا ارسال میداشته باشد بیدار که عمل و فواید چو در بیان و قانون گویان و پتواریان آن محال موی الیه را واقعه نویسی و دار و غرضه باستقلال

دانسته امور مضافه این خدمت را بمحومی ایستخفاف شناسند و از ابواب مسطور و مقرر که مومی ایستخفاف را بحضور و ال
 میباید نوشت اطلاع میداده باشند و از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند و حصول سرکار فیض مدبر را بتجسس
 مومی ایستخفاف میگفتند باشند و در نیاب تاکید دانند خدمت خزانگی گری چون خدمت خزانگی گری
 چه حکم فلان از ابتداست فلان حسب الضمن مقرر و مفوض شده که به لوازم و مراسم خدمت مذکور که کمایفی بیرون
 طریقه احتیاط و راستی از دست ندهد و آنچه از برگشت و محال سائر اندکی شود و موافق ضابطه معین داخل کوکوشه
 خزانه نموده یک دینار بیرون نگاه ندارد و بپس سند متبر حضور یکدایم خراج نماید میباید که عمل و فعله خزانه خبر و
 مومی را خزانگی باشد فلان دانسته و جوهر آندی بهر جهت جواب او میگفتند باشند و کوکوشه خزانه بهر و دیوان و هر
 وار و فعله و نقل خزانگی نگاه داشته است و کثرت با اتفاق بهم بعل آرد و نگذارد که داسه و در سه خلاف قاعده
 بخرج رود و درین باب تاکید دانند خدمت سزاوارلی چکلم چون خدمت سزاوارلی ارسال کاغذ چکلم
 قنوج میقول و کلاس سرکار عالی تقدیر و پیشرفت پناه فلان حسب الضمن مقرر شده که به لوازم این خدمت
 بدستی و درستی کمایفی بیرون و آنچه سر رشته کاغذ را موافق ضابطه و دستور از مقصدیان و عاملان آن محال
 مطابق قاعده و معمول بدقت خزانه و الایم فرستاده باشد باید که عمل و فعله برگشت مذکور مومی ایستخفاف را سزاوارلی متقل
 دانسته امور مضافه این خدمت متعلق باوشناسند خدمت وار و فعلی محال چون حسب الاجرای القدر
 خدمت وار و فعلی محال سائر برگشته و غیره و در وار و فعلی خزانگی برگشت چکلم صوبه ال آباد مرقوم فی الضمن
 بفلان مقرر گشته که به لوازم و مراسم خدمات مذکور که کمایفی بیرون و آنچه دقیق از و تالیق تا مرقوم نگذارد و در ضابطه
 حصول محال مسطور و حسن سکوک با سوداگران و بیوپاریان اتمام تمام کار برده آنچه مانده که داسه و در سه
 در مال سرکار فوت و فرزدگداشت راه بنایه و ابواب ممنوعه درگاه خلایق پناه اصلا و مطلقا بعمل در نیاید و
 رشته آندی حصول آن محال و در ضابطه جمع و خرج تحویل تحویل در ماه و دیگر کاغذ موافق ضابطه فصل فیض
 بدقت عالی میسر آیند باشد و در کوکوشه خزانه بهر و دیوان و هر خود و نقل خزانگی کاغذ داشته یکدایم بپس سند معتبر
 حضور تجسس ندهد میباید که چو در بیان و قانون گویان و سوداگران و بیوپاریان محال مرقوم عمل و فعله خزانه امور
 مضافه خدمات مذکور متعلق بمحومی ایستخفاف از سخن و صلاح او که متضمن کفایت سرکار و برآمد کار باشد
 بیرون نروند خدمت مشرفی چون خدمت مشرفی محال سائر و چو تره کوکوشه کوکوشه مذکور و
 کما تم بود و تعلقه صوبه ال آباد بعزت آثار فلان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته میباید که چو در بیان و قانون گویان
 و عمل و فعله آنجا مشار الیه را مشرف متقل محال مذکور دانسته لوازم و مراسم خدمت مسطور به مشار الیه راجع
 گردد و اندک سبیل مومی ایستخفاف خدمت مرقوم را از روی راستی و درستی و دیانت بتقدیم رسانیده و دقیقه

از وفات حقیرم در پیشیاری ناعری نگذار و جمع و تسبیح و در زانچه و غیره سر رشته کاغذ موافق ضابطه و معمول
 بدینتر خوانده والا میرسانیده باشد درین باب تاکید تمام ششصد خدمت کو تو الی چون خدمت کو تو الی
 شصت اسلام آباد از انتقال هر شخصی خان بر وقت پناه فلان حسب انصاف مقصد در موقوف گشته که از روسته
 و بیابان و راستی بدین ازم و در این خدمت مسطور و پروانه چو سکه آنجا را از حسن سلوک راضی دار و در خدمت
 و چهار مرتبه تقدیم نموده چو کی در پاسداری کمال توفیق و پیشیاری بجای آورده آنچنان کند که اثری از وزد
 و چنان خوانده و فیو فلان آنجا و این را ساکنش بوده به کسب و پیشه خود اشتغال نمایند و اینجا اگر در خانه احدی
 این ساکنان تعلیم نگردد و زدی واقع شود مال مستحق میرسانیده با کسب مسترد و داند والا از عهد جواب بر آید
 هر چه که بکلیات گناه که قرار شوند در داده چو شش و شش و گذشتن آنجا بموجب دستور قاضی اعلی آنه و بدین تارق
 به بند و پنهان دیگر و بطور خود و جرات نکند و اقیلا بکار برده که بر دست و پنهانی نتواند کرد
 بیاید که تصدیق محلات چو تیره کو تو الی تعلیم خود را به راکو تو الی آنجا و نستانه سخن و صلاح حساب او و چو
 بر آید کار و در نهایت خلق الله بوده باشد بیرون نرود درین باب تاکید دانند خدمت پرگار و پیکری
 چون خدمت بر آید در نیسی برگشته کوثره بفلان حسب انصاف مقصد گشته که ابواب بر آید عالمان معزول برگشته
 نگردد و از روسته کاغذ تمام اصلی به از انفسه بکلیس به تحقیق آورده و لو امیر بر آید موافق ضابطه و دستور
 آنچه که کفایت کند به پیشیاری و پنهان نماید و بر عامل میل و حیف نرود و مرتب و طیاره ساخته بدینتر خوانده
 والا ارسال دار و میدیای که گماشته است تصدیق محلات برگشته نگردد و چو دهمیان و قانون گویان
 و تصدیق آن در ارجاع کاغذ تمام اصلی و میدیایان بشمار الیه محار و معاون پناه ده آنچنان کند که در عهد و
 ایام سر تمام نموده و لو امیر نگردد به حضور نرسند و از امور مضاعف این خدمت هر چه ظاهر نماید در انعام
 آن موقوف و محال نماید خدمت کارگرنی چو دهمیان و قانون گویان و مقدمان و خراجان محال
 و اگر مضایق و موکبش به برانند که چون خدمت کارگرنی محال ندکد بموجب رفعت و امانت پناه محقق
 تصدیق در این محال حسب انصاف از فیو فلان بفلان مقرر شده که به لو ازم و در این خدمت مسطور
 از روسته دیانت و راستی کما شنی پروانه و توفیق از دقایق خرم و اقیلا طاعری نگذار و در سر رشته کاغذ
 موافق ضابطه بدینتر خوانده والا میرسانیده باشد که موعی الیه را کارگرنی بقتل دانسته امور مضاعف این خدمت
 متعلق باب ششصد و درین باب تاکید دانند خدمت قانون گویان تصدیق محلات حال
 راستی بکلیات برگشته که مضایق صوبه آله آباد محال جاگیر و کلاسه سکار علی شاهی معلوم نمایند که چون
 در نیولا حسب حکم مقدس علیه بموجب سند در گاهی خدمت قانون گوی برگشته ندکد و در دست نصف

بهستور سابق و نصف دیگر از تغییر داد و عرف و مورد نو مسلم از ابتدا سه فلان مقرر و مقرر گشته که گمان نمی
 به لوازم و مراسم خدمت پیر و اخته و در دو تنخواهی سرکار و در غایت رعایا مالک و از دنیای خیر و عادت و پیش
 که پیر گشته مساعی جمیع کار برد و در وانه و دستور العمل مال و سایر و دیگر سرشته کاغذ موافق ضابطه معمول و غیره
 و الا میرسانیده باشند و رعایا و برابرا از حسن سلوک خود راضی داشتند پیرامون غنای و تعدادی و یا چه
 مگر دو و بدعتی احداث نگند و بر طمع و توقع و اخلا ابواب ممنوعه اند اعم تا پیر میاید که میو بیب بر بیغ عالم طبع
 مشار الیه را قانون گوئی در و بست پیر گشته مسطور و دشته دست تعدی او در امور رضایه این خدمت
 قوی شناخته دیگر پیر شریک و سپهر گنده دارند و نگذارند که از قانون گویان مغرول شده و دخل و اندازند
 و سخن و صلاح حسابی او را که هر گزینه متضمن کفایت سرکار و رعایت رعایا بوده باشد و اعتبار بنایند درین پیر
 تا کید و اندیشه مد و معاش تصدیان مہات حال و استقبال پیر گنده فلان بدانند که چون بموجب
 فرمان عالی شان قضا بریان موازی یکصد گیکه زمین افتاده لائق زراعت خارج جمع از پیر گنده مذکور
 در وجه مد و معاش فلان و غیره از ابتدا سه فلان حسب البض من مقرر گردیده میاید که از راضی مسطور
 مطابق حکم مقدس معنی از رقبه پنج پیر و ده و یک سبسته تصرف موی الیهم و اگر از رنده که حاصلات آنرا
 صرف بایحتاج خود ساخته بدعا سه دوام دولت ابد مدت اشتغال سے و زید باشد و چلکا بگیزند
 که سند سرکار عالی مقدار نیز حاصل نماید و ایضا تصدیان مہات حال و استقبال پیر گنده بود و دل این مضایفات
 چکلہ اسلام آباد معلوم نمایند چون درینو الیهم و پیر است که مطابق سند امارت و ایالت حریت شمت
 و شوکت ندرت فلان موازی و صد گیکه زمین پنج خارج جمع در وجه مد و معاش فلان از پیر گنده مذکور
 اند و تصدیق فرقی مبارک از راضی مسطور بهستور سابق او از محل قدیم حسب البض من در وجه مد و معاش موی الیهم
 داشته شد میاید که زمین مذکور را تصرف مشار الیه و اگر از رنده که حاصلات آنرا صرف بایحتاج خود و ده بدعا سه
 دوام دولت ابد مدت اشتغال سے و زید باشد و چلکا بگیزند که سند صدر سرکار عالی مقدار نیز حاصل نماید و
 ثانی الحال مطابق سند حضور پیر نور اعتبار کنند سند چاکیر جو و در بیان و قانون گویان و مقدمان و غیره
 پیر گنده دیو الیهم و تصدیق چکلہ قنوج بدانند که چون بموجب امر جلایل القدر پیر گنده مذکور از ابتدا سه فصل خریف
 از تائیل بجا گیر سیادت و بنایت پناه شمامت و حوالی و سنگاه میر محمد مع برادری حسب البض من مقرر شد باید
 که مال حسب و حقوق دیوانی از قرائق و راستی بگیا شسته میر شال الیه جواب میگفته باشند و از سخن و صلاح
 و حرف حسابی او تخلف نوز و زبیل گماشته مسطور آنکه بار رعایا و برابرا حسن سلوک و زید و در وجه مد و معاش
 بر طبق معمول قیام نماید و ابواب ممنوعه درگاه خلایق پناه هر گز بهی نیار و پیر گنده عرقومه را آباد و در

الحاکم دار دستند عیوض نقد دیس میگیان و دیسپانڈیان و مقدمات و قرار عان دید کنوری و قسری
کونکا لو محال قبول و کلا سے سرکار والا بداند که چون مواضع مذکورہ من ابتدا سے فلان حسب الضمن عین
نقدی جاگیر سیادت و رفعت پناہ فلان و غیرہ مقرر گشتہ میباید که مشارالیه را جاگیر دار خود دانسته مال واجبی
و حقوق دیوانی از قرار واقع و راستی بگماشته موی الیه جواب میگفته باشند و سپس مشارالیه کم آنکه حصول
قریبات مسطورہ موافق دستور معمول از رعایا باز یافت نموده دیات مقررہ را آباد و معمور نگا دارند و
بر اخذ البواب ممنوعہ معفوہ در گاہ خلایق پناہ اصلاً و مطلقاً اقدام نمایند در نیاب تاکید و انذار ایضا چون
حسب الامر جلیل القدر موضع فلان مبلغ اینقدر را تمام از ابتدا سے فلان عیوض نقد حسب الضمن در جاگیر
فلان ملازم سرکار و دو تن دیگر مقرر شدہ میباید که چو و حیران و قانون گویان و مقدمات و قرار عان و سایر
رعایا مواضع مذکور موی الیه را جاگیر دار دانسته مال واجبی و حقوق دیوانی موافق ضابطہ و معمول جواب میگفته
باشند سپس جاگیر دار مسطورہ آنگاه که جمیع رعایا و کافر یا را از حسن سلوک و معاش پسندیدہ را نفی و شکر داشتہ
در صورتی که نصف سالم بر رعایا برسد معاملات نماید و اصلاً و مطلقاً ترکب البواب ممنوعہ معفوہ در گاہ همان پناہ
نگریدہ بدعت تازه اعدا نکند درین باب تاکید و انذار مختلف نورزد و ایضا متصدیان حما و معاملات
برگنہ فلان معلوم نمایند که چون مبلغ اینقدر حسب الضمن از بابت اضافه منصب فلان من ابتدا سے فصل
فلان پنجاه محصول مذکور تن گشتہ میباید که موضع فلان و غیرہ که جمیع اینقدر سابق در جاره مقرر است یا یک
موضع دیگر که اینقدر جمع داشتہ باشد چنانچه علمند کہ در حوالہ گماشته مشارالیه نمایند کہ دیات مسطورہ را پس
سلوک آباد داشتہ مال واجبی محال موافق معمول از رعایا باز یافت می نموده باشند ایضا فلان پنجاه
برگنہ فلان بدانند کہ چون مبلغ یکنہ را در پیہ در ماہ فلان در عیوض جاگیر نقدی حسب الضمن از تحویل او متخواہ
گشتہ میباید کہ وجه موجب مشارالیه از ابتدا سے خریف او یا سبیل موافق ضابطہ سرکار والا بعد از چهار ماہ تا ماہ
از تحویل خود متخواہ دادہ قبض الوصول میگرفته باشند کہ ثانی الحال مطابق آن موجب این پروانہ بخج او
مجری و محسوب خواهد شد درین باب تاکید و انذار چنانچہ جاگیر وزارت پناہ فلان در حفظ الی باشند چون
حسب الامر جلیل القدر مبلغ جاگیر از برگنہ تنی بجهت پور من ابتدا سے فلان عیوض نقدی حسب الضمن و طلب
فلان و غیرہ مقرر شدہ میباید کہ انوزارت پناہ دیات نیک اندر بدکہ از قرار براسری ده سال مبلغ مذکور
جمع داشتہ باشد تقیم نموده چنانچه موافق ضابطہ علمند کہ در حوالہ گماشته مشارالیه نمایند کہ پروانہ و استمال
نمودہ مال واجبی موافق دستور و معمول از رعایا باز خواست مینمودہ باشد پروانہ متخواہ جاگیر پناہ
فلان محفوظ باشند چون درینولا عیوض نقدی من ابتدا سے فصل فلان بشعاعت شعار فلان در جاگیر مقرر شدہ

در و اند سر کار بعد موی الیه متعلق گشته که فصل بفصل عالم فوطه نمائند آن برگشته و یکدره باشد بنا بر آن گاشته
می آید که هر یک در ری یا بخارا از محصول خریف از آن موضع تحصیل در آورده باشند از موافق ضابطه سر کار بعد
وضع و چنانکه و اند با گیر باز گردانیده نموده بگماشته جایگزین و اگر داشته و بعضی الوصول به اصل به مانند
آن و بجز حساب پر وانه مجری خواهد شد در غایت تاکید و اند و تحقیقت بزرگوار از تخمین نقدی وزارت پناه
فلان در صندوق الی باشد چون مبلغ بست و سه هزار و نه صد و نو در و پیمه سال تمام بابت طلب مسمی
و سه بندی فلان فوجدار از ابتدا از فلان بر خزانة دار السلطنت لاهور نخواهد شد و میباید که طلب مسمی
بدر ملاطمة و اخلاص و نصیحة نامه بمرخصی و طلب سه بندی باقطع حسب الفهم موافق ضابطه سر کار با و شایسته و سالی
چهار مرتبه از تحویل خراجی نخواهد میداده باشند و بعضی الوصول مطابق قاعده خراجی مذکور بر دانه درین باب است تا بگوید و اند
پروانه باز یافت جایگزین است پناه فلان بجا نیست باشند چون موضع فلان در وجه واجب تصور و نگاه
شیخ نعمت الله بن عبد الله سرکار و و نه از جایگزین موی الیه نخواهد بود و درینو از من ابتدا از فصل فلان از ابتدا از الیه
لهذا اولی میگردد و در آن امانت و نگاه از ابتدا از من منظور موضع مذکور را الیه کار عالی متعالی نموده و شش ماه
محصل آن موضع از قرار واقع خواهند پرداخت و تحویل مال واجب بوقت و هنگام اجماع آورده در شال و رعایا
حسن سلوک طلب خواهند ساخت تا بحیثیت خالص و کسب و پیشه خود اشتغال نموده باشند پروانه فوجدار
فوطه و در بنواریا باند که چون مبلغ بست هزار و پیمه بلا قصد سال تمام بابت سه بندی فوجدار می برگشته مذکور
من ابتدا از فصل فلان بابت بیایاتی مال حسب الفهم بجا است و شجاعت پناه فوجدار مسمی آن برگشته
سه بندی فوجدار مسمی موافق ضابطه و دستور تحویل او نخواهد شده میباید که مبلغ مذکور از تحویل خود مسمی الیه
تخلف داده بعضی الوصول مستند که ثانی الحال مجریان دفتر آن در حساب بر بختی این پروانه و بعضی موی الیه
بخارج او خبری خواهند داشت سمسور و دیوانی خراجی چنانچه صادر باند که چون حساب یادداشت و اتمه که تمام
ماه فادای الشانی بعضی عالی رسید میباید و هزار و پیمه سال تمام موافق ضابطه و واجب مکاران و مجریان
همایون است پناه فلان من ابتدا از فصل خریفه خدمت دیوانی و امینی چنانکه مذکور از غیر فوجدار باشند انتظار
یافته از ابتدا از من هر سه صد حسب الفهم مقرر شده که از آنجا که مبلغ سه هزار و ششصد و پیمه بایستد و علی الخیر
موی الیه از تحویل که در میان و تخته از سر کار و الا نخواهد میگرفته باشند میباید که مبلغ مذکور بعد وضع ضوابط آنچه
اتمه باند از آنجا که سه هزار ششصد و پیمه وصولی بدستور سابق بچگونگی تحصیل کرد و در میان اتمه از خود باقی تحویل
خود رساند و بعضی الوصول مستند که ثانی الحال بخیر مجری و محسوب خواهد شد درین باب است تا بگوید و اند
مکاران و دیوانی فلان خراجی چنانچه فلان باند که چون مبلغ در ماه قصور باقطع حسب الفهم از بابت

سواران سه بندی همراهی وزارت پناه دیوان چکله مذکور من ابتدا سے شروع خدمت از تحویل او تنخواه شده
 میباشد که مبلغ مذکور بدیوان مشارالیه رسانیده قبض الوصول میگرفته باشد که ثانی الحال بموجب این پروانه قبض محلی الیه
 محرابان دفتر خانه والا بنسج مجری و محسوب خواهند داشت **الوقوفه مشرف خزانة** فلان خزانچی چکله فلان بداند
 که چون مبلغ پنجاه روپیه بلا تقصیر یا هیئت انوب را سه مشرف خزانة مذکور از ابتدا سے شروع خدمت به تنخواه گذارفته
 حسب الضمن از تحویل او تنخواه گشته میباشد که مبلغ مذکور موافق ضابطه سرکار و وقتیا به مجری الیه رسانیده قبض الوصول
 میگرفته باشد که ثانی الحال محرابان دفتر خانه والا بموجب این پروانه قبض مشرف مسطور بنسج او مجری و محسوب
 خواهند داشت **سند مددگاران** این فلان فوطه دار برگنه فلان بداند که چون مبلغ پنجاه روپیه در ماه
 مددگاران سیادت پناه این محسوب برگنه مذکور موافق ضابطه حسب الضمن از ابتدا سے شروع خدمت
 به تنخواه مواجب فلان این منقول برگنه مسطور از تحویل او تنخواه گشته میباشد که مبلغ مذکور بر طبق ضابطه و منظور
 از تحویل خود بشمار الیه تنخواه میداده باشد و قبض الوصول بهر این مودی الیه حاصل نماید که ثانی الحال محرابان دفتر والا
 بموجب این پروانه قبض این مذکور از روئے حساب بنسج او مجری و محسوب خواهند داشت **سند تحصیل**
 کردوری فلان فوطه دار برگنه فلان بداند که چون حق تحصیل کردوری برگنه مذکور یکصد روپیه بال بسند
 وضع سائر سه یکصد بست و هشت روپیه فرع و غیره ابواب هفت روپیه مقرر است و درینو لاک خدمت
 کردوری گری آن برگنه بفرست آنرا فلان مفوض گشته و وجه حق تحصیل حسب الضمن از تحویل او تنخواه شده باید
 که موافق ضابطه سرکار عالی مقدار سه یکصد روپیه بر کل تحصیل یک روپیه بر آید علی الحساب موقوف داشته
 تنخواه باقی مطابق ضابطه خالصه شریفه بنسج تحصیل تقایا سنوات که بر صد بنسج روپیه بر جمع حال مقرر است اعتبار
 نماید و اگر برگنه مذکور باقی سنواتی نباشد یا از تحصیل تقایا وجه حق تحصیل کردوری کفایت نکند بکسر آنرا از
 تحصیل محصول سال حال از تحویل خود داده قبض الوصول ستاند که ثانی الحال محرابان دفتر والا از روئے حساب
 بنسج او مجری خواهند داشت **سند فوطه دار** می متصدیان حیات برگنه کول تابع چکله سلام آباد معلوم نمایند
 که چون رسوم فوطه دار برگنه مذکور سه یکصد شش نیم روپیه بال بعد وضع سائر یکصد و هفتاد روپیه و غیره
 ابواب شش آن مقرر است و درینو لاک خدمت فوطه دار برگنه مذکور از فقیه فلان بفلان مفوض شده باید
 که رسوم فوطه دار مسطور مطابق ضابطه حسب الضمن از تحویل او تنخواه میداده باشند که ثانی الحال محرابان دفتر والا
 موافق حساب بنسج فوطه دار مذکور مجری خواهند داشت **سند مددگاران** واقع فوطه فلان کردوری
 برگنه فلان بداند که چون موافق ضابطه سرکار عالی متعالی بموجب مددگاران واقع نویسی برگنه مذکور
 مبلغ چهارده و نیم روپیه در ماه از حق تحصیل کردوری مقرر است و درینو لاک خدمت واقع نویسی آنرا از فقیه فلان

بفنان مفوض شده و مبلغ مذکور در وجه واجب مدوکاران موعود الیه مطابق ضمن از جمله حق التحصیل او بدستور سابق
 متخواه گشته باید که از ابتدا سه شروع خدمت بشمار الیه میرسانیده باشد درین باب تاکید داند الیضا که در پناه
 برگشته فلان و غیره باشد که چون موافق ضابطه مدوکار عالی متعالی نشای مبلغ چهارده و غیره و بیه و ماه بموجب مدوکاران
 واقع نمیش از حق التحصیل که وری تقرر است در سوا که خدمت واقع نویسی برگشته مذکور به فلان مفوض شده و در
 در ماه مطابق ضمن از جمله حق التحصیل آنها متخواه گشته باید که مبلغ مذکور بموجب حصه رسد از ابتدا سه شروع خدمت
 بشمار الیه میرسانیده باشد درین باب تاکید داند الیضا که وری برگشته فلان و فلان معلوم نمایند که چون خدمت
 برآمد نویسی برگشته مذکور از بابت فصل فلان عمل امینی فلان و کرد و رفتی فلان بدهد فلان تقرر شده و
 مبلغ چهارده و غیره و بیه در ماه مدوکاران همراهی موعود الیه موافق ضابطه از جمله حق التحصیل متخواه گشته باید که برگشته
 برگشته را که بشمار او پیش روغ نماید تا درست شدن طواری برآمد مبلغ مرقوم را که وری آن برگشته از حق التحصیل خود به
 موعود الیه داده قبض الی وصول میگرفته باشد درین باب تاکید داند مستند بموجب خراجی متصدیان جهات
 خراجی بخواه معلوم نمایند که چون خدمت خراجی گری خزانة مذکور بموجب سند علی و اتقیر فلان بفنان تقرر شده و مبلغ
 چهل و یک و بیه و ده و سولی و موافق ضابطه بدستور معلوم خراجی سابق در وجه بموجب موعود الیه از تحویل او متخواه گشته باید
 که بموجب مرقوم حسب ضمن بقاعده و ضابطه موعود متخواه میداده باشد که ثانی الحال محرران دفتر عالی مطابق حساب
 بنی خراجی مذکور محاسب خواهند داشت مستند بموجب سند خراجی خزانة واقع دار الخلافت شاه جهان آباد
 بداند که چون حسب الامر جلیل القدر مبلغ سی و بیه در ماه بالمقطع بابت بموجب قاضیان همراهی شرافت
 و مالی پناه دیوان بومات متعلقه دار الخلافت حسب ضمن از تحویل او متخواه گشته باید که مبلغ مذکور پس از
 در و بیه و ده و ده از انقضای چهار ماه سه ماه موافق ضابطه از تحویل خود میرسانیده باشد و قبض الی وصول
 سخنان که ثانی الحال مطابق این پروانه و قبض مذکور محرران دفتر و الامر جاری و بموجب خواهند داشت مستند
 پناه و وزارت پناه فلان بالقاب و بقاءت باشند چون بموجب و انگلی حسب الامر جلیل القدر که بمهر
 صد اقت و مالی مرتبت فلان بدستور الامر رسیده مبلغ بیست و سه هزار و دصد و بیه بابت بموجب یکساله
 پیشگی سوار و پیاده متعینه همراهی سیادت و مالی پناه میرک فلان که از جناب جاه و هلال به جهات مبلغ
 دستوری یافته روانه انصوب است بر طبق تفصیلی که با شرح پروانگی و ضمن رقم کرده بر خزانة واقع دار الخلافت
 لاهور متخواه شده میباشد که تصدیق حاضر می جماعه مرقومه بهر سیادت پناه موعود الیه گرفته و دستک بهر خود
 بنام خراجی بدینند که وجه متخواه میرک بشمار الیه هوای کرده قبض الی وصول بگیرد که ثانی الحال میرک موعود الیه
 موافق طلب بهر کدام از جماعه بدین وجه خواهند داد و قبض الی وصول موافق ضابطه گرفت بابت تحویل از

سوم و ششکات خدمات و ششک دیوانی و ششک باسهم سیادت پناه رفعت و ششگاه فلان آنکه چون
 بموجب ارجایل القدر خدمت دیوانی فوج متعینه رکاب نصرت تاب نوب تقدیمی القاب تازه نهال گلشن است
 و اجلال شجره عظمت و اقبال غره ناصیه ملت و دین شاهزاده محمد متعالین بان سیادت پناه مقرر گشته
 میباشد که به لوازم و مراسم خدمت ماموره کما ینبغی پرداخته دقیقه از وقایق ناعمی نگزارد و سر رشته کافه ذراتی
 موافق ضابطه دستور نگار داشته بقاعده مهوره بذکر و الارسال وار و دین باب تاکید دارند بتاریخ فلان
 تلمی شد خدمت استیفا و ششک باسهم سیادت و رفعت پناه محمد نصیر لازم سگار مالی مقدار آنکه چون خدمت
 استیفا ابواب آن مال بحال متعلقه حصه بتایید از تغییر شیخ فلان بان نجابت انتساب مقرر گشته میباشد که به
 لوازم و مراسم خدمات ماموره کما ینبغی پرداخته دقیقه از وقایق ناعمی نگزارد و در تنقیح حسابات و تشخیص
 معاملات و دیگر امور ضافه خدمت مذکوره کمال جدد بهمد بخار و دین باب تاکید تمام شناسند خدمت
 ملا خطه و اتع و ششک باسهم نصرت تاب فلان آنکه چون خدمت ملا خطه داغ و ششگاه مسلمان و سلیح ششگاه یکله
 فلان بعد از آن رفعت پناه مقرر گشته میباشد که به سیم موافق ضابطه و دستور نصیر آن کما ینبغی باید باشد و سر رشته
 از اسطابق قاعده حین ارسال دارند و دین باب حسب المسطور اهل آند خدمت دار و ششک ششگاه و ششک
 باسهم سیادت نصرت ابوابه النور براسه آنکه چون حسب ارجایل القدر خدمت دار و ششک ششگاه انواع از تغییر
 و دست بیک چیله بان سعادت ششگاه مقرر شده باید که به لوازم و مراسم خدمت مذکوره کما ینبغی پرداخته دقیقه از وقایق
 ناعمی نگزارد و در سکه تحویل ششگاهی ششگاه مسطور ابواب جمیع شود با احتیاط تمام زیر مهر نگار داشته بکیرام
 بنده مقبره جمیع نده دین باب تاکید بلین ششگاه بعد از و اند مشرقی ششگاه فوج و ششک باسهم فلان
 و اند فلان آنکه چون خدمت مشرقی ششگاه موم متعینه چون حسب الفهم بعد از او مقرر گشته میباشد که در لوازم
 لوازم و مراسم خدمت از روسه راستی و درستی و دیانت پرداخته دقیقه از وقایق احتیاط و خبر داری
 ناعمی نگزارد و بیکر ام از کسے طبع و توقع نکند و سر رشته کافه ذراتی ضابطه در دست گیرد و بذکر خانه والا
 میفرستاده باشد میباشد که عمل و فعله ششگاه موم ایبه از مشرف انجام دانسته ابواب ضافه این خدمت
 باو متعلق دارند و دین باب تاکید شناسند و امر و ششک حال ماکر و ششک باسهم سیادت و رفعت پناه مسهر
 و ششک نصیر سگار عالیته قدر آنکه چون خدمت دار و ششک فلان سگار ششگاهی شاه گنج و غیره مرقوم فی الذیل ششگاه
 اسلام آباد از تغییر فلان باو مقرر شده که به لوازم و مراسم خدمت مذکوره از روسه راستی و درستی
 پرداخته دقیقه از وقایق احتیاط و خبر داری ناعمی نگزارد و در مسطور سابق و ممول عمل آورده
 کافه رعایا و سوداگران از تقیم و مسافر حسن سلوک سلوک دارد و در ضابطه مال سگار ششگاهی بلین کار کرده انچنان

کنند که جمع آن محال سال بسال بفریاد و داسه و رسته از میان فرود گذارند نشود و ابواب منوعه در نگاه جهان پناه
 بود بجهت من الوجوه و در عمل نیاید سرشته آنرا فی حصول موافق خدا بطعم بد فقر دال میسر نیاید باشد میباید که جوهر بیان
 و قانون گوید و بیوپاریان و علمه و فاعله محال ندکوه میرموی الیه را و از دفعه باستقلال دانسته از سخن و صلاح حساب
 مشتاق الیه که منضم کفایت سرکار و زنا بیت سوداگران ناگزیر بوده باشد میران نروند و امور مضاعفه این خدمت
 متعلقه موی الیه دانند خدمت اینی چو تیره کو توالی و شک با سیم نیست پناه لفظ یک آنکه چون سبب
 جلیل القدر خدمت اینی چو تیره کو توالی واقع نشکرت اقبال و الا شاهی بان غنیمات و دستگاه نفوذ شسته باید که
 به لوازم و مراسم خدمت ماموره کما یجوز پرداخته دقیقه از دقائق نامری نگذارد و با اتفاق مقصد بیان محتاج چو تیره ندکوه
 عمل و فاعله حسن سلوک و زبیده احتیاط نماید که بر احدی از توابع و لواحق آن محال جوهر و تمدنی نبرد و درین پناه
 حسب السطو بعمل آرد خدمت و شک با سیم فلان آنکه چون خدمت چوهر الی متذمبی شاه گنج واقع و الا شاهی
 بر پناه متعلقه خاکیر و کلا سه سرکار عالی متعالی از تفریطان با و تفریطه میباید که در امور مضاعفه متعلقه این خدمت
 ندکوه از رسته استی و درستی قیام و زبیده آنچنان کند که روز بروز از روزی مال سرکار بعمل آید و زنا بیت
 سوداگران و بیوپاریان پیش نهاد ساخته حسن سلوک با جماعه مسکوک و دار و داسه و رسته از احدی
 بود بجهت من الوجوه طمع نماید درین باب تاکید و اند و بیاب یا کمال تر خدمت و شک با سیم تصدیان
 پرگنت ذیل آنکه چون جوهر موبد و الا در حدود و پرگنت ندکوه واقع میشود و زنا شسته که سر راه خواهد بود
 در پناهی خواهد آمد لذا نگارش میرود که هر سیزمین چنین موقوفات جاه و جلال گردد و بخود با علمه و فاعله در انجا رسیده
 و گذرگاه و اطراف لشکر طفره ملاحظه کرده قطعات زراعت هر چه پاکال شده باشد در و نموده خوراک
 نیلان و فیلیانه سرکار و دولت مدار رسانند و زمین را قدیم پایش نموده سرشته از ابد فقر و الا تفریطه سرگشته الی
 دار و غده پاکالی مساحت نموده بر جای را بحق خواهد رسانید خدمت و شک با سیم تصدیان خزائن حرم ذیل
 آنکه چون بموجب فرد حقیقت که بهر سیادت و بسالت پناه تن بخشی بد فقر و الا رسیده حسب الامر جلیل القدر
 مقرر شده که از بابت غیر حاضری مردم منصبداران چوکی سائر و سخن خاص چوکی و تمینا تیان غسلیانه و گرد و گل
 و غور برادران و دیالان و برق اندازان و احدیان و غیره ابواب وضعی آنچه از قبوض هر کدام وضع شود و
 خزانه جرمانه داخل نمایند میباید که موافق حکم و الا بعمل آورده از ابواب ندکوه تحویل خزانه جرمانه نموده
 قبض الوصول میگردد باشند درین باب تاکید تمام دانند و بیاب اجاره چون فلان و پرگنت فلان و
 اجاره بنیخواهد لند اعلی میگردد که اگر در پرگنت ندکوه دیات حرمت طلب از یا افتاده بوده باشند بعنوان
 مناسب جمع شخص کرده بدهند که در ده سال به جمع کمال برسد و فاعله بر رفته و مسطور داشته هر سال

مقرر نمایند که سه افروخته باشند و بعد تشخیص و گرفتن قبولیت و مال فاسد موافق قاعده مسمومه بین سازند که متجاوز
 سرانجام آموالی و استقامت رعیت بوقت و محل آمد و رفت عامل مال واجب مطابق قبولیت اجاره و اینکام بیانی نماید
 در هر تقدیر دیگر بر جواب اطلاع دهند استخوانه درینو لا فلان درینا موضع فلان علیه برگشته فلان استخوانه نموده که بار
 زمین را بر روی ده مسطور دریا برده و بدون محل نیاسه آبادانی آن ده امکان ندارد و اندک کارشش بر روی ده که حقیقت و قیاس
 بر تقدیر وقوع اگران امانت پناه آبادانی آنجا منتهی در محل نیاسه و اندک بشیر طیکه رعایا در سرانجام راحت بقدر
 استطاعت کوتاهی نکنند و در نگارستانی غله راستی در زبیده خیانت پیشگی نخواهد بود و نیاسه قرار داده بطریق
 که نصیب بر رعایا و نصف سالم بر کار و دواختار بر سر معاملات نمایند و از فوئی مال بر کار و رعایت نطق الله بهر وقت
 نصیب بعین داشته باشند و اگر حقیقت بر بنوا و دیگر ظاهر شود بر نگارند و بر پاپ حصول باغات
 درینو لا وکیل خواجه یا قوت ظاهر ساخت که باغ موکل در پرتگاه انوب نگار واقع است و عاملان بعلت سرور خسته
 مزاجم میشوند و شواصه آن انواع آزار و محال باغبان میرسانند بنابر آن نوشته میشود و چون بهر چه ابر حلیل القدر
 مقرر شده که بسا پیشی که در آن مقام بر یاد و خاشش یا خشیج بر بر و یکا که از آن باشد حاصلش معاف شناسند و
 باغاسی که در آن مقام بر باشد و خاشش از خشیج زیاده باشد از قدر نه و اندک ششم همه از سلیمان و پنجم حداد
 بنویسند و دیگر بر میباید که درین باب مطابق ابر حلیل القدر بعمل آرند و محصول سرور خسته را موافق ضابطه مقرر بنمایند
 و در آن بهر چه که مجوز آزار باغبانان مذکور نشوند و بهر چه من الوجوه حرامت نرسانند استخوانه فلان
 بوسیله باریان و تکان محفل فیض منزل قدسی بعرض والا رسانید که سلیم ساکن آنجا از راه تعدی مقدمی آن ده که آباد
 اجلا و ارفع تعلی دار و تصرف شده اندا حسب الامام جلیل القدر نگاشته می آید آن رعیت پناه حقیقت این
 مقدمه و ارسیده و صورت صدق معروف و مالک و مالک از بدون ارفع و بر آید نشش از عمده سرانجام زراعت
 بوقت و او اسه مال واجب بهنگام و عدم فروخت بسو باسته نه مذکوره باحو اگر درین حکام سابق آنجا
 بدیگری بنا بر ترم و ولی استقامت مستغنیست مقدمی قریه مذکوره از تحت تصرف مقدمی بر آورده با لک
 متعلق گردانند تا مگر ازین جهت بجناب عالمیان آیت نظام نماید ایضا فلان ساکن موضع فلان ظاهر نمود
 که عمل آنجا جمع بسختی متوقف میباشد از اقلی بگیرد و که بر تقدیر وقوع اگر خزان آن ده با وجود استطاعت
 از راه حیل سازی کوتاهی نه رعایت نمیکند و طریق رعیت گری و مالک از روی در پیش دارند بطریق که نصیب
 بر رعیت و نصف سالم بر کار نمایند و معاملات نمایند و اگر نوع دیگر باشند حقیقت بر نگارند و در باب
 بیل لیکن چون بگی نیت حق ملویت و بهمت والا رعیت معروف بر آن است که کافه رعایا و جبهه رعایا
 از تقیم و مسافرو کار سب و تا بر که بجهت حصول و بهر دناش از شهر به شهر میروند و از هر کسب قوت حلال

همچنان اوطان بالونه و قطع سازل مخوفه اختیار میکنند همیشه در مقام امن و آسایش باشند و هنگام طاعت
 در راه تعجب نکند بنا بران امر حلیل القدر جلوه تله و ریاضت که اسناد و حال قبول سرکافض آثار کسیت جمع معابر و
 مسالک محال ندکوره و در سیده هر جا نا آتیب دشوار گزار و راه غیر العجور باشد و از براسه رفاهیت عباد الله
 بر ناله پل باید بست و راه وسیع باید ساخت صورت حال اشبح و لبط معروض پیشگاه اقبال گردانند تا بمقتضای
 لطف جهان افزا کر امت مظهر شرف صد و ریاید درین باب تاکید تمام شناسند قمر وایش سوت
 چون موازی سی سوت و هدیه از حضور پر نور فرمایشش انداختی میگردد که موازی مرقوم را حسب الضمن
 زد و دشتاب سر انجام داده تحویل تحویلدار علاقه بنده خانه نمایند و قبض الوصول ستانند که ثانی الحال حریم
 دفتر دالاموجب این پروانه و قبض مسطور مجری و محسوب خواهند داشت قمرایش قالی بموجب
 ضروریات به تصدیق قالیخانه و اتمش سرکاره والا که بدست خود تصدیق دیوان بیوتات رسیده مقرر گردیده
 که موازی یکصد و پنجاه شطرنجی دوازده درجی یا هفت درجی در مستقر خلافت اکبر آباد سر انجام پذیرد و باید
 که موازی مذکور از منس اول مطابق از شش وقت با اعتبار تمام ابتیاع نموده تحویل تحویلدار قالیخانه نمایند
 بر آرد و قیمت آن نوشته بفرستند که نتخواه نموده آید درین باب تاکید تمام دانسته حسب مسطور عمل آرند
 نتخواه مخفی نماند که فلان و غیره ملازمان سرکاره دولتمدار که اسم هر کدام بر فرموده مسطور است باین مطالبی
 اسناد حضور در راه مقرر می نموده بموجب خود یا از تحویل فوطه دار برگشته فلان نتخواه دارند و درینولا انجامه
 من ابتدا سه فصل خریف عوض نقدی جاگیر یافته اند بنا بران نگارش میرود که در ساعت وصول این پروانه
 در راه مقرر می آنها از ابتدا سه که طلب مانده باشد موقوف نگذارند و آئینده یکدم نتخواه نکنند و هر چه در
 یافته اند بهر خود و دست خود فوطه دار آنجا نوشته زد و بفرستند درین باب تاکید دانست طلب کاغذ
 مخفی نماند که چون طوابع محل و جمع بندی و جمع خرج تحویل فوطه دار و دیگر کاغذ لوانه میباید که فصل بفصل بدو قضا
 والا برسد و حال آنکه ایام سال منقضي گشته و کاغذ مذکور بحضور پر نور نرسیده بنا بران نگاشته می آید که مجری
 و وصول این پروانه کاغذ محلی از تشخیص و تحصیل و انتهیه جمع و فرج تحویل فوطه دار بلا توقف و احوال ارسال دارند
 و کاغذ مفصل بعد انقضای موسم بر شکل با احتیاط تمام بهرغت و استعجال برکاب نفرت انتساب رسانند
 درین باب تاکید دانست و مقور العمل دیوانیان حشر و شتاب پانزده دفعه اول عاملان و چو دهریان
 دلمان گویان و تعلقه داران را در خلوت راه نهند و مقرر کنند که سر دیوان حاضر می شده باشند و در حره رعایا
 و غربا که براسه عرض حال بیایند آنها را در خلوت طاراه داده بخود شناسانند تا در اندام حاجت محتاج بهر سطح
 خبر رسد نباشند و وهم بهامان قدر غریب نمایند که هر سال ده باره هزاره ده باره ده باره و یکصد والا رسیده اگر

را قرار و اتعاقب کمال احتیاط نگاهبانی نمایند و بزرگداشت و ادب رسیده جمع از روسه خبر و رسی موافق است بود شخص
سازند آفت بر بسته که تغیراتی آن بافتیاری چو دهری و قانون گوی و مقدم و پیشواری باشد هرگز در عمل نیارند تا بزرگ
رعیت بحق رسیده از آسیب نقصان این مانند و تغلبان تغلب نتوانند کرد و هم در باب عدم مله و رفع اغراض
نزد الملل و ابواب ممنوعه که باعث فقر و محال رعایا است با منافع و چو دهریان و قانون گویان و مقدمان
تاکید بلیغ نمود و چنگلات بگیرد که زیادتی مله و اخذ ابواب ممنوعه معفو درگاه خلایق پناه هرگز بعمل نیاید و خود
همیشه خیر یاب باشد و اگر چه بران اقدام نماید و بتاکید بلیغ و تهدید بار نیاید تحقیقت بخسور نبویست از خدمت
مغزول شود و بجای او دیگر منسوب گردد و دیار و همه را به تحقیق برآمد کاغذ خام اصلی به برآمد نفیسی
که از حضور باین خدمت منسوب شده باشد رجوع نماید و چون آئین تحقیق برآمد نیست که برآمد نویسنده گام بجه
کاغذ بنده ای سفارشی بحیثیت بایعه و برهی مال و اخراجات و رسومات اسامی وار و رسیده هر چه همه دست
از خانه رعیت برآمده باشد و اصلات فوطه خانه محسوب ساخته باقی تصرف امین و عامل و زیداران و غیره و ملک
نام بنام بنویسد و تا ممکن باشد کاغذ خام تمام دیهات برگرفته و رسم آورده ترجمه نماید و اگر سبب عدم وجود شود
یا و چشمه دیگر کاغذ مواضع مسدوده بدست نیاید آن جزو دار از روسه برآمد دیهات کلیه سرسری کرده داخل
ملوک و کند دیوان را بیاورد که بعد تیار شدن نشو اگر موافق دستور تعلیم آورده باشد وجه تصرف عاملان موافق
بضابطه و تصرف چو دهری و قانون گوی مقدم و پیشواری که زیاد از رسوم مقرر گرفته باشد بعضی باز خواست در آورده و از
از جماعه منافع و دیوان و فوطه داران هر کس بر استی و درستی و دولت خواهی بتقدیم خدمت قیام نماید و در
دستوری که تعلیم آورده در هر باب اقدام و رزیده مراسم نیکو خدمتی بجا آورد و اشتغال ساخته بنویسد که در کفایت
اندیشی و دیانت داری بنیت بهر مندر شود و اگر خلاف آن عمل حقیقت بخسور بزرگوار که از خدمت مغزول و از نوکری
بر طرف شده و در پاسه باز خواست نواخته آمده نراسه کرد و از ناخوار در کنار خویش بنشیند تا دیگران
عجرت پذیرند سپرد و هم گردد و آوری سرشته کاغذ تا یکید تمام بوقت و هنگام نماید و در محله که خود اقامت داشته
باشد روز ناچهار که تحصیل مال و سایر و زخم نامه روز بر روزانه برگزانت دیگر روز ناچهار تحصیل و موجودات خزینه
پاتروده روز و آهسته تحویل فوطه دار و جمع و اصلاتی ماه ماه و طومار جمع و محمل و معبدی و جمع فوج تحویل فوطه دار
فصل بفصل از عاملان بقیمه تحصیل در آورده و آنرا ملا خطه نموده و آنچه زاید از حساب تصرف شده باشد بعضی باز
خواست آورده بدفعه خانه کوالا ارسال دارد و کاغذ خریف با ریح و ریح با خریف متوقف نگذارد و چهار و هم
آئین و عامل و فوطه دار که از خدمت مغزول شود کاغذ از آنها تا یکید تمام گرفته بر حساب آید و ابواب باز یافت
از روسه بدر نویسی موافق قاعده دیوانی بموضع باز خواست آورده کاغذ را با سر رشته و محال ابواب بنویسی

و عامل منزل کجری والا بفرستند که از خاصه فراغ و نه حاصل نماید باز و نه فرستند و یونانی مطابق قاعده میوه و
بفصل مرتب ساخته بهر تصدیق خود بدین خانه والا ارسال میداشت باشند خطی چهارم از دفتر اول خطوط
و حکایات که پند و اندیشی از جانب خود و یکایک بغرض عزیزان تسویه نموده به امانت
در میان گذاشتند و در این بوقعت عرض متوسلان جناب وزارت و امارت و بیت رکن السلطنت
اقتصاد الخدایت نظر هم جمیع مقصد بخلق عظیم و تصور عادل میرساند که انرا ایش بجاه و جلال بگیرد این و متعال و غایت
خاتان جهان اقبال که در چشم خود و مقدس تر به اعلا ی دیوانی و پیش آنگاه که به اعظم دارش حضرت خلیفه الرحمن
است بر تشبیهان جناب امارت مبارک اوزان باز که این نوید فرخ فال ابواب بهجت و سرور بر دلها
و عا که این عقیدت سگال کشته شده این فخر که بود وجود خوشی به بین بخشاش آن آفتاب روح فیض ال
میراند که بهر بهر فلک که جان که است مستند است با لغوی خود و از این دست بازار نگارستان
دست که گذرانده بود که سرناخته قدرت بگیرد است علم بند است والا همان زمان نگارش تهنیت
سپارایند که از ترنایش چندستان باطن هزاران شکفتگی میاید نفس سعادت بر سر چین می نگاشت
در وقت قوت و دست نی بجای دست به داده با داسه با دانی و دولت قوی دست میشود
باش تا آفتاب جلوه کند به کاین شهر و از ترنای سحر است به امید که حسن معانی خسته تازی که غلام درگاه باله
ربانی منظر ساخته و در هنگام ملازمت از نظر کمیا اگر گذرانیده بود بصورت شایسته جلوه ملوک گیر و مسند
دیوانی اسلحه نردی و خجلی از وجود و صف و فیض آمو و آرایش پذیر و حقیقت احوال غلام پیر خانه زاد به چند
که سرایشین نظر غایت و رعایت بر کمال است بموقف عرض خواهد آورد و ماصع الله فهو خیر بهر گناهی چه
کشتای صورتی رنگا پیرایه بهر هم وانی قدسی بیکر نورانی منظر و ستاد فیض نهاد پیوسته تربیت با
در باب استعداد با در اقامت قیمته او و هر چند از دیده دریافت آن منظر نورانی و دیو مجبور و متروک بود و اما
از بسکه کارم اخلاقی نظری ذات تحت صفات می شنید و در همان خانه باطن محبت آن محبوب الماحاب
میورید در عالم حقیقت خود را از فیض پذیران محبت شریف تصور نموده مرمی حسن اتفاق میما نکر دیده
از دیدار سامی روشن سازد و در نیو که بمقتضا به آنکه عبور به راه اختلاف واقع شده و از نیو که فلک روشن
که با نگرانی و در دلت است پی وجود مسعود درین شهر صفاتی نیافت داغ حسرت و ناگامی بر دل خست
به تقدیر چون استقامت خراج و دلج و ضربت احوال فرخنده نال سامع افزو میشود راه تسلی به خاطر مضطرب
گشوده پیشانی نیاز بر جناب قادر مطلق گذارشته می آید که بعون او بمل قدرته و اعظم شان و رود سعادت امو
باین حد و در ایام مسعود بصورت شایسته روئے نماید تا این تشنه لب با دیه شوق از ملاقات آن حضرت

فیض جاودانی اند و در چشم عقیدت از مشاهد نورانی طلعت العزیز مصرعنی برافروزد امید که این محب
یکی از ارادت گزینیان انکاشته باشند و تو همی که در تربیت خلص زاد که چه چند مرغی فرموده اند چون برفق
بیچیز فقرت بلند ایشان این سلوک دلپذیر در ایجا با جمیع مستفیدان و تربیت طلبان مسلک بوده و اعمال
حسنه و امور خیر که از آن یگانه زمانه سر بریزد هیچ وقت معلل بعلل اغراض نگردیده و در صورت این هواخواه
منت بر خود میداند و بر سر غلبه از بهر آن فرزند کار آگاه اتی مساکنت مینماید نه یاده و غر باد و در تعزیت
درین حدیقه بهار و خزان هم آغوش منت زمانه جام بهرست و بخانه بردوش است اگر چه از سنج و اتمه پاک
بیشکو تبرکاتی بهیضایت چند گم و کلفت بر تیره کمال بر صفت ظاهر گرامی رسیده باعث کدورت و طلال حال
گردیده باشد اما از اینجا که دانیان حق شناس و فرزندان حقیقت اساس بر تقاضای و زوال اوضاع عالم و ثبات
سیرج انقلاب حالت نبی آدم حریمیت دارند یقینیکه با مشق و پند و اندیش و استغفار فکر صواب گزین در
مقام رضا و تسلیم در آمده چهره صبر و شکیبائی بر فرودخته باشند معاذ الله این غلط خوان ورق تحقیق را چه یار که در خدمت
افلاکون زمانه و استقامت از علم الهی بپایان آورده لب باند ز کشتاید یا در حضرت همه دان فضلی از بهمان
معاش و معاطاتی از عالم معاد ارسال نموده در مواعلت و آید لیکن بقتضای رزم پاینده عرف و دانشگان مسلک
بجاز و صورت که ترک رمیات حجب و تمیز عرفیات نه میسر اند این دو کلمه است نگارش یافت این دو کلمه
ذات شریف را کمال عمر طبعی رساناد چه صانع میگرداند که این هواخواه بخیر و خوبی در وطن رسید و گوش
سحق آشنایان تبعه و مکارم اخلاق آن بجز موانع فضل و کمال که آموزد که و آیند در سفر سدس نعمت که در مقام
او در کمال خدمت گرامی بود و روزی چند که در خدمت شریف صرف شده به بدل شکر حیات نصیر
نمود و انفس از ایاست که بچشم خود موفور السوء میگرداند و اگر بخت و نماید و در نیست که درین نزدیکی چنین
عقیدت بران آستان اقبال نشان بساید و از برکات انعام شریفه بار دیگر سر مایه سعادت جاودانی
فرزند و درین جرد زمان آثار مروت و مردمی معده و مروت است که در میان جهان شل حضرت
بزرگان هستند که از راه جوهر شناسی ما از با افتادگان را دستگیری مینمایند و اگر نه چنین سخن نموده و خلاص
زندگانی بر مردم ناتوان حقوق و میگشت هر باینها سشاران همین طراز معانی در تفسیر دل مستمند آنقدر
کار کرده است که میخواند بهر حالت از بهر پذیران خدمت سامی گردد و بوسیله جمیع اسباب کامیابی فراهم
آرد و زیاده ازین امر را به اعتقاد چه بنگار و تعزیت رتبه کلا و نیز مرقوم قلم جواهر زیر حجب و دامن آرد و بگوید
که از دوستی تا امان ساخت درین جرد زمان که در میان اهل عالم صورت پرستی محمود منشی شناسی
مقصود است وجود خود مثل شاعر بزرگان ناقد البهار از جاذبه مقامات باید دانست تو چه که در نگارش خط بهار نش

پنجاب نواب محمد الملک بکار بردہ اند مورد محبت و اخلاص برافروزد و احوال شد کہ بندہ منشی بآن سخندان
 سنجیدہ بیان چون معنی بیگانہ شد و از قطعہ زمین وطن کہ بہ نسبت گرمی ہر روزان در رنگ زمین
 سخن سر بنبر ساخته براسے اطفال گذار شتہ آمدہ است مجموع بال گشت کہ بحسن معاونت لطف مراقت
 پیراسے گلشن اتحاد بہ مقور معمول بحال خواهد ماند و خلل در انہاسے زمینداران مورد وثی نخواہد یافت
 بعثر نیزے نوشتہ میرساند اگرچہ بقتضاسے رسم و عادت انہاسے زمان گنجایش داشت کہ مراسم
 بندگی و لوازم غیر خواہی بنجوے کہ مرکز باطن صدق موافق است بتوسط قلم عقیدت رقم بنویسند و اظہار
 و آید لیکن چون مسند نشینان اقبال این کردہ فلک شکوہ بنور معنی منور است خوبی گفتار بے حسن کردار
 منظور ز غیر اغیار بنیفر مانید بنابر آن از حضرت قادر مطلق یقین میخواہد کہ این مراتب بزبان معنی اداس از دین وصول
 اگر اہی ملازمت کہ در ہمہ وقت ہمیشہ آرزو بہ مقتدم بودہ بوسیلہ استغناء خداوندی اسباب
 کامیابی فراہم کرد و ایضا بورد و اقبال نمود پروانہ کو واجب الاغراض مرقوم خامہ حرمت طرکہ کہ بمعانی
 لطیف و عبارت کریم حاشیہ عبودیت مضمون را رشک فرمای متن صد کتاب بیع بیان ساخته بود
 سرودوش ارادت سعادت تازہ یافت و بوصول خدات شریفکہ از راہ افاضت پروری و پروردہ
 نوازی عطا شدہ بود سرودوش عقیدت کرامت بے اندازہ اند و خست جبین غلامی بسجود و شکر این
 عنایات ہر زمان ہر زمین نیایش گذار شتہ طول حیات در نع درجات نواب خداوندی دایما از
 جناب الہی بعد از نومندی میخواہد امید کہ بحیب لدعات دعا بے بی ریکا این سرانیا نہ را در پذیرد و فرخندہ
 انشراح بر جہانیاں جلوتہ ظهور گیرد چہ شاہزادہ عرضداشت حقیر ترین دعاگو یاں بعد از ادائے آداب
 ادب و انکسار ذرہ وارہ وقف عرض باریافتگان محفل قدس منزل میرساند کہ انفاس شہار روزی
 بدعا بے تقاضے دولت جاوید بہار و اعتلا بے اعلام اقبال پادار صرف میشود و آرزو بے صدق
 عقیدت و رسوخ ارادہ از حضرت الہی مساکت بینما یکد گشتن جہان از جو بیار عدل و انصاف سلطانی
 سرسبز و شاداب و ساحت گیتی از پر تو آفتاب فیض و عطا بے ضرر دانی و امانور یاب باد اگرچہ این دعاگو
 مورد وثی بوسیلہ اعتقاد باطن خود را در حلقہ بہرہ اندوزان حضور سرسبز نو تنظم نے نگار و ولیکن شرف
 ملازمت والا کہ شکا بے از باب سعادت است ہزاران نیاز نہ خواہد امیدوار است کہ بیاموری
 ایزدی عنایت بوصول این دولت بے بدل سراید مفارقت ابدی اندوزد و ایضا میرساند کہ نوید
 مبارک خال صعد و کوکہ بہ جاہ و جلال سلطان جہان اقبال کہ انشا اللہ المتعال تا اتصال بدرجہ کمال ہمین
 سوزال اوج پذیر باد ابواب بہجت و سرور برواہا دعاگو یاں عقیدت سگال بکشدودہ و از بہر تہنستان

دولت جاوید مال اسباب کامیابی و کامرانی فراهم نمود و انچه شد و الفتی که نخل آمان میارمید و آنچه که در شکفتن
 آفریننده زمانه فیروزی گرفت و در کار بهروزی گریباید برین خفته که جان نشانم رواست و که این خفته
 آسایش جان ما است و از آنجا که شرف ذاتی و کمال فطری حضرت بادشاهزاده علیان مقتدی شکوه و انوار مستقر
 رتبه عالی است بکرم ربانی و تائید آسمانی انحصار غیایات تعاقباتی در پایه افزائی حشمت سلطانی و افزون
 خواهد بود چون این پیر غلام علی الدرام بدعا طویل حیات و رقع درجات صاحب جهانپایان آید
 و از امیدوار است که در زمره عاشقی بسیار فیض انبساط بحساب خواهد آورد و ایضا دعا گوای که
 دره واری بوقت عرض بابایان جناب خیمه کباب صاحب جهان بادشاهزاده عالم و علیان پیرانند که
 در هنگامی که چهره اقبال پدیدار با انقلاب اوضاع روزگار در نقاب عین الکمال نهفته بود و برین
 دعا گوای که در نورستان شمری دست نهادت بدرگاه پیران زنده حاجات برآورده شود و ایضا دعا گوای که
 جادو زنی سلطانی مسالت می نمود و انچه شد و الفتی که دعا گوای که پیران با جانت پیوست و نور جان
 فرست و مصلحت گوید و الا بدار اختلاف و شمول غیایات حضرت خیمه آبی در اعتلاست و ایضا دعا گوای که
 سامعه افزون خنده اندگان این روزگار است اینده چل شانه و انظم بر باد بیامان ذات قدسی برکات و امید
 آفاق ساحت گیتی علی الدرام گلشن چشم جهانپایان تا انچه افزان در و نشن دار و صاحب عالمیان است
 فقیر خیرخوان و سید که در دارالامان نشان از داشته نشینی درگاه سلطانی سرپا ندی داشت بفضل و کرم
 خسروانی بنسب و وسعت و قدرت و عدالت اختیار یافته بدارالامان مذکور تمام دارد و در
 اجراء احکام شریعت مطهره سرانجام مقام و امور مفاد خدات مذکور به موجب حکم تقدس اعتبار تمام
 بجای آید و امکان که مقدم سعادت توام کاروانی ارباب تحقیق است که دیده این فدوی که از چند سال
 آرزو چنین ایام مبارک فال بود و محض یاوری بخت خویش تصور نموده امیدوار است که باین دولت
 خواه از نایب دست سران برینست و مفاخرت ابدی اند و ختمه بر پایه کامیابی حاصل نماید بچایب و بکرم
 عزیز و انکسار بجا آورد و دره واری بوقت عرض جناب خیمه کباب صاحب جهان بادشاهزاده جهان صاحب
 عالم و علیان پیرانند که بورد و مسعود که است آموذ نشان عالیشان هر صفت عنوان احراز سعادت ابدی
 زاد را که به سعادت سرمدی نموده نرق ادب و انتقام بقدر ان غرت و انقار بسوده و تقییم سیاس
 خدای جل و علا و ادعای شکر انان حاجان سده علیه تریبان گردیده و بدعا و دولت قاهر
 و خلود و خلافت با بهره و سلامتی ذات قدسی القاب اند و تعالی زیاده از آنچه سابق میجاد است استقلال
 و زید امیدوار است که انشاء الله العزیز همیشه مورد غیایات عالی و مظهر ارحم تعالی خواهد بود و در زمره

و عاقلان و ایمنی محسوب خواهند شد و پشیمانان و عاقلانی قدیمی قطب بعضی حاشیه نشینان محض فیض منزل
 میسرسانند که در هنگام تشویش بدن مبارک این خیر گال پیوسته و در فرمان سحری اشتغال بدعا و اشت
 و هرگاه مژده صحت فراخ و طبع از دلها می خلائق روح خندان و طالع نمودن شکر و سپاس بجناب ایزد تعالی نهادند
 امید که لعلان کوکب جاه و جلال سلطان بلند مکان بر اوج دولت و اقتبال از عین الکمال ایمن باد و بعد ازین
 هیچ نگذرد غبار که در دست بر کینه ضمیر خورشید تنویر رسد و ماصب جهانیان سلامت و نقیض خیر از چند گاه در
 نشین وطن را دیده نشین است و چون دیرین ایام فرخنده فرجام آرد و در خدمت خاقانی بسیار بالیده و
 تناسل ملازمت سلطانی با فراط انجامیده اند از غریبت چنان است که غمخیزان در بگره ای دار خلافت
 گردیده کامیاب سعادت جاودانی گرد و در سحر بزم قرب بتقیض خیر شیش مردم به دیگر نه حلقه ازین خانه
 نیز بر و در نیست و انشا الله العزیز حصول این مطالب باین دولت خواه جانفزا می نماید و چشم غمت
 از دیدار نور بار رخسار پدید آید ایام سلطنت جاودانی با و خط خاتمان که از عهد مرزبانان اینصوب سعادت مضاف
 است و کلاسه خود بجهت عرض مطلب و صورت سعادت که مردم زمین را را اکثر اوقات بدر بار جاندار
 به جمع می افتد بدار خلافت فرستاده و نیز خواهد که بخدمت گرامی مقبول بود و قاعده خدمت گاری و فرمان
 برداری در گاه خلایق پناه روز افزون سازد و برین تقدیر یقین حاصل است که آنچه و کلاسه مذکوره
 معروض خواهند نمود و بقضای صدق بندگی و اعتقاد آنان بجناب تعالی آئین شفقت و مهر بانی مری
 خواهند فرمود و خط نگارین نامه محبت طرانه حرم ملک نادره پیر از که شگفتگی عبارات رنگ بسته و
 برستگی مضامین برجسته برگ و ساز و گلزار و ساز سامان جانفزا در بر داشت در زبان سعادت
 آفرین رود و بخود و حبیب و دامادان آرد و بهزاران گل نشاط لالهال سعادت رسیده و دست
 مکتوبه رنگ غنچه سر بسته به چوبارش کرم از رنگین مضامین بود و گل بسته به مرزبانان و در
 مانادان در ختامه که در این دست صورت یابید شد یعنی برجسته به ایوایند و الفت که استقامت و فت
 قرین فاضل با برکات است و جریان حالات بر وفق و نخواه میشوید امید که خیر و خوبی علی الدوام حاصل
 حال فرخنده و حال باد و دست پیر یا بهر وقت اشتاق دانند و پارسال رسل فریاد باین آئین
 شادان و فرحان ساخته انیمنی را موجب از دیاد مواد دوستی تصور نمایند خط یقین که بسیار مراتب
 اخلاص و اتحاد و دوستان یکدل از سحبه رضیه آن بهروز و ان عالم صورت و معنی دور است اما خلاصه
 چیست سرشت اجلت نمیدهد که تنها با خلاص باطنی که گفتا نماید و راه ارسال مخالف و دوستی نمایان
 مسدود و باشد اگر چه فی الحقیقت اصل همان است اما چون صوفیان ذوالعین و ذوالعقل را شود و معنی

و صورت آنمندی نگار میباید محاکات نمیکند گرامی را چون حکایات ملاقات صورت تصویر میکند ناگاه اگر رسیدن ناچهار
 پنج بخش از سبب موانع روزگار ناچار در حیرت رانی می افتد از شدت انتظار حوصله از باب وقار و تکلیف خود
 ببرد و در آرزو مضطرب و مطلب دل پرده نشین و تا سیکه حوصله پیرامن نمیکند گریه و دود و اگر است میخواند
 اینهمه نظر آب بر آید حصول نامرغوبی آنجام کمال است از استیلا ساس مودت باطن است مصحح
 که ظاهر نیست بفرمودن باطن لاجرم در هنگامی که پاره از شعله امروزی فریغ دست دهد و کلمه خدا آید
 مسرت پیرایه و راست افزای خاطر و درستان شده باشد ایضا ایند و تعالی آن کو بتقوای همه خلقت
 و آشنای بسبب آنچه اتحاد و یکتایی بلبل بوستان نصیحت گوید و سرخ و گل سپیدگان معنی را بر حسب خویش
 خیر طایمان دارد و فقیر جان علی را زیاده از خود بخود مشتاق و مستی تمام تصور نمایند متاع خوشنمائی و لایستخنی
 که بر دست قاصد صیانت فرستاده بودند رسید خانه هوش و مکان عقل از نزول آن چون از رنگ
 مانی صورت نگار برنگار گردید و بحدی که در دلک مشتاق از کشت فرستادن اخصاص نامه مسطور بود و پوشیده
 نماید که گردش این دایره اینان یک دو خطه احدی را بر حالت خود نمیکند و در پوست از حوادث فشان
 سبک نمی سازد تا سوخته دلی بهم نشینی بخاطر جمع و دگر گری از پریشانی خود یا از استقلال استقلال دست
 حقیقی ارقام نماید و اگر نه خدا آگاه است که بیگاه در حراتی فقط الغیب فتور و واقع نیست و یک
 و نامه اخصاص نامه رسال و هشتم اما این هم از وضع پاستانی روزگار است و آنجا نرسیده برارنده
 حاجات قطع و سایل نامه و پیغام بخوابد تا بزم محاسبت صورتی آید مستعد شود و نیمه بیکر و اندک نهال شادان
 ملاقات گرامی چندان بالیده است که با محاطه ترجمان در نمی آید و دردت جدایی چنان گفت انگیز گردیدند
 که در قالب بیان نمیکند که اگر آشکار کنم در جهان نمیکند به عجب که مرا با تو در دل تنگ است چه دلمها
 اهل مودت و وفا در شرح داستان محبت و ولا بقضا سبب القلب سدی الی القلب هر چند غلیظ زبان
 قائم نیست لیکن استیلا شوق موافقت جان افزای اختیار این می آید که خامه تمامه آشنای خود
 قلمی از باب ابواب دوستی بدیبا به اعلان رود و مشکل نیست که آنچه در ولست بر زبان نمی آید و چه
 بر زبان می آید از هزار مراتب شوق را نمی شاید فلان جرم از جناب ایندی می آید که غمزه شادان
 مقصود را بوجه حسن چهره از روی کامیابی سازد و سینه محبت گنجینه را از انگه از جوهران و لایزال و ایضا
 اشتیاق گرامی ملاقات افزون از اندازه شرح و بیان است و خاطر محبت مظهر او را که آنرا چه مستحق
 خوانان ترجمه نشود که بر رسم اینها زبان در کسوت عبارتت شعاری می آید و صورتت عاقلتر
 نقاب چهره بر نمی دارد و اگر بخواهد معنی پرستان بخود کده باز نگردد و استیلا سبب القلب سدی الی القلب

سامی حوصله را بر بیتیابی هستی بسیار و اما حاکم مطلق را سپاس که دلهاست و دوستان کامل الاتحاد را که از غایت
 صفای حکم آفریده میگردد و در اظهار اسرار محبت بدوستان طریقی محتاج نمی سازد و نه آنکه احباب صفای الهی را که
 از کمال استیلا خاصیت جام جهان نمایی پذیرد و در انکشاف تصور و صفت باطن رنگب آلوده نقش و نگار خام
 نمیکردند برین تقدیر که در جمیع حقیقت شوق تواند بود که بر خاطر مهر اشراق آن یگانه عالم وفاق پر تو اندازد
 نشده باشد از حضرت سبب حقیقی مسالت چنان میرود که غرض از ایام جدایی بسرا آید و شاهد مقصود که چشم
 مشتاقان باز بسته جلوه ظهور است بوجه حسن رو نماید تا بنده گام موافقت بهجت پیر وصول در اسلالت
 را برترصد و اعلام کار و خدمت را منتظر است ایضا میگردد و اندک اهل مودت و صفای که دلهاست ایشان
 از غایت استیلا که حکم آفریده میگردد اگر چه در میان مراتب دوستی محتاج بنیام و پیغام نیستند لیکن تکلف
 شوق مفرط که بنا بر ادراک ملاقات بهجت آیات خاطر مشتاق را همیشه در انتظار بمانی دارد و در هر طریقی
 چند می نگارد که از تاثیر جدا می و وحشت تنهایی چه نویسد و تا کجا تواند نوشت که هر چه برد این میگذرد
 بر زبان قلم نمی آید و آنچه در عبارت می آید از اسرار مقصود و نیاید بخت گواه است که از مفارقت
 آن ملاذ حیران چندان که در وقت و ملال دارد که چهل آنرا کمتر از کوه الوندی شمارد آه دل که نو کرده
 صحت روح بخش دوستان یکدل است در شهرستان غربت که از متاع نشاء خیال است چگونه کلفت
 پذیر نباشد امید که کوهت حرمان و ایام چیران زیاده برین امتداد نکشد و این سفر عاقبت اثر بیخ و بن
 لشکر اقبال بیکه سپهری گشته دریافت موافقت گرانی بخیریت و بهر ذریه و زیاده شوق است
 ایضا بچران دل آشوب کاش در عالم امکان ظهور نمود و تا جان و ملت دوست از قید کلفت
 از او بود و در رویت عزیزان که برود و امیها ندانند نظر غایب است و آنچه دیدن را نمی شاید بهر حال
 حاضر آری وضع فرموده رزگار بهین است که در نمایش یک نفس بحال خود میگذارد و بهر صورت
 بر عکس بر فراز پیدائی نمی آید و مظهر من در چنین عالم و ملک در چه خیال بهر حال از حضرت ایند
 تعالی مسالت میگرد که حجاب دوری بر داشته ملاقات که ای بوجه حسن چهره افروز سازد و در دلت
 بجهت آنرا از که در وقت جدایی بهائی داده در مقام تقارنت نشاء اندر گذرد و ایضا بهرستان
 دولت و جاه شرافت و معالی پناه نجابت و شرافت دستگاه نقاوه نمادان غر و علامه نقاوه و دیوان خجسته
 اعتقاد و ایا شرافت و خندان و سر سبز و ریای باد بعد از ابلاغ دعوات مقصود وقت آیات مرفوع خالص
 نظیر و باطن پذیر میگردد و اندک کار برین صحنه گانگی در رنگین تیشه بکشتی که صحنه علان اسال یافته بود و رسید
 موجب فرونی موالات و دود و مستوجب انزونی مصافحات و اتحاد گردید و بقضا به یکزنگی و یکسانی

آرسته گلک ناوره پرواز که از جوش بهار معانی نکته تزیین سخن همان بود باب و رنگ الفاظ نکته سنجان
 را و لغزوری می نمود و در زبان شگفته تر از صبح بیدارست اند و در ساسختی فرزند تر از نور و زرشا کسرا
 خاطر احباب گردید ایضا گلک شگفتی بگامی در خسته بگام رسیدیم غنیمت محبت و بکشتی که از سوا و س
 محادی آن مجموعه دوستی میوزنیکوت و شربت و انبساط بهشت مودت مقام رسانند اخلاق آن عزیز مصر
 یکدی در نظر اخلاص منظر و ایا جلوه گر است و خوبهاست فطری ذات شریف همه وقت پیش چشم خاطر
 اتحاد و در حاضر در اظهار تو چه گرامی که شامل حال دوستان است چه توان نوشت ایضا نامه شریف
 که شرف نامه احباب بود رسید در نیو است که دولت متوجه شماست و اقبال و بشماره و مقتضای خود
 و در این است که هر کس مطلب و غرض خود بیکلف حرفی نگوید که کند از دست و نمیدکی بغیر آن رسیده
 آنچه نزد عقل صواب اندیش مستجابش عمل آرد و همان اختیار بدست از باب غرض بسیارند ایضا
 خیمه نیکو کاشته گلک مودت سلک که سر پای عبارت دلا و نیر بیان مراتب بگامی و بکشتی از لکین تر از
 نسیم از رنگ و از آغاز نگار خانه چین و رنگ بود در زیاده که زبان از آن کسب سعادت می نمود
 بهجت و در و در زانی فرمود خاطر تو و دماثر از مشایخ آن دستمایه جانفراست و بهین پیرایه دلکش است اسباب
 جمیعت ظاهر و مودت شگفتی باطن تر اند و خست ایضا در دل هزار گل شگفتایند مدامت به خاصیت زریله
 باد بهار داشت به چهره پرواز صورت املاک و نقش طراز صفحات خاک که تقلم ابداع هزاران رقم بدیع
 بر صفحه اوراق کائنات اختراع نموده باشد لعلقه نویسی سر خط دولت و اقبال و عنوان پیرایه صیغه
 عز و جلال سهند نشین امارت و ایالت پایه افروز رفعت و جلالت عارج معارج است و کاروانی صاعد هم
 شوکت عظیم الشان جان بلند مکان عالیجاه مخلصان البیدگاه با و بعد از اظهار مراتب خیر اندیشی و مودت خواهی
 که ستیزم طریقه اخلاص خاص و متضمن و طیفه صداقت و اختصاص است مکتشف راس هر نشان و نمود
 خاطر صبح توانان میگردد و اندک مفاوضه واجب الاعزاز لازم التکلیف در زبان مسعود و هنگام محمود بهجت آموذ و در
 از زانی فرموده باعث از دیار مودت و محبت و اعتماد گردید ایضا خاطر تمام و فاق از جوش اشتیاق گرامی
 ملاقات مآمال است و توقع انجام ایام و می با و پیران و بتسام بهار مواصلت جان افروز غنیمت
 از زمان پیام بیان حصول آمانی و آمال این و منتال فتح الباب مقصود و بوده به بهود آیین سر پای مسود و وری
 که در ناف و محبت مشتاق را هر چه زود تر یاد رک لذت صحبت لازم المهرت بگام دل رساند ایضا
 شوق دریافت ملاقات گرامی با فراط اتحاد انجامیده و تمناست او را که دیدار بهجت آثار خاطر مشتاق را
 منظر بسیار که دانیده حق جل و علا حجاب جدا کی اند میان رفع نماید تا دلهاست بقیاب از بیعتی بر آید

ایضا شوق را پایان نیست و همچنان را در مان نه دل مشتاق را خواستش و پیدار است و شاید مقصود و در کنار
 طرفه حالتست که آنچه خاطر میخواهد بدست نمی آید و هر چه میخواهد روانه فخره سفارشش پنج فلان مرد بسط
 کارگانی و معامله رس است و از او خدمت ایشان دارد و قیدین که در خور ساسه خود پیرایه اقبال و قسم قبول
 خواهد یافت و شوقی که از شوق و آرزو و مندی اگر محمول بهیما باشد نیاید شمه از آن در چیز بیان نتوان کرد
 بر صوفیها صورت ظاهر از دیگران است از آنجا که در مراتب اخلاص و اعتقاد قلبی بهر و جهان نانوشتن خان
 محترم هم بدان ظاهر است او است آنرا بر زبان بی زبانی اولی دانسته بخیر مدعاست پیر دانه و انجمن
 مراتب شوق و اشتیاق متجاوز از حد بیان است و استعاش و انبساط خاطر محبت ناظر ازین است که ملاقات
 گرامی انشاء الله العزیز غفریب الزمان چهره افزون گامیابی میشود و زیاده از احاطه ترجمان است
 لهذا شرح این داستان مقصود و الا نهایتا بهر حدان ضمیر نانوشتن خان ملاذ الا جاحواله نموده بخیر مطلب
 واجب الادای پیر دانه و محاسبین منشئی انبسام صبح دولت و اقبال و آهنگ از غرض اجمال عمده و دو مان
 جبهه و کمال تقاوه خاندان فضل و انضال رنگ افزون گلشن سخن بدیع رقم نادره فن سنجیده جاد و نظام
 محذومی تبایکد این در متعال سیمار سال با هزاران فرخی و فیروزری و سعادت و بهر فری متفرون بوده
 نخستین بر ذات مصدر حسنات و بعد ازین بر دوستان و بهر خواهران ایشان مبارک و میمون
 و خسته و بهایون با و فراوان دعوات محبت سالت اید نموده کشف خاطر خلیفه و ضمیر منبر میگردد و اند که
 چون پیش ازین بطور پیوست که خدمت دار الانشاء حضور سابع النور از پیشگاه عظمت و جاه و بان
 جامع الکمالات صوری و معنویه اختصاص پذیرفته میخواهد که تهیت نامه بر تمام اخلاص مندان حدیث
 آیین ارسال خدمت شریف نماید لیکن بنا بر چیز نامشروع اقدام در نیواومی و در راه قاعده شناسی نیست
 در نیوا که از مردم بهتر تحقیق انجامیده و خاطر دوستدار نشاط اندوخته که دیدلا جرم خود تقصیر یافت از خلق
 و بیع ملاذ الاجاب میخواهد و بمضمون صدق شجون القلب یهدی الی القلب محیفة مودت محتاج بدیباچه
 اظهار ندیده در آن باب رجوع بقلب سلیم و لوح ضمیر مستقیم می آید که عزیز است گفته و اما به در ششمین
 راز بهر یک که گرانند پیر تواند از به ازین برگزیده افتاد محبت و سرور دست داده که در بیان نمیکند با بکله
 اوقات بد که جمیل حضرت ایشان میکند و از خویشان و غرضی خدام امید و حفظ الغیب میباشد
 یقین که باس مراتب و مراعات حق صحبت و معرفت نصیب العین خاطر حق پرست خواهد بود و بهر امانت خان
 ذره و از بموقوف عرض منت بان جناب جاه و جلال مستنشین انارست و اقبال صاحب دو جهان
 خدا کافی میرساند که پروانه واجب الاکرام و محبت ارتسام در جواب عریفه پیر غلام بهر خسته نگاهم غفر

و در و خشنید فرق مغاشرت فدوی با وج فرقدان رسانید و سفارش می که در حق خان زاد جی چند بنوید
 مدار الهامی مرقوم فایده نمیشد بود و باعث خرید غرت و اعتبار کرد و یک کار سازی خانه را و میا مطلق
 که کرم فدو اندی بوجه حسن رونموده و نواب فرشته نهاد که هم بارش و هم با ستنداد شکسته منصب
 وزارت است کمال مهربانی عرضی و بنده دل فرمود آئینده نیز امیدوار است که بوسیله جمیده نگاشته شریف
 رعایتی و فرید عنایتی شامل حال دعا گو یان دایمی خواهد شد اینقدر قنای سعادت قد بوس گرامی باین
 نیازهندان عقیدت کشیش برود و دلی و خوبی روزی کنایه در شیخ ابوالفضل نیارنده نشی بدریعه ربیع اعتقاد
 بجز عرض منسوبان جناب فیضیاب دولت و اقبال خدا داد مصدر اخلاق انکی مقرب حضرت والا شاهی
 قبله گاهی میرساند که چون شسته اند برین جاری شده که معات عالم تعلق بسبب ساخته شود تا قاعده
 افاده و استفاد و تمهید یابد برین تقریر یا القای او سبحانه و تعالی عزیز در زمان پیشین معلومه
 را ببله موردی حال پر در این جزو ضعیف گردیده اکنون بمقتضای انقلاب اوضاع ایام پاس
 آنقدر نیز در میان مانده و بزرگی که از کمال فطری و حوصله سخن شناسی کام بخش مستعدان نکته سیخ تواند
 بدین اوقات عالی درجات مشهور و مخاکن نمی شود لهذا پناه بطله بر و احسان خداوندی آورده
 عرض می نماید که چون درین زمان چراغ فضل و علم هدایت ملور افاضت حضرت ایشان روشن
 است و دور بینان بلند فطرت را از اختیار کردن امور دنیوی که سر اسیر خاستان است پاس
 آنرا هم شکاف غیر از پاسبانی دله و انتظام احوال جهانیان پیش نهاد مهمت نمیداشد در مضمورت
 اگر خاطر مرگین که شخص دانش را جان و جان خرد را تو ان است نظری که آفتاب بخاک بین کند
 برین ذره ناچیزی انداخته باشد هرگز نیکنه که تخم احسان را زمیننی قابل هست و الله بحسب الحنین
 بزرگوار میرسد آداسه آداب ادب و انکسار ذره وار بموقف عرض منسوبان جناب حقائق باب نقد
 علماء و دین پیشواست عظامه کشف و یقین عمده از باب العلم و العین حاج الحرمین الشریفین
 عالم عظم ربانی مورد تجلیات سبحانی صاحب و قبله خدا یگانگی میرساند که از هنگام مبارک مقدم ستاد
 قدیم بدار السور میر با پیور اگر چه از رگزد عدم حصول ابواب عراض عبودیت آئین خاطر عقیدت آگین بلی
 اندیش و اسه چیرت قرین بود و علم آن غیر ازین که فدویت سرشت نیز در گرو کافر نمتان ناپاس محسوب
 شده باشد پیران خیال نمیکشت لیکن درین ایام خسته فرجام که در میان مکتوب مخدومی مولوی محمد تقی
 سید و تلمذاتش بر شحات محاب فلام افاضت رتقم از بهر توفیر و تکریم این بزرگوارانند ابیات از طلاات
 و اوقات صفت حرمان پذیرفته کلیه احزان اخلاص نشان را شاداب گلستان بخت و شادمانی گردانید که

زمان جدایی از خدمت بابر گشت و کلفتیهای جور و جفاست منتهای بیروت با تمام محو و منسی گردیده است
 نورس از روزن اقبال در افتاد مرا که از آن خانه دل شد طرب آباد مرا به احمد ملط علی ذلک که چنانچه سابق
 ایام استقامت روح فواج طبیعت الفاس علوی خرام و نتایج کلام حقیقت نظام باطن افزون شده رشته قدم
 بندگی را کمال استحکام بخشیده بود و در نیو لاشا بدیهه تمیق افادت تسبیح که بعینه از مصلحه شاه عالم پناه داند لایزال
 شرف اندوز شده فرق غرت و افتخار ذره خاکسار پذیر و غلبین رسانید مو او رسوخ اعتقاد بدرجه استقصا
 یز و زو و مصلحتی نه از تو آید و چنین با تو کنی به بار از غایت بیکران که زیاده از حوصله استقدار و عبودیت
 نهاد و بدون آنکه جان و دار از ترسان خاک استمان فیض مکان سازد و پرچم دیگر و سبت قدرت نیافت
 و ایفای سارف که فاکل بود و سبت وجود بوده و در تحفه الامار در بیج فرمود که کثرت صورت زیادتست
 و پس به اصل همه وحدت و انست و پس به با یقین معلوم نمود که تباین غرضی قالب و تنوع دین
 و تدبیر در دیده اهل یقین مانع یگانگی نیگردد و چشم حق شناس متحقق در شمس نگوین و ایجاد اگر از پای
 انجمن نرق و امتیاز گذر نکرده بر مرتبه خلوت کده جمیع و اتحاد یقین کار مثل ما بجد خوانان لوح تعلیم برین
 نحو صورت نمی بند و اندک تعاضل این درخته را علی الدوام ساینشین مظهر بر و احسان خداوندی دار و
 و غمان تو به سامی زود و تر با بیطرف موقوف گرداناد و سینه مغرور به سخن چیده ناز و ده که پیش اهل معنی
 پدید آید و تاراج چیمینت پیوند میخواست که وقت او را که ملازمت گرامی از نظر کیمیا اثر بگذراند منظوری
 درین رتبه ارسال داشت گزارش احوال دولت اشتغال اگر مطابق واقع خواهد بود و خاطر سعادت آگاه از
 واردات نورانیه سامویه تصور خواهند نمود و الا از خیالات ظلمانیه دل بستگان هوای نفسانیه یا انتباه
 میرساند که سابقا خط عبودیت نموده منتهی به تقدیم گرامی بوساطت مخدومی مولوی محمد تقی خیر ارسال
 خدمت سامی نموده بود و ثانی الحال از مولوی موزانیه ظاهر شد که خط مذکور شرف پذیر مصلحه خداوندی
 رویده اما بوجایش نرسیده و پیوسته که درین هنگام خاطر حقائق مظهر نبایر سنج قهقهه علم اندوز پرده بین
 شرف و سبت بهیه قدسیه مقرر و مقرر خواهد بود که بیان مبارک به تحریر پاسخ آن التفات نمود و خدا گواه
 است و دلما تا آگاه که سینه عقیدت گنجینه غلام و رگاه ازین راه چه کلفت و الم کشیده خاطر اشک بریزنخواه
 بعضی مقولات که در تسکین اوجاع درونی واقع است درین سانحه جگر خراش برنگار و لیکن چون بیند
 خطاب با کیست میداند که حاصل گفتگو و تحمیل حاصل نیست چه آثانی که در شان جبر کن پناهی مانده است
 و در پیش فکر دور بین مخدومی الانامی خاطر حق تعالی جبر جمیل عطا فرماید که بمقتضای غرضه در حال
 سالی ملکی لازم نیاید پدید گفته و بیب میداند شمس المال و البهون الا و یغیبه به ولا بدیو الا ان پر و در

توفیق او بجان و عمر اسمی رفته زار قریب سبب رستگاری او باز ماند گنا و وسیله آگاهی و بیداری باد سرور در میان
 عالم سلامت باقی اظهار شوق پابوس که خوشی آید و با است و این تفسیر ترک ادب شناخته و شهادت آنرا بقبول یافته و آن
 حواله ساخته بحد فایده و اوقات سیاحت که بپادشاه و از سر راه بسط اندک گام ابداء و پشاه هر او را و نشین کنج گنجی
 که بدایع غلامی درگاه عالم پناه چین افزون است فرق عبودیت بر زمین عجز و انکسار نهاده و نایب عقیدت را بسجود خاک آستان
 سپهر توان جهان جلا سے جاودانی داده باین فدیویان که شمار جان در سیل بندگی تسلیم نیاز و تعظیم قلب در طریقت
 قد و دیت رکن ایمان را و اسرار داند و مانند و طواف استعانت قدس نشان پیرو حشر را که به شکست و کبر
 خوانند بموقف عرض فیض یا بان انجمن جلالت شرف اندوزان محفل ملک منزل که بهین نمونه حضرت و باب
 انجم و گزین قرینه عرش منظم است میرساند که در فرقه ساسی و محبت نهان که سعادت بر خوشی میباشد
 و نیست شکفتگی میور زید دولت چهره مقصود می افزون خفت و اقبال سامان ظهور می انداخت منشور
 ساطع انوار مع السطور معنون اقدسی تخیر بر قاصد خاص بر بیضا خواص که جان عبودیت اقتباس خدا سے
 هر حرف نورانی لباس با خاست قافیه هر صحت طراز که برگ و ساز بلند اختر می و فیروز بختی در شرف
 سایه و در و مکرمت آمو د افکنده فرق غرت و افتخار ذره ناچیز با وج فرقدان بر او اذیت و مضحک است از این
 مشهور نش که چون فیضان فضل که هم بر دوام این و جهان آرا و انعام عام بر حمت پیام و جل و عسل
 افزون از اندازه دارا که عقول و انعام بیرون از احوال افکار و او با هم است جان ناتوان را که از
 به کار می که گنج گرا شکایت می نمود و ملامت می یافتن خدایات بنیادیات عالم افزون و زکوة و پند و تعظیم در اسم
 استقبالی و آداب تسلیمات کامیاب سعادت جاودانی ساخت عالم عقیدت سرشت که به حق تعالی سرشت
 بالمرحوم فیض گنج و شل برگ قران دیده زار و نزار بر نگاشته پریشان کار شایخ و در شاخ ابد و از
 در زین نیم چهارچوب زار علیات حضرت و الا شاهی و جریب دستی نواز شاهی بهیستاسه خباب عالم پناهی
 چون بستره نوز و میداد شاداب و ناز و چون پنجه آفتاب گدسته بر بسته گردید و بر برابر گو تا گون که
 و در اجم قدسی قلم کار دست قبال که هر نفسش بهر از ان معنی چون دم عیسوی شخص افشوده را روح پروری
 سیکر و در هفتش چون ارشاد معنوی دل منور می نمیشد بر خیزد که در خانه لوح و قلم گشت عباتی وانی که حق
 شکرت تعالی سید رنج بر گزار و دوره عالم حق گزار می آنچه شاید بجای آورده نیافت ناچار ترین معجزه داده و سر سبز
 نارسائی نهاد و زبان قاصد البیان را بهره یاب و عاقله و ایندن لازم شناخت که ششصد و هشتاد و نه
 پیرایه سپهر است و طایفه صبح صادق که کیه آرا سه هر ساعت اقلیم و محنت روی زمین از انوار چراغ
 دولت و اقبال جاوید نال گیتی پنجمی روشن و در زان باد و در جواب بسته سر غنچه نظر نامه رسید

باز کردیم کل خندان گردید و گلدسته گلشن یک رنگی و یک رنگی مجموع بزدی و فرزندگی که بمعانی دلگزین و عبارات رنگین
 از بدیع بیانهاست اعجاز خسرو می باو میداد و در او اهل فصل سهار که اعتدال مزاج و طراوت و طالع گری می بخشید
 سخن بدو نسیم خنجر بختی بشام حجت نظام رسانید و فوایح بر لوح اهل بیت و عروسی که از مطاویغ فحادی مشکین
 خط نورانی سوادش حسن روش فراموش و ده جیب و دمان آن آرد و عطر آگین می ساخت بیان رسان خاطر فکری
 و دلگشایی گردید از جودت و حسن و حدت طبع و اصابت فکر و در کلام جاود نظام بر نگار و یاز فوایح معاشرت
 که بقصد فضا استیناس و استیجاب بر ساقه معرفت خود بخود بانی مبانی استخوان و گردید اساس دوستی را پایه
 بر او کمر سی نهاده اند بر گره اند و با یکدیگر خط نیازه نموده بدین در نظر جوهر بیان باز از سخنانی و معنای بارگاه خسروانی
 در آن و گنگنان تنفق لفظ و المعنی پسندیدند و آفرین و تحسین بر اندازد و با سبب بلند و راه داسه از چند ایشان
 نمودند رب الارباب در عالم خلق و اسباب که در نگاه دود بنیان برگ و سازش چون سایه بان سحاب
 و نقش بر آب ناپایدار است علی الدوام به نشاء بخورد و ذوق تحقیق بر خوش دارد و دانه بهر تحصیل دستمایه نیست
 با وجود علاقه اهل و عیال که بالفعل مستغرق و مشغول وقت و حالست بایستی نافر سوادن موجب استیجاب
 در اندیشه است عظیم میگردد و اگر بر سر بیبری کامل خود و در سر توجیه بدر بارگشتی مدار می آوردند و بر این اعتبار
 و دولت و دینار میدیافتند و از ترک علاقه و نیزه بنگار بر باقی طاع معنوی در باطن حلاوت بیشتر می انداختند
 بر هر تقدیر بر این و نه حال از آنچه غیر معاش و حسن معاود و ده باشد بر قدر و مقدار که در انا و حق انقی و اهل الاجاد
 در هر چه اسباب بر این و نه حال از آنچه غیر معاش و حسن معاود و ده باشد بر قدر و مقدار که در انا و حق انقی و اهل الاجاد
 نگاشته و گلدسته گلشن یک رنگی و یک رنگی مجموع بزدی و فرزندگی که بمعانی دلگزین و عبارات رنگین
 از بدیع بیانهاست اعجاز خسرو می باو میداد و در او اهل فصل سهار که اعتدال مزاج و طراوت و طالع گری می بخشید
 سخن بدو نسیم خنجر بختی بشام حجت نظام رسانید و فوایح بر لوح اهل بیت و عروسی که از مطاویغ فحادی مشکین
 خط نورانی سوادش حسن روش فراموش و ده جیب و دمان آن آرد و عطر آگین می ساخت بیان رسان خاطر فکری
 و دلگشایی گردید از جودت و حسن و حدت طبع و اصابت فکر و در کلام جاود نظام بر نگار و یاز فوایح معاشرت
 که بقصد فضا استیناس و استیجاب بر ساقه معرفت خود بخود بانی مبانی استخوان و گردید اساس دوستی را پایه
 بر او کمر سی نهاده اند بر گره اند و با یکدیگر خط نیازه نموده بدین در نظر جوهر بیان باز از سخنانی و معنای بارگاه خسروانی
 در آن و گنگنان تنفق لفظ و المعنی پسندیدند و آفرین و تحسین بر اندازد و با سبب بلند و راه داسه از چند ایشان
 نمودند رب الارباب در عالم خلق و اسباب که در نگاه دود بنیان برگ و سازش چون سایه بان سحاب
 و نقش بر آب ناپایدار است علی الدوام به نشاء بخورد و ذوق تحقیق بر خوش دارد و دانه بهر تحصیل دستمایه نیست
 با وجود علاقه اهل و عیال که بالفعل مستغرق و مشغول وقت و حالست بایستی نافر سوادن موجب استیجاب
 در اندیشه است عظیم میگردد و اگر بر سر بیبری کامل خود و در سر توجیه بدر بارگشتی مدار می آوردند و بر این اعتبار
 و دولت و دینار میدیافتند و از ترک علاقه و نیزه بنگار بر باقی طاع معنوی در باطن حلاوت بیشتر می انداختند
 بر هر تقدیر بر این و نه حال از آنچه غیر معاش و حسن معاود و ده باشد بر قدر و مقدار که در انا و حق انقی و اهل الاجاد
 در هر چه اسباب بر این و نه حال از آنچه غیر معاش و حسن معاود و ده باشد بر قدر و مقدار که در انا و حق انقی و اهل الاجاد

پیچیده چون گره فنجی و مضامین در هم کشیده چون گیسو منبیل بصیرت می پذیرد و در پیوسته است که مبتدیان
حرف باید ساخت که متانت در کلام بمنزله جوهر و حسنات بدی بمتشابه اعراض است از متقدمین آئین گزین
حکیم نصیر طوسی صاحب اخلاق ناصری و استاد جاوید بنیر مصنف تاریخ روضه الصفاد از متاخرین طرز نشین
شیخ شرف الدین علی نیری مولف طهر نامه و شیخ ابو الفضل مطبوع انبای روزگار است و بعد از اینان چنان
تروشسته تر عبارات جهانگیر نامه دیده شده که بغایت قریب الفهم و شیرین ادا است بهر جانب که بلیغیت
رغبت نماید پس روسته باید کرد که فائده نامه خواهد داد امید که این حرارت ناشی از اخلاص و ادب باین
صداقت داند بعد از این اگر وقت مساعدت نمود و بر شمشیر قلم گمانی رقم چمنستان بکمرنگی و ایام طرب
پذیر خواهد بود و از فراوان مشفق که تا کنون بر علاقه نوکریست بعبادت آرائی نمی توانند پیرداختن
تقدیر در پانچ دوستی نامه اداسه مقصود کافی و النسب مسوده در خور ادراک خویش درست کرده
فرستاده آید بنظر بگذرانند که خوبست شریفیت قضا حضرت با عظمت شریفیت حریت افادت نیز
عمده علمادلت و دین قد و خطا و شرح منین رکن الاسلام مخدوم الانام علی الدوام سند آراسه عدل و داد
باو بعد اداسه ادب تنفیت و مبارکباد منصب جلیل باب القضاء و السلطنت که بیادری بخت و مسامحه
ملاع سکنتان آن خطه شریفه صورت ظهور پذیرفته مروض خدمت سماجی گرامی منجمد که چون درینو از
خطا فرزند می بیند نوبت دل کفر و مقدم سعادت توام و السلطنت و استیلا احوال اتقوا از مجموع الیه بنجام
ادراک ملازمت فیض منقبت معلوم کردید شکریه مناسبت این روی تقدیم رسانید که بیاسن معدلت
و انصاف ذات ملائک صفات باشند با س شهر مذکور که بنده زاده با س نیز در انجاعت داخل اند و در
عمر امن و عافیت خواهند آسود و المذنبه ستم و ذلک دیگر در ایام سابق این خبر و محقق اگر چه حال مبارک
نورانی سیامندیده اما از بنده زاده میگویم راجع که بر سبیری دولت در دارالامان ملتان شرف اند و قد قبول
گردیده و حماد دین و دیانت و مناقب فضل و کمال حضرت شینده حلقه ابروت و اخلاص در گوش جان
کشیده آرزو مند است که بدریانت خدمت بابرکت بساط کامرانی در اندوزد و خوشنارمانی که حصول این
تمناست چهره انبساط برانموزد که بیخاطره بندگی در گاه عالمیان پناه باوشا بنزاده جهانیان اتفاق افتاد
بدربار معالی واقع است و بعضی اعیان دولت و ارکان سلطنت موقت و آشنائی دست بهم داد و اگر
حضرت بر حسن اعتقاد اظهار اعتماد آورده بسط انجام کاری و خدمت که از دیگر سبب پیش نرو و نامور
سازند امید است که به مقتضای عقیدت با اتفاق و اطلاع و کیل نوعی باز تمام خواهد پیوست که
بدینوسیله نقش صدق بندگی بر لوحه خاطر مقامی مسطر در دست خواهد نشست زیاده ترک ادب است

عمر و دولت روز افزون باد از جانب معجز پرست تو شسته تا سحاب نیسان قلم گهر بار معانی نو آیین
وصف قرطاس نقش پذیر عبارات رنگین است ز دست خجسته صفات مصدر حسنات طرازان رفیع ایشان سیادت
وامارت مرتبت صفوت و ایالت منزلت عظمت و جلالت منقبت ملاذالاجابا خدوم الاصدقا خان بلند کمان
بیرسته رنگین پیرایه گلشن دولت و بهار اخروجد یقه اقبال بوده با و فور بحبت و سرور بسیار جمعیت و نسبت
کامیاب جاد وانی باد اگر منطق با ظهار مرثیه شتیاق بر کشاید بانها سرور کار که دل پر غبار و زبان پر
نگار دارند مشتبه میشوند و نسبت اتحاد و یکجویی که بموفقیت این دمی بین الجانین متحقق است حاشا که اقتضای
ایشی نماید و اگر دست از اینها کوتاه داشته نگارش مطلبی در آید که ام طلب فائق تر از بیان شوق
و اشتیاق است که نه قلم مودت رقم آنرا باین دگرین بر سر آید و در صورتی که در مقام خاموشی گراید
جوش اخلاص و اختصا درونی که در داستان طرازی و پستی آنگارنگ دارد و اختیار خود نمیکند و
عجب حالتیست و طرفه مقارن که در عالم حجب نه از هر سکوت حوصله فراخ می باشد و نه رخصت حرف
نه درین صید بند در نیمه صورت بدلول قبول عزیز است که گفته است دوستی که از هم از صف دل خوانده اند
گویا ام و حنا موشم چون خط بکتاب اندر دنیا چار معاش باید کرد و مطارحه و مطالعه شیرین مقام است
یکجائی حواله بدلهما حجت باید نمود و قدر یکجائیست بهر حال گلدسته بهارستان خلعت و واد که مضمرش یاد
از صد هزار طراوت و گلشنی میداد در زمان سعادت افتران جلوه ایراد از زانی فرموده باعث گوناگون
سرت و شادمانی گردید و اینچنینی دلک که خاطر حق پرست حقیقت نصاب بیا کرد و اجاب
متوجه و تلفیق است و دل فخلص چنان که دایما بزرگ جمیل اشتغال دارد و بهر آن باطن نهی ملاحظه بود چه
احسن پرتوی اندازد امید که تا هنگام انجام ایام جهانی از خدمت گرامی نسیم غنیمت یکجائی و تیره مشام
افروز و دوستان مودت مقام می شده باشند زیاده عمر و دولت و جمعیت و عافیت یاد و بختی و پایا و باو
او پیشگاه بعد از ابلاغ تحف و عوالت اخلاص آیات کشف را سه حرا بجلای عفو است اقتضا میگرداند
که اینچنینی و البته که درین ایام میمنت فرجام نوید فرخنده فال فتح و طفران طرازنده مسند شوکت و جلال
سرمع افروز که دیده و دلهما و اجاب صدق نصاب با مالال مال مسرت و شادمانی گردانیده و ظهور عیال است
بر کمال حضرت خاقانی جهان بینی نسبت بحال خجسته مال البواب کاسیابی و کارنی بر روی هوا خواهان
خیر سگال مفتوح ساخته امید که این فتح نامدار که فاتحه فتوحات روزگار و عنوان جمالیات و نهار است
برقعات رفیع الدریات مبارک و میمون با و حسن تدبیر و تکرار عیالیشان که مفتوح مقاصد بایند و بیل
کاسین و ملاک است و چنانچه جهانست بنامید ربانی و نصر آسمانی استیصال کرده شفا و تیر و پند مال با

عنقریب الزمان سرانجام پذیر کند و به باش تا آفتاب جلوه کند به کاین هنوز از تلیج سحر است به غیر اندیش
 میبسی ازین خطبه نیز وی چندان بخت و سرور اندوخته که در اندازده بیان و احاطه تر جهان نمیکند و نیز آن عبارت
 و معانی نمی تواند که مقدار آنرا بر سنجی لفظ ایجاز کلام اولی دانسته اقسام بدعا مینماید که ایام دولت و اقبال و
 آوان نصرت و فیروزی جادو دانی اتصال با و ایضا صریح و ثنا گویان پیرایه قبله دین و دنیا مالک ملک
 صورت و معنی نیز بهت افزای ریاض جهان بنامی چنین آراست که گشتن صاحب قدرتی بهین گوهر تاج خلافت علمی
 حسین اقتراح سلطنت کبری پیرایه و شمع نور چهره اندوخته دولت اظهر معرود الهام آتی منبع فیض نامتناهی
 نظام اسم رحیم مصدر فاعل عظیم کامل خود فیروز بخت سزایه اشرافیت تحت عدل مهور عقل مجسم بر موج جود
 و کیم پادشاه نژاده منظر نواهد و بند کشور کشا است افزون تر است از اندازده ادراک و او ایام بشرداد
 عقل و افهام خفیه بر آنکه بشکر نگاری اقبال لایزال و پایداری دولت جادو دانی اتصال آوازه عدل بر
 دوام و صیبت نظام انعام بیدرغیش در بلا و عرب و تخم رسیده خط نشینان بر نامه عدالت کبر است
 و رقم بیگان بر نسخه سخاوت حاتم کشیده و تیزی تیغ آبدارش در میدان مصاف کله دشمنان بریده
 چون گوشت چو گان بر خاک هلاک غلامینده مخصوص درین ایام میمنت فرجام با اعتلاست اعلام نصرت
 نظام در عز و ولیم دار الحرب ساحل دریای شور که بنابر تنگناهای غیر البور و مسافت دراز و دور
 در پاسبانی زمان فعل فرساست لشکر اسلام تشنه بود و شور و خروش و غلغل فرخ اکبر انگنده چندین صفا
 اهل بغی بازگشاده خان و مان اشرار بیاد و نوا و ده منظم فتح نامدار در اقصای بهت اقلیم انداخته
 کارنامه سکندری در عصره وزیر کار نمایان ساخته معنای بخت بلندش در جمیع اسباب جهانگشاست بهت
 پیش کار است و فکر آسمان پیوندش در قیام برگ و ساز ملک آراست همیشه همکار ابرو بهار چنانچه
 بیج سیکه از سخن آفرینان این جزو زمان را محال نیست که حمیت طرازه محامد اطلاق فطری و شایر و
 تجانس کمالات ذات قدسی صفاتش تواند شد مگر ویراسته قادر الکلام که نقیض و نگار عبارات
 خاطر فریب رو و ورق را چون رخسار خوبان حور و شش بیاید و باب و رنگ معانی دلا و غیره
 حقیقه را چون قطعه بهشت برین فراماید و به صورت مثل من پندی نثر او کم بایه استعداد را چه سرور که
 این کار و شوار و به نوره این هر حال مشکل گذار که و و یکین برسم و عاقل بقای دولت روز افزون
 دامنه ایام سلطنت ابد مقرون با پیرا و با حیات را که چون ارجحه متناسبه با هم اتحاد و محفی دارد
 سامعه افزون جهان بیاید و تا لکه جبهه القیل این قلیل البصاحت در نظر جمهر بیان بارگاه خمر وانی
 حسن قبول با بدو بدین سبب سر با یکیمیا سعادت و دو جهانی اندر و سه شای که ذوال علم روز به روز

اول خط فرمان در پیش صورت بست به از اسم منگوش نگین یافت شرف به بر خاتم انگشت سلیمان حدیث
 شاهای که بود و چین نور آرایش به روشن همتن چو راے ملک آرایش به شایسته تاج خرد و اینست
 سرش به شایان سریر شد مبارک بایش به شاهی که خدایش ملک و دین توام داد به چون خضر نبات با و دانش
 هم داد به در گشتن سلطنت باقبال بلند به سروست که ز آسب خزانست آزاد به شاهی که شایش چو
 به تحیر شید به چون سرو سوزان قلم بر بالید به از جوش بهار گشتن آقبایش به در ششم مخالف خره چون غار
 خلیل به درگاه عالم پناه شاهی سکه الدوام به گاه سلاطین آفاق با دیتی آفت و الهدا لا مجاد و قمر و صوم
 متضمن منشآت و دیگر ویران نکشته شیخ مشایخ پنج صنفی صنف اول تا هفده به پادشاهی
 و فرمانین مطاعه و دیگر استاد و خاتمه فرمان بنام عزرا نیده و داد و دان و دستوران
 خلاصه جان نثاران و بهر اخباران تفاوت و خامان را دولت اندیش قدوه خیر انوشان عقیدت کیش
 همه را به اسم اخلاص شعار سلیم الاسلام عزرا را به به سنگه تبوهات با و شاهی مخصوص و مبایه بوده
 بداند عزرا شسته که درین هنگام فیض از تسام و به جواب فرمان عالیشان باستان فلک نشان را سال
 داشته بود و از نظر اشرف از شت موقوف و شت از تنوع حال تلکوکن نظام الملک شل بند خول
 و غیره از شیواس شفاوت که راے نظر مصلحت ملکی بسال آینده و مقرر گردانیدن داد و دان و را به
 راے سنگه و دیگر بندگان خدمت قرار بخش هزار سوار تباخت و تاراج و حال تلکوکن با کجایه و نگاهداشتن
 به قطب الدین خان و لودینان بر اے تحریب حوالی کوکبه و دیگر تهاجمات انمقور و اتحاس رسانیدن
 جهازات و غزبات از سمت احمد آباد به سر بنادر اشقی معلوم راے عالم آگشت و اینمغانی در جناب خلعت
 و جهانبانی پسندیده آند از آنجا که قبل ازین بر موقی ثمر آن سزاوار عالفت نمایان با مارت و ایالت
 پناه مهابت خان ناطق انجا و حیات الدین خان مقصدی سرکار صورت فرامین سعادت آیین گشت
 صد و بیافته که نسید و استمالت مخمزی نه میداد که که نموده و او را استعمال حراجم با و شاهی ساخته تا هر قدر
 غراب جنگی که سامان توان داد به سر بنادر و حال آن بد مال بفرستند یقین که مشار الیها عزرا بان خبر
 را امیدوار غایت معلی گردانیده و زر که بر اے سر انجام عمل و فعله غرابهاے مذکور در کار باشد و او
 به تحریب بنادر و حال و غایت مال و مثال آن تلکوکن بیده افعال خواهند و ستاد انظار ملا خرم
 فرستاده عادل خان در جواب حکم انتزاع بنادر تلکوکن بیجا پورانه غنیم مقصود به موجب نوشته بخان مذکور
 اینمغانی را که از جمله پیشکش با و شاهی معاف شود و مقرر گرد و که در تها مزبور جمعیت خان موی الیم بوده
 باشد خان مسطور را بهجت گزین تلکوکن بیجا پور فو به ترشیت داده بیابین میفرستد و با سپرد

مردود از حقیقت قلب اتفاق بینا بدین فصل زینت و شوق اقدس پذیرفت و بخواهیم که آن بنده دلاور آن
 در پانچ اینمقدمات بلاخره بر داوره نگارباشن اوقات تفریح مهاله پیش نموده داشته و آنچه در جواب نگارباشن
 مسعود در قوم گردانیده نقل آنرا بحضور پیر نور علی ساخته و مقدمات که بتقریر محمد ابراهیم و گویند بنده شد
 بود که کرده آنها را با یکدیگر از برهمنان نکر که خود با بنی فرستاده در حضرت خلافت در وجه استخوان یافت
 حکم جهان مطاع صادر میشود که چون از پیشگاه سلطنت آن شایسته اقسام حضرت فرمان شده که بجان شمشاد
 بنویسد که قاضی را که آن مقهور شرف گشته اند و انتزاع کند خصوصاً بناد و تلک و کن بجا آورد اگر چه پانچ خان نکر
 آن حال را از آن شقی مردود و متصرف تواند شد فیما و الاسال آینده بتایرات ربانی و برکات خون
 انسانی آن صیقل الطاف بجه پایان بحسن سعی و کوشش بکرمه تصرف در آمد و مقدمه فرستاد آن قلیب ملک
 شریف و کبیل خود با بر سر خواجه ابراهیم بر استه انتسابه فرام بیکران و قصد ارسال جوهر پاشا
 سپهر نشان و ارفع را به سرانجام رسانید که در بدو بموقف عرض ابراهیم رسانیده که از رسیدن آن ملک را که
 و کبیل سپهر است و در میدان سترگه تن رسیدند آنها را اطلاع و القیاد آنها نمود و بتدریج آنها را به
 که ارم فرستاده بعد ازین آنچه قرار خواهد یافت معوض داشت خواهد نمود و شمس فرمود باید که آنها را
 استمال و اسیر و ابراهیم بادشاهان کرد و انبده آید آنان کند که خدایگار و فرمان بردار باشند و او را در خواهی
 بجا آورند اینها معوض داشتند که درین زمان سعادت اقران در جواب فرمان والا نشان باستان ملاک
 پاسبان ارسال داشته بود و از نظر اشرف گذشت و راحت نمودن داود خان و ابراهیم را به سنگه
 که پیش ازین آنها را با چوکی از بنندگان درگاه دولت و جاه بخت تحریب ملک غنیمت نموده به
 محال نوای قلعه را به کوه و کدایه و سوختن و چاک بر آب ساختن بسیار است که آن قلیب مضامین
 درون غریزه و بدست آوردن اسیران و مویشی از آن سرزمین و بنیبت و غارت پر و افغن
 قطب الدین خان و بعض محال متعلقه آن مردود و طایق گشتن پداو و خان در پادشاه و سواری کردن
 خان مذکور بجهت نوشته آن زنده متولد آن بر سر جمعه از مردود سیواسه شقی که در محال پالین
 چهار قلعه که یک از آنها که است اقامت داشتند و جنگ پیش آمدن آن جمع واجب القمع و محاصره
 خون آشام گردیدن جمعه کثیر از آن مخافیل در و سکه بفرار نهادن بقیه السیف بسمت کوه بکوه
 و تعاقب نمودن بندها به اطلاع شعار و پناه بردن مردودان بقلعه مذکور و مصدر تردد است
 نمایان شدن خان موسی الیه و همراگان او معلوم را به عالم آرا گشت و جوایب حسن خدمت
 و تر و در تلاش و سعی خان مسعود در حضرت خلافت شد از راه غایت و بنده تدریجی مثال شرف

تمثال محتوی بر مرصع و لایه نام خان مذکور که ارمیت مدد یافته و تردد آن سزاوار مرام مسل گرده دیده
 خان مذکور را با اقبال آن مفتخر و مباحی سازد و از آنکه خانه را دلائق انصافیت کند و رام سنگه بموجب نوشته
 آن خلاصه خواند و آن جان نثار در باب خان مرقوم بعضی معطل رسانند و قبل ازین جمله الملکی جعفر خان نیز در
 اقدس گرده انیده بود و از روی بند پروری بآن عمده و زراسه رفیع الشان حکم نمودم که عوض محال
 صوبه مالیه بر گنه جنید و دیگر برگشت تعلقی چکه حصار که متوطن اوست من ابدی از فصل خریفه ابدی
 تن نماید میباید که خان مذکور را بر عوالم و الا مطلع و آگاه ساخته پیشتر از پیشتر سرگرم خدمات بادشاهی گردان
 بموقوف عرض اینج در آورده که آن هدایت و ارشاد و جواب مقدمه شوالیه و سر بلندی نیافته و مرصع و
 کمترین که بطریق تجارت با بخارفته اند تا حال نیامده و قول و فعل ابل که من شایسته اعتماد نیست و بعضی از
 وضع پذیرفت حکم جهان مطلع صادر میشود و چون درین مدت عادل خان توفیق اشغال احکام مطالع نیافته
 بار رعایت احوال لازم و مقیم باشد اگر آن عمده را چنانکه دولت خواه میداند که قلعه انجا بدست آید و کوشش
 که در کشایش آن باید که در بنده و سینه بند بنیاد استانی سوکنند و در خدمت داشته که از مضمون بر ندرت
 فرمان شده بود که چون موسم هم نیامده بر شش ماه نیست میباید که زود و زود بر سر کار برساند و فزونی
 بجامع حقائق جامع رسانیده بود که هرگاه جا و مکان مناسب براسه اقامت اختیار کرده شود و تمام سال
 تردد می توان نمود و الحال مطابق مروض هم قلعه در محاصره است و هم تاخت و تاراج محال عظیم بدال
 بالفصل می آید معلوم آن شایسته مرام به پایان باد که چون لشکر شهر و استان قیض نشان در موسم
 برسات و دست از کار و بار میکشد و جهادنی اختیار مینماید و نظر برین مراتب و در شش ماهی موقوف
 متکلمان عقبه سپهر مرتبه گرده انیده حکم الشرف صادر شده بود و لیکن با بدولت و اقبال و رعیت و نکال
 قلعه نظر آباد و گلستان را متفق گرده انیده ایم پیدا است که آن سزاوار از لطاف بیکران نیز در هر وقت
 آنچه لازم سر انجام کار خواهد بود و مقتضای تدبیر مناسب و اندیشه درست از قوه بفعل خواهد آورد
 و مروض را محفل و بیکار نخواهد گذشت فرمان قلعه واری شجاعت شهادت سلطان علی بنیاد
 بادشاهی امیدوار بوده بدانند که درینو لاحفظ و حر است قلعه کلیان از تغیر عید البنی با و موقوف فرمودیم
 حکم جهان مطلع لازم الانقیاد و احب الاتباع بر قصد و روی پیوند که بعد و حصول حکومت موصول این مثال
 که ارمیت تمثال با بنی شش ماهه و در محافظت و عمارت قلعه فرمود که سرحد چیا بود راست کمال آگاه بود
 پوشیداری بیکار بوده و قیقه آن دقایق تا مرعی نداده و احشام قلعه را بتوزک تمام گاه دارد و آن احوال
 تو بخارفته و سار که اجناس قوه و خیره کند و گنده را بر دقتی ضابطه مقرر در حصار فیه هر قدر نماید و احتیاط

کنند که در قلعه ذخیره کم از خراج یکسال نباشد در بنیاب تاکید تمام داند فرمان قضا در بیوقت فرمان
والا نشان صادر شد که خدمت قضا به شکل پور و غیره من اعمال سرکار سنا پور و قرض آباد و مصاف صوبه
دار الخلافت شاه جهان آباد از انتقال قاضی محمد حسین به شیخ عبدالحمید ولد شیخ عبدالسبحان مقرر باشند
که یکمینی به پور اندام آن به پور داند و در نشر شرعیات و قطع و فیصل قضا و معاملات و رفع و دفع و عاوی
مضمرات و عقود و انکس بلاولی و تمت ترکات و کتبت و سجلات و تحریص و ترغیب مردم بطاعات
و عبادات و اقامت جمع و جماعات و اجراء حد و توقیف اموال غیب و ایتام و تعیین اوصا
و نصیب توأم مساعی موفوره بتقدیم رساند باید که حکام و محال و جاگیر داران و کمر و ریان حال و استقبال احوال
قاضی آنجا و اندام و امانی مذکور را به تصرف عمومی ایله و اگر از دواصل و عطا قاضی و تبدیل بدان راه نهد
و اغلب بالوجهات و اخراجات مثل قلعه و پیشکش و جریبانه و ضابطه و محصلانه و دار و عکار و دیگر و مقدس
و قانون گوئی و ضبط هر سال و دیگر از رعایت و کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی مزاج نشوند و دین
باب هر سال سینه خود و نه طلبند و اگر در محله دیگر چیزی داشته باشند از اعتبار نکنند طریقی جمهور کنند
و شولین آنجا آنکه خط و اوقالات و سجلات را بجز و در وقت ششم فرمان پراچم عده را چاه و قناره
و زبده فاضل کار آگاه راجه به سنگه توجیهات خاص اختصاص یافته بدانند که عرض داشت که از سبب پور سال
داشتند بود و در وقت پور از نظر اقدس گذشت یقینیکه تا حال از احمد آباد روانه پیش نده باشد باید که از راهی
که مناسب داند به خدمت تمام رفته و در دستگیر ساختن آن آورده و شست او به مساعی جمیل بتقدیم رساند
و موجب خجاسته غلیم خوش و داند بتاریخ هشتم شهر شوال بنوامی دار الخلافت شاه جهان آباد خواهم رسید
از عرض داشت فرزند عزیز جهان پیوند محمد سلطان بهادر که در پانزده روز از راج محل رسیده ظاهر شد
که نیز دهم رجب در میان کوهستان جمع راجه پوتیه سوا س راجه جهان سنگه بنیدیل بر حضرت آن فرزند
ترک جملای شکر نظر اثر نمود و روانه اینطرف شدند نمیدانم که کنور راجه شده که با خواست عاقبت
نیز ایشان اطلاع بر اخص در دست آن عده راجه است زمان چنین اوده مناسب کرده بر تقدیم
که از جانب فرزند سعادت مند در بانی و حمایت نمیدید بایستی که با نده و دولتخواهان خیر میباشند
یا محبت ماحض داشتند بهر که تا آنچه میفرمودیم محل می آورد و بهر حال کنور خود خانه را داشت و خاطر
آن دولتخواه پلا اشتباه که پیشین با بسیار غریب است در میانست تربیت و ارشاد و که باید خواهم کرد
اما آن عده راجه که در وقت اخص و بندگی او هیچ شبه نیست جواب بخاطر آورده عرض داشت باید
که هرگاه در وقت کامینین که کتبا از بنده می شنیده باشد تا چند بگیریم و با فضل پانها چه سلوک کنیم

مخلصان خلیل الله خان بست و یکم از مدائن روانه بکمر شده شاید که تا حال که بنفتم شعبان است با آنجا رسیده باشد ایضا کفایت شعاع مصلح الاسلام رسکداس بر محبت بادشاهانه امیدوار بود و بدانند که از آنجا که جنگی بهمت و الا و تمامی نهمت فلک اعتدال بران و یاد آبادانی و معموری ملکوت و استغفار و حال کاف و عایا و عامه بریا بدایع حضرت آنرید گارجل ذکره اند مصروف است و درینو لا بعد استفسار حقیقت عمل پرگنات خالصه شریفه و تنویداران اند کار پردازان پیشگاه خلافت و جهان بینی بموقوف عرفی اشرف اعظم رسیده که اسما سه پرگنات ملک محمد و جمع کثرت سے مواضع پرگنات را در آغاز سال نظر بر حاصل سال کامل و سال متصل به رتبه قابل زراعت و حالت استقلاعت رعایا و دیگر خصوصیات در استقلاعت شخص می نمایند و اگر رعایت بعضی از و باین عمل راضی نمیشوند آنرا انجام رسیدن هر دو حالت بعمل جریب بانگوت تشخیص میدهند و در برین از قریات که قرار علان کشا در آن آنجا را پریشان حکم بقضاعت میدهند عمل غلبه بخشی بقدر نصف یا سوم جمع نمایند و دیگر کمتر و بیشتر مقرری سازند و در آخر سال مواضع جمع نقدی موافق ضابطه و معمول است و بدین خود و قبولیت که در بیان و دستخط قانون گوین و چون در همان بد فتر خانه معالی ارسال میدارند لیکن سر رشته اراضی هر پرگنه اند پرگنات باقیمد هر دو و تفصیل اجناس خریف و بریم بدین عمل که در سیالگشته چه قدر جنس کامل بوده و ناقص چند و در سال حال نسبت بگذشته بزیادتی و کمی چه تفاوت شده و تعداد در آنجا بر موضع تقریبی مستأجران و رعایا و غیره بد فتر خانه معالی نمیرسد تا کیفیت بر عمل و پرداخته مقصدیان آنجا که پس از تشخیص جمع محله میدهند از قرار واقع ظاهر شود و اگر آنها بحقیقت قرار علان و هر دو حالت هر قدر قرار رسیده از راه جز و رسمی عمل نمایند و سعی در هر دو رسم ساختن اراضی لائق زراعت و فزونی کشان در کامل بکار برند پرگنات ابا و معمور و رعایا و فخر حال خواهد شد و زیادت و در حصول پدید خواهد آمد و در این صورت اگر آفت از آفات رود و در آنرا که کثرت زراعت نقصان فاحش در حاصل را در نخواهد یافت حکم جهان مطاع عالم مصلح بشرف حمد و رحمی پیوندد که بحقیقت هر دو از دیهات پرگنات متعلق بدیوانی و امینی خویش دارد که اراضی لائق زراعت در آن چه قدر است و از انجام هر دو چه مقدار و در آخر هر دو چند جنس کامل و در هر سال چه مقدار میشود و موجب هر دو در نشدن اراضی منلو رعایت و نیز در سایه که در زمان سعادت نشان بادشاه خضران پناه خلد آرام گاه علیین مکان عرشش آستان و دیوانی را به تود و درل دستور اخذ حصول چه بود و وجه سایر موافق ضابطه قدیم است یا از سال بیوس مبارک زیاده بران قرار یافته و مواضع ابا و چه قدر و ویران چند و باعث ویرانی چیست و پس از دریافت کیفیت این مراتب سعی در از و یاد آبادانی و دیهات ویران و هر دو رسم ساختن اراضی قابل زراعت بقول

سلطنت بادشاهزاده عالی نسب و الاقبال با وزیر سعادت نشان سید احمد خان و بسیاری از نامیان عالی قدر
و اعیان دولت پادشاهین فرمودیم مخالف دین و دولت و معاند مذہب و ملت بعد استماع توبه عساکر و
مأثر طاقت مقاومت و استطاعت مقابلت در خود ندید زمام اقامت و قرار و خان توقف و اصطبار از
دست داده صبر و شکیبائی شمرز یا نگاری و شرمساری و فراتر پنج رالی و دستگیری و دست از تنه عار بهر است
شکست شکوه بفراتر با آنکه بقصد جنگ صف معین شده بود و از سامان و سرانجام قلعہ گیری توپها سے کلا و کج
جزو عظم قلعہ ستانیت و در مرتبه دیگر چندین از ان باب که کوه سریشک کین بسنگ هندوستان بهشت نشان
کوچدار و نیم من بلج میشود و با شرم و جفت گاو و گاو میش آنرا بکشتن و خواب و با تو و بداشت و در عرض سه ماه قلعہ
در محاصره داشته تمامی محصل آنرا نیست و بکلی سراج آن فلکست را متصرف گشت و پس از آنکه غلہ و علوفه آن
سر زمین تمامیت انجامید و فصل زمستان در رسید و اسب پیکار در دماغ سو و اسب غنیمت غنابت و خیم
و اندیشه کارزار در سوید اسب دل خضم نیم پدید آمد و افواج جبارت افتخار قلعہ و اسب پیکار از بهر است
بعد و صحران قلعہ فرستاده سالاران خود و قلعہ آمو و دستم خان و طلیح خان با بار بلی از لشکر اقبال در محصل ساخته
مقرر گردید و ایندند که بجای و در عذاب رسیده توقف کردند اگر جمعی از مخالفان بار آورده بجای و بهو صحران
بر پیش آمدن جبارت نمایند فراسے کرد و در کنار این بجای نهند و دمار از روزگار این اشرار برآورد
چون سالکان ملک خواسته ناهنجاران منج فملالت بر طلب عد و تعین یا ننگان مطلع گشتند و مرتفع فلیحان
سید سالار قوری باشی و تمامی خانان و جنگلی سلطانان و جمیع مینک باشیان و نور باشیان از غلام و قوری
و جنگی افغان پیکان سوار و پیاده و بنظر شریف درآمد و باشند با تو چنانچه پیغم رسیده و در کوشش خود و صحران
و در مرتبه و غنابت و در اول وقت در اتصال دیگر لشکر مینک که پیشین تعیین شده بود و دانسته
مقرر گردید و پیش و غنابت شیران پیشه پیکار و ننگان دریا سے و غنابت فاضل از مضمین صدق شهن گم
فته قلعہ غنابت فتنه کثیره با تو ایستاد و در راه پیکار نهادند از انجا چهار فرسنگ راه و در نور دیده و بجای
قوری شاه میر رسیده نصف النهار که جمیع اقبال قبلان و شاه ادباده بران بود و در آوار گشتند پس از آواره
آر اسب طرفین و اسبال بنیدی جانین هنگامه قتال و فدا ال گردم گردید و تنور حرب سارانه آتشین بر کشید و بجای از
صدقات ستم ستوران بیوقوف رسیده در روز و شش روز و سیمایسان شب بیدار گردید و قلعہ و جنگ بجای
در تنور انجا نمید بر کنار سے و بنیادی و بهرنا جیتی و مقتدری و هر طرفی و چو بجای و بهرنا جیتی و قلعہ
و البته پیغم و پیغم وانی و نیزنگی تا پیکار آسان است نسیم فتح و صبا سے غیر فوری از جانب لشکر پیغم وانی
و زید چاهان لشکر اسلام و غازیان نصرت فرجام بجای سے و درانه و صحران سے گردان گردید کان بر عقل

و درین راه از جا و رگور دند و آفت زردگان باد نخوت رو بهر کمیت نهادند و تمام توپخانه را به طرف او بیا س
 این دولت ابد است و در اندام موس پرستان و غیرت و ستان بکنجا س وقت به تعاقب پر و اخذ و چون
 روز او بار شد زمان به تمام کمیت رسید و تاریک ولی ایمان به کائنات شب قرین گردید و در کار بر باغ اعلی
 آنان به قیامه السیف طلعت و حیدان نصرت مندر و دلیران سعادت پیوند و فرسخ تعاقب کرد و بهر مسکن و رحمت
 نمودند و پس از آنکه میان اقبال نوید فتح و حقیقت حال بمساع بسیار مجامع رسانیدند نیایش قادر پر کمال و
 ستایش همین متعال بتقدیم رسید و مناسبت قضایا شیر و اسیر اقرار و دستور سعادت نشان صادر گردید که چون
 بفضل و کرم قادر نصرت بخش چنین فتح عظیم نصیب این نیازمندان و بے نیاز و مستمند و ادار بے ابتداء
 گردید و کار باد و گرد و وقت است و در ستان نزدیک رسید باید که آنقدر ند اقبال مند و زیر پا بند نیست
 از تسبیح قلعه باز دارند که کرم کار سازنده نواز امید اینست که آنچه امسال از قوه و قدرت سپاه فیروزی
 دین فتح نمایان معلوم جهاتیان گشته بتوفیق اللہ بس ازین در کشایش قلعه و در دیگر فتوحات بکزین
 و جبهه و همین طرز می جلوه ظهور نماید چون مقتضای حاجه فاسم که ابلاغ صحیفه الولا و تبلیغ انچه با و مرسل گشته
 کار سے ندارد و خاطر و دوا تاثر فو امان دریانت حال خیریت مال است بزودی اجازت انعام یابد
 و السلام ایضا تا صاحب قلم از فیض جو بسیار غنایت از لی با بر از مطالب و اطهار بآب ترشح است
 و لوح قرطاس بکار مقدمات محبت بار و کلمات صداقت آثار موشح ذات فرخنده صفات سلامه خوانین
 بایند بستان علا و خوارین رفیع الشان قلم و نه نازان دولت عضاده و دودمان شوکت قره با صره عظمت
 خرد نامیده مشمت بدین ساس رفعت شمس فلک غرت مورد الطاف نیر و ان شمره شجره گلشن بگلزاران
 خجسته خزان و است ایام سلامه و عزت از ناسناست زمان محفوظ و از بالست و دوران محفوظ باد
 رقیبه الوداد و صحیفه الاتحاد که مصحوب مندر محمد ارسال یافته بود در چیکه در و از السلطنت لاهور از پر تو
 ما چه ریایات نظر آیات فرخ تازه داشت رسید بر مضمون خلعت شخون آن آگهی پدید آمد اما از
 مضطرب غالی بود و نیز آنکه خبر از کیفیت جریان حال جسم مال واقعی نمیداد و بفرستادن نامه و نانوشتن
 حقائق اوضاع و احوال آن دیار و بے یار و استیجابی فرقه ناسپاس حق ناشناس گمانی و بیگانی فراهم بود
 چه بناس اولین بر اتفاق است و اساس دویکی بر عدم وفاق و حال آنکه هر ذره وقت مصداقت است
 نه هنگام حاضرت بهر کیفیت چون متحقق شد که فرقه طایفه و فیه طایفه از باز پرس روز جزا و سلطوت و برگزین
 گیرند و یکلک یا اغراض که شیهه قبیله استیفاء نیست نموده و از حقوق ملی نعمت خویش چشم پوشیده بر بعضیان
 بر آورده اند و نسبت با خلیل از پیله راه رو بهر مسکک بے ادبی شتافته مصدر او ایام ناهنجار

در پیل اعتدالیهما در روزگار شده و کار بروی نعمت خود بمرتب نیاید ساخته اند که خبر قلعه مسلح نگاشتنی مکنی در
تصرف نمائید و بنوعی آن را بکن و غلبه آن مسکن پامال نوازید و دست خوش و قانع گردیده و عرض
تاموس از بنایب و فضا زفته و امن و آمان بالکل مقدم گشته و کار بجای رسیده که از سادات کرام بیت
بنوة وفرة ایمن رسالت اند و بجز متنی بجا و صحت تنول زیر امضا و محبت اینان ابرویلیج او احوال واهی
و خرد و اطلاع احکام الهی است جمیع کثیر و جمیع غفیر بقیل رسیده تا بدید گران چهر رسد بنابر آنچه بقتضای عدلت
و مروت جانبین و نفوذ و اندام شایسته بنسارت نیامین و چه بقتضای جمعیت دین و رعایت ملت متین
و ترجم بر حال مسلمین و چه از راه ادا و شکر نعمت قدرت و استقلال که این دو جهان و دوا از بهشتیان بعضی
نصیل شامل و لافه کامل باین نیامین و درگاه درگاه خویش گراست فرموده از خوانین روزگار بجز بکنت
و شکوت اختیار بخشیده اند و از ارباب سلطنت و اهوریدار الملک کابل نهفتند و فرموده چنانچه آن بلده بکنت بسته و در قمر
شهر بیع الشافی مطلب بقیمت هم خرد و دوا ماه مور و اعلام نظر انجام و مستقر اند و در نظر است که بکنت و ذرة
الحتاج سلطنت عظمی خلف الصدق خاوت کبری فروغ و دومان شمت دنا داری چراغ خاندان شکوت
و بختیاری مودید کار کار نظر بخیر تصور تا مدار شاهزاده و خاندانش را بالشرک بسیاران و شمشیر بیکران و
سامان بسیار و سر انجام افزون از شمار که لائق این دولت خدا و ابد بنیاد است رحمت نمودیم
که بدخشان و آند اگر این گره پیرایه جمعی را در پاید بنهار رساند و جزایه نکو بید که در و نایب
اطوار اینان در کنار نمند و لا متوجه پیش شده تنبیه با عده فساد کشش و نایب بلقعه تنه اندیش چنانکه المانای پنج و
بروشان و چه اگر گره کافرستان که بر زمین پوران سلاله و دومان چنگیزی فرا هم آمده و تنبیه بهر پا خورده و خاک گردان
دولت خود گشته اند و از دهر گونه ادا و سکه که آن در ورج دولت خدایش کن بر انجام آن کنایه
قیام نماید آن اختر برج کامگاری و دوا را بمرتب مقصودی و تا و را در چه علایا تصور نمود و بجا بانه بار جاع
مطلب بهنگامه آرا بکشتی و با اطلاع تادب و وثق افزایه بیکرنگی گردند که با و شاهزاده کامگار بهر
تجویر که در ادا اشاره و در و بوجوب حکم اقدس و ارشاد مقدس کار گذار است بیکرگاه سلاله و دومان
مجد و علاقه نماند از خرد و علاقه شجره و بختیاری شجره قره کامگاری شمر و گری خلف آن در و در ورج
دولت شایسته فرزند آن کوکب مستیز ساسی سیاست بمقتضای مال سگالی و عاقبت اندیشی بیکرکادی
که نیامین است اعتماد نماید و از پیشگاه حقیقت انواع رفعت و اصناف عظمت جلوه ظهور و هدایت
آن صدر نشین محفل اعتدال که عقل و در بین و خرد و صواب گیرین دارند و سر و سر اند با قمار و چمنشان
عاطف و سبب باین شفقت اند چون صورت بند که دقیقه از و فائق زفاقت و صداقت غیر مرغی شود

پیوسته گلشن دوستی و ولایتیاری و فاسرین با دنامه شایسته ای حضرت صاحب قهر ان شانی به
 شاه عباس و علی ایران نوشته محمد شمس خان هزاران شتایش و زوایان نیایش ذاتی را سر ذکر در کبریا
 نیل آه حد بار بار و نه بالا به خدیو و عذر کار نه احسان پیش را راوی و نه انضال پیش را راوی گوناگون منتقم
 پیچون منضیل پیروز را رسد که امتیاز بخشد نوع انسان را از هر چه باقی وجود رسیده در بد و نکون و ایجاد
 که با فاضله نعمت او را که دستداد پس برگزید جمیع را بتفاد در جات بر وفق استعدادات بزرگ است
 فرمودن مرتبه رسالت و عنایت نمودن منزله سفارت بر اسیه بیان سپیل رشاد و تبیان طریق سداد
 و عطا فرموده سلاطین عدالت آیین و خدایتین صواب گزین را خلعت خلافت و کسوت نیابت بیکست
 اجرا سے ماموریت ناموس اکتد نقل با انضاد مقتضیات قرطاس اعدل عقل و ضبط در ربط بلاد اصلاح
 حال غیا و دروغ قننه و ساد و در و ذنا محدود و ملایم غیر محدود از حضرت معبود و بقلله دایره وجود و دایره نقله
 که در وجود صاحب غرض مورد و واکاس مقام خود مخصوص و متفرد از کمره قدسی شکوه انبیا رسل بر سار کافه
 و دعوت عام و تقوی به بلاکل متکاثره و مجزاست ستمه و افزه و تکلیف فضائل علمیه فایده از احصا و غایه خارج
 از استقصا قافله سالار به نمایان رہنا سے قافله سالاران بیشتر معویب جامع جوامع انوار پس اینده پیش
 قدم موخر مقدم و بر آل اطهار و صلی الله علیه و سلم که عرایا سے طنائی معارف و منبع نه در ارض عوارف
 خورشید انوار نبوت و در ظاهر سرسبز ولایت اند بموجب نظام مستطالات نمایندگان اند اینده بهیبت حکام انور
 اهل البیت و دیگر که طعنه ساخت می اینان از دنایت بری و از لوث و ناست مورا است و بر صاحب
 انوار که او که آبر و دین و سبب ایمان نور یقین و حافظان شریعت غرا و اقلان طریقت برحقا
 در افعال قوا و اسلام و ایمان اساس کفر و اظلام اند خصوصاً خلفا سے را شایین محدثین که خدا را بر
 دین حقیقت و چهار رکن است میباید که فانیان بقا سے مطلق را قاده و قدوه و مستهاکان حق را ساده و
 اند و هر که او بموجب تقوی و حکم و تعلیه له الله و اما وینش صحیحه عقیده الانافه عقیده متدبر و استعدلی از عدلی
 و کائنات الله از الله بسبب خفا و بر پیچیده و شیعیه و ضعیف و تنفر و متعفی و متدبر و تنفر و متدبر و تنفر
 شد از ان قدر و انداختار و تعلیمی که فضل آنرا خداوندان فضل شناسند و تمانه با بر آگاه دل انگال
 حقیقت پیوند و حقیقت شناسی و شناسند حقیقت نیست که خالق اشباح و بار که ارواح را بر آگاه
 و در بر این در انفا سے هر قیل و قالی حکم است که نظر در بر این را با ورا که آن آشتی سے قیست و در
 ابداع بر اعراسه لطائف معصومه است که هر شجر باغ خرد و در درک آن روشنی نه پیدا است
 که عالم عاقل را بر تقییم و تنبیهی را بغیر تنبیهی مناسب نیست پس پیش آمد کرده تسلیم و رضا

اولی و استقبال مرغوب بشکر و سپاس اخروی لهذا در واقع باطل و حواشی ناله در حالت خسر و حجاب جعلی است که در این
 مشاهد این دین دار بیدار پر غماز نیست پیرایه بقا و قرار بقدرت است عدم استیلا و موافقت بلند و صلیح سودمند
 مندرج در نامه و رسال صحیح و مفید رخا که در معنی انجیلات جاودانی بوده از چشمه سار راستی و راست گفتمانی
 و غلامی روحانی از شاخسار درست کرداری و خاطر حق برین حقیقت گزین را در افاضه آن جزو امرات نسبت
 پدر فرزند و در محافظت قول بنی مادی که نفس مشغول بکلمات الدین الذبیحه باشد فرضی متولد ز نظر قرار پر جان
 نه ابتلاع اقایل نادانان و اناناسه هنگامه جو و سفیهان اهل اتماسه میسرند که کمیت است این همیشگان
 به سرشت گم می باز از فرشتگان است نه اندیشه مال کار و لی نصرت خویش با فراد و راز کتاب اینجانب از ان منبع
 آگهی و هو شیاری در دنیا و شهر فلاح و بخت و در بعضی است و تخریر از ان از همگی نیز میا از طبقه فرمان روایان و پادشاهان
 اقتضا و صد نشینان از انکه اعتقاد که نایت وجود این برگزیده با سبب پروردگار و بزرگوار که دایم آفریدگار
 انتظام رسد که کائنات عاقلیت و نگاهبانی مخلوقات است نه بالذات خالی پیوستن و نه در سلسله است جسمانی
 فرد و نفس و محتاج به نگاهبانان گشتن وقوع یافته بر مقدمه مقدره و وجود تلقی تقدیر است مقدر به پیشانی عاقل
 حکم بر و ان از تعصب هریشی بنوشتی و هر بهار که بخوانی و هر فصلی بدو رسد بصبر متبع اجر و رضاء
 مستوجب حسن جزا و ال میرو و بنا بر مودت قاریه و خلعت مستقر که در عالم اشباح ظلی معرفت از ایزد عالم روح
 است و میان خدایت تر بین این والا خداوند و سالابین نصرت آئین آن و در میان سالابین
 نسل متوارث حسب متعاقب بسیار که با دجله می نیست مانوس آنقدر زنده زاده بر خورده و از کامگارانه بلند مقدر
 بهین که هر درج و ولایت و عظمت و معین اختصار هیچ شکست و سلطنت نقاد اسلاماب طیبین سالابین
 طاهرین پروانه می شود معین متعال و قادر و فو الجلال این جلد می میون را بران می شود و در میان مصطفوی و اولا
 خاندان مرتضوی مبارک و فرزند که و اناد و از شناخت مقدار و اداسه حقیقی فریق سپاس گزار می تریم و غفلت
 بارش و سپاس عظیم الشان الرحمن الرحیم می هم الرحمن الرحمن فی الارض می حکم من فی السموات و تر که تعصبات
 و اغراض عین ان تا هم بر حسب اقتضا و حکمت و اغراض و فو ان بر اجم بر طبق تقاضا می معلوم می شود انتهای امور است
 بهدایت او هر آنگی و انزجار از منعیات بد است کلمات الهی حیل وافی و نصیب کافی که امرت فرماید و از تقدیم
 مراسم شبانی و اقدام بر لوان هم پاسبانی که مقصود از سلطنت و فرمان رواست و معنی بهرست و کشف کشفانی است بهر
 کامل غایت کند چون بموجب کلام بانظام صحیح اللفظ حسن المعنی متعلق سر و قدر ایل بیان اشرف بنی خاندان کلام با رع
 و کلام رسول عن عیته و فر پادشاه ال بقدر یکت شود و پیشانی باز از قدرت پروردگاری و سخط باری و در اسلام
 بتوقیع حق آن مراد باید دانست و رسیدن بر خود داری با تقصیر و معصیه و در انانیت و انانیت فی الارض نیاید و انانیت

واضح گردد و سپس سالک آنها سے وقایع یومی و منجی ارسال رسل و رسائل بر سبیل متابعت و توالی مسلک باشند
 از بار خداوند آفاق و آسمانی به نسایم غایت یزدانی شکفته و فرخنده باد اینک مشتعل بر شمع بلخ و پندشال سبیل
 عالی اساس و ششانش خارج القیاس حکیمیه که از نظام مسلک کثرت بوحشت قهری هر چه با مسافت و مسدود انجام
 دار الملک جمعیت بعدالت جبری مندرجات خلافت بر سر نیابت افروز مقتدره است حکمت و قیود و دست و قدرت
 نیابت و بر صاحب فرموده مصلحت عمیق او مالک الملکی که توان حق یک بیک شورشانی در بر انداختن دیگر از فواید
 طهر اے غراس قدرت یکمال اوست و افزاز سزاوار غرض و اذلال مستحق نیابت غفران عفو عالی و اجلال اونه
 بابت بر شمع و در کار و در تقدیرش لغو را بار اگر نه حق است با تقدیر فضل است و اگر بر انداختن است بقدر خاص
 عدل اسرار مبادی و حقش از احاطه عقل بیرون و رموز آثار و غایاتش از حوصله فحول انزوی و خرد از
 احصای نهایش قاهر و فهم در استقصای آلائش خاصه و جبرش مقدور و در شکستش میسر و بیست بدین دید
 و دریافت کجا طاعت ستایش و باین قوت و آلات که استیلاعت نیایش لایم و دست از ان باز داشته
 با و اسر مطلب گرا بید و همیشه و پوشیده نماید که چون دوستان از فیض شاد انگیز انبساط آفرین یکدیگر سرکشین
 و بهجت فرین گروند بنده و علیه بگذارش علیه همیشه و موهبت علیه و نگارش فضل نیل و احسان خیریل که چون
 زبانه فرخنده نشان از دهنده بے منت و نجسته با منت با داد و در و اح پر فتح تا کتاب رسالت
 خاتمه نامه نبوت شمعین معوج و ریای قدم نیابت در وجود عالم و آدم واسطه انعقاد آفرینش منتخب مجسمه و انش
 ویش کشاف سرانگه آسمانی و مفتاح خزائن آسمانی حرات حقیقت اشیا و حد نشین فحول اینها شمس و ارض
 قلاب قوسین رتبه انوار سے نشانی در محرم خلوت و سرای علی مع الله بیدار دل حقیقت آگاه قدرت و رسالت پناه
 سلسله الله علیه و آله و سلم نصیب این نیازمند درگاه بے نیاز شده فرخت افزای خاطر خطیب شمره
 شجره ختباری شجره شمره کامگار می صفوه و دو دان اسفوی علاء خاندان حر تصوی قره العین ابریت نور حیات
 سلطنت کوکب سقیمه ها سے رسالت وری برج عظمت فرزند زاده کامگار بلند مقداره گرویده می آید
 شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که چون درین هنگام سعادت انتظام چنین مباحث و تعالقی جماع
 رسید که فرقه طائیفه و فیه خطایه او یکبار که در بلخ و بندشال سرانگه پیمان عیدان بر آورده چشم از باز پرس
 روز معاد و سلطنت رب العباد پوشیده دست باطل پرست تا آسمین جو و جفا کشیده باز جاده انقیاد
 والی خود بیرون نهاده کار بر و تنگ ساخته مصدر آدما سے ناهنجار و بی اعتدالیها سے دور از کار گشته اند
 و خطایه آن اماکن و غریبا سے آن مسکن پامال حوادث و دست خویش و قلع گرویده و عرض و ناموس
 مسلمین بیا و فتنه زفته و امن و آمان بالکل منقطع گشته کار بجا سے رسید که از رسالت که اهل بریت و

و توره العین رسالت اند و بجمعه بنی بطحا و فله در قبول نه هر از حجت اینان ابریه پهنیخ اوامرو نوایی و مرد ابلح کلام
 اتی است جمعی کثیر و جی خفیه نقل رسیده تا به بیکران چه رسد از آنجا که باقتضا سعادت دین و حمایت
 ملت شین و ترجمه حال سلیم و زکوة نه صاب کنند و شکر نعمت قدرت که از و مهال و دوا دار به مثال بفضل کامل
 و لطف شامل باین شمول غایت خود از زانی داشته و او دمی مظلومان و فریاد رسی ستم رسیدگان بر ذمه
 هست و الا قدرت علیا لازم و تقم است عنان نیست حق لویت و غریمت حقیقت مدیریت نیز هم مهر مفرم الله
 باین و الظاهر از نوزدهم سال جلوس نیست مانوس ظفر همزمان و نصرت هر کاب از دار السلطنت لاهور بصورت
 مستقر و دست و اقبال دار الملک محمد و جلال کامل موقوف و معروف گشت و دست و دو هم ثانی ریعیان
 به بهار کی و به روزی ترین فتح و غیر ذری دار الملک مسعود از بر تو ما به چه اعلام لامع و ریایات ساحل فروغ
 نازده یافت از این لشکر که گران و بیکران و چشمه عظیم بی پایان با سمانانی در خور این دولت
 و غنای فرزند خدا و ادب سرانجامی در خور این شوکت آباد پیوند از دل بنیاد از تو پنهان سنگین و خانه خارج از قیاس
 و تخمین بسواری فرزند سعادت و مندر کما مکار موید و بهر شکیار تیره با صره دولت غره تا به شکر شکر تو خیزد
 شوکت شوره و وجه جلالت با و شاهزاده و مرا خوشبختی تعیین فرمودیم با آنکه راه از کثرت نشیب و فراز مال و نقل
 صاب جبال و فرزند و دوا و بیکان و بسیار که بر یوه و مناک و شود از گزاه بود و یکس لول بر فست بمرتب
 که نظر متوجه بر این کند و کرده انبوه از بیلدا این چاکر است و کلند زبان چالاک و دست و ترمیم
 راه و تفرقه آن از برف جدا تمام و که تمام داشتند مبارزان نصرت شعار جلالت کیش و جاهدان غیر ذری
 و شاه بهر وقت اندیش که جانبازی در راه خدا و بدو حقیقی و فریاد جهانی سرایر حصول سعادت نشانین میبایند
 و مگر نرم در تقدیم خدمت ملی نیست محفل پریم می شناسند را به که چون نظر بر یک بیان دقیق
 بود و شل و صله خوش و وسیع انگاشتند و بهر نگرد و طرطاب از برده بر شرف از بیکر هر چه کمره بدست و سپهر
 بر داشتند و در گرامی خدمت آن به تیغ قدر عالی نسبت اراکلی به جادوی الاول داخل ملک بدخشان
 گشتند و خیر و سلطان خلع نذر محمد خان که در قلعه قندهار که حاکم نشین بدخشان است بود و التیابین و نگاه
 آسمان جاده که پناه عالمیان است آورد و چنانچه اهر و درین حضرت بانواع عنایات و اقسام لطافت
 کامیاب پس از آن چوقی از لشکر ظفر اثر اسلام قلعه که بر در اسر سوار می مفتوح گردانیده قلعه و در اینجا
 ابیر ساخته بغوا که چهار طرفش خندق است و عریض و عمیق و آتش همه از شیشه به سیمین خندق بر همه شیشه
 و جسر بران بسته بود و قلعه بیرون کبیتی و چالاک و جلدی و تیز دستی مستحق ساخت همچون پستینه
 قلعه درون پر و اخت قبا و میر اخور که از جانب نذر محمد خان قلعه و از آنجا بود و بهرید اعتبار و اقدام و موشو

روزگار است برین بنابرند درگاه خویش مبارک گردانیده فتح سرفراز بخار نیز نصیب گردانند آئین یارب عالمین
 این نامه هر خوان و این صیغه تشایح بیان که میانش غرض فصل و فصل و سوارش حال خیار دولت و اقبال است محبوب
 شجاعت شعار راسخ الاختقاد در سلان پیک که از زمانه زار دران متحد این درگاه آسمان جاده است فرستاده آمد و چون
 مشایخ بر این کتاب مستطاب با هر سه دیگر با موریست یقینیک پس از تبلیغ به توقف رخصت انصراف
 خواهر یافت حدائق آمل و آملی با بیاری جو سه لطف رحمانی سرسبز و شاداب باد استخوان و فواید و شای
 سند فوجدار می چون بموجب حکم جهان مطلع عالم مطلع خدمت فوجدار می سرکار کوره و کوره مضایف صوبه
 الی آباد حسب الفهم بنیاعت و هنگامه محیات فوجدار می برگشته کوره و غیره متعلق اقطاع نواب مستطاب قدسی
 القاب علیان تاب رفیع جناب با نقاب تعویض یافته که به لوازم و مراسم این خدمت از روزه و دیانت و
 راستی پرداخته باین پسندیده به تقییم رسانند و در بنیه و تادیب مفسدان و سربازان و بهدم طعجات آن
 فریق در حفظ و حرارت زیر دستان و مالکداران و ابدیت طرق و شوارع و امداد و اعانت گماشته است
 با کبر و داران هنگام تحصیل در وایب و وصول در روزه و در طلبان محال خالصه مساعی جمیده به طور رسانند و به
 انگیزان تا کید کند که بنده و حق بنابرند و بدیکر کار با انگیزی قیام نمایند و بجهت از تعانه داران که به جناب محال
 اند کوره به واسطه کمیند همین نماید قدرش کند که در معاملات مالی داخل نمایند و چرخ بصینه نواب منوره بگیرند
 و تا گماشته با کبر و در یا عامل خالصه نوشته نه هر اقدام بر ناخن دبی از دینیات متعلقه فوجدار می خود کنند
 و بعد از گرفتن نوشته چند سه از تقدیران آن ده که مواد فساد باشند بدست آورده در اصلاح بکوشند که
 از خرد و سربازی تادم و بشیان شده با کبر و می و رعیتی تن در دهند و بر تقدیر اصلاح رضای نامه از عامل گیرد
 و اگر از تفاوت جلی یا اصلاح نیایند بران موضع بناید و تبنیه و تادیب مفسدان نماید و رعایا را آزار ندهد و رعایت
 که از مویشی و غیره بدست آید باطل تسلیم نماید و قبض الوصول ستانند و بنده کتبه مکر در دار الحرب باید که اعلان
 و زبیداران و چو در بیان و قانون گویان و رعایا و نزاران محال مسطور شماره ایله را فوجدار می برگشت فرجوره
 دانسته دست قصه می موی ایله در اجرا سه امور مضایفه این خدمت قوی مطلق شناسند و شکایت اورا در باره
 خود با شوهر دانند و در بنیاب تا کید تمام شناسند ستم و یوانی چون بموجب حکم جهان مطلع خدمت و یوانی
 صوبه دار الخلافت از تغیر فلان من ابتدا سه فلان بفلان تفویض یافته که به لوازم و مراسم این خدمت گماشته
 پر داخته متقی معاملات و باز خواست و باز یافت مطالبات تو فیله نماید و در فریونی و مهموری و پیر داخت
 برگشت مساعی جمیده به تقییم رسانند و محافظت نزاران به خود و دانسته نوعی اتمیا با کار بر و که بکارام سپسند
 متفرقه فساد و دوزر سه که از تحویل فوطه داران و دیگر و چو بخانه حاضر آید شوق و تقییر الوصول آن به

بسم الله الرحمن الرحیم

گماشتگان فوطه داران و غیره بدانند دراز عمل خیر دار باشند که احدی از آن فریق جرات به این فوطه داران و غیره
منفوره درگاه بهمانان پناه اقدام نماید و احتیاط بعد از نقصان بهر فصل تعینات و تصرفات عمل از رویه کانت
تمام اصلی تحقیق برآورده بر چه بر چه هر کس بر آید بسیر کار اقدس شناسد و اگر عالی حاکم و بطلان ظاهر شود حقیقت
بحدود نویسد که بجاییش دیگر کسی تعیین کرد و با مشا و کوریان مقرر سازد که بمنزله بهایا و تقاضای که از سینه با شرفه پنهان
بست و سوم نرد در عایا طلب باشد از موضع باقی دار از جمع مال که آئین تشخیص آن نموده باشد بکسای سرکب
صدر و پیچ و پیچ در هر فصل عمل بهر حال از ابتدا به مسطور به وصول رساند و در هر فصل که بهینه تقاضای در هر حال
گذشته در سر کار برای انتخاب باشد و او اهل توزیع محصول سال بگزیند اگر درین احوال به مجموع خواهد آمد به
نوعی از دیوان و این خواهد شد و نسخه دیوانی و دیگر کاغذ بقاعده مقرر در دست نموده بدفعه خانه مطیع ارسال
دارد و باید که شش بیان بهات وجود و هر بیان و قانون گویان و عمل و فعله انصوب به خدمت هر یو به یو ایلیه متعلق
دانسته دست تصدی مشارک به در جرایم امور مضافه آن قومی شناسند و از سخن و صلاح و صواب و بدیدار ایلیه
بیرون نروند و شکایت مومی ایلیه در باره موثره بنظر دارند و بنیاب تا کید دانند و چو چواری می چون
به موجب حکم جهان مطاع خدمت فوجداری پرگنات سرکار فلان من اعمال صوبه فلان از تغییر فلان فلان
بفلان تفویض یافت که به لوازم و مراسم این خدمت از رویه دیانت و راستی قیام نماید و در بند و بست و
وضبط و بر طبقه و قمع منفردان و تنبیه و تادیب مستمر دان و حفظ و حر است زبردستان و مانگراران و اینست
طریق و شوارح پرگنات مذکوره و ارجاع و فرطبان بامنا به حال خالصه شریفه براسه تشخیص جمیع و قضا و تنگی
و هم قاجات و گرفتار بند و قضا از آن فریق سخی فرادان بکار برد و با بنگران بند و قضا سازد مقرر کند که ابعاد
ازین بند و قضا سازد و دیگر کارها به آنهمگی قیام نمایند میباید که فعال فعال قبول داران و میراران
و چو و هر بیان و قانون گویان پرگنات مذکور شجاعت شعار مشارک ایلیه را فوجداریست فلان آن حال دانسته دست
تصدی مومی ایلیه را در جرایم امور مضافه این خدمت قومی مطلق دانند و از صلاح و صواب و بدیدار حسابی او که
تنظیم نسق و نظام معاملات محال فرموده بوده باشد بیرون نروند و احدی از منفردان را که جلالت انبیا
مردوم میبازد و در حال تعلو خود جانده و حمایت نماید درین باب تدبیر تمام دانند از خلاف حکم و الاختیار
باشند ستمد اینی چون بموجب حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع خدمت امینی پرگنات فلان
تابع سرکار فلان مضاف صوبه فلان از تغییر فلان فلان از ابتدا به پنجمین فصل خریفه نکونیل سال چهارم و هم
بخلافه و الاطلاق پذیرفته از همان ابتدا به بفلان تفویض یافت تا کما اینی به لوازم و مراسم این خدمت
از رویه دیانت و راستی قیام و اقدام نموده و قیق از وفاق خرم و پیشیاری تا حری نگذارد و و با کافه برار

و عامه رعایا با حسن سلوک و معاش نیک بخیل آورده و از دیاد آبادانی و فضولی محمودی و کثرت زراعت آن
ممال فراوان سعی بجای آورده سر رشته نگذاشته و در موافق معمول بدقت خانه والا میفرستاده باشد و در یک سال
آن ممال بکفیل در آمده تحویل فوطه دار شود و محافظت آن و جواب بستانه که از عین المال بایر داشتند نزد فوطه دار
باقی بماند باین مقصد و بعد خود و داند و بگوید و بی تکیه کند که در واجب موافق تشخیص او بکفیل نموده تحویل فوطه
نماید و در یک رعایا بفوطه خانه بیاورند چنانکه بمر خود و دستخط فوطه دار بآنها بدهد و هنگام بے باقی و اصرار
موافق همان چنانچه با محسوب گردد و از سوا سبب واجب چیز بے بصیرت و بیاد استی و بیاد استی و تحصیل داری دیگر
الواب بلکه که منقوعه و منقوعه بارگاه و الاست بگیرد و بگوید و در میان و قانون گویان نیز قدغن کند که در است
و دستور مقرر می چیز است مانند و بر تقدیر اخذ و بر حقیقت را بنویسد و آنچه گمانشگان مشارالیه از محصول
پنجدهس خرافیه متعلقه خواهد والا بکفیل نموده باشند آنرا با اتفاق کمروری بآنها یافت کرده تحویل فوطه دار نمایند
که عالمان و زمینداران و چو در میان و قانون گویان در رعایا و خزان پرگنه مذکور خدمت مسطوره بشمار
تعلق دارند از سخن و صلاح و صواب و حساب او بیرون نروند و دست تقدیری او را در اجراء امور
ایز خدمت قوی مطلق شناسند و شکر و شکایت او در باره خود موثر نپذیرند و اینها حسب حکم لاشرف
از دست امانت پرگنه عالمان مضاف بصیغه بیاب از غیر فلان من ابتدا سبب فصل خرافیه تنگنویس فلان
حسب الضمن انقضی یافت که با کافه رعایا و عامه بر ایا حسن سلوک معرفی داشته سعی در از دیاد آبادانی
و اخذ دینی محمودی نماید و کاغذ تشخیص موافق ضابطه بدقت و الارساند و در سبب که تحویل فوطه دار شود و محافظت
آن و جواب بستانه که از عین المال بایر داشتند و فوطه دار باقی بماند و بگوید و بی تکیه کند که
در فوطه دار نزد بکفیل در آورده و بستاند که رعایا بفوطه خانه نماید و چنانکه بمر خود و دستخط فوطه دار بر رعایا
باید و سوا سبب مال واجب بصیغه بالا درستی و بکثرت و غیره چیز است مانند و بگوید و در میان و قانون گویان
قدغن نماید که سوا سبب دستور مقرر سبب چیز بے گیرند باینکه که عالمان و زمینداران و چو در میان و قانون گویان
در رعایا و خزان پرگنه مذکور خدمت مسطوره بشمار ایله تعلق شناسند از سخن و صلاح حساب او بیرون نروند
و دست تقدیری او را در اجراء امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند و سبب که در معرفی
در بیرون حسب حکم لاشرف الا بکفیل پرگنه فلان تابع صوبه داران و لافست از تغییر اسلام خان از پنجدهس خرافیه
بکفیل بجای خدمت تعلق گرفته اند خدمت کرد و بیکاری پرگنه مذکور از همان ابتدا سبب بساطت نصاب
فلان و باقی خدمت مقرر شده که بکفیل از دم و حرام خدمت مامور اند و سبب دیانت و راستی قیام نموده با کافه
رعایا سلوک پسندیده بخیل آورده و مال واجب و حقوق و دیانی را فصل بکفیل موافق تشخیص این وقت تحصیل نموده

منوره تحویل فوطه دار انجام ناید و هر قدر از رعایا بفوطه خانه ببارند چنانچه آنرا بجهت خود و تحویل فوطه دار بدهد و
 هنگام بیبائی و اصلاحات را بموجب بیان چنانچه با مجری و محسوب گرداند و زرباسته و آب فوطه دار و امین
 باقیات تمام بخزانة عامه رجوع گردانند و قبض الی وصول فوطه دار بداند و آنچه گشتگان فغان مشتاریه از محصول
 پنج سدس خریف متعلق خالصه و الا تحصیل نموده باشند آنرا با اتفاق امین از آنها باز یافتند و تحویل فوطه دار
 ابواب جمع کنند و جمع و خسیج و دیگر سر رشته کاغذ بضا بله مقرر در دست کرده بدفعه خانه معین ارسال دارد
 و سوا آنرا واجب بصیغه بهیت و تحصیل داری و دیگر ابواب بله که معفو در گاه آسمان جاه است چنین نگردد
 که آنچیز در صورت اخذ از و باز یافت خواهد شد و او به تغییر خدمت معاتب خواهد گشت باید که چو در میان و قاضی گویان
 و رعایا و مزارعان برگرفته مذکور موعی الیه را که در می منتقل آن محال و بسته دست تصدی او را در اجراء است
 امور مضاعفه این خدمت قوی و مطلق شناسند و بالاجب و حقوق دیوانی را از قرار واقع و راستی تحصیل و اجراء
 کرده چنین است از آن قاصر و نگردد و مانند شکر و شکایت او در باره خود و موثر بنظر دارند درین باب تاکید دارند
 فوطه داری چون بموجب حکم همان مطاع لازم الانقیاد واجب الاتباع خدمت فوطه داری برگرفته مذکور
 من اعمال صوبه آله آباد از تغییر فلان از ابتدا فصل خریف استائیل حسب الفطن بغلان تقویض یافت تا که منشی
 به او ایزم و مراسم خدمت مذکور از رویه و دیانت و راستی قیام و اقتدام و زربیده دقیقه از و قاطع نیم و
 بهوشیاری نامرعی نگذار و وزیر که از محصول آن محال تحصیل و رآمده تحویل او شود و آنرا باقیات تمام نگذارد
 و چون غفلت و تخلف از زرب مذکور و جواب مبلغی که از عین المال یابد داشته شود فوطه دار باقی بماند
 امین است و در فوطه خانه را بهر مشایه و کرد و در می برگرفته مذکور مقفل داشته با اتفاق یکدیگر است و گشتاید
 وزیر باقیه ابواب امین و کرد و در می بخزانة عامه رجوع گردانند و قبض الی وصول ستانند و یکدام بستانند و بقیه را
 پسند صرف کنند باید که تصدیان محات برگرفته مذکور مشایه الیه را فوطه دار برگرفته مسطور و بسته دست تصدی
 او را در اجراء امور مضاعفه این خدمت قوی شناسند و آنچه بهیجهت از آن محال تحصیل در آید بهیجهت
 تحویل او نمایند و داسه و در سه علاحد نگاه ندارند و درین باب تاکید دارند و شد و از روی خزانة
 و شک با هم تصدیان محات عمل و فعله خزانة عامه سرزند چون بموجب حکم همان مطاع عالم مطیع بر فوق
 بخونر سیادت و وزارت پناه فلان خدمت دار و روی خزانة مذکور از رویه و دیانت و راستی و قاطع
 قیام و اقتدام نموده دقیقه از و قاطع مردم و بهوشیاری غیر مرعی نگذار و آنچه از آن که در امر است امور
 آن محل فرو گزاشتنی بوقوع نیاید و بقیه بستانند و بقیه دیوان پسند برفت نموده و آنچه از محصول بستانند
 و محال سایر و دیگر وجوه بخزانة مسطور آندی شود و موافق ضابطه مقرر و قاعده معین و اعلی جمع گردد و بهیجهت شناسند

را در اول وقت محل مرقوم دانسته از جن و صلاح حسابی او بیرون نروند و دست تصدیق عمومی الیه را در اجراء امور مضافه
 این خدمت قوی و مطایق شناسند سند جزای گری تصدیق این مقامات خزانه عامه دار الخلافت قضا بجهان آباد
 بدانند که چون بموجب حکم گیتی مطاع خدمت خزانگی گری خزانه مذکوره از تغییر فلان بفلان مقرر و مفوض گشت تا کمالاتی
 بدو لازم و مراسم خدمت ماموره از رویه دیانت و راستی قیام نموده دقیقه از دقائق خیرم و بهوشیاری نامری
 نگذار و وزیر یک از حاصل برگزینات خالصه شریفه و تحصیل مطالبات و دیگر موارد بخزانة عامه مسطور و عاید شود آنرا
 باتفاق دار و غده و صرف مطابق منابط و معمول در حوزة ریاست مذکوره بمر و دیوان صوبه و دار و غده بکار داشته
 کشاد و نوبت آن باتفاق هم میسر شود و یکدام پس بخدمت دیوان پسند صرف نماید میباید که خدمت مرقومه
 عمومی الیه مطابق دانسته دست تصدیق او را در اجراء امور مضافه این خدمت قوی شناسند و برین باب تاکید و تذکره
 تحویل از می چون بموجب حکم گیتی منقاد خدمت تحویل داری منادی ملک سابع و شوره واقع مستقر اختلافات
 اکبر آباد بفلان مقرر شده تا به لوازم و مراسم خدمت ماموره از رویه دیانت و راستی پرداخته دقیقه از دقائق
 خیرم و بهوشیاری غیر مرعی نگذار و هر چه از منادی مرقومه تحویل او شود آنرا باتفاق دیوان صوبه دار و غده و
 مشرف باقیاتا تمام بکار و دیگر یکدم پس بخدمت دیوان پسند صرف نمایند وزیر بخزانة عامه مستقر الخلافت راجع
 مسافه از تصدیق خزانة مرقومه قبض الوصول ستانند باینکه تصدیق این مقامات محل مرقوم شناسند الیه تحویل از محال بود
 دانسته دست تصدیق او را در اجراء امور مضافه این خدمت قوی دانسته و آنچه از حاصل مذکور فراموشی و بهوشیاری
 او نمایند یکدم عاهد ندارند یعنی دستک با رسم تصدیق این مقامات و نخاس دار الملک کابل چون بموجب حکم جهان مطاع
 گیتی مطایق خدمت پنه و نخاس مرقومه از تغییر فلان بفلان مفوض گشت تا به لوازم و مراسم این خدمت پرداخته از رویه
 دیانت و راستی و راستی تقدیم رسانند با سود اگران و دیگر عهده و فعله سلوک پسندیده نماید و در ضبط
 حاصل بقابل و متفر از قرار واقع بکوشد و وزیر یک از حصول آن محال تحویل او شود و محافظت آن و برآوردن از عهده
 مبلغ که عین المال یا بهر در داشت نزد تحویل او باقی ماند بر ذمه خود شناسند و در باتفاق دار و غده و مشرف بخزانة
 عامه نماید که و اینده تحویل او قبض الوصول بداند نگذار و که تحویل او یکدم پس بخدمت دیوان پسند صرف تواند نمود و باید که
 مشار الیه را این مستقل ایجاد دانسته دست تصدیق او را در اجراء امور مضافه این خدمت قوی دانسته
 و از رویه عکلی دستک با رسم تصدیق این مقامات و نخاس فلان معاملات محال بر صوبه مستقر الخلافت اکبر آباد آنکه چون
 بموجب حکم گیتی مطاع خدمت دار و غده محال مذکوره از تغییر فلان بفلان تفویض یافته تا کمالاتی پس بدو لازم و مراسم
 خدمت ماموره دیانت و راستی قیام نموده میو باریان و دیگر عهده و فعله سلوک خود را رضی دار و غده و در ضبط
 حصول بقابل و متفر از قرار واقع بکوشد و وزیر یک از حصول آن محال فراموشی و بهوشیاری این بخزانة عامه را

مگر دانیده قرض الوصول خزانگی نماند که بخواهد از محال فرجور بداند باید که شایسته را در وجه مستقل آنجا دانسته دست
تصدی او را در اجرا بسطد و در قرض این خدمت قوی مطلق دانند و از مصالح و معایب بدید حساب او هر روز نرسد و
درین باب تاکید بلیغ دانند و مشرفی و شک با هم مقصدیان همت علیه و فعلیه و نفاس و دیگر محال مانع
بلده داره السلطنت را بهر آنکه چون حسب حکم الاشرف الاعلی خدمت اشرف محال غصه ذیل از تغییر فلان بفلان
موقوف گشته تا گمانی به دلوار هم و در اسم خدمت مأموره بدیانت و راستی که کشیده و قیقه از قحلق خرم و بهیاری
محل و ماضی نگرداند و واقعا که کند که در محال از معاملات آن محال فوت و فرود گشتنی بوقوع نیاید و سرشته
تا غدا را بضایه مقرر و قاعده معین درست نموده بدقت عمل میسر شده باشد می باید که خدمت مسطور را بشماراییه
مقرر و انت خدمت تصدی او را در اجرا بسطد و در قرض این خدمت قوی دانند و درین باب تاکید دانند
سست معانی فلان و دیوان حفظه را باشند چون درینو لا بصری اقدس ارفع رسید که ذمی نادر که کسب اوزار
قوت او و قوت عیال او را داده نباشد و بهر چه در دستور شرعی از او جزیه نیاید گرفت لهذا بر تیره بهر عاقل که کسب
زراعت دارند و مدار قوت و تخم و گاه آنها همه به قرض است طلب جزیه موجب تفرقه آنها میشود و اگر مطابق
شرع شریف حکم صحیح در باب عدم اخذ جزیه از ائمه صادر گردد و تا بغیر اهل کسب و پیشه خود که باعث آبادی
ملک و امان رعیت است مشغول باشند و اگر شاه اسوار و پیاده خود جدا ازان جزیه خلاص بایند حکم جهان مطاع
صادر شد که موافق شرع انوار عیان بعلمت اخذ جزیه فراخ میشوند و از تعلقه داران و پسر دیار و قانون گویان
و طرفداران و اهل حرفه و دیگر ساکن قبضات و قریات مطابق شریعت مظهره جزیه باز خواست نمایند چنانچه درین باب
یادداشت و تفرقه درست شد شرح آن در ضمن قریب است تا بران قلمی میگردد که آن وزارت پناه در تعلقه دیوانی خود
موافق برین قضا بلیغ بجهل آورند و برار عیان بحسب اخذ جزیه متعرض نشوند و معاف شناسند پیر وانه اماره
وزارت و قدرت پناه شجاعت و کفایت و سنگاه فلان بعافیت باشند چون وکیل سرکار عالی نواب قدسی
انقلاب عالمیان آید بایند جناب پاوشا نهاده نادر کار و الانسب عالی تبانی ظهور نقطه حضرت آنری بکار
عزیزه ناصیه دین و دولت قره باهره ملک و ملک همین دو وجه سلطنت عظمی و مسئله لغو خلافت کبری میباشد
انظار غایت الهی مطرح انوار رحمت حضرت شانه شاهی جلیل القدر منبع الشان عظیم المرتبه رفیع المکان نرف
دو دمان مجد و کرم ظاهر نموده که عاقلان بپیکر فلان و دیگر محال اطلاع آن عزه ناصیه دین و دولت در سر انجام
معاملات تشخیص جمع و گزاف و بی مال قیاج با داد و اعانت انوارت پناه اند اند قلمی میگردد که در دولت
عاقلان محال فرجور را بهر خود لازم و واجب دانسته نوعی معاونت نماید که جمیع معاملات آن محال بوجه حسن
صورت سرانجام باید و گزاف و بی مال بوقت شود و واحد کمال محال گردد و سرکشی نماند درین باب تاکید دانسته

حسب المسطور عمل نماید پس روانه قانون گوئی درینو لا بد از آنست که مقرر بودن قانون گویان در برگشت
مالک محرم و سلاطین است که قانع بر رسوم مقرر می بوده بر استی و درستی و در انتخابی در خدمت قیام نمایند و بسای
موقوفه بکار برده در پیش آورده و برگشت به جمع کامل و اکمل بگویند با وجود این معنی ازین جماعه اکثری از شوقی
اناره و عادت و عیبه طریق و در انتخابی و غیر اندیشی را از دست داده عالمانی را که بهره از تدبیر و مال اندیشی ندارند
یا از قریب و حیل آنها آگهی نیافته اند با تمام خدای و انواع حیل نفس ازین راه حصول مطالب خویش متحرک باشند و جز
بوده مشارک در اخذ حصه میشوند و اگر عالمی از حال توفیق خدا داد از حرکت و تعلیم اینان فریفته نمیکند و درین
صورت زمینداران متقلب را بد راه ساخته سودی بغیر از حاضر ساختن از چو تیره و تساهل در اداسه مال واجب و
فرستادن بر سره فریاد میشوند بعد ازین همین خیالان متقلب در میان حال و رعایا مصحح گشته و بحسب ظاهر خود را
خیر خواه و انوده و جمع مبلغی کلی بصدقه آفت و کمی در تعلقات خود زمینداران متقلب بهیت تدبیر آنها اجرا گرفته
در تیره لازم الادام اکثری بانی نگاه میدارند و هنگام طلب باقی هنگامه تقدیر میدارند و چون اخذ بر حال بصلاح
و ساز آنها پیش نمیرود و چو ز نقدان مال سرکار میگردد و ازین رگه زان گروه فساد پذیر و غرض نمود و ملاحظه
بانه پرس و اندیشه تغییر و تبدیل ندارند و ترک وضع ناهموار نمیکند و درین باب بموجبی که ارشاد شود و بهی آید حکم
جهان مطلع عالم مطیع گرامی نفاذ یافت که هر عالمی بصلحت فساد منقول شود و قانون گوئی آن محال در اخذ و جز
با و شریک باشد و ازین در جهان وقت تغییر نمایند تا عبرت دیگران گردد و دست تحویل مطالبات چون
بموجب حکم رفع اقدس اسطه خدمت تحویل مطالبات سرکار والا که بر ذمه زمینداران و غیر هم برگشته چو بی کوره و
دیگر برگشت متعلق بموقوفه اگر آباد لازم الادام است بسیار است آب سید عبداله احد تقوی فیض یافته تا به لوازم و حرام
خدمت مأموره از دس و دیانت و راستی قیام و اقدام نموده مطالبات سرکار والا را موافق تفصیله که در افراد
جد گانه مسطور است و با وجود آنکه دیده از جماعه مسطور تحویل در آورده بموقوفه دیوان مأموره بخزانه مأموره
الک آباد عاید گردد و باید که عالمان و دیگر علم و حله برگشت مذکور خدمت مسطور بمشارایه متعلق دانسته و تحویل
نزد مذکور از آن فریق امداد و اعانت سید منور بر وجه اتم نمایند و درین باب تاکید دانسته شد تحقیقی چون
بحکم جهان مطلع عالم مطیع لازم الانقیاد و اجبالات تبع خدمت بخشیدگی در واقع نویسی برگشت سرکار بصورت تابع
بگزارش از تغییر فلان بفلان تقوی فیض یافته سبیل مشارالیه آنکه به لوازم و حرام خدمت مأموره از دس و دیانت و راستی
پس از آنکه از او چه پندیده و نظر گرفته و به تعلیم رساند و تصحیح تا بنیان نهجداران قیامات آنجا از دس و اوراق چهره
با منصوصات ناظم معاملات آن سرکار ملاحظه نموده و نقل به پیشگاه داشته و اصل را بهر خود ناظم مذکور ارسال دارد
و همچنین در قانع و سوانح برگشت سرکار مسطور را از قرار نوشته فرقه به فرقه بدرگاه والا جاه میفرستاده باشد بطریق نهجداران

تجلیات

تعمیدات آنجا آنکه مشارالیه را بخشی و وقایع نگار آنجا دانسته دست تقدیر او را در اجزای امور مضافه این خدمات
 قوی مطلق شناسند مستند کو قوالی چون حسب حکم الاشرف الاسلامی خدمت کو قوالی نصب برگزیده آباد عرفه بنام رس
 و میر مجری و گذر ما سے دریا سے گنگ متعلقه بقصبة مذکور از غیر محمد صالح بسعادت نصاب عزای یک مقرر و مفوض گشته
 که گمانی بی بولوارم و مراسم آن از روی راستی و دیانت قیام و اقامت نموده نوعی بند و بست و ضبط را بجا کند و قصبة مذکور
 در روی واقع نشود و سکنه آنجا در امن و امان بوده و کسب و پیشه خود مشغول باشند و جمیع کرامات خیرات گرفتار نشود
 در راه و محسوس و مشن و گذشتن آنها بموجبی که قاضی آنجا برافرازد حقیقت آنها و متخطی کند بعل آورد و درین باب بطور خود
 جسارت ننماید و از عابران گذر ما سے مذکور چنین بصیته محصول که بموجب حکم قدس معاف است نشانزد و ملاحان
 هم نگذارد که زیاده از اجرت ملاهی از عابران توانمند گرفت و احتیاط تمام بکاربرد که فسادان و تفرقه دران از معابر غریزه
 عبور ننمایند باید که متصدیان معات و عمل و ضایع محال مذکور مشارالیه را کو قوال و میر مجری آنجا دانسته دست تقدیر او را
 در اجزای امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند درین باب قدغن دانند مستند و دیوانی چون حسب حکم الاشرف
 الاسلامی خدمت دیوانی لشکر خفراثر که همراه بسالت و امارت پناه ایالت و شهرامت و دستگاه حسن علیخان کیمت
 بتیم فسادان صوبه آذربایجان گشته بر وقت پناه محمد موسی نقیض یافت تا به لوازم و مراسم این خدمت
 گمانی بی بولوارم و مراسم آن از روی راستی و دیانت و آگاهی سامان در سرانجام دهد و طلب نقدی مردم فخر
 ضابطه مقرر و اسناد معتبر نخواهد نماید و سر رشته کاغذ متعلق دیوانی را بر طبق قاعده و دستور بدقت مصلحت برساند
 باید که متصدیان معات و دیگر عمل و فعله لشکر مستطوره مشارالیه را دیوان آنجا دانسته لوازم و لواحق خدمت
 مذکور را بموجبی که متعلق شناسند و دست تقدیر مشارالیه در اجزای امور مضافه آن قوی مطلق دانند
 و مشک مشرفی و مشک با هم متصدیان معات عمل و فعله و از اعزب و گذر راجع کلمات واقع و الامان
 نشان آنکه چون حسب حکم الاشرف الاسلامی خدمت اشرف محال مذکور موافق تجویز وزارت پناه
 میر محمد رحیم دیوان صوبه از غیر بجا کومت بشیخت تاب شیخ مظفر مفوض شده که گمانی بی بولوارم و مراسم آن
 خدمت از روی راستی و دیانت و پناه و قیقه از قافق خرم و احتیاط فر و گذشت نماید و بموجبی که
 کند که احدی را جمال تغلب و تصرف نباشد و اشرفی و رویه با بولورن و عیار کامل مسکوک شود و آنچه به جهت
 از حاصلات آن محال آمانی شود و بر و داخل روز تا چو میگرد باشد و سر رشته کاغذ را موافق ضابطه دست
 نموده بدقت خانه مصلح حرسل گرداند و مترو دین را بحسن سلوک خود راضی دارد و میداند که مشارالیه را مشرفان
 محال دانسته لوازم و لواحق آن خدمت را با و متعلق شناسند و دست تقدیر او را در اجزای امور مضافه
 خدمت غریزه قوی مطلق دانسته از سخن و صلاح و صواب بدین معنی الیه که تمنی کفایت سرکار پیش از آنکه باشد بیرون شود

و دیگر در تنگ با هم مقصدیان مهمات چه تره که تواریخ مستند وی قفسه کو واقع دار الخلافت شاهجهان آباد آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت واقع نویسی چو تره که تواریخ دایمی منج و مستند وی قفسه کو واقع دار الخلافت مذکور از تفریق فلان بفلان تقوینس یافته سبیل معنی الیه آنکه کما یفنی به لوازم و مراسم خدمات مأموره بر داخته دقیقه از وقایع خرم و هوشیاری غیر مرغی نگذار و در قانع آنجا را بدستور واقع نویسیان هر روز می نوشت باشد و در تشخیص برخی آنچنان احتیاط نماید که تفاوت در آن واقع نشود و بر میویار بیان جور و تعدی نرود و وزیر یکله از محمول قفسه کو بضایه مقرر تحویل تحویل نماید اینها فراموش آید محظوظ آن بقاعده معین بعد خود دانسته اند با اتفاق دار و غده و مشرف بخزانة عامه راجع گمره اینده تقصیر الوصول تحویل نماید و نگذار که تحویل نماید بیکلامی منته معتبر و یوان پسند صرف تواند نمود و اگر میرسد از عین المال یا بر داشت نرود تحویل بایستی بماند بازخواست و باز یانت آن بعد از اوست باید که خدمات هر قومی که بشار الیه مقرر و معین دانسته دست تصدی او را در اجرا سے امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانند و برین باب تاکید دانند و مستحکام ایست و تنگ با هم مقصدیان مهمات شایسته آن روسه آب دار الخلافت شاهجهان آباد آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت ایستی محال مذکوره از تفریق فلان بفلان تقوینس یافت تا کما یفنی به لوازم و مراسم خدمات مأموره از روسه دیانت و راستی قیام و انتظام نموده دقیقه از وقایع خرم و هوشیاری ناهرعی نگذار و در بایستیار بیان و عمل و فعله آنها سلوک پسندیده و معاش گیرنده منجیل آورده فراموش آوردن حصول بقاعده مقرر و مضایقه معین فراوان سعی بکار برد و محافظت نرود که از حاصل آن محال تحویل تحویل نماید و بر آیدن از غده آنچه از عین المال یا بر داشت نرود تحویل بایستی بماند بر داخته و ششاسد و بر ر با مقتضایاب دار و غده و مشرف بخزانة عامه محال سائر دار الخلافت راجع گمره اینده تقصیر الوصول تحویل نماید و نگذار احتیاط تمام کند که در معاملة معاملات آنجا فوت و فرو گدازت بوقوع نیاید و بر احد سے جور و تعدی نرود و باید که شایر الیه این آن محال دانسته دست تصدی او را در اجرا سے امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانند و برین قید غن شتاسد و **تنگ** با هم مقصدیان مهمات غله و محله قفسه وزیر آباد و دیگر محال سائر محال بصورت پنجاب که تفصیل آن در ذیل رقم یافته آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت تحویل نماید محال مذکور بفلان معوض شده که کما یفنی به لوازم و مراسم این خدمت از روسه دیانت و راستی و درستی پر داخته دقیقه از وقایع خرم و هوشیاری و احتیاط فر و گدازت نماید و آنچه از حاصلات آن محال تحویل او شود و هم را در حجره خزانه گاه داشته در آنجا بجهت خود و این آنجا که محافظت و نگهبانی از تحویل او و جواب بایستی که از عین المال یا بر داشت نرود و بایستی بماند موافق قاعده مقرر بعد از این مذکور است معضیل دانسته با اتفاق یکدیگر نیست و کشاد نماید بیکلام

بسیار معتبر و احوال پسند صرف نکند و تمامی نه تحویل نمود و مطابق ضابطه با اتفاق امین بخزانده عاوه انصوبه رسانیده
 قبضه اموال مستانده میباید که مشارالیه را تحویل در محال مذکور دانسته آنچه به جهت از حصول آن محال تحصیل نماید
 رد و تحویل او نموده بیکر ام علاحده نگاه ندارد و اولاد و اولاد او را آن خدمت را با و متعلق دانسته دست تصدی
 او را در امور مضافه آن قوی مطلق شناسند و برین بایسته تاکید دانسته باشند و او را و غیره چون حکم
 الاقدس خدمت دارد و یکی سلطان گنج و غیره متعلق بلده ملقبه تابع صوبه بهار از تغییر فلان بفلان مطابق تقبیل
 مسطور فی الضمن مقرر و مفوض گردیده که به لوازم و مراسم آن از راه دیانت و راستی قیام و اقامه نموده
 عمده و فواید آن محال را از حسن سلوک و معاش نیک رایش دارد و در حصول این اموال ضابطه مقدر و فائده معین
 بنیت در آورد و بخزانده عاوه را براجع گرداند و احتیاط کند و معاملة در محال مذکور فوت و فرقه
 نیاید و در انجام خدمت مامور و دقیقه از دقائق خرم و بهوشیاری و خبر داری غیر مرئی نگذارد و باید که متدینا
 مهمات و ملکات محال مذکور را مشارالیه را در و غیره مستقل دانسته دست تصدی او را در امور
 امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند و برین بایسته تدفین دانسته و او را در ضابطه و احیا چون
 حسب الحکم الاشراف الاسطی پرگنه فلان من مضافات سرکار فلان تابع صوبه فلان که بخواهد بکلیه جهت نیست
 از تغییر فلان خان از فضل فلان در عوض مطالبه ذمه خان مذکور حسب الضمن بیاصله و الا تعاقب پذیرفته و چرا
 آن بهمه و اهتمام آن وزارت پناه مقرر گردانیده اند و نوشته پیشه و که بعد وصول این رقمه کردی
 آبادان که معامله فهم دیانت دارد و فوطه دار است معاملة را بان محال پس اگر فوتی ضامن معتبر نباشد و
 در سر انجام معاملات و گردآوری مالی اجب هنگام و از دیاد آبادانی و گنجینه را عت آن پرگنه مسافعی میله
 بتقدیم رسانند و تاکید تمام بکار برد که هیچ یک از عاملان اخذ و خبر نموند و تا کافیه رعایا آن محال گرفته و
 بعده دراز دیاد و مورد کثرت زراعت بکشند و فرقی در حاصل پیدا آید و اگر محال خان مشارالیه
 مبتدئ از حصول فصل مذکور متعلق خالصه شریفه تحصیل در آورده باشد آنرا باز یافت نموده تحویل فوطه دار
 آنجا نمایند و حقیقت را برنگازند و تقسیم ده ساله و سیر رشته حاصل سال گذارشته و در نتیجه احوال فوطه دار
 بدقت و الا ارسال دارند و سند آنها و می متصدیان مهمات محال و استقبال پرگنه فلان بدانند که چون
 در بنیاد فلان بجناب خلافت رسیده ظاهر نمود که در موضع فلان من اعمال فلان و بنه چاه افتاده
 سنواتی و دفعه است و نفعی از آن بسکاره والا نمیرسد اگر چاه باسد مذکور به نظر کم و مستور است و بی حواله
 بنده شود و آنرا فرود ساختن حصول را بدستوری که مقرر گردید و او را بمنتظر و باشد از آنجا که بکلی جهت نیست
 نعمت و نیت حق و نیت خدیو زین و نه مان خواندند و بکین و مکان سایه اقم پروردگار رحمت و احسان

آفریدگار هر دو بی نهایت و سودگی خلایق و آبادانی ملک است حسب الحکام علی نگارش میاید که چاهها را
 باراضی متعلقه آن تا مالک حاضر و قادر در سرانجام نباشند برافع حواله نمایند و مالک قدس کند که اراضی متعلقه چاهان
 خود مزروع ساخته مالک ازاری نماید و اگر مالک حاضر نباشد و یا باوجود حاضر بودن قدرت بر سرانجام نداشته باشد
 بیشتر خصا مندی مالک چاههاست مسطور را برافع متعلق گردانند که بقدر استطاعت و قرار خان غیر مجبیه مزروع
 سازد و محصول مالک ارباب آنجا باین قرار که در سال اول سر یک چاه و در پی سال چهارم و در پی
 بستنند و از آغاز سال پنجم چاه و در پی به جهت از مال و سایر تاده سال بطریق استمرار فصل فصل سال سال
 میگیرند باشند و بعد از انقضای سنین مذکوره موافق بر دستور آنجا باز یافت نمایند و بعد از اخراجات دیگر
 پنج و در پی من الوجوه خراجمت نرسانند و تاکید تمام چاه بر بند که قرار خان نسقی با تسفیع کم دستور اراضی متعلقه چاهها
 خود را گذارند باشند و اراضی چاهها که برافع حواله شده کشتکار نکنند و هرگاه ظاهر شود که قرار خان مسطور و ران
 اراضی زراعت نموده اند حاصل را بهر علی که نصف بر عیایا برسد و نصف بقیه در آید بگیرند درین باب فتن
 دانند قصد یقینی تصدیق آنکه چون بموجب عرض اشرف استعلا رسید که دوست خود صاحب عیایا در الضرب
 و دار الفلوس بلده قلعه که چهل و پنج و در پی باسیان داشت و گذشته در میر ابو القاسم دیوان صوبه بهار خدمت
 صاحب عیایا در الضرب بلده مذکوره با خدمت تعیین و امتحان عیایا باده و ملا و نقره به محمد صالح برادر
 متوفی خبر بود که در ایام حیاتش کارهای متعلقه متوفی مسطور به نیابت او سر بر اه می نمود بقرای باسیان چهل و پنج
 بخیر کرده درین باب هر چه فرمان رود و در حکم جهان مطلع که امت صد و ریافت که خدمت امتحان و
 تعیین عیایا در الضرب و دار الفلوس بلده هر قومه از امتحان و دوست محمد متوفی و صاحب عیایا باده و ملا و
 نقره بروقی بخیر دیوان مشاور الیه بانه چهل و پنج به محمد صالح حرمت فرمودیم که بحال راستی و دیانت
 و خبر و رسی تقدیم آن پرواخته در امتیاز امتحان عیایا ملا و نقره آنچه لازم احتیاط و رستی است از قوه فعل
 آور و تا اشرنمایا و در پی با فتن و عیایا کامل بسکه مبارک میر سیده باشد و وجه خوفه را موافق ضابطه و
 دستور از تحویل خزانه خزانة انصوب به تصدیق دیوان متصرف بوده و توقع از میو پاریان و دیگر حله و فعلا کنند
 مقرری و با به بلعه سند دیوانی چون بموجب حکم جهان مطلع لازم الاتقیاد و واجب الاتباع خدمت دیوان
 و اینی برگشته از رنگ آباد و دیگر محال مفصله ضمن تابع صوبه مستقر خلافت اکبر آباد و غیره از انتقال عبد البنی خان
 من ابتدا به ربیع تحاقق میل بوزارت تاب محمد عسکری تفویض یافته بنابر آن غلبی میگردد که بر بولاق و هر اسم
 این خدمات کمابیشی پرواخته آنرا از روس و دیانت و راستی و آگاهی سامان و سرانجام دهد و با کانه رعایا
 و عامه بر یا سلوک پسندیده بعضی آورده در بقا آبادانی و کثرت زراعت نصف فرادان می کار بسته

و نصف دیگر بر عایا عاید گردد و در غلبه در تحت متعلبان ماند و ستر بر عایا سه بر تیره نرود و بوقت مشخص کند و طول امیر
جمع و روز تا نجات تحصیل و بجهت جمع و خرج برگشت مذکوره فصل بفصل و سال به سال بدست میسر باشد
باشد و بعد از آن برگشت مذکوره قدغن نماید که در واجب است و تحقیق کفایت شعار فرمود تحصیل در آورده
تحویل فوطه داران اینجا کنند و نه یکم از محصول حال آنها شود و محاسن آن و بر آمدن از عمده این فوطه داران
از عین المال یا بر داشت باقی بماند بجز متعلق دانند و نگذارند که فوطه داران مذکور بدون سند معتبر دیوان
پسند یکدم صرف نمایند و حال اینجا بواقع خبر دار باشد که از عایا بجهت بیست و بالا دستی و تحصیلاری
و بی داری و جهت نامه و فصلان و تسبیح صادر و وار و دیگر ابواب بلکه از پیشگاه خلافت و چهار ای
مقتضای کرم گشتی و رعیت پرورشی بر عایا معاف شده است مانند و اگر احدی از عاملان و چو و می
و قانون گویند چیرگی از ابواب مسطور و تصرف کرد و تحقیق آنرا نویسد تا بعد تصرف از عامل مذکور
معرض بازخواست و باز یافت و باید و بجزای عمل گرفتار شود و در و غلگی چون حسب الحکم الامام
الا علی خدمت دار و غلگی معایر در یا بلیقه و تالیف آن که سابق بفرمان تعلق داشت بفرمان مقرر و
مفوض گشته تا کما یبغی به لو از هم و هر اسم آن پر و افتخار و قیقه از و قاتی خرم و هو شیماری و خبر داری غیر مری
نگذار و در احتیاط تمام کار برید که احدی از مفسدان و ذردان و قطاع الطریق از گذر با سه فریب
نکنند و با مقررین و مسافران و غله و قلع سلوک پسندیده نماید و بعلت آنکه محصول ابواب منوع و درگاه
تلاک و پناه فراهم و متعرض احدی نشود و اجرت ملاحان آنچه مناسب باشد با تعلق دیوان قرار دهد که موافق
آن بگرفته باشد و زیاده ازین بگیزد میباید که مقصد بیان جهات علیه و قلع آنچه بدست مذکوره است
مقرر است دست تصدی موی الله را و او را بر سه امور مضایق این خدمت قوی مطلق دانند و از صلاح
و صوابید او بیرون نروند و درین باب تعارض و اندک ایضا بجزان بموجب حکم جهان مطاع خدمت دار و غلگی
عده است برگشت سرکار صواب بفرمان مفوض گشته که به لو از هم و هر اسم این خدمت از بر وجه رشتی و قی
قیام و از هم نماید و آنچه از قضایا و معاملات در آن محال رود و در این باب است و ابواب مقصودان و
قضاات اینست مذکور مطابق شرع شریف متع و شخص سازد و احتیاط تمام کار برید که بر احدی جور و ستم
نرود و باید مقصود بیان جهات برگشت مذکوره این خدمت را بمشایر الله متعلق دانست و دست تصدی او را
در اجراء امور مضایق خدمت مقرر قوی مطلق شناسند و درین باب تاکید دانند و شک راه و شک
باسم پادشاه و گذر بانان و تحفظان طرق و شوارع از دارالخلافت شاه جهان آباد تا بنهر و درت
آنکه چون از آن حضرت که بهر و در خط رفعت و معالی پناه حکمت و صداقت و دستگاه صلاح خان و عالی

محبت بران الدین و دیگر مردم بدینتر و الار سجدہ موقوف را سے عالم آرا سے حکایت پر اس گشت کہ محمد بنیوی
 کو از سمت ولایت ایران بپندارستان فیض نشان آندہ بود و کوکری شریف نگہ کرد و داد و شد ہی ہم باکسے نذر و الحاح
 غرض معاودت و لایستند کہ زودہ و از پیشگاه سلطنت امیدوار است کہ دستک راہ عزت شود و انداز حکم جهان مطاع
 صاور شد کہ نگاہم فتنہ مشاعر اید از راہ بندہ سورت بہ دیار ایران احمد سے در شناسے راہ بود و چون الوجہ مانع
 و فراموش شود و اگر اندر دین باب تاکید و اخذ و دستک مشرفی و دستک باسم تصدیان و محات با کمالے
 فرزد و محات واقعہ در رکاب ظفر تاب آنکہ چون حسب حکم معنی خدمت مشرفی پایمالی فرزد و محات از تفریق انان
 بفلان موقوف گشتہ تا بہ او از ہم و اسام خدمت مانورہ ازہ و سے دیانت درستی قیام و اقتدام بخودہ و تبقیہ
 وفاق خرم و خوشیاری نامری نگذار و و آنچه دینہ نگام عبور لشکر فیروزی اثر ازہ بہ گذر پایمالی فرزد و محات بر پایا
 نقصان برسد ازہ از تحویل تحویل ازہ دست بدست با بجا آمدہ رسانیدہ قبض الوصول حاصل نماید و شریعت
 کاخذ را موافق ضمنا ایلاد بدقت معلوم برساند باید کہ مشاائر اید را مشرف پایمالی فرزد و محات مذکور دانستہ دست
 تصدی او را در اجرا سے امور مضاعفہ این خدمت قوی مطلق دانند و دین باب تاکید دانند خدمت
 مشرفی دستک باسم تصدیان محات و بیو پاریان و غایہ و غایہ حال ساگر بلکہ خیر آباد و عرف بنارس تابع صوبہ الہ آباد
 آنکہ چون حسب حکم الاشرف الای علی خدمت مقوم حال ساگر بلکہ سلطورہ بر وفق تجویز و ازہ ست پناہ سید محمد
 صوبہ الہ آباد و شریفیت با بک شیخ عبد القدوس امین پر گشتہ خیر آباد بہ بدری واس دین سنگم موقوف گشتہ و
 مطابق اسناد عا شیخ مذکور مقرر شدہ کہ انشاء شدہ خدمت مقومی حال فروردہ سے محمد جیہ کتبیم تہ روضہ انوار
 بیو پاریان بقیعہ دلالی از بیو پاریان می یافتہ باشد و کما بینی بہ او از ہم و اسام خدمت سلطورہ ازہ و سے
 دیانت و راستی پر و اخذ قبضت پایا ازہ ازہ قرار واقعی نماید تا انفا و سے و اخذ حاصل بوقوع نیاید کہ محنت
 المحور تفاوت از عمدہ آن خواهد گرد و از بیو پاریان و غلہ و غلہ سوا سے مرسوم مقرر طبع و توقع نمایند و و بہ
 دلالی را بشرط تقدیم خدمت مذکورہ و متصرف شوند باید کہ مشاائر الیہا را بنی خدمت مقومی حال سلطورہ مقرر گشتہ
 دین باب تاکید دانند و دستک معافی و دستک باسم تصدیان محات مذوری چوب پر گشتہ آید
 را ہداران و گذر بانان ازہ پر گشتہ مذکورہ و او را خلافت شاہجہان آباد آنکہ چون بعرض اشرف علی سے رسیدہ
 کہ وکیل امیرالاحرا چوب پنہار ازہ و پیر ازہ کویہ کیا کا کرہ بر سے عمارت حویلی آن بعضا الخلافہ و اقودہ افلاک
 طلب داشتہ التماس مینماید کہ دستک بنام آنہا و باب عدم فراحت و درآوردن آن محنت شود و انداز حکم
 جهان مطاع لازم الاتباع مشرف صدور یافت کہ بکسان وکیل آن کن سلطنت درآوردن چوب مذکور
 کہ از کوہ خرابہ فریدہ بیاوردنہ تراجم نشوند و بعلت حاصل متعوض نمگردند و طلبہ و طبعی نیند و دین باب

تا کید و اندر سراجا هم اسپان و تنگ با سیم را در آن و گذر بانان و مستحقان طرق و شوارع از اردوی
 کیهان تا صوبه او ده آنکه چون شجاعت تاب قاسم بیگ گزند بر دار نشسته حساب لاکم لاکم یکیک با نامنت و
 ایالت پناه تربیت خان ناظم صوبه او ده آنکه چون شجاعت تاب قاسم بیگ گزند بر دار نشسته حساب لاکم لاکم
 یکیک با نامنت و ایالت پناه تربیت خان ناظم صوبه او ده و بی بی بنام قضیست و هزاره شب و سنگاه فاسست
 نقیل الکریم و دیوان سرکار گوهر گوهر بدو کچو لکی می بره لمانا نوشته میشود که بر است سوار می مشاور الیه اسپان
 بنی توقف سرورده نایند و این باب از جناب سلطنت قدغن تمام در است حساب مسطور و عمل نایند و این باب
 زمین در پیا پیا ده زمین که از دست است سال بسبب سیل دریا با طرف دیگر افتاده داخل محال
 دیگر شده باشد از با لک به محل قدیم متعلق نماند و در جای محمول را بجای گیر و از آنجا جواب گویند و از این
 که قبل از دست نموده و دست دیگر افتاده بهر آن سمت متعلق گشته باشد بنام قریه بیخی که از قدیم محمول
 و مستحق است متعلق دانسته متصرف نشوند و در باب دمانی در نسبت ضابطه سابق مستقر و متصرفانند چه در آن
 و از اسب چون به حسب حکم جهان مطلق بر ذوق یاد داشت و دفع مسطور تیا می خندان که فلان تاریخ
 که بعضی مقدس رسیده خدمت مشرفی خزانة عاوه صوبه بهار و بعضی شمال دیگر واقعه بلده تلمبه انباشتغال
 هدایت الله و غیره از هم بسجادت نصایب محمد عارف نقوض شده و یکصد و پیم وصولی با قطع علوفه اش
 متفرک گشته اند از قلمی میگردد و در اسب سوار می مشرف مذکور را موافق ضابطه با مع رساییده و از نام یا و بهر
 و در آئینده موافق فرجه چهره صحیح را بقاعده معین الاخطی خود و تصحیح نامه با و میداده باشند پیر و از اول
 خصامنی چون عزیز الله منصوب را حاضر ضامن هدایت الله که در سی برگه قبول ظاهر ساخت که بنده از
 خصامنی که در سی برگه بر می آید از قلمی میگردد که بعد وصول این رقمه که در سی برگه را قدغن نموده از
 که در سی برگه بر ضامن دیگر که مقبره محمد باشد گیرند و تنگ است آنرا تصدیق خوشی بدقت معلی ارسال دارند
 دیگر در سی برگه در باب داون ضامن دیگر تا کید نمایند و گذرانند که تخیل و اعمال بر نه و در بین باتا کید
 دارند پیر و از فرجه کاشش گماشته سیدادت و نجابت پناه به حالت و معالی و سنگاه است خان که در برگه
 بر و ده شعلق قبول خان ضامن الیه است بدانند که چون بموجب نرسد که تصدیق حکایت تو پناه سرکار والا
 بدقت معلی رسیده و نقلش در ضمن رقم یافته مقبره گشته که در باب سرورده نمودن چوب قبول و غیره که بهر
 استعمال به کلام است در کار است و بخاران لازم سرکار معلی از برگه مذکور و دیده آید از نوشته شده و از دست
 قلمی میگردد که چوب مذکور را بر ذوق بخاران سرورده نماید و در قلمی نامه بهر قلمی را از دست و قلمی
 از آن مذکور بهر که موافق آن وجه بهر اسب چوب مسطور محسوب گردد و در برگه کاشش قلمی سرکار

مهات پرگنه فلان بدانند که بموجب فردی که تصدیق مقصدیان بقوات سحر کار فیض آثار بر تفرقه معلی رسید
 و نقل آن در ضمن رقم یافته مقصد گشته که فلان در شانزده بیگانه زمین موضع فلان فایز تر بود بر سر
 سحر کار و الا بکار داند انگاشته می آید که شانزده بیگانه زمین از موضع مذکور بهر جا که شکار این خوش
 نماید با وجود آنکه کند و بهر چه لازم کاشتین فایز از قلبه و غنیمت آن در کار باشد بدستور پیشین سر
 بر آه نمایند و امارت مقصدیان مهات پرگنه فلان و غیره من مضاف سحر کار بقوت گیر تابع صوبه
 بهر جا باشد که چون درینو لحساب الحکم الاسلامی تقویم شکار بحیث گرفتار بجز بهر سر آمد آنرا
 بدرگاه خلایق پناه بیاورند بنا بر آن نوشته میشود که در گرفتار بجز بهر سر مسطور مقصد رساند و اگر
 مانع و فراخ نشود و در دامگاه ذیل نمایند تا مو می آید بهر قدر که تواند بجایه سکه بدام آورد و بجز
 سحر کار و سایر داندین بابت تاکید و قدغن تمام دانند و هر چه را بداری معلوم غرت
 آثار شجاعت شعار خدایا بیگانه بوده باشد که چون حسب الحکم الاشرف الاسلامی خدمت را بداری
 راه از کفایت با نگر می که پیش ازین بعد غرت آثار فاضل بیگانه رسیده بوده بان شجاعت شعار
 تقویض یافته و یکصد و ده سوار بر منصب حرمت شده که از اصل و اضافی و وصی و پنجای ذات
 و یکصد و پنجاه سوار باشد میباید که شکار این مو بهبت بجا آورده و در بند و بست راه سماعی موقوفه
 بنامور رسانند و چنان کنند که در راه مسطور امن و امان بوده باشد و مسافرین و متر و دین بحیثیت
 خاطر آمد و شد میگردیده باشند و در هیچ جا زردی و در هنری واقع نشود و در هر جا ذریه دان
 و قلع الطریق ظاهر که در مدتی نموده آنها را دستگیری نماید و با اتفاق قاضی علی وفق الشریع الشریع
 رسانند تا باعث عبرت دیگران شود و دین بابت تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آورده و دستار احتساب
 چون بعضی مقصدین معلی رسید که در پرگنه کیمب دوایه سنده ساکن مضاف صوبه فلان محاسب که سنده و گاه
 داشته باشند نیست لکن احکم جهان مطلع و اجب الاتباع صادر شد که خدمت احتساب پرگنه مذکور بفلان
 مبلغ یک پاد و روپیه بلامقصور بطریق ایمنیه از تحویل فوطه دار پرگنه فلان مضاف بصوبه فلان بشمار خدمت در
 وجه مدد معاش و حسب العنقمن مقصد باشد که کماینبی به لوازم و مراسم آن خدمت اقدام نموده و تنبیه و تادیب
 از باب ضرورت و سکر است و نیز در منع اصحاب ملاهی و سکر است و تشخیص نرخ و اجناس و تحویل اوزان و ذراع
 یک سال و مایکون من ذرا المثال سماعی موقوفه بتقدیم رساند و مبلغ مذکور را صرف معیشت بدعایر ابقا و دولت
 روز افزای موافقت می نموده باشد میباید که حکام و کمال و جاگیر داران و کور و ریان حال و استقبال این حکم و
 دستور و استوار احتساب آنجا رسانند و مبلغ مذکور را از تحویل فوطه دار مذکور بایر رسانند و از آنجا بهر چه قاصد

و نگارنده درین باب هر سال سند و حکم فید و طلبند و اگر در محله دیگر داشته باشد آنرا اعتبار نکنند بطریقه
 جمهور رسیده آن آنکه در آن محله آنجا دارند و لوازم خدمت غریبه را با و منسوب شمرند چه در وانه معافی و زیاده
 بعضی اشرف است رسید که عاملان محال خالصه شیرینه و جاگیر داران بجهت طلب وجه باقی سنوات فراغ احوال
 رعایا میشوند و حال آنکه فرستاده که نزد رعایا بر ذمه آنهاست کثیری از آنها در گذشتند و طایفه فراری اند و چندی
 که مانده اند بجهت بضاعه و نادر دارند و قادر بر ادا نیستند هر چه فرمان رو و حکم جهان طالع عالم بطریق موجب
 یاد داشت واقعه مسطوره تباریخ فلان شهر تباریخ فلان مکرر بر بعضی تفحص رسیده بفرستاده پیوست که وجه باقی
 سنوات در برگزینات خالصه شیرینه و محال جاگیر داران رعایا مالکرا حسب الضمن معاف و فرج القاشم شدند و
 اصلا ابلت طلب آن متوفی آنجا است نگارنده و آنچه از سال گذشته نزد رعایا باقی مانده باشد هر کس از آنها حاضر
 باشد و قوه اند از عهده باقی برآید و باز خواست نموده از باقی دار فوری و فراری و نادر طلب ننمایند
 و متوفی احوال او نشوند باید که درین باب در محال خالصه شیرینه متعلق دیوانی خود و بطریق حکم ارفع بجل آرند
 و باقی ذمه و طلبان که از راه قرض و اداسه مالی اجب نموده باشند باز در است نمایند منع اچاره از اینجا
 که حسب الحکم الاشرف الا علی چنین مقرر شده که هیچ یک از ادناسه و در میان محال خالصه شیرینه قریات برگزینات
 عهده خود را تا آنکه مالکان سه انجام معاملات آن اوقتی نموده مالک فراری نمایند اصلا باچاره بند باشد باستانی
 و متعلقان خود و چو و مصران و متعلقان که این مقرر نماید و بنوعی اختیار و خبر داری بکار برد و این جامعه
 بدیاس و تزی و تزیین اچاره و بنام دیگر بکس نموده خود متصرف نشود و هر کس از چو و مصران و غیره مواضع
 ملکی داشته باشد یا قدغن نمایند که در از و یاد ابادانی کوشیده مالی اجب را جواب گوید و باقی که پرداخت
 از بسبب ویران بودن باستانی احوال رعایا منصرف و اچاره باشد آنرا بر نماندگی مالک در اچاره شخصی که
 غیر از بند باشد باستانی و چو و مصران و غیره هم باشد و تکفل آباد نمودن آن کسین نزد و ادا و ادا و ادا
 بر رعایا شود و جمع مناسب مقرر کند و وجه اچاره را و افاق قرار داد بگیرد و بستاند تا یکدک زیاد از نصف از
 رعایا نتواند باید که درین باب بطریق برین معنی بجل آرند و چه در وانه شمرند گماشتن جاگیر داران و
 فوجداران در رسیدن آن برگزینات از دار الخلافه و شاه جهان آباد تا برگزینت بازی آنکه چون از پیشگاه خلافت
 و جهان داری شهباز و غیره قرار و لان تعیین شده اند که از راه برگزینت کمان و بزماری به برگزینت بازی رفته بجهت
 نزول موکب و قبایل منازل در باحالی مناسب که عطف و اسب فراوان باشد قرار داده هر جا اهتمام و حققت
 و جوش و طغیان بر اسطه شکار باید کرد و تشییع و فرار از راه مذکور همچو اسانند و از راه جاری بر راه پلید و برگزینت
 مساوت نموده منازل و راه شکار بر شکار و اسطه و فرار از راه مذکور همچو اسانند و از راه جاری بر راه پلید و برگزینت

اقدس گمراخته اند از حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صد دریافت که آنهار فاققت و همرای قراولان مذکور در انجام
این مطلب بروجه اتم نمایند و هر قدر ضرورت برآید تصفیه راه های مسطور در کار باشد سیر راه کنند درین باب
قدغن دانند و آنچه پهل بندگی چون اعلام نظر انجام به مبارکی و فیروزی و خجستگی و بهروزی متوجه سیر و
شکاف فیض آباد است و رفعت پناه امام علی بیگ از پیشگاه سلطنت و جهان داری برآید بستن پلهای بر روی
نهر باخورد و بلا خطه شکار و خوش و طیب و در حد و دیرگنات واقع بر دریا چون از دار الحکومت شاه جهان آباد
تا پیرگنه اندر می خیزد آباد و فیض آباد تعیین گشته اند از انکاش شدنی آید که هرگاه مشارالیه در حال متعاقب فوجدهاری
و دیوانی آن وزارت پناه مثل پیرگنه خضر آباد و غیر آن که برکنار دریا است چون واقع است بر سدا پناه مصالح
و ضرورت و بواسطه انجام این مطلب در کار و داشته باشد آنرا بدستور سابق سیر راه نمایند و اداد و اعانت
معدی الیه اندرین امر بروجه اتم کنند درین باب از جناب سلطنت عظمی قدغن تمام دانند و آنچه متعاقب
اینچه چون عبد القل میوه دار سلطنت عظمی پیرگنه حویلی شهر نرسه تعیین گشته که حفاظت آنهاست انتخابی
که ذالی آن در سنوات سابق به میوه خانه سرکار اقدس میرسیده است بروجه اتم نموده از تاریخ کابنه بید
ذالی آن تا انقضای موقوفش متواتر و متوالی میوه خانه سرکار فیض آثار میفرستاده باشد و اگر سواست باغات
متعلق سرکار خالصه شریقه از باغ شخصی اینته قابل ارسال ذالی باشد بفرستند و وجه قیمت آنرا با مالک باغ
مسطور بداند و هر چه بجهت بهای پناه و اجوره که مالکان و دیگر لوازم ارسال ذالی و در کار باشد آنرا بدستور
آن وزارت پناه از تحویل فوطه دار آنجا صرف انداخته میگرد که هر گاه سبی که آن رفعت پناه در فوطه
اینهاست مرقومه در سال ذالی آن به میوه خانه سرکار اقدس تا انقضای موقوفش باید نموده نمایند و آنچه
بواسطه انجام این امر در کار باشد آنرا از تحویل فوطه دار پیرگنه فوطه رتخواه دهند که ثانی الحال به طبق تصدیق
آن وزارت پناه مجری و محسوب خواهد شد درین باب از جناب سلطنت عظمی قدغن شناسند
ضمایم گزین حاصل بموجب حکم جهان مطاع آفتاب شمع مقرر شده که حاصل و اب که قیمت
آن پنجاه و چهار ر و نیم و سه پا و چهار سرخ نقره باشد از سیم چیل و یک وانه و می چیل و دو وانه چیل
و چهار بشیر و عقل و بلوغ و عدم تنگ در غدر شرعی و سال تمام قمری یک مرتبه در یک مکان بصلب و آید
و اگر چربی بدار الحرب زفته باز در همان سال بر تصدیقان ضبط محصول بگذار و وانه و مکر حاصل بشناسند
و بر تقدیر که در مالک مقرر سه بوده و یک سال مکر بهیاد بدلت اخذ محصول بیکبار از فراحت نرسانند
و جماعه سپاه از مسلم و هند که خرید و فروخت اسپان و دیگر و اب نمایند بشیر و یکبار از بهر تجارت نباشد
به مستحقین معاف شناسند و در باب چیل و یک و دیگر اجناس مقرر گشته که مالکان مسلم خود بفقیر است

نمانند و بسبب اخذ آن در سرکار والاخر اعم نشوند اندامی میگردد و که در صورت صدق محروض در باب اخذ
 محصول در باب و غله و دیگر اجناس مال را فغان بموجب بیع قضا بتلخیص محل آورده اند و احتیاط تمام کار برند که
 بیوپاریان بجهت عدم آداسه حاصل مال خود را تبلیس داخل مال سلیمان نسازند و بدفعات آورده و نفقه و شمشیر
 پیر و آله و یو انی چون حسب حکم الاشرف الاسلامی خدمت دیوانی در بیوتاتی در وضع منوره مقدسه از انتقال
 فغان بفلان سواسه توفیق روضه مطهره که بموجب سند جداگانه بشمار الیه ملحق دارد و تفویض یافته تا به لوازم و احوال متعارف
 از روی دیانت و راستی پرداخته آنرا بوجه پندیده بتقدیم رسانند و دقیقه از دقائق خرم و بهوشیاری غیر شرعی نگذارند
 و از تسلیم در استماله رعایا و از دیاد آبادانی در فرزندانی محمدری قریات متعلق روضه مقدسه و ضبط محصول محال
 سایر که بر وضع مذکور متعلق و باز خواست و باز یافت مطالبات در سه عاملان بضا بله مقرر گمانی بگویند
 و از یک براسه اخراجات روضه در کار باشند موافق معمول و مستقر خواه و هر باید که متصدیان محال متعلقه در غله
 روضه مطهره خدمات مسطور به بیاد است پناه مرقوم متعلق دانسته دست تصدی موی الیه را در اجراء امور
 مضافه این قوی مطلق شناسند و از سخن و صلاح و صواب پند و شمار الیه که بهر آئینه متضمن به انجام معاملات آنجا
 بوده باشد بیرون نرود و سند و کالت متصدیان محال و فغان معاملات صواب گزیند بدانند که چون
 بعضی اشرف اسلام رسیده که در صوبه مذکور خدمت و کالت شرعی سرکار فیض آتار و دار و غلی بیت المال
 بکس متفرغ نیست لکن احکام جهان مطاع و واجب الاتباع شرف صد دریافت که خدمت و کالت شرعی سرکار
 جاکند براسه دعوی و جواب دعوی و خدمت دار و غلی بیت المال صوبه مذکور به پیشرفت باب قضیات
 انتساب شیخ عبدالحی خلف شریعت و فضیلت پناه افادوت و اخلاص و سنگاه افضی القضاات فغان متفرغ و بیوک
 تا به لوازم و اجرام خدمت مسوره اند و در سده دیانت و راستی پرداخته دقیقه از دقائق خرم و بهوشیاری متفرغ
 نگذارند و اموال متوفی لا وارثه و غیر آن متعلقه بیت المال را از قمار و قمار و نفوس الامر ضعیفانه ده آنچنان
 احتیاط بکار برد که داسه دوری از اموال مذکور رفوت و فرو گذاشت نشود و به تحت کسی نماند و قوی
 بموجب شرعی سرکار اسلام عاید نگردد و نیاید که خدمات فرایه به پیشخ نشان الیه متعلق دانسته و دست تصدی
 موی الیه را در اجراء امور مضافه آن قوی مطلق شناسند و از سخن و اعانت شیخ مسطور در خدمت خدمات
 مرقوم به بجا آورند درین باب قدغن دانند هیچکس را بی عاملان و رعیتاران و چو و حیران و قاتون گو بایان
 و متقدمان و فراموشان پرگنات سرکار و صوبه ملتان بدانند که چون حسب حکم الاشرف الاسلامی خدمت
 میرآبی پرگنات مسطور به بر وفق تجویز ملتان فاطمه صوبه مذکور به بر فضیلت پناه سلطان محمد تقی
 یازت و بشرف خدمت مسطور بموجب یادداشت واقعه که بعضی مکرر رسیده پنج سوار اضافی مرحمت شده

تا کما فیقی به لوازم و مراسم بمقت مایه از دست دیانت و استی و مشیاری و خبر داری بر و افند و کندیدن
 تالار برید و صاف کردن ناله اندید و بستن نمیدیل با تفاتی و دیوان آنجاسی موقوره بکار برده و نوبت مقرر کنند
 که هر کدام موافق نوبت آب بنزد و غایت خود میسر ساییده باشد و احتیاط و تأکید نماید که احدی به نوبت آب
 دیگری برانیزد و غایت خود و قولا ند برود که مشارالیه را میسر آید با استقلال پرگنات مسطور و انکاشته هرگز نبرد و
 معوضه که در کندیدن و صاف کردن ناله و بستن نمیدیل و دیگر امور متعلقه این خدمت بموی الیه بایک
 از قوه فعلی آورند و درین باب تذکره شناسند سپهر و اثر عطا به نرینداری در نوبت ابعراض شهر
 اسطر رسید که رعیت و جلاد و دستگاه حسن علیخان فوجدار چکله سلام آباد و عزت خاوندی است و پنج قریه مسطور
 در ذیل تالیف بر گشته سمرقند علی محمد به مستقر اختلاف اکبر آباد که مسکن نمیدان است و دیگر شیخ عت تالیف هم
 ولید دولت تعلقه دار بشمار الیه تجریر نموده و التماس کرده که از پیشگاه فضل و کرم فرمان عالیشان محتوی تفریق
 نمیدادی آنقرابت بموی الیه عطا کرده و حکم جهان مطاع عالم بطبع نرینت صد دریافت که زمینداری و دیات
 مزبور به تمام غنایت فرمود و یک نامفسدان نکو سیده و اطوار را جلاد و ملن نموده رعایا مانگزار را دران و دین
 آباد سازد و دوران دیا و آبادانی و نرزدنی معموری و بنده و بست و ضبط و رباط آن موضع سی موقوره بطور
 رساند و بار غایب حسن ساوک فرعی دارد و احتیاط کند که دره و دی و نرینی دران موضع بوقوع نیاید و رعیت
 را بر داری و دیگر ابواب منوعه درگاه همان پناه فراجم هیچ یک نگردد و نا آنکه آن قرابت بجا گیرمشا الیه تعلیق
 باشد و ابواب و حقوق دیوانی تفرق شود پس از آنکه دیات فرموده بجا گیرد و دیگر به تعلیق پذیرد و در اصلش
 احوال آنجا جواب گوید و درین ماده فرمان فرخنده عنوان باد بدینجه پیر و اشراف متصدیان مهمات گیر
 که در پیر من مضامین سرکار خیر آباد تالیف موی او و در اندک در میوه لا شیخ غلام خیر و ملن قصبه پرگنه مذکور
 بر آگاه فلک پناه رسیده بذریع بار یا تنگان محفل فیض منزل بعرض اشراف اسطر رسانند که حال آنجا احوال آنجا
 سرور خجسته کیتقه باغ کللی رافع که در موضع سیلان پیر تالیف پرگنه مذکور واقع است و قریه نیا کانش دران است
 فراجم میشود و انقضی با حش پریشانی مستقیقت میگرد و از آنجا که حسب الحکم الاصله مقرر شده که با غایت که دران
 مقابله حاصل آن پنج برابر یا کمتر باشد حاصلش معاف شناسند که بسایینی که داخل آن از خرج زیاده باشد
 از قدر زیاده ششم حصه از مستقیم پنج حصه از هنوز بگیند اندکاشته می آید که بر تقدیر وقوع مقرر سازند که حال
 آنجا به باب باغ مرقوم بموجب حکم عمل گویند تا او که بر نظم نماید سپهر و اثر تا کیدار سال سرشته
 موجود و اشراف شمران سیادت و وزارت پناه فلان بجایست باشد چون سرشته موجودات شمران
 عامه و موی نیکو نهایت شمر جمیع الحرام به نرینداری رسیده بعد از آن اصلا نرسیده و پریشانی انقضی اکثر اوقات

در محفل خلد آیین میشود و اندک حکم قضا جریان قدر توانان شرف صد دریافت که از آنجا که از جمیع صد به سر رشته
 موجودات در هر ماه دو مرتبه میرسد باعث رسیدن سر رشته موجودات بنگاله باد و جو زمین بودن در کج چکی
 براسه ابلاغ کاغذ با سه ضروری و احکام مطاعه چله باشد بهر حال آن وزارت پناه بخلاف گذشته در هر ماه
 یک مرتبه سر رشته موجودات خزانه غامره آنجا را با کتب خود که محتوی بر خفاقی و کیفیات محال خاصه شریفه
 و دیگر خصوصیات بوده باشد از سال میداشتند باشند میباید که در نیمه فی از پیشگاه خلافت عظمی تمدن تمام دانسته
 حسب حکم لام علی بعل آرند و امثال و مساهله جائز نایزند تصدیق تصدیق آنکه بموقف عرض اشرف اسطه
 رسید که در دار الضرب بلده دار الامان بستان کجبه ماری نام دهند و صاحب بیا است و شاه محمد از پیشگاه
 فضل و کرد جهان بینی امیدوار است که خدمت امتحان عیار از تفریح بمار می با و موقوف شود و اندک حکم جهان طاع
 لازم الاتباع کر امت صد دریافت که خدمت امتحان تعیین عیار از تفریح بمار می با و موقوف شود و اندک حکم جهان طاع
 محضت فرمودیم که بکمال راستی و دیانت و جز ورسی بقدر حکم آن پروا داشته در امتیاز و امتحان عیار و طلا و نقره
 آنچه لازم احتیاط و راستی است از قوه بخل آورده و وجه علوقه را موافق ضابطه دستور از تحویل خزانه
 آنصورت به تصدیق دیوان متصرف بوده و طبع و توقع از تفریدین و میباید باریان نکند و هم ستایش عالی
 چون درینو لا ایام بخت تمام از جناب عالمیان تاب شاهی خدمت فوج داری محال متعلق قبول و کلاست
 سرکار دولت مدار واقع تفتیح طبع صد به مستقر خلافت که بر آباد از تفریح طاهر خان شجاعت شعار و دیانت بیگانه
 مقرر گردیده اند و هم حلیل القدر پیرایه اصدار میدیاید که اناس و متصدیان مهمات و حال و کمر وریان و
 زمینداران و قانون گویان و چو و هریان و کافه رعایا و سکنه محال ضرور شجاعت شعار مذکور را فوج و استقل
 آنجا دانسته دست تصدی آوراد و جمیع امور متعلق خدمت مسطوره قوی مطلق شناسند و از سخن او که
 بهر نیت شتاب بر صلاح دولت و تقصیر بر ضبط و ربط مهمات و گردآوری مال سرکار و نه غایت رعایا و اگر از پیشگاه
 بیرون نمرود بطریق عمومی الیه آنکه در خدمت هر چه خود و دقیقه از وقایع خدمت و بهر شایه ای فوت و زحمت
 نگه داشته و در باب نظیر و نسق و قطع و جمع مفسدان و دفع قطاع الطریق و محافظت راهها و امنیت طرق و مزارع
 سامی موقوفه بجا آورده چنان سعی نماید که کافه رعایا و خزانان حرفه الحال و فارغ البال مشغول گشت و کار
 باشند و با صد از تفریدین و مسافرین و سایر رعایا و سکنه آنجا از تفریح و تقصیر نرسد و قضا یا و مصالحت
 با اتفاق از باب عدالت آنجا به طریق شریفیت غرافصل میداده باشند و در تحصیل محصولات و تنبیه و بیات
 زور و طلب بجزو مدد و معاون اعمال بوده باشد که رام و دانه از مال واجب نزد رعیت باقی نماند و قحطخانه و انبار
 ناکیب بدین نماید که از اخذ البواب ممنوعه درگاه خلافت و جهان بینی محترم باشد و قدغن نماید که احدی در ترکیب

منهيات نتواند شد و آثار نهایی و لاهی از آن محال معدوم مطلق گردد درین باب تاکید مینویسد و قدغن عظیم
شناسند نشان عرض داشته که درینو از سال سده سده مثال نموده بود و متوسط سعادت اند و زان
محل غر و اقبال از نظر فیض اثر گذشت و حقیقت استنفا و دیوانی و امینی محال تعلقه قبول و کلامی سرکار
عالی تعالی و فرستادن نمود و اضافی پنجاه هزار و سیصد و در همین سال با وجود وقوع آفت نسبت بسال گذشته
و پذیرایی آن در پیشگاه خلافت و جهان بینی و رسیدن حسب حکم بهر اسد خان بمقتضای اختیار غرض و مقصد
عمال سرکار عالمیان در این شجاعت شعار از رویه افزاد و تالیف بفر و منوع پیوست امر جلیل القدر شرف
صد و ریاضت که خدمات مسطور را بشرط بردن از عهده نمود بر طبق حسب حکم المعلى بزمه خود و شرافت و بلایم
و هر اسم آن که این فیض پرورده از رویه راستی و درستی بمقدم رساند و در سر انجام معاملات برگزینان و تسلیه
و استماله و اکثر از آن تشخیص جمع بوقت دیگر و آوری مال بهنگام و از دیاد آبادانی و افزونی معموری و نمودن رعایت
مساعی جمیده بکار برد که گنجایشها و در تعلقات نفیسه از آن متعجب نگذارد و بوسیله محبت و بلا و دستی و تحسین و
و عمار و وار و دیگر ابواب بلکه بمقتضای رعیت پروری از پیشگاه که کم گسری معاف است چیزی بطلب
نگذارد و در اخذ فیض زیاده از نصف و انداز و در طریقه شمع نور و ملت ظهور مقرر گشته از رویا طبع کند و نسخه
و پادشاهی را موافق ضابطه و دستور مقرر و مفصل و منقح بدو دفترخانه و ابلا احوال ارسال مینموده باشد و باز پرس
و باز خواست خلافت نمود و بر خود دانسته حسن خدمت را شرف ثبات نیک شناسد نشان شجاعت و ادب
شعار دیانت بیگ بقنایات عالی تعالی شاهی سرافرازه بوده بداند عرض داشته که درینو لاشتمال اظهار حسن
بسی خود در افزونی حصول آن محال و استدعا و استقلال و حقیقت بعضی از اعمال سال سده سده اقبال
نموده بودند بدینجهت بار یافتگان غر و اقبال هر روز و اطفال موقوف اعتقاد و اجلال گردید و جزای او شده آنچه
مستحق خدمت امینی و خود جاری است مثل بند و بست و ضبط و راه برگزینان و نظم و نسق معاملات و قطع و قطع
مفسدان تشخیص و تحصیل بوقت آن شجاعت شعار خود را در آن امور مستقل شناسد و آنچه تعلق با امور دیوانی
چگونه دار و از بابت ضبط خزانه و طلب تنخواه مردم و دیگر آوری سر رشته کاغذ و ارسال آن سال بسال بدو دفتر
عالی آنرا بطور دیوان آنجا که باز پرس این مراتب از دست و گذارد و از جمله عالی که در تشخیص و تحصیل و فیض
و انداز خدمت عزل نموده و دیگر را بجا و انو نصب نماید و حقیقت را بمقتضایان حضور فیض بجهت برنگار و
و خاطر عبودیت آثار جمیع دار و که در استان سعادت نشان بدون تحقیق مرسوم هیچ کس در باره کسی مسموع
نخواهد شد و بر رسم بنیکه بنیکه اینجانب نیک و داند و ظهور حسن خدمت مستحکم تقاضا و آری خویش شناسد
ایضا با تقایم معلوم نمایند که چون سعادت و نجات پناه لائق العنايت و الاحسان رحمت خان در جمیع

امور عقلیه و فیهانی سرکار عالی متعالی شاهی مراسم جد و کد که مینویسند بمحل بی آر و در خاطر توجیه احوال او است لهذا
 نگارش مییابد که مقدمه جاگیر او را بخوبی که خود مستشار الخلافت نوشته در وقت نیک بعرض اقدس ارفع
 اسطی رسانند و مراسم عانت در انجیل آن از قوه بفعل آورده و مطالبش اقسیمی که میخواهد صورت دهند و اینها
 سیادت و نجابت پناه لائق العنايت والاحسان قابل اللطف والامتنان رحمت فان بغایت عالی
 متعالی سرافراز بوده بدانکه چون در نیولا خبر فوت والد و برادر و بعضی اقربا به آن لائق العنايت بعرض
 قدسی رسیده لهذا از کمال الطاف پیرایه نگارش مییابد که درین تفسیه ناگزیر صبر و شکیبایی شعار خود ساخته
 بمقتضای آنکه میانه نایاب فی الصابر و ناجریم بغیر حساب جزای بنیل را نتیجه اصطبار شناسد و حسب
 واضطراب را بخود راه نهد و سلامتی حضرت نعل سبحانی را از حق درخواست نموده غایات مارا در باره
 خلش روز افزون داند از روسی غنایت خلعت فاخره حرمت فرمودیم الیچما مان سنگد بالقبابه
 بدانند که چون در نیولا مکرر عرض جناب جهانیان آب گردیده که مقصود بیک خدمت امینی برگزیده
 باینکه پسندیده به تقدیم رسانیده و اکثر معاملات را در حق تعالی گزشت بنابرین حافظ عبدالرحیم من اقتدا
 خریف پارسایک در حضور پیر نور محمد خدمت مسطور سر فرزند گشته باید که آن قابل الشفقه بکاشتهای خود
 که در آن محال به نیابت آن زنده الاشمال والاقران خدمت فوجدار بی ایجای آن زند بکاید تمام علمی نمایند
 که از سخن و صلاح و صواب و بدی و موعی الیه که متضمن خرید آبادانی کافه رعیت و عامه بریت و کثیر زراعت و تحصیل
 مال سرکار فیض آثار پاش بیکدیگر سرشته موافقت را منبیه و اگر داند آنچنان معنی موفوره بکار بر نند که
 رعایا بحال چیست و رعایت دوائی مال اجب سرکار از قرار واقع می نموده باشند و برین باب تاکید بلایق
 دانه توجه عالی را شامل خود در اند الیچما داراب خان بالقابه بدانند که چون در نیولا حافظ محمد ابراهیم از
 سعادت انتساب خدمت امینی برگزیده مایه برین اقتدا فصل فلان سر فرزند یافتم که در اینجا رسیده
 در غرض آبادانی کافه رعایا و عامه بریا و گره آوری مال سرکار مساعی موفوره به تقدیم رسانند چون آن لائق العنايت
 و الاحسان را از بدو خواهان آستان فیض نشان خود میدانیم و بیکه نیکو در قریب جو از آن سیادت پناه
 واقع شده لهذا حلیل القدر غرض و مییابد که در جمیع امور مدد و معاون حانف مسطور گردیده خدمات
 و محلات سرکار عالی را که از اظهار نماید باینکه پسندیده شمشیری ساخته باشند و توجهات بارشمال علی عقیدت نال
 خود در اند الیچما شجاعت شمار قابل العنايت والاحسان حمه لکلیف بغایت والا امید واره بوده بدانند که چون
 برگزیده باینکه مضاف بیکدیگر بر بی که به خود جاری می آن شجاعت شعار است بجا گیر فرزند ذرره العین نو با و ده طر
 دولت و اقبال تازه نهال گلشن اسبست و احوال سلطان محمد عظیم تر شده بابران حلالم الا انقضاء و بپارد

اقبال نشان داشته در هنگام فراب و ایات از مبارک شکر و محال محو به سلامت بگذرانند و هر چه از راه و غلام
و اسب و شتر و قو که از آن بلاد بجهت سکار فیض آثار بسیار دلواری آنرا ناظران مهمام به سوره سوره و با ویرت
نموده و برگردان اسب و شتر هر گاه که ده نفر بنشینند درین باب تا یکصد دانند و از فرموده و تحفه نور زنده این گنا
متصدیان محلات و فرجداران و جاگیرداران و مستحقان بیس و مساکین و سائر را به داران و گذر بانان
از دوسه ساعه تا بلده بنارس بقاییت والا سر فرایز و امیدوار بوده بدانند که چون عهد شریفه و عینیه که
از ملازمان سکار فیض آثار از براسه اشیاع بعضی اجناس از حضور غیر نوشته شده اند باید که در هنگام
رفتن و آمدن بعلت ایواب ممنوعه بارگاه جاه و جلال متعوض احوال آنها نگه دیده از محال محو و مبارک
مشکله سلامت بگذرانند و آنچه لوازم امداد و اعانت است بطور رسانند درین باب تا یکصد تمام داشته
از امر عالی تحفه نور زنده عریضه مبارک **چهارم جشن جلوس** میرید فردوسی چنین انکسار بر زمین
و افتخار رسیده ذره شال بمسامع جاه و جلال میرسانند که بهار دلکشانی آتالی و آتال و گداز بهجت افزای
کامرانی و اقبال یعنی ایام نیست انجام جشن جلوس مقدس که هنگام سعادت انتظام و آوان فیوضات
گوشتگون زمان برکات روز افزون است بر حضرت خلافت نزلت علی الهی منظر انوار نامتناهی قبله
و کعبه زمان و زمانیان پیر و مرشد جهان و جهانیان که هزار جان گرامی بقدره خاکپا به حضرت ایضا
سزاست فرخنده و خسته باد ایزد متعال سایه بلند پایه جایون را بر سکانان ربع مسکون پاینده داشته
سیامن این روز را تا بقایه دوران عشرت افزای جهان گرداناد و در عطا سعه خلعت
میرسانند که وصول کرمیت مشمول خلائع خاصه زمستانی که براسه این حرید فردوسی و خانه زنده محمد نورالدین
و محمد عظیم از پیشگاه فضل و کرم صاحب فلان شرف ارسال پذیرفته بود و قاسم است اعتبار این حرید فردوسی
آثار را پیرایه عز و افتخار بخشید آداب آنرا به باب و آیین بندگان عبودیت نشان بقیه رسانیده حق
جل و علاطل طلیل ابدی التظلیل آنحضرت را بر رفارق ربع مسکون عموماً و بهمین حرید خصوصاً تا بقایه
و عورت ثبات عصر مبسوط و گسترده گرداناد مبارک **پنجم** انظر حرید فردوسی زمین خدمت بلب ادب
بوسیده ذره صفت بموقف عرض اقدس اشرف اسطی میرسانند که هنگام سعادت انتظام عید انظر فطر
که آوان فیوضات گوشتگون و زمان برکات روز افزون است بر حضرت خلافت نزلت علی الهی
منظر انوار نامتناهی قبله و کعبه جهانیان که هزار جان گرامی بقدره خاکپا به مبارک آنحضرت سزاست
فرخنده و خسته باد ایزد متعال سایه بلند پایه جایون را بر رفارق ربع مسکون پاینده داراد
مبارک **پنجم** انظر حرید فردوسی زمین خدمت بلب ادب بوسیده ذره صفت بموقف عرض اقدس اشرف اسطی میرسانند که هنگام سعادت انتظام عید انظر فطر

عرض سعادت است اندر آن حضور که اوست بخیر فاضل النور میرساند که درین آوان سعادت اقتضای تجویز ادب
آداب و ذریع او است هر استم نیست و مبارک باد و در فیض آموختن سعادت استخوانی صارت نموده زبان
عبودیت بیان اینصورت تجلیات الوان مبارکباد و کشوده تسلیات آنرا با خانه زادان عبودیت آگین بنقدیم میرساند که حق
تعالی به جمیع ایام و بیای و بسین و نشو و خور و این روز جهان افروز را بر ذات اقدس و غفر مقدس حضرت نبی
و کبریجه ان دجانیان پیرو شد عالم و عالمیان مبارک کند و اشته آفتاب غلغله ای را بهیچ امید سار جهانیان
گردد و اناد خط است که چو اهر میرساند که بورد و چو اهر که کار و دست تفضل معصوب فلان حرمت شده بود
مقتضی میبایستی که دیده فرادان غرور اقتضای آن وقت و آداب تسلیات آن بذات میران عبودیت بنقدیم
رسانید این حرمت بتایخ فلان از پانی پست گذشت منزل نمود بکرم ایندی امید راست که شرف کیمیا گاه
پیرو شد حقیقتی که مافوق جمیع تسلیات این حرید فدویت است مشرف گردد و در تراب آید ام مبارک
کمال الجواب هر چه در میان کشیده و بصیرت خویش گردانند چو از صده او است شکر چرا هم جناب جهانیان
در سال نهاده ای متواتر شوال مستسبح و چه میشود اندر آید لهذا اقرار میفرموده بدعا و ختم که در اختیار
آفتاب غلغله ای بر غرق عالم و عالمیان ابد الله سار یک تر باد و در قول فرزند میرساند که نصارت
بخش گلشن بسته که ریاضی آفرینش را بر شگفت افشال اگر ام حضرت پیرو شد تحقیقی است آراسته و نهال
آمال جهانیان را از این بیان بر و احسان قبله و کیمه تحقیقی شمر است حصول تقاضا و حرام شمر باد و در ساخته دین
ایام خجسته انجام پیوسته از داله خانه زاد و عظیم که است فرمود بتایخ فلان خانه زاد نو رسیده از کتم عدم
در شهرستان و جود جلوه نمود تسلیات مبارکباد بنقدیم رسانیده امید دار است که بحر حجت اسم و شرف تسلیات
جناب جهانیان تابناک و کامیاب گردانیده از حد خود و در دانسته بدعا و ختم نمود و در حد
فرمان حرید قدوسی میرساند که فرمان عالیشان سعادت عنوان موقوف بیان مزین و منور با افکار
منطقه ای منظره متضمن ظهور سراسیمگی سپاه و رعیت قندهار از نوشته تار و پیران ملتان و صد و یکم تقدیر
سایه بگشت این حرید در پشاور بر تقدیر وصول خبر متفرق از قندهار غرور و در که است آموختن حرام
آداب تسلیات بنقدیم رسانیده مقتضی میبایستی گردید و در حد تحقیقی سلامت این حرید بوجوه متدعی بعد از
مصول جمیعیت ظاهر از گذشتن چیده در جلای آباد و دیگر تهاجرات و دشنبه یازدهم شهر شوال بیاض خضر سید
ایست دار است که در هر باب مطابق ارشاد اقدس عمل آرد و در عطا حاجت و حقوق تقصیر میرساند
که بورد و در فرمان عالیشان متضمن خورده عقد تقصیر و عنایت خلعت خادمه براس این حرید و خانه زادان دیگر
ارشاد معصوب فلان غرور اقتضای کونین اند و وقت هر استم آداب و تسلیات جمیع مردم تقصیر نوید و حرمت عفو تقصیر

خواهد شد آفتاب عالم تاب سلطنت و جهان بینی برهه فارق عالمیان ابد الهمد و رخشان باد عریفیه شانه را ده
 پنجاب شاهی عرض داشت خانه زاد عقیدت گزین محمد بنزالدین آداب عبودیت و بندگی بجا آورده بموقف
 عرض جناب ارفع اعلی می رساند که هر چند نظر بر مراتب قلت بضاعت و عدم استطاعت خود در آن کارش
 عرض داشت را بدرگاه خواقین سجده گاه ارشیده ادب دور میداند لیکن درین آوان سادت اقران تجویز
 ادیب آداب و ذریع حرام تنفیت و مبارکباد و در و فیض آموذ عید طهر جبارت نموده زبان عبودیت بیان
 بصوف نجات والوف مبارکباد میکشاید حق تعالی جمیع ایام و لیالی و سنین و شهور و حصص این روز جهان افروز
 بر ذات اقدس حضرت قبله و کعبه جهان و جهانیان پیرو مرشد عالمیان مبارک کند و در شکرت ششمین صمیمه خانه زاد
 محمد بنزالدین بعد از ادا سه آداب عبودیت و بندگی بموقف عرض اشرف اعلی می رساند که چون درینو
 از پیشگاه فضل و بنده پروری همیشه این خانه زاد به شریعت تشبیه سرایه سعادت و جهانی اندر خانه نماز زاد باد
 این مودت و عنایت قدسی بشارت که از وجود نبات مکدر و ملول بنور ایدار باشد که همین عبودیت را
 بسعادت شکر و عین ساقه تسلیمات آنرا تقدیم می رساند آفتاب سپهر خلافت و جهان داری برهه فارق ساکنان
 ربع مسکون سایه گستر یابد و در که خدای شایسته اوده مخلص عقیدت آئین محمد بنزالدین بعد از ادا سه حرام
 اخلاص و عقیدت سندی بفر عرض قدسی می رساند که چون درین ایام زمان مستند شوقی گردیده که این عقیده
 از نیل بخت حضور موفور السور و در و بهجور است اندرین ایام عشرت انتظام که مخلص شمام
 کفزه شده خود را فریاد خاطر عطفیت تأثر میدهند زیاده چه عرض نماید ایضا مخلص صبیحی و خلیفیم بعد از تقدیم
 آداب اخلاص و اختصاص معروض میدارد که چون درین ایام بخت الیام مقدمه کار خیر این هوا خواه
 هست وقوع و پیرا حصول پذیرفته اند بوساطت تقدیم تسلیم آن بار سال عرض داشت و شوقیه انچه شکش
 معصوم به شرف الدین خود را فریاد خاطر اشفاق تأثر میدهند زیاده چه عرض نماید ملل عالمی بسو و گسترده
 با و مکاتبه همیشه غریزه که به خاطر مخدیه سرادق عصمت و رفعت بعد از سلام بخت انجام معلوم نمایند
 که حیقه لطیفه شکار و اسه مبارکباد ولادت با سعادت فرزند ارجمند رسیده و مضامین بخت آئین
 سه باید بخت و نشاط باعث و نور سرمد و انبساط گردید بفضل جواد در نه بر سایه گرا نمایه حضرت پیرو مرشد
 حقیقی و بر طبعی رسانا و ایضا از استماع قضیه ماحر فیه سلطان عالی تنبیه شایع چون هیچکس از اجازت
 اشتیاق است نداده اند درین قسم قضایا بغیر از صبر و شکیبائی چاره نیست آنغزیه محترمه مکرر به بقا
 سایه بلند پای حضرت خلافت و جهان داری خاطر خوش رانگی و اطمینان دهند زیاده چه کارش رود در
 نیر سایه پیرو مرشد حقیقی و بر طبعی برینند پنجاب با و شاهی عرض داشت کترین بندگان معین الدین

[illegible]

کار و خدمت تعیین به طاقت سیادت و امارت پناه سید عزت خان گردیده ناگزیر به تحقیق دست در اینچنین بقیل
 ناقص خویش صلاح دولت روز افزون میداند بطریق مبادرت پیچیده معروض میدارد که چون از دور و درک است
 نمود و الا نشان حرمت عنوان که در باب بنده و نادیده مستان ضلع مجبور و فتن سیادت پناه ناگزیر بدان ناحیه
 بخان مشارالیه رسیده خان ناگزیر از راه و خور عقاید فدویت و کمال نرا برانی خواست که با جمیع که سوا تقویت پان
 تقاضات و در هر مایل خدمت پیش خود دارد و در تندی و کفالت اعمال و بیمه آنجا فخر و دل العاقبت که در با آنکه
 در خاطر بار پاشگان حضور انور و صوبه پنجاب نسبت تمام مالک محمد و سه دار الامن قرار گرفته چون درین ناحیه
 نیز با وجود و کمال حرم و حسن نگار میر خان معوی الیه شلال و شورش بر طرف دیده میشود و اندک به وفایقت آورد قمار
 سرداری چنین آمده که تا کار از دست دیگران سرداران خود با تقدیری آن ابر کرده اند چه خطا می دیگر از
 سردار تدارک تواند کرد و از آن او را دیگر حسنه کند که درین خانه ندان به تحقیق که نعم ظاهر خویش بر آمدن
 خان مشارالیه از شهر و فتن به خدمت ندک به مصلحت نمیده مستعدی آن شد که این فدوی یا به بنده که است
 داند چاره جمعیت سرکار و الا تعیین آن ضلع ساخته خود با استقلال تمام در تقدیر هر اسم ایاد و در خدمت هر سیک
 بوده باشد پنجاب شاهی کترین فدویان دور افتاده جان نثار و خیرترین غلامان مجبور و کسار و سه
 ادب بر خاک خیزد یا بده بدو عرض بار یافتگان پای سر بر سلاطینی که قوام چهار خواهر انسانی منه بچهار
 پای آنست میرساند که فرمان وحی نشان که اندر و سه کمال بنده فدوی و دره به روی شکر انوار غایت
 خسروانه و نورانیات بادشاها به شرف اصداف یافته بود سر تقی این به تقدیر با وجود فلک و در رسیده بعد از
 اداسه و از م سجدات بخودیت و بندگی چون بفرخواست معنوی با غایت مشهور آن سعادت اطلاع حاصل نمود
 چند سه از جبروت و تفکر سرور و خوش یکشیدم و مدتی از شادمانی این پایه تقریب که در صله کتاب صدیک آن
 نیست به خوش یکشتم و با خود میگفتم که مثل تو ندیده را بجا رتبه آنکه مثل و در و تجلیات توانی شده تا آنکه سواد خوان
 خطرتم نتیجه بد و آفرینش در پیش نهاده راه تسلی بر یکشود که هرگاه ایند و تقالی و تقدیر بآن جبروت و کبریا حضرت
 آدم را علیه نبینا و علیه اسلام از کل خمر نموده با وجود عقول و نفوس غایبه بانست و در خود کرد و اگر نعل الدنیز که
 منظر اتم اسرار بهیم و کیم است مثل تو آسپته را با وجود طلا و نقره آینه نکس پیغمبر خد که در اند و بشرف مرتبه
 راز داری را رساند چه عجیب ای با استحقاق عالم صورت و معنی و اسه مالک الملک حقایق و معارف بجانی چون
 این زجل شانه نواست که خیا نچه در جمیع کمالات آن اشرف اولاد صاحبقرانی را ممتاز و بهیما آفریده در قاف و
 نیز به شبهه و مثال بخاک و انایه بر این قضیه جانسوز و حادثه غم اندوز خیر بر و سه کار آور و داخلی آنچه از زبان
 بادشاه اعلیٰ حقیقت و قدر وانی درین قضیه به موقع آمده نقد و ریشه نیست بلکه کلفت و امتداد الم بحاسه رسیده

که روح مطهر مقدس آن پرده نشین غرقه جنت دست پیراسته قعر مغفرت نزد یک سست کانه غم حضرت ندارد است
 بهشتی را ترک نماید و از عشرت آباد بجز و اینسا لا بسو سے کہ ورت انقباض گراید بقدر راستان سلامت الحال
 وقت آن است که چون ذات اقدس منکر جمیع فضائل و اخلاق گردیده بخلق بصیرت و شکایاتی که آن کمال انضام
 انسانیست جلوه نمایند و در مقام رضا تسلیم گردانند و مرتبه رضا را که آخرین پایه عبودیت است پذیرند و در حیل
 تسخیر در آورند که اگر ابر و اگر گناه کبیره شماره ندهد بیست و بیست و یکمین که سبب نجات است که با حکمت
 آنوز لقمان ازین موقوفه سخن سرایم یا ازین اادی لب کشایم اما سرست باد که غایت اگر از جوش باگی برگشته
 مغفرت است جرم بخش بجز صلاک سلامت اگر چه بر سر رفاهیت و خوشنودی خلافت باشد که راه شادی ببرد
 باید کشود و بهمانیان را از کلفت سوگداری بر آورده که باد شاه خلایق را بنمیرد جان سست و ترن را سست هر اول
 توبی تا به توبن بجا سست و چو دل سست شد سست دست دیا سست و سپس چنانچه الله تعالی پرورش خلایق
 با انواع خطایا مینماید و در شادی بر و سست بندگان میکشاید نطفه رحمانی را که از دوا کس خطایا کس سست باید که هیچ
 مقدس آن سر دفتر مغفرت و خاطر غم ناپدید شاهزاده را سست عالی مقدر را شاد دل گردانند و بنده را سست
 خود را بیکاه بهمانیان را از قید غم و غمت الم نجات بخشند ایضا گمانه زاده و بیت کیش پیشانی تیار را به سست
 بندگی چون جبین آفتاب بر افروخته و سر عبودیت به عقیدای تسلیمات خلایق بر افراشته بهر صف عرض راه
 یافندگان ساحت آسمان مساحت درگاه عرش استبداد خدایتین سجد و گاه که فلک از شوق جبهه درش سرسبز
 در رکوع است و ملک از ذوق استخوان پوشش مویکوب با خضوع میسرساند که بر خانه زاده سست با اعتقاد از خدای
 غایت بیغایت شهنشاهی و بهر قی اقبال ابراهیم اهل اقلی را در جبهه اول بیع انسانی بهر سست از خدای که گمان
 رسید بهر چند تقدیر شایستگی و ایانت ذار و که مصلحت و این قسم خدمات عمده تواند گردید اما چون خطایا خطایا
 کبری که ذره را منصب خورشید و در دولت همیشه تواند بخشید شامل حال و دواوی نال کمترین است معذرت پرورده توبیت
 کرده و نواخته و از خاک برداشته چنانچه این بارگاه گمان چنانچه حقیقت کار به آنچه از کار فرمایند ارشاد و بهر آن خد
 کامل صورت یافته نیست که بهر بیکر پادشاه عالمگیر سلامت از میان دولت ابد پیوسته بیکر پادشاه عالمگیر
 است نسیم بند و بخت محافلت شهر و گد را سست حوالی از رشته خرم و انقباض شیرازه انقباض پیوست
 اهل نسا و در کجبه غم مجوس گردیده و در باب صلاح چون کتاب در جلد آرمیده کاتبان رساله تیز و میر را
 دست جنت چون انگشت ظلم ظلم گشته و شاد خوانان راست گویا زبان شکر چون زبان علم علم شده سکنه شهر
 حوالی از باغی و دواوی حرف خود را از لوح خاطر شسته چون غنچه مید و کس شیده در جبهه این نشسته بود و در دعا
 دولت و عمر ابد مقرون و خطبه شناس از دیاد نصرت و غیر و زری و فرزند ن غلب البیان و طیب اللسان

مسعود گشت که برگشته اند که در سابق زیاد برشته که در پیچیده باشند حالا به سی و شش هزار رومیه رسیده اند و هر قوم
 دیگر و دو که از جانب خیرخواه بلا اشتباه به عرض عالی منتالی خواهند رسانید که محل دیگر و امور دیگر را به پیشتر بجا آورده و در آن
 مقامات به رسیدن بهل آن نزدیکین بهر سکه این قسم ضروریات اهر جلیل القدر صادر شود که معلول و موقوفه اندازند و برگشته
 مسعود در تخرجه مردم اینجا بحال دارند و حال آبادان که تعیین نمایند العاقبه بالعاقبه ایضا تا میاید است این دیو همواره
 شمال عالی فیروزی مال امارت و اجلال و مرتبت شوکت و ابرمت نزلت ملاذ حجامان خان عالیشان باد و استیلا
 شوق دریافت بجاست صورتی که مورد استیلاج باطن است اگر بوساطت ملک خشک نه و کا حد تنگایم
 بمیوه فی بیان آمد به باره طوری که نوشته در زمان شغولی آن خلافت العاقبه انکاشته دل خالی کرده و
 و داد و خوانان فرقی خواسته سبحان الله قلم در اینجا به بنی میکشد و زبان بجز معرفت و معرفت و مسامحه نمی بیند
 محب در ماه ربیع الاول قن چشتم معلول نبود و بنایت الهی آب نازل که مانع بهارت بود و رفع گشت بعد
 انقضا را ایام محاسن عیال محبت نمود و عازم حضور لامع النور و دل را بهمد و شش آورد و خواهر ساخت اشفاق
 و توجیهی که در باره اخر سیه بهایت الله مرعی میدارند ز منت آن بر دل و دیده و دستار ست کوکب غر جلال
 از افق اعلا ساطع بود و اینها همواره مصدر الطاف بیکو ان ایندی بود و کامیاب باشند بعد از شوق و حاصلت
 مسعود بهجهت که در به و نه سیته نذر و شهود و منیر غلت پذیر با و که در نیولا چنان مسعود شد که رفت پناه
 محسوسه اخذ دست و پویانی اینجا منزلت گردیده از اینجا که اینجا آن فسر رنده را بصف و ایت و گیت
 نمکانه میدارند و تا حال اخر سکه خلافت بهر مصلحت دولت باشد از آن فرزند بوقوع عیالده بنابران
 نگارش میرود که سبب غل رفت پناه که در معلوم نشد که چیست مشارالیه هر دو ست دیانت پیشه و
 کفایت منشی این قسم شغلی را که متدین و فیهده کار باشد بدون صدور تقصیر مغرول نمودن از این تدبیر
 قصه می گری ایچ است اگر تقصیر بسبب عدم پرداخت محال صورجات متعلق سرکار فیض آثار است مشارالیه
 درین امر و خطه نذر در زیر اگر در تقصیر پیرگنات با و گیران ست که نصف را خود به بنزد و نصف بهر کار
 میرسانند و هر سیه پیش از تحویل اری شغل نذر و اگر فیما بین کار با سکه پیرگنات این موبه به مشارالیه و انکارند
 که بهیچگی و معامله بی موی الیه قرین است که در اول فصل از پیرگنات اضافه سوا سکه بگیرد و کفایت نماید
 بقدره رساند بهر حال چون اینجا بنجانب عالی متعالی رسوخ بندگی و ارادت دارد و در اینجا مصلحت دولت
 و نذر لازم است که بنویسد در وقت آمدن بصوبه پنجاب اهر جلیل القدر شرف نفاذ پیوسته بود
 که بنده انبیا به کار با سکه سرکار عالی را بخود متعلق دانسته در عهده شفا سکه نشان و الا نشان نیز درین باره
 به بنده مرحمت شده بود و اغلب که بعضی بر ایشان ظاهر شده باشد و اگر مطلع نباشند الحال آگاه خواهند شد

بهترین نیست که آن سیادت پناه از زبان اینجانب بخدمت بادشاه نهد و جهانیان عرض نمایند که مشایخ به دست خود
 بکمال باشند و حسب لایحه مشایخ غایت تمام امور را در خود بگنجانند و به تقدیر سر که این معنی صدوست
 نیافت و دیگر بکمال مشایخ را بخواهد رسید و از آنجا که بنده هم در کارهای سرکار عالم به اختیار و استقلال دارم و اصل
 او را در فعل و حساب و کار نخواهد بود و تقیید که آنقدر زنده بود و دیده این مراتب این تفصیل در یک گام نیک بعضی عالی سینه
 که به حسب دستور صدر سعی تمام در سر انجام کار خواهد نمود و زیاده چنانچه نوشته شود ایام بکام باد و ایضا خالق نفوس و عقول
 در امور محسوس و محقول بجز و مشغول دارم و حقیقه شریفه شایسته انواع مهربانی که عبادتش کارنامه معانی و مضمونش معنی توانی
 بود و در روزی فرموده است که در باب از ترک و کتساب در هر باب که خیر معاش و حسن آداب آن ملاذالات
 باشد مقرر و مقرر گرداند و بر سر بند و ولایت و امارت نیز سرگرم نشا و طلب و محبت خویش دار و چون در می
 خیزد زمان حشر جهانیان در آنست که آن رفیع مکان این داعیه را چندان در کس تو در شسته بنده فعل نیارند
 آنست که نامقدر و در داند و قوت دارد که کافی القوی المعنوی سکه که طبع خود از من سلطان دین
 خاک بر فرق قناعت بعد از این که درین محل اعتراض میرسد که خود چه موافق با سر ضماست نشد جواب آنست که اگر
 داشت بعنوانی که دانست و توانست گذرانید چون بعضی بر دل زور آورد و چون در نوزاد انداخت خود را در وقت
 و اثنین نرود و در بل بهر بخند و ریافت چه توان کرد که دیوار غم افتاد بلند به این بنام نیست که این خضانه
 بر انداز نهاد و از یاد و چون شریعتی عیار نه وانی در کار خانه لوح و قلم ندارد و ایام بکام باو ایضا
 که سبب که ظاهر و باطن همه اوست و ملاوت باطن و جمعیت ظاهر نصیب کند و گدسته بهارستان خلعت اعنی
 صیغه شریفه جناب محبوب الاحباب خان عالی شان بلند مکان رفیع مرتبت و الانزلت بدستگیری
 فلان که درین ایام سالک وادی حیرت است و حصول نموده مشام محبت تمام را معطر ساخت از پیش نهاد و خاطر
 از جسد و هست بلندایا به رفته بود و در آنچه بود ازین و حصول مقاصد نشاتین آن عالیشان باشد از کس قوه بنده
 فعل آید و درین مقدمه عالی و گلاستفسار از دل خویش باید نمود و در عین تعلق صورتی تعلق معنوی حاصل بایست
 تا که اشتغال بعد از چند سال مورش و جو و ملال و باعث عدم استقلال نگردد و مصرعه بقمان حکمت آموزی چه
 حاجت به با نفس مهارت باید کرد که شب تا بچهار سال از عمر سرشت مال در امور و اشتغال غایب و بنوعیه گذشت در دنیا
 بقای نه از اهل و عا به منظور گشت که بعد ازین در چند روز یکم خبر کل یوم تیر خواهد بود فرصت غنیمت است
 و چند دم مقیم و لا بوجاه الامور علم الیضا و دولت محبت و اقبال بتایید آیند و فعال شامل حال خیر مال ملازمان
 رفیع مکان مهربان دوستان با و از یاد و در و فرمود و در باران استعدا و است فطری از یاد انسانی تقاضا
 قوت مالی آنجا و جانیت نشاتین بود و مطابق آن بنوعیه فعل ظهور نموده و استعدا و استعدا این در ویش تقاضا

آن داشته که از قنات قابلیت و نشاء اولی کاری نسازد و از کثرت غفلت بکار نشاء خردی پرداند و احوال
همگنان را به حال نامور مثال خود قیاس ننماید و همه را به حال خود فرمایند خصوصاً این سودا که بیارستان اغیا
چون بهارستان روزگار ناسازگار است و در دار الشفا سے غارت و غول خود مشغول و انگار اند و توجیه باطن مثل
تقصید ظاهر مری و اندر فرد سے از معنوی معنوی نیز با اعتقاد تمام التزام مطالعه نسخ جابجاء نکند و در دانه اینا سے
که به روح دل حسرت منزل نقش بسته یک بیت می نگارد و سه مدتی بگذارد این حالت بری و چند دم پیش از اجل
از آذری و غیره غایت حسن عاقبت نصیب باد ایضا ببادا سے ما و جب علی التقدر و مشهورا سے حق گرای
می نماید که از وجود و عاقبت محمود و در شهر حفا سے دیگر است بجا که الحی فیما مضی الله و محرمه در طریقت هر پیش سالک
آید خیر دوست چه اگر نکر که در شان آن عالیشان و پانچ کمال دولت صورت بسته نشاء استغناء و علو بهت نیز
نموده و بهت یقین که اشراحت ظاهر و جمیع باطن در نیحالت پیش از پیش خواهد بود و اگر چه بعضی آشنایان
بیگانه از معاد چون آنکس ذات الحسانت مصدر حمایت و رعایت همه بود و از دینیه ترک و بر یک داعیه یلوس شده تا
اما بهت ملال طبیعی سودا اینا سے روزگار ریخ و وحانی اختیار نمی توان نمود و عقل معاش میگوید که با آنکه آن گانه
زمانه دست از دنیا باز داشته اند دست از ایشان باز نخواهند داشت و بوضع غمار نخواهند گذشت عقل معاد
میگوید در آنچه منقول گشت تمهید رعایت بود و بدعا و خیر آن نیست که صحت و عاقبت و خیر عاقبت نصیب باد
و آنکه نسبت اینا در حضرت او را نیست بیاد خود و اید ایضا خیریت صوری و جمیع معنوی شامل حال قبول آید
صیغه ایله بعد از مدتی و در دود و سودا نامه سحر کار با سر و سکار و در نه بهت از احوال هر گاه است و سر و سر
میزان نظیر کمال الجواهر هم سنگ آنچه از استغناء سے خدمت حضور پر نور و در جمیع بصورت با سر و سکار و در نه بهت از احوال هر گاه است و سر و سر
ما مضی الله و محرمه و دیگر که تفصیل کیفیت احوال حواله با شده و سر سیده اگر سیده و جویش
و سر سیده سے العاقبة بالفاقية و الخاتمة بالسعادة ایضا رقیه و گشای شوق افزا گردید و بطالع هر فقره اش
که از مطلب اصلی خبر میداد و پرده از پرده شاد نفس الاوریکشاد و ملا و است و لذات که کام دل شیرین کند و روح را
راحت بدهد و در حصول انجامیده خاصه بینی که از شایخ فکر بلند و اشراف سخن پیوند گردیده از نگرار به اختیار
آن وقت و کیفیتی دست داد که بهاناع از یار آستان سخن آشنایند و آنکه از وصول این دو ستار بیان شهر
انظار خوشوقت نموده بود و نه یقین که قرب صوری باعث از دیدار اینها از معنوی شده باشد اگر چه آشنایان
که روابط آنها منسوب عبارات و اضافات و صلل بخواهش و اغراض بود و نه اینمضی ملال داشته باشند لیکن در شان
بیریکه بعضی بیاساست ذاتیه متوجه اند خوشوقت خواهند بود و خاصه ولی که جمیع است و اینست از ابوابی دریافته و طبیعی
که از او را که این نشاء عالیله پذیرفته منقول شده باشد و به پیشینه دل خود روزی رنگ تو سکه هر بار که آن

صد کرد و بر شکر چون بلبل تصویر یک سالخ نشسته بال برنگه شد و پیر و از برنگه این دو میترا که درینو لایقانش
 خاطر فرین و دل انگیز بود و بالا خدمت نواب جناب جامع مراتب خال و حال طراز زنده و ولت و اقبال صافی چو مروارید
 داشت و تماس نمود که اکثر از دما سے طبع سلیم و ذہن متقیم نتیجہ از متوق فکر صائب بمنہ ظهور رسیده باشد قلم
 منشیان جسته رقم با علام آن جولان خواهند کرد و منت عظیم بر تو گیر غایت در حرام خواهند گذاشت که درین ایام نسبت
 بزبان سابق شعری تو شمع در وقت گرمی فرمود و از تحسین داری چیدما سے مذهب الاخلاق بخاتمه حاصل گشته
 و فرصت مطالعہ کتب نظم و نثر بقدر دست داده و جمیع نصیب شدہ شادیم یا تو خوش میگذرایم
 خوش میگذرایم جهان گذر از این کاشکی این کم کاری در جهان آباد و فرسایم شد که تبارک گذر شسته پیر و افسته
 دولت خدمت خاطر خواه یافت ایضا اتحاف انفس او عیہ مضامین آگین که او شایسته تصنیفات تهرمان
 جهان و عاقله کلمات انبیا زمان نمره و مہر است در پیہ تشدید مہمانی اختصار و موافقت و وسیلہ استحکام توایم
 اتحاد و موافقت انکاشته بدین دست آویز شہود را سے بیضا ضیاء و کشوف منیر محبت تقفاد امارت
 و اقبال حریت ایالت و اجلال منزلت کثرت و معالی منقبت اہمیت و شوکت رتبت خان رفیع المکان
 کہ داینده می آید کہ در ہنگامی کہ خاطر خلعت آمو و بمقتضای تعارف قدیم در وابط جدید مقرر اخبار مستر تانہ
 استقامت فرج و حاج آن طراز کسوت شوکت و اقبال بود و وصول بہجت موصول گرمی بنقد مودت کار کہ رقرہ
 کلک محبت بار گردیدہ از راہ و خور خالصت و یکتا دلی مصحوب رفعت آب اشرف یک سمت ابلغ پیروز بود
 مورث نشاط خاطر و انبساط باطن و طہر گشت و ترسیل سہاس اسب و چند شتر مار خربہ کار کہ کہ بحسب شمول
 موافقت اتفاق افتادہ موجب خریدار تبار و مضوی شد و بمصداق تہاد و اتجاہ پیرایہ اسباب خوشدلی خست
 از اینجا کہ در نشاء تعلق مراعات آئین مصداق وقت مرغوب و مستحسن طبایع اتفاق گزین آیدہ و رسیدن وقت آب
 مذکور کہ الحق در مراتب ہمیدگی و محبت افزای یکتائی وقت میتوان گفت موجب تاسیس بنیان یک
 چنگ گشته در یہ صورت نمایان طریقہ ایتہدائنی است کہ پیوستہ ابواب مکاتبات تو و دستات مقتوی
 و از طرفین انہار و انظار کار و مطالب کہ خطوط خاطر خلعت مائر گرد و باعث از دیا و مواد خوشوقتی و فریاد سہ
 میگردد و بدہ باشد عاقلہ تقدار ابارہ از اسباب ہند و ستان جنت نشان بموجب تفصیل جدا گانہ بہتہ الحنت
 فلان تسلیم یافت کہ بوسیدہ رسانیدن آن مستعد در کہ گرمی خدمت شدہ باستعمال اخبار سلامتی عنصر
 خیر نظام باعث انہاج دل اشتیاق منزل کرد و دہ چون قلم آمد بحرف اشتیاق بنظم شد مضمون مکتوب غنای
 چون در زمین ہند از نوادہ را یران دیار چیرہ کہ مطلوب است اسب خوب توان گفت یقینکہ ہر گاہ
 اسپان عراق بخد مت ایشان برسد بمقتضای و فور دوستی و دوستی ہر یار نیز بحباب خواهد آمد

خود درینو لایحه شد که بعد السلام نامی خون گرفته تحصیل فاسد با چند س از تابندان ایشان که به تحفه مغنین
متعلقین بودند آواره و درشت او بارگر دیده و بیخ لهر از جلان شود از دها که گمراه از اراده فاسد پشیمان شده
دنا شده اینجا که با قوت مانع به کیش را بدست آورده چنان به تنبیه مالی و روحانی و تعذیب عرضی و جسمانی رسانند که دیگر
نیز حساب شده و عبرت پذیر نشه خیال انقیاس را دره محال بخاطر نتوانند گذرانند تا باز کاب آن اقدام بران چه رسد
والا اگر به شقاوت در دماغ بهر چه قصد چنین با اعتدالی و عیبه ناسنر خواهد شد یقینیکه در تدارک مقدمه مذکوره
به نیجه خواهند کشید که من بعد این راه مسدود شود و چنین هر گوش نغده و خط ملاذ اعتقاد و انضالی و دستگاه
حقیقت فرزند از چند همت خان بر راسه محبت اتنا ظاهر شده باشد که روز بروز و نیز در چنان هنگام که
که از تافتن قبل غنیمت پارسه سواران شیر شکار در رکاب نمانده و غمان آن دست ننگان خو خوار بدر رفته و
خود را هر دانه و از قلم درشته و از اسب پیاده گشته با همت هشت کس استقامت و زنده در شیوه جان
فتنای و سر بازی و بهر گشتن منصوبه و ریاضت کج بار رخ از آن عرصه بر نتافت و چون فرزند قضا گمراه کج روی
بشانت چنانچه این حقیقت مفصل قبل ازین بخدمت بساط بوستان شاه دین و دنیا پناه غرض داشت
کرده است اگر ایشان نیز در وقت نیگس با عرض اقریس رسانیده اصنافه بر س او گیرند انیمنی باعث سرسبزی گشت
امید خانه زاد و استخلاص مهره دلش از غیرت خانه میدی خواهد بود چون یقین حاصل است که ایشان در سعی حاصل
این مقدمه تصدیع بسیار بر خود خواهند پسندید زیاده ازین تصدیع پسندیده نید صفت چهارم نشیات
شیخ طالع یار عرض داشت بنده فدویت شیم رستم و ائب عبودیت و جان سپاری و طاعت عقیدت
و سزنا رسی بجا آورده بعضی ایستاد و با س پایه سریر خلافت میرد و مشکفان عقبه او رنگ عرش نظیر میرساند
که با استقبال منشور لامع النور لغزنت کجوری که شت خلیفه فتح بادشا هزاره بهادر و موبد و مظهر نادر بال لشکر فخر که دار
و شکست تا سپاسان شرقی دیار شرف اصدار یافته سعادت دین و دنیا و برکات صوری و معنوی فرا انداخت
پیشانی عبودیت السجودات عبادات سپاس گزاری برافروخت بعد از آواست تسلیمات مبارکباد و عرض
میدارند که این فتح عظیم بر اولیا س دولت و ادبای سلطنت مبارک و خسته و فرخ و فرزند باد قبله گاه
عالم سلامت احر و در که سلاطین بهفت اقلیم که به بندگان دال و درگاه داعیه انگسار است و بندگان آن بارگاه آسمانی
را بر خداوندان شنت و بهیم داعیه افتخار هر گاه فرمان رویان عز و بوم بیگانه را را س دیار س قباله لشکر فخری اثر
نما شد نعمت پیر و در و گان و تریبیت یافتگان آن درگاه ملک بارگاه را مصد چنین قصد حیا و غم ناسنر از
بجز آثار به خبر س و تبه را س و اظهار ناسپاسی و حق ناشناسی دیگر چه تواند بود چون پاس ادب بادشاه
حق شناس که بر برکت ذوات اقدس و شخص مقدس شریح احمدی و ملت محمدی پس از هزار سال رونق از سر گرفته بود

بر دهنه زمینیان و آسمانیان لازم و متعین است هر که از جاده مستقیم اطاعت خلیفه خدا که فی الحقیقت طاعت خداست
تجاوز کند بپند از خود و بپند عمره مکافات از شجره مکافات خود و بر چند مصداق انیمقال که بعد کفران و پارس عیبیان است
که در حق حق ناشناسی از کمین عدالت خدا و خداوند بنی آدم صورت ظهور برگرفت سیاحت دولت رهبر و راه او بجا
بیاورد و بگوشت از لطف رب هر که گشتاخی کند اندر طریق که گزید اندر وادی حسرت غریب و در تعجیبت
فتح قلعه نوشته میسر سازد که با استقبال دولت اشغال منشور بر سر نور نصرت گنجوری والا سیاحت آن بزرگداشتی
بیدر بیاض این نگارش دست خورشید آساکیتی خدیو گیهان خداوند فرغ الهام آتی داشت سعادت ابدی و برکت
سرمه ای اندوخت و چنین عبودیت بسجدهات سپاس برافروخت اعجاز اقبال خداوند عظمت و اجلال را
در کشور گیری و گیتی ستانی شگرت تصرف است که نه افکار و ادوام بران آگاه و نه عقول و افهام را در آن راه
باو شاه عالم سلامت حقیقت قلعه پی پیر بنده درگاه از مردم کمین سال بنینده که پاس تحت سلاطین بهمنه بود
که نظام الملک و عادل خانیه و قطب الملکیه غاشیه خدمت آنها بر دوش میکشیدند کشتایش چنین حصین باضافش
در عرصه بخت و شگرت روز نهار چهره پیوستن میزخان جشی سیاه رفته قلعه دارانجا و ضابطه و مصدومی توپ بیکار والا
و در آمدن غلام بدست غازیان لشکر نظراته مصداق بجزه اقبال عدوال بادشاهی ست امیدوار است که بزرگوار
دولت و احبای خلافت مبارک و خسته باه و ناصر مطلق آنرا مقدمه تسخیر بجای آورد و جمیع ضوئی مالک گره و ناو بند
از تقدیم تقارن نصرت و شادی بر نواخت تا سامعه کوب اهل ایران و توران شود و تو شجاعت خود را با نقل
فرمان عالی شان به تکانه داران غریب و غفور تند و شاک و نامیایان کیه و غیره فرستاد که کوس و تفسر بلند آوازه
که دایند پیر و مرشد جهانیان سلامت و دین خسته زمان که هنگامه بند و کارزار در جنوبی دیار گرم است کاش بپیران
نیز شریک این ترویات می بود که به نیروی اعانت اقبال والا و دول و دست میداد چون سعادت خدمت
و گرد و دقت است امید آن دار که الله تعالی فدوی جان سپار را که سلیقه اش غیر از سپاه گری و بانسپار نیست
و درین ضلع مصدوم خدشته گرداند که باعث رفاه مندی باو شاه دین پناه گردد و در محبت او لکبیر بخت کمر و دام
و نه انعام باو شاهزاده نصرت آغازه فیروزی انجام از عطایا به شاهنشاه بسیار بخش فرادان بخشایش است فرمان
عالیشان که بنام منصبداران و برقی اندازان در استقلال سرودای و صوبه واری کترین شرف
صعود یافته بود که ابراهیم حسین سیدخان جهان بعد از استیلام غلبه آسمان رتبه بخندسته در خود سرفراز گردیده
حضرت انصاف خواهد یافت باو شاه جهان پناه سلامت آنچه بنده از حقیقت اقبال ازین عرضداشت
که ده از قرار راستی و نفس الامر است چون بنده در کار آمدنی و لائق الترتیب است یقینیکه مشعل غایت
باو شاهانه خواهد دیگر کترین بنده چهارم شعبان داخل بلده کابل گردیده دست و پا باستیفای ایام خلافت

ابد مدت بر داشت بجهت تیار نمودن با نایب پخته حکم شده بود که بحسن زمان بیوات تا یکدند حسب حکم معطوف
 دیده و تا یکدند توده و غرض داشت خواهد که در تنهیت فتح میرساند که حقیقت بعین بمقابل غنیم عاقبت و غنیم که در
 گوشک خود فرمیدند بر دس قلیچ خان فرآ آمده انتظار سپه سالار و دیگر لشکر برادر خود میکشد و مقصد
 فتح اولین که بغایت بیغایت الهی و اقبال عدو مال بادشاهی در منزل و در نیم گرمی قبله و در بقعه که سیاوش
 ملاع باشتی و نظر علی با جمعی از تیره بخنان چهار دهم شهر شعبان تار و رفته شیخ ولی تاخته مال و مواشی لشکریان
 در عایا پیش انداخته ره نور در حله ناکامی شده بودند و درنده جان سپار با وجود بودن اکثره از تابندگان و
 تینا تیان بجهت سرکام ضروریات در اردو و علی بالنظر با در و جمعی قلیل از رسیدار با س قلیچ غرض
 تبعه صاحب ساجه که نسبت به قلیچ خان واقعه گشته بود بلا احوال سوار شده بعد از طی مسافت شش گز و ده بغنیم بکیت
 پشروه و در چار شد و آنها نیز صف بر بسته در جنگ تیر و تفنگ ثبات قدم و زبده و همچنین که عنان اسپ فدویان
 گشوده گشت راه نبریت در پیش گرفتند با شش گز و ده دیگر تعاقب نموده سر بسیار می رسید اسپ و عسلم
 و صلاح فرادان غنیمت لشکر فیروزی اگر گشت فتح و لغزت نصیب اولیای دولت ابدت شد از غرض
 یادشان را و بلند اختر و زهره و انشور برض اشرف اظهار رسید به باشد بعد از آن چون بکوی ستوار بنگ صهار
 با این رسید و قلیچ خان نیز بغدوی ملحق گشت بستم و پنجم شهر مذکور روز جمعه کوچ کرده بنگ صهار بالا
 منزل گزیده شب قشینه بست و ششم که روز فاتح و فیروزی در پیش داشت با جمیع و در قتلها مان مجلس کنگایش
 مقصد نموده با مواش با ما و دولت ازل فیما کوچ کرده بصلحت فدویان جان سپار قرار داد که در قتل قشینه
 که شش گز و ده جنوب رود که گوشک خود و افع است بجهت آب بر کنار از غنایب و اسبه نماید و فرمود که آن راه
 جمل که تا گوشک خود در میان ست قطع نموده بر سر غنیم رسید اما کار کشایان پیشگاه اقبال کار اهر و زلف و
 میگذاردند یکس پهر و شش گز از روز شنبه بست و ششم شهر مذکور گز شده بود که منزل موعود رسید و همچون
 و اسبه بر پانزده و حرم جاجاد اختیار منزل و فدوی بطریق آگاهی غنیم بر دیه بار نقاسوار استاده بود و کارول
 بر اول سیه رویان سیاهی نمود و زمانه ناگفته غبار که از لشکر بکیت اثر پیریشان روزگار بر فرق
 شان بلند می که گشت فی القوم قلیچ خان را و اسبه طلبیده با تینا تیانش قلیچ میر و مقصد نمود و نظر با در
 با همرا با نش بجای بر اول و سردار خان و راجه راسه سنگه و انتخار خان و دولت خان تیام خانی و جمعی را و
 سله و زور و روح الله در میمنه قرار گرفته چهارمین انتار خاان قلیچ غنیمت تمام و بجوم غلام در رسیدند
 از بسیار فرقه بکیت نهاد و چالاس نماید که بر لشکر ظفر اثر محبط شده سوخته قلب بد و سه و در در گشته
 بودند چنانچه یک دوران بوقوف شیر محمد فرستاده بادشان را و نامدار چهار صد و ششت و چهار چوب چا پیش

در آمده و در هنگام کارزار سپاهی تجربه کار تخمینا بیشتر از منی هزار سوار نمودار بودند و از اسلحه معتبره چنان رسید ما سے
 لشکر غنیم و چنان از زمینداران کوشک خود و غیر ذلک تحقیق گشت که مرتضی قلی سپه سالار در مرتضی قلی فوجی باشی و
 سیاهوش ملا عباسی و نظر علی میرزا خورشیدی و دیویش حاکم بهرات و علی قلی حاکم مار و چاق و محمد قلی میرانش و رشتلی
 حاکم غور و دوست علی تهمانه دار و زمیندار چنانچه سردار درین جنگ مصف بودند و هنگام باشی و یوزر باشی علی و
 و صبح با یون بر فوج مرتضی قلی سپه سالار با توپخانه و لشکر پیش رسید ما سے کوشک خود پیوسته با وجود که کوشک
 میرزا خورشیدی و ملا عباسی بر ما سے او تیار کرده بودند و ناخودر ده لغز و در آنکه لشکر با دشمنی از کشت غنیم اندیشیده و مثل
 قلی خان بدر آورده بهما خداده نامدار مستظهر شود و مردم رزق و روزی و در قهر و زری آفرین و در آمد و در گهری
 بر نصف النهار گذشته که ناره جنگ تیر و تفنگ شعله افروز گشت و تیر و توپ و تند و ق در میان زمین باش
 گشت در عین هنگام چنانستانی و جانفشانی بر نظر بهادر و زور آورده و بهادران ثبات قدم و زریه توپخانه فدوی
 طلبه داشت بلا توقف با هیات میرانش خود و تعیین نمود و بهر قدر از آن محل در اچوتان گستر و پیاده گشته و شتران
 و شتران نشانده مخالفان را آتشیان در زیر تفنگ و بان گرفتند که از آنها از آن طرف پیش رفت کار ندیده فوج
 فوج بدست راست بنده و زور اندازند و یک دانه گاه پسیل بر پشت اول بدست اندازی و بجان کشتن
 نوکران لشکر شونجی نمودند چون کثرت اعدا را از اعدا و بنده ما سے تفاد و دور از حساب داشت بمقتضا
 و وقت خبر گیری این دیار مصلحت ندیده توکل بر کرم کار ساز نمود و قرار داد که اگر فتح و نصرت نصیب بنده
 و رگه است تدارک این باسانی می توان کرد و اگر بکار می آید چه جا سے اندیشه بهیچرنگه یک قدم پیش رفته
 باشد و بیوقت ناصر حقیقی چهره کشا سے اقبال عدو را آید مخالفان را در غرضه ادبار دلیر تر ساخت چنانچه
 سه فوج متفق شده بر سبیل مینه ریختند که در آن و اکثر از بنده ما سے را پا سے استیقام بر جاناندار الاسر و از خان و سید
 فیروز خان که زخم تیر بنده و ق بر داشته ثبات قدم نمودند و راجه دلی سنگه و انخار خان و سید شهرامت
 و سید شاه قلی و جبار قلی و روح الله که زخم تیر و شمشیر چهره کار سعادت گشته و دو سه زمین را بجان نداشتند اما کار
 بجان آنها سیده نزدیک بود که بازی بر هم خور و غیرت سپاه گهری و فدویت نگذاشت که عمل بر قانون
 سرداری و دوسوا سے این علاج ندیده که خور و سپاه بیانه و راندان و شمش گهری و زور مانده با آنکه توپخانه
 و در کل پیش بهر اول دست چپ مانده بود و سیده فیروز وکیل خود را با دو چوکی بهر اول نمود و به تکیه عنایت
 سبحانی و اعانت حضرت صاحب قرآن ثانی با ثانیان و چند سے از بریزه منصوبه و در غنیم لیم اسب انداخت
 و از راهی که لشکر نظر اثر بجای شده بودند و زور و خور و نمایان شده کار با سکه که تا به رسید و جمع از اسوات
 و افغانه و راجه پوتیه همراه سید فیروز و داجا سپاری و مندنگاری و داجه اکثر سے بکار آمدند و در تمامه و داشتند

و در بندها سه درگاه یوسف برادر بهادر خان مرحوم و سید احمد و سید خضر و مرست تر و دشتایسته تقدیم رسانیدند
با تریله چهار خان و منصور و ظاهر و رفعت خانه نادان درگاه والا ضرب با کمر بر صلاح و جلقه برداشته یک یک
و در وقت لباس بدعاش را خجاک و خون غلطایند و درین درگاه نیز صد روز دست جانفشانی گشتند بعد از تلاش
تمام غنیمت مقابل خود برداشته شده بود که فوج عظیم آن دست راست فدوی هجوم نمود و با عانت لشکر اقبال منهم
گردید و مرتبه سوم چو قی آن دست چپ رسید و پلیر عیشیان شکست یافت دفعه چهارم بهر سز فوج یکجا شده
بهیست مجموع در بر و در انداخته آتی و دست بر دانتال بادشاهی پس از آن دفعه و مقابل عظیم راه نبرست
پیش گرفتند و فدوی به تعاقب جلو نرفتند بعد از آن کشا سه فدوی و ظاهر بهادر نیز با برادران و باقیان
دفعه مائیان بهر اول غنیمت مقابل خود در آن قلب بهر اول و تلبیش و طرح مخالف برداشته تر و دشتایسته نمود
چنانچه در تیر بر سه اسب سوار سه اور رسید و سکنه و شهبازان را به داشتند و نزد اسب چنانچه پیرا نمود
و سید تیر چو کی در وجه شهادت یافت و رام سنگه و بر تپی راج و در و سپ سنگه و در تن را خضر و چهره بی چون و علای
و شهبازان نوغانی و قلب غلزی با دنیقی بودند و در دست نیکه و در باب بجای خود سه منصب و جاگیرش
بر پیر او انکاس است تر و دشتایسته نمود و گاه آمد و اصریر و قلیج خان پیش نمود و آنچه ظاهر شد اند بهر مالش ظاهر خان
و قبا و خان و در دشتایسته بنیاد فلاح بنده نواز و اقبال بادشاه عدد و گرد او بیستم ظاهر بهر چرم لاس
فلک ساس شاهنشاهی و زنده شکست شکست مخالف افتاد و تا دو نیم که ده بندها سه درگاه تعاقب نمودند
و آنچه گاه باراد در کل بدست آمد و چینه کثیر از فرقه خیزل علفیتن بیدریغ گشت و اسب و سیاق و طبل و علم
بسیار سه از طبقه بی نام و نشان غنیمت غازیان لشکر اسلام شد که با سه سمر بینه آنها سوار افتادگان
عدد که آید بهر چو چل چهار تنده ها گردیده و بعد از حصول چنین نفع عظیم چون خلعت شب مانند پیشانی
بخت آنها پرده در انداخت سربسجده شکست فلاح حقیقی بر زمین نیار سو و قهار و زنان بنزل گاه باز گشت و غنیم
بر شش بخت فزایش بر کوشک نمود و سجده نفسی است تا که ده قهار و نوبت نقد دلیل لشکر فیروزی اثر
شبنده کمال طبل سوار می بنده درگاه از آنجا نیز فرار نمود و با تیره بست کرده بر کنار آب بهر مند رفت نفع
و نصرت که بر و نگار آن خداداد در ایران و توران یادگار خواهد بود و نصیب او لیا سه دولت ابد مدت
شد و امید و آن است که بر دو تنو خان درگاه مبارک و غنیمت و فرزند با و قبله گاه سلاطین بهفت اقلیم است
آنکه این فتح و نصرت خداداد و لغو شکوه بادشاهزاده ظاهر و منصور بخیر میسر شد و مخالفان را اعتصام بدست
آید نیز که ده بادشاهی میگشت و اگر با وجود و زیر اعظم و عدل سه دیگر صورت میگرفت جنگ ترانه و سه

شکار و کاری اقبال زیاده برین میباشد که از دست کینه کمتر و در ده اصفهائی لشکر ایران را از بر و زیر ساخت
 طرز ایران زمین و وضع ایران بعضی متکلمان عقیده اقبال رسیده باشند که در چهار بات کلان وانی اینجا بطریق
 احقان زنگاه می آید اگر هم قدرین نظر که هرگز مباد می شود و گوشتش علمی برافراخته آس آس او بزبان
 بر میگردد و اگر شکست می خورد و از مو که می خورده عقب برشته افتاده خود را نمایان نمی سازد و چنانچه خطی که از خود می کشد
 به قطب المبین پیوسته نظر برادر نوشته نقل آن باین عرض داشت از سال دوازده صد اقی این یعنی است نه
 قوت اقبال و قدرت و سطوت اجمال که قطره بیرو برگ را چنین موج و ذره بمقدار را چنین موج که است
 فرمود و بعد از آن پنج سه روز در سزمین مفتوحه مقام نموده سبب مطلب باو شاهانزاده و الا که کوچ کرده فر داس
 آن سوم ماه رمضان او را که خدمت صاحب داده نامدار نموده و حقیقت را عرض داشت کرده بود و ثانی اقبال
 که ششم ماه مذکور و عسکر نظر اثر متوجه ملازمیت اسلحه شده ظاهر گشت که عرض داشت مذکور در راه تلف شده
 لاجرم واجب دید که تیکر را بعضی رساند تحقیق جشن و زن مبارک درین زمان دولت پیرا گشته
 هنگام آرایش زمین و زمان است و فرخنده وقت پریش کون و مکان و محالف و دوران نقوش و فزونی
 جلوس مینت مافوس و موش و مفاخ عالم بر قوم خستگی اجلاس مسرت اساس مترشح حساب تهنیت جشن
 و زن اقدس بر چارچین عالم بارید و نیم عطر آمیز مبارکباد از مذهب این روی غنایت بر سفت انجمن علوی
 بر وزیر تقدیر مهر و ماه و کف نمیزان نشاء و آیدند قطان آسمانی لالی نجوم پیرایه ایشاء از مخان فرستاده نمایان
 عدالت بهانه و قدرت الهی استقامت یافت بار کین در میزان عظمت نامتناهی مایه اعتدال پذیرفت
 آسمانیان را باز میزدیان بفراس این بیت از تسلط پدید آمده شاهی که دلش ملک اعظم دارد و زنده بکنج فلک
 بودن او کم دارد نه آن فرط بزرگی نتوان و زدنش کرده و زیاده پیش اگر و عالم دارد نه فدای که وجود و بود
 ذره هستی او وابسته انوار خورشید اقبال این خلافت الهی شعاع ابدی از تفاع ابدی ارتفاع است بتقدیم
 این تهنیت تسلیات عبودیت بجا آورده معروفی پیدار و کرامت مسرت پدید که عبارت از عید بر عید
 و جشن جشن است بر ادلیا دولت ابد پیوند مبارک و خسته و فرخ و فرخنده باد ایضا میسرانند کثرت خفا
 حسب حکم جهان مطلع عالم مطلع و رباب حقیقت شکست و ریخت کارت عقد خلافت اکبری امیر الاحرار که در
 بلده کابل واقع است نوشته بود که بنده در گاه ملاحظه نماید اگر چنانچه هر دو طبقه اش منهدم گشته و تعمیر پذیر نیست
 هر دو را هموار ساخته و طرح زمین کشیده از سالدار که هر دو طبقه اش از نظر انوار افش بر طرف کشیده و قدس
 آنکه در رباب ساختن آن حکم والا شرف صد و بیافت و اگر طبقه بالا منهدم گردد و از شاه جهان سلامت

چون بر حقیقت مذکور دار سیده شکرت درخت بسیار یافت هر چه بخت مرمت آن خرج شود و ضایع و عیبت و بی موقع مست
 اندازد طریقی تمامی عمارت کشیده ارباب داشته بهر چه حکم تقدیر شرف نفاذ خواهد یافت فرمان پذیر است و در لشکر عظام
 خلعت پیر غلام یک رنگ روائت عبودیت و بندگی و وظائف فدویت و پرستندگی بجا آورده بعرض ایستاد و با سه قوم
 سیر خلافت مصیبه و مشکفان عقبه عرش نظیر میرساند که روز مبارک و شنبه دهم جمادی الثانی بتقدیم آوای استقبال بهیبت
 سلطان یعنی خلعت خاصه ذات اقدس اینودی سایه کبریا را از ابرار برکات کونین تبرک قبی پیرایه و ادراک سعادت
 نشاتین را عیله قریب و بی سرایه چاه تواند بود و در یکس حرمت گیتی خداوندگار محبوب مشفق گزیر و در نشا گاه شکار به بنده بیاد
 عنایت شده و خور و مغافرت و مددک دولت دنیا و آخرت گردید و دوست نوازش بر سر دوش کشید و شکرانه درم باندا نه
 سپاس تفقدات خسروانه بخوار و بزرگان عجز و نیاز گزینش نیاید در رسیدن عرائض شکر حقیقت شکار این خانه نژاد و درگاه پیر غلام
 حسب الحکم حضرت پیر اوشاه نوشته عنایتی است به عنایت چه بنده اگر آوازه لو از م عبودیت خداوند حقیقی حفظ نمیکند
 عنایت خداوندی در دلدازی پرورد و نعمت و پیش آورده و محبت کرم خود را کار بیفرااید لیکن بر مرشد و پرورش
 دل صافی نمیزینکورد و شن است شهنشیت جشن و رسید خلعت و فتح مهم سپید و عارض داشت پیر غلام یک رنگ
 روائت عبودیت و بندگی و وظائف فدویت و پرستندگی بجا آورده بعرض ایستاد و با سه پایه سیر خلافت
 مصیبه و مشکفان عقبه اوزنگ عرش نظیر میرساند که درین شکفته هنگام ظهر آغاز نصرت انجام که سامعه زمین فرمان
 از صیبت شهنشیت جشن و درن مبارک شانه زده بهجت و سرور بود و ناصره مکان و لیکن از شاهده تکلیف و درین جشن
 مقدس بهتقریر فراوان اصناف و نور و در و در محبت نمود و الا نشور و خنده مطهر با نجات خاصه این بزم اقدس
 دست نوازش و افتخار بر سر و دوش سر ابا انگساکر شید و روح سعادت در کالبد ارادت و میدگارش استخوان
 و جواب مطالب معروف از فر غلام پروری و پرورده نوازی خداوند خداوند حقیقی و مجازی است و الا شکر و کاری
 اینودی عنایت و افضال و بدایع طهرانی شاهنشاهی اقبال عه و مال در علو کار سازی مقدس است از احاطه
 و بهر معنی مقام پرورداری متعالی است از ادراک عقول مختصره و خواطر و اوام را دران راه و نه در کات و افهام بران
 آگاه مصداق اینحال آمدن سپید و عجز گرامی مغلوب دست تسلط و استیلا رساکر بهانکشا به پیا به نیایش
 پیا به و فرق زمین فرسای در بناگاه عفو و افضال بذریعه استکانت و استمال و فتح قلع و شوال که شاپور ند
 بهر و قبض قلاع تبیین و حصول حصون حصین مفصله ذیل در قلم و خلافت ابد اتصال است امید که بر اولیا به
 دولت ازل بنیاد مبارک و خسته و فرخ و فرخنده باد آفتاب سلطنت ابد سعادت پیوسته تابان و درخشان باد
 بادشاه عالم سامت مفصل این مجمل آنکه اگر چه بعد از رسیدن لشکر لفظ اثر در نواح مائل کسان سپید و
 قدوی آمد و رفت داشته و زار سیدن در پونه دفعه دیگر نشیبات او آورده و نا لیکن بنده جواب پذیر خسته

۱۶۹

سبب نیل مقصود باز میگردد و امید است که تا دست نزور بر و غیر سده حرف نکاتش فروخته از صدق ندارد
 بعد از آنکه یک نوشته بهندوی الویل الذیل مصحوب کرامی نام معتبره ارسال نمود و فرستاده مذکور چنانچه جزیر زمین
 داشت که یک مرتبه مضمون آن باید شنید و بجواب متوجه باید شد بنابر آن بر طالب مندرجه اش مطلع گردید خلاصه اش
 این بود که بنده درگاه آفرنی والا درگاه ام و کلاه بسیار از دست این بر تقصیر بر سینه آید اگر لشکر فیروزی اثر بر سر بجای آورد
 متوجه شود و بهتر است که درین کوhestان دشوار گذر از کنگرانشا لشکر القهار و در زیره هم با و پادشاه عساکر نصرت ابدار
 بنجاک برابر خواهد شد و اگر حیات و نجات خود را طلبگار ست حلقه علانی غلامان این درگاه که سرانیه امتحان
 با و دان اوست و در گوش هوش کشیده دل از قلع و چال بر گیر و الا هر چه بدین از نتیجه اعمال خواهد بود پس از رسیدن
 این قسم جواب مکرر نوشته جات فرستاد و هر قدر کار بر دستگ می شد تفاوت آن در اداسه پیشکش با و دان
 یکد و جاک بنظر بند ما در نیاید که از این پیغام مینمود و بهمان جواب بود که می شنید تا زمانیکه قلعه او در مال متصرف
 او لیاس دولت ابد التماس داد و آمد و فدوی تقسیم افواج نموده داوود خان و راجه راسه سنگه را بتاخت آنگاه
 فرستاد و جمیع را بجا قتل داسره گاه در ملایش بنیان و زنی مقرر ساخت و جمیع را بر سر گس و سوارای معین کرد
 که اقامت این حرم بطریق دوام در خانه زمین بود و مردم موچال بجهت خاطر و پیش بر و ن کار جد و جهد
 بسیار بکار میبردند و فدوی در همه جاتی المقدور ضروری می شد چنانچه درین وقت سیواس مذکور در مجمع مردم
 انظار نمود که در زمان سوار س داوود خان و راجه راسه سنگه بر تاخت چندین بقصد بر هم زدن
 موچال اراده آمدن نمود و اهل لشکر را بچنان آماده و مستعد یافت که اگر می آدم رفتن به راجه گدایا سخت
 و دشوار بود و خلاصه طلب لازم المروض آنکه چون از سنگه گرفتن محاصره قلعه و فتح شدن پنج برج و یک کنگره
 و تاخت و تاراج آنگاه از سوار س افواج نصرت امواج و متفرق شدن بجهت فراسم آورده چندین نقش که
 درین فرصت اکثر سواران او را بعد از قول طلبیده و مناصب مناسب و علو فحیات ده پانزده و دواست
 زیاده بر قرار تخواه نقد از خزانه در ملک بند ما س درگاه منسلک ساخته و پانصد پیاده که ملو بهوشده نیز از حیاتی
 طلبیده شده روز بروز در جدا ساختن جمعیت او تلاش داشت صورت حال را او برین متوال دریافت و انجام
 کار خود بدو شوق قرار داد و اول آنکه رجوع مقاصد به بنده درگاه نموده التماس جان بخشی و وطن بکند اگر در جبهه
 قبول اقتد چه بهتر ازین و الا بشوق ثانی پرداخته بر خیز از تلکوکن عادل خان با و باز گذارشته و هر دو متفق گشته
 راه مخالفت در پیش گیرند و از جوکیس معتبر رسید که عادل خان که ققن چند س از محال تلکوکن خود را در و
 دولت خواهی والا درگاه نموده در باطن هر گونه اعانت داد و که باید که در قرار داده و فوج از خود در
 تلکوکن مذکور میگردد و که لشکر یا دشاهی قصد آنسو نماید بادشاه عالم پناه سلامت پس از اطلاع برین اخبار

بد ریافت عقل ناقص ذره به چرخ زمین رسیده که الحال این را مطلقا نایب ساختن شخص با اتفاق اینها ضایع است
 اگر چه کار هر دو جنبه کار و پیش اقبال عد و مال چندین و شوا نیست اما چه تبدیل در رست شد و چو بد و در از
 باید انداخت و بهر این اشتهار و اداسه ذی آنکه بر نیت تمام مرشد پیدا است مذکور بطریق اخفا رسیده که از شش
 به حیانت از بهر دست و قدم منظمه شده و در نظر بر مینویسند بعضی بعضی رسایند و جوالتش چنین داد که در اصل از جناب
 خلافت و ستودگی حرف و سخن نداده اند و بنده از پیشین خود می توانم مصلحت یکم و کلام شد اگر به سبب و بانی جبران
 عضو و در خود آمده التماس بخشش و پیشکش کند و گاه و الاصل عقیده گیر است شاید بر کرم بخشش آید نیت
 نیکو رفته باشد و او که باین طرز پسر خود را بفرستد بنده جواب داد که آمدن پسرش بمحبوب و مقبول نیست
 باز اینجا خود که اگر قبول و عهد بر ملا داده می شود و بطریق اخفا در میان آید که تکیه بر آن نموده تواند آمد نظیر صلاح
 کار بر عهد و پیمان خاطر نشان است ساختن برین آیین که اگر پس از آمدن خودش احکام مطاعه و قبول کند
 مشغول عضو و عنایت خود کند ویر و الا سلامت بخانه خواهد رسید و الا بسزا و یا سایر بد و بدیچ بهر بهر نیکو
 نزد او رفته به ختم یک پر و روز گذشته که بنده سر و او را نشسته بود و خبر آورده که او همان وضع باشد و پندار پای
 نزدیک رسیده که تیرین بند با او ویران نشی را با او که سکن بجا به پیشتر فرستاد که رفته برگرداند که اگر تفرقه بین
 قلع رضامند شده باشد باید و الا پس رو و بعد از شماع میفرستد و انمود که من در بندگی در آمده ام قلع بسیار
 و اصل مالک خود رسیده که گشت این را گرفته بر فاقست رفته تا رسیده آمد تا سرور و از بهر بانی بیگ نشی را
 فرستاد پیش طلبید پیش از رسیدن دلیر خان ترکیت سنگه خانه را و بهر کسی که در بند علیحد و موقوف و داشته
 بموجب اشارت فدوی یورش کرده و تکه تکه بالکل منقطع ساخته قصه در دن قلع و داشته و ضلع افروزی
 آتش جبریل و قتال اینها نمایان بود و بهر رسیدن و در یافتن التماس بخشش قلع بود و بهر بهر و بنده گفت
 که فتح این باستان تیره و دلیران شمشیر هار و ان اشکر طفره اثر شده و در دم و ساعت ندر اینان قلع و عقلت
 تیغ بیدار تیغ خواهند براسه پیشکش قلع و است دیگر بسیار است اما انان جان محمد و ان در خواست بنای این
 خانه بی بیگ را با کس او نزد دلیر خان و خانه را در فرستاده که قلع را منصف شده قلع و فیضان را و اگر از تفرقه
 در آمدن مردم باو شاهی در تکه و بر آمدن شخصان از افراد و جمیع کرم می آید رسیده بعد از این بهر
 براسه اقامت در دیار خانه خود داده بر خواست و پیام گزاری و در دست سنگه کچا به و او و در
 در بدل و ضلع در میان آنرا نصف شب سوال و جواب و خبر و الحاح از جانب او و پیش از بهر بهر و گاه
 او را بدو یک قلع را نمی شد رفته رفته پس از گفت و شنفت بسیار برین طریق میگردید و بهر بهر
 و در قلع کالان و خبر در که محصل مضامین آن چهار یک همچون باشد داخل مالک خود رسیده و در و از ده قلع

[illegible]

عالم رسیده ملازمت نمود از روزی که فراموشی پیر و مرشد و دو جهانی تفقد و مهربانی فرمودند و آخر در نیمه پنجم شهر مذکور
در خلوت محض از جانب خود باین عبارت اتماس نمود که خوبی ملاحظه و نکستی بخت زیاده برین نمی باشد که در نظر
تخلیل و ساینه نبیل بادشاه حق آگاه که صرف اوقات آنحضرت در حق شناسی و یزدان پرستی و دعا گفت
عبادات و روائی ریاضات و ملکات آراسته و مودت پیران و جهان کشا لایه بود و غلط جمیع مدارج
بلو شاهی دستور و قانون بنیت براسه سلاطین و وزیر کار و خواجین اودار بلکه فرمان بر وایان عالم شناسی
آن حضرت مقدس له پیرایه سعادت و نیوی و اثر وی میدادند تربیت می نمودند و شمول غایت و حرمت هستند
شکراین علیه یزدی و استیک سمرقاز جاده عرضی مقدس تجاوزه ننمایند و جواب گفتند کنی الواقع بنیت
دقیقه از دقائق مرشد پرستی فرمودند هم گزاشت و در باب صفت شکن خان نیز اتماس کرد که بنده کار آمدنی
والا درگاه است مهربانی میفرموده باشند قبول نمودند و بخت گزاشت عرضی مطالب بنظر صفت شکن خان
رفته از جانب خود بایستی گفت گفته او خانه را در دست اعتقاد است خاطر مبارک من کل الوجوه جمع باشد
بموجب حکم اقدس درینجا زیاده از سه روز توقف نموده بهنم شعبان رجعت شده عانم مطلب گشتن رین
توقف سه روز به با فعل مذکور و تقریب اطلاع بر حقیقت همین قدر بود که عرضداشت نمود و ساینه پادشاه
و کعبه و دو جهانی پیر و مرشد جاد وانی بر فرق اتماسی و ادانی خصوص این پیر غلام پاینده و مسووداد و رعایت
و حرمت و در و ساینه هیچ کس چه در اینجا و چه بر سر کار ننظر و نظر فدویت اثر ندارد و هر قدر بر حقیقت
و اخبار مطلع خواهد شد عرضداشت خواهد نمود آنچه حکم میشود بعمل خواهد آورد و در طلب استقلالی پیر و مرشد
مردیان اسخ العبودیت سلامت برایشاد با ساینه سیر عرش نظیر روشن و مبرین است که معامله سرداری
لشکر منوط و مربوط است بامید و بیم پس از صوبه داری امیر الاحرار صورت حال برین منوال ظاهر شد که همگی
معاملات لشکر از تغییر و تبدل و تنخواه جاگیر طلبداران و نور فرزان و باز خواست اتماسا مطالبات و عزل و نصب
اهل خدمات تعلق بمنصفیان بلکه فحشه بنیاد او رنگه آباد دارد و براسه حضرت هر مطلب اصحاب مطلب را
از سر هم بر خاسته بدانجا باید رفت و بگوید بر تصدیان کار را در پیش بر دو سوار لشکر که بر حقیقت و جمعیت
این مردم مطلع است و میدانند که با هر کس چه نوع سلوک باید کرد و اختیار می در رسانیدن نفع و ضرر ندارد
و بادشاه نرا در عالم و عالمیان خود در مرجع و تاب جللی معاملات اند هر که شکفل انمات خواهد بود و موافق حکم اشرف
اقدس در خدمت ایشان عرضداشت خواهد نمود و درین صورت اتماس فدوی انیت که اگر موافق عرضی مقدس
میل باشد اختیار تغییر و تبدل جاگیر تصدیات و اگر فتن و موقوف داشتن اتماسا مطالبات نظیر بر خدمت
و جمعیت هر کدام از یقولداران دکن و عزل و نصب اهل خدمات که تعلق بمنصفیان مسووداد و بعهده دی

نیمه پنجم

متقاضی شود و سر رشته جاگیر و مطالبه تعیناتیان و برگشتیان که درین صوبه نصرت منصوبه قابل تنخواه جاگیر باشند
 نزد کمترین برسد بنده درگاه که تربیت یافته هدایت و ارشاد پیر و مرشد جهانیان است انشی بقصد انانی شای
 نخواهد شد و هر چه درین باب بعمل خواهد آورد در بلا توقف معروض مقدس معلی خواهد گردانید و تعیناتیان لشکر و پیر
 خود را با اختیار کمترین دانسته کار و خدمتی واقعی دل خواهند داد و درین ضمن مصلحتی بکار بادشاهی ندارند و اگر انشی
 مطابق رضا اشرف نباشد همین قدر کافی است که این التماس بپوشش تقدس نرسیده اکثر مردم واقف نشوند که
 بدرجه قبول و وصول نگزیده به اختیار دیگر نباید پیشرو امیدوار است که این بنده خرمنداشت معذورم گردد و
 قبله گاه بهشت اقلیم سلامت فاضل و لدافضل بیجا پوری اراده بندگی والاد درگاه نموده و مردم واقف حال بر
 میگذازند اگر منصب پنجاه می ذات فیاض سوار سرفراز شود نسبت بجهیزات سابق بسیار موقع است
 و جمعیت و یانت او در انجام هم کمتر این نیست چون او را با سیدو اسه شقی دشمنی بدشقی در میان
 است با فضل استمال نامه با نوشته حقیقت او بعضی رسانیده دیگر آنرا که به جوی آورده اندنی آنرا نمیده
 التماس خواهد کرد و از رفقا سه آن مقصود نیز غرض است که بفرقه جدا شده به بندگی والاد درگاه در آیند
 در باب تنخواه جاگیر ایتیان و طلبداران قبول که چند سالی از سابق هم هستند هر چه حکم شود بادشاه بنده پیر
 پرورده نواز سلامت سید منصوبه خان ظاهر نمود که در وطن بجهت از بدعیان خلاف حساب و بیوجه مزاحمت
 تمامی مشعل خان اول پس مانده با سه سید منصوبه برادر کلاش می رسانند التماس مینمایند که بقصد بیان آن منع
 حکم شود که از حال ایشان خبر دار باشد تا فراموشت بیوجه بقصد فاسد سلوک نرسد در وصول فرمان
 می رسانند که باستقبال مثال و می مثال واجب الاستیصال که جین فوراً آگین و خشان بود و بدهیات نگارش
 قلم و اقبال طغرای غراسه اہمت و اجلال در بستم شوال بدک سعادات حال و منبر برکات مال گردیده
 و از وصول خلعت خاصه جشن مبارک این سال خجسته مال که تا سالهاست بسیار هم قربت نامیدات اینر متعال
 بر اجاسه خلافت ابد اتصال فرخ و فرخنده باد و ناصیه دل را مانند پیشانی سر بسجده شکر خدا خداوند رقی
 بخشید پسندیدن درستی اندیشه و فهمیدگی تدبیر و مقامات معروضه این اقتدار نه نایب غناست و در سبگیری
 پیر و مرشد و روشن دل صافی ضمیر است والاد از دزد به قدر چه آید که بمرض قبول و آید و از قطره به سر و برگ
 چه کشاید که پسندیده آدن را شاید نایش هر کار و کشایش هر شوار باز بسته با نظار عافیت سایه آفرید کار است
 و تکمیل و تربیت این ناکس کم عیار منوط و مربوط بنظر کسیه تا تیرگشتی خداوند کار امیدوار است که شکر و سپاس
 این عطیات افزون از قیاس بزبان فعلی آدا شود موجب سرخروئی ازل و ابدا گردد و بادشاه عالمیان سلامت
 حکم تعینات که در باب تصرف ملک و کن نظام الملک از چند قبول و غیره معذور و پذیرفته بود و حقیقت این سر

از روستا عرض گیرین متواتر بعضی اندر رسیده نخستین نظر بر معلومت وقت در مغلوب و منکوب بود و آن
 و میداد سید بخت غریب ساند و مقرر شد تا میامحاصره قلعه بودند و اتفاق افتاد که انشا الله تعالی باستیلاست
 اقبال دست بالار و مفتوح و مسخر گردید و دیرخان بانبند هاس که از افرا و قانع بعصرین رسید و باشند و بخیر
 حصن مذکور تیاام دارد و داد و خان با فوجی که مقرر شده اند به دست تاخت و سوار سے بجای آید و این غلام
 شش مقدم و بهیچ جا باید رسید و تلاش باید نمود و درین صورت اگر بند زید و غیره نیز درین وقت میسرود
 فوج خوبی که دیگره فوج به ملک نباشد و باستحکام در اینجا با استقامت نماید باستی فرستاد و آن خود درین قلت
 فرصت شش و در ساینده رسد غلات نیز در ایام برسات براس آن مردم بسافت و در دست معبر بود
 بنابرین و به موقوف بسال آینده گنده اشته امید دارد است که در اوائل بر آمدن هنگام بارش فکر بر اصل آن
 نموده عرض داشت نماید آن وقت که هر دو و تیره و در گاه از آن طرف خاطر جمع دارد و در کرید و
 غفلت نموده است و اگر بر وقت و هنگام جازات و غزبات از سمت مو به امده آباد ناگهانی بر سر
 بنادر آن مقهور ربانی بر سر غنیمت فرادان بدست می افتد و سترای شایسته در کنار روزگار شش
 گنده شش می آید در باب تلکوکن عادلان میان از تصرف الهام موطن گیتی خدا گان نفقه و است که هر چه بنده
 در گاه بر برکت شاکر دی استاد کار آگاهان بهادل خان گفته به تفاوت بر زبان خامه اعجاز نگار رفته
 تفصیلات بطریق اجمال آنکه چون ما از مقدمات ترقب آینه نریت انگیز بسیار شنیده مفصل با قاع خود
 نوشت جوابی که باور سید خلاصه اینکه بر جاده فرمان برداری ثابت قدم هستیم و از دل و جان با خود
 به مرهم میزنیم اگر از پیشکش بادشاهی مبلغی معاف شود و بهر انجام نموده فوجی براسه گرفتار تلکوکن به پایکن
 بهیچ دستم و اتجا دیگر آنکه تهمانه سر دل در عهد نامه من داخل است احتیاج بحکوم بادشاهی در اینجا نیست مقرر شود
 که جمعیت من در اینجا باشد که ترقب آینه نریت گفت که این گفتار تفاوت بعد از ترقب است
 تا اگر در اول اینکه فرستاد آن فوج به سس تلکوکن پایکن چه تعلق دارد و تلکوکن کجا و پایکن کجا و اگر ملاحظه
 لشکر نظر جمعیست خود را در پایکن میگذرانند آنکه به سید خدنگزاری و فرمان برداری شمول غنایات
 بادشاهی هستند ملک تهمانه سر دل و الا اینها صد برابر اینها چه می تواند کرد التماس معافی خیر بهیچ
 پیشکش براسه تصرف تلکوکن بگونه مقبول و مقبول تواند بود و اگر تلکوکن بجای خود را تو ایند تصرف شد منت
 رعایت است که از بند هاسه ده گاه کشیده باشند دیده و در فتنه اکه شهابی گنده شش می شود و اگر نه
 هر چه امروز در تصرف آن مقهور است اندر که باشد تعلق به آنکس و در دینایت الهی چه او حق را از دست
 و بهیچ تسخیر التماس شهادت نبول مسموع میگرد و در ضرب تهمانه سر دل بسیار بهیچ و غیره متوقع است برین

امروز باید و آنجست اند و از آنرا هیچ و اعتراض هیچ است بر نیکه تا حال با و موافقت بود پس در صورت اتفاق
 با مخالف درگاه عالم پناه شد و بعد نامه مسلم نامه آیین رستی و راستگاری انیت که از اندیشه تباه و فکر کینه تاه
 باز آمد و خدمت و دو و متوجهی بادشاهی بتقدیم رسانند که هنوز در تدارک و تلافی باز است و الا کسی که بهره
 از عقل و در اندیش دارد و میداند که مال اینچال چه خواهد بود قبله و کعبه حقیقی سلامت در بے عقلی و نادانی و اتفاق
 پنهانی عادل خان بآن مغضوب غضب یزدانی بیج شبنم نیست لیکن چون لشکر فیروزی اثر بر سر هم دیگر است
 مصلحت ندید که یکبارگی سخت گیر دیاست بگذارد لهذا ملا خرم را تا رسیدن جواب مشخص در بنی انگاشت
 محراب برهم و گوید بندت را که در سلک بند با سے درگاه منسلک اند با سیکه از برهمنان کو که خود نمزد
 عادل خان فرستاده مقدمات مذکوره را الشیخ و بسط خواهد گزاشت اینان نموده و مکتوبه بکجهان مسطور
 نوشته نقل آن بوالا درگاه ملک بارگاه ارسال داشته و قطب الملک عزت بان کول کنده خطی مصحوب بر همین
 معتبر با چهار قسم جواب ارات فرستاده هر چند چیز با سے مذکور قابلیت پسند خاصه بادشاهی ندارد
 اما چون لائق بخشش و بخشایش است شتاب ارسال والا بارگاه خواهد نمود و در امثله جلیله بنام مختار خان
 و اسمعیل خان بر طبق التماس بنده باعث سرزازی گردید و مقرر شدن اختیار و دراهم جمیع معاملات سپاه
 فیروزی درگاه به بنده از فایده عنایت بادشاهی و حرمت بے نهایت ظل الهی است پس از
 رسیدن نائب شفیع خان و سرشته کاغذ در هر باب بنوعی که حکم شرف بشرف صدور و پیوسته حقیقت را
 بعضی مصلحت خواهد رسانند و بدانکه مامور گردد و بعل خواهد آورد و در خدمت بادشاه بنده و لاکه نیز خواهد
 درین ضمن خیر استقلال کار و واسطه که بجزر و صدور این حکم والا حاصل شده مطلبه ندارد و پیوسته از درگاه
 بحسب ادعوات سالت بنمایید که بایزده سے تایید و شاهنشاهی اقبال نزد این مرد و نیست و نابود
 شود و جمیع معاملات این سمت حسب لمد عار و دولت خواهان صورت گیرد و بادشاه عالم سلامت چون
 فرستادن فوج شایسته بمضافات راج گدوم و غیره که سکون و دادا سے آن مقهور است بچندین مصلحت ضروری بعد
 اولش اینکه عادل خان و آخر و دبر سے العین مشاهده کنند که تمامی لشکر ظفر اثر در محاصره قلعه متعلق نیست
 و افواج نصرت التراج براسے کار با سے دیگر مستعد و آماده است تا نیاید در بند و قتل و تاخت و تاراج مردم
 از جبر او تفرق شوند و عیال و اطفال و زنقا سے او را پناه گاهی در آن نزدیکی نمایند تا مردم و قبل اندین
 بتاخت ملک بادشاهی آمدند حالا بند با سے درگاه و تعلقه او رفته تاخت میگردانند باشند و فرصت ندیدند که مردم
 با جمیع تو اند شد را بغانه بین ولایت آن مقهور که مکر نعل فرسا سے حوافر قبول ظفر اثر گردید و همیشه در مد نظر
 باشد بنا بران داور و خان در راجه از سے شکوه و دیگر بند با را با شش هزار سوار چیر سے زیاده بنولج را جگده

میرساند که در غرض رجب روز مبارک یکشنبه بود و عظمت آمده والا منشور لامع النور منوره خاتم خاص
 پیرضا خواص که جان وجودیت اقتباس خدا سے ہر حرف نورانی لباس باد با خلعت خاصه زمستان مملکت
 بطراز نوازش خسروانی سر و ہوش ارادت تانہ و برو دوش عقیدت کرامت بے اندازہ انداخت
 و چین غلامی بزین نیایش خداوند ہر افر و خفت دوم شہر مذکور از آب نریدہ عبور نمودہ کوچ بر کوچ خانم
 مطلب است دینی ضرور راضی بتوقف نیست انشا اللہ تعالیٰ از دریافت ملازمت یادداشت ہنزا و ہ
 جان و جہانمان تر یادہ بر شہر روز نظام کردہ موافق حکم قدس اول بیرون رسیدہ بعد از ان نظر تفتیش
 زمین ہر ہر زمین ہر چہ لعل آرد و عہد داشت خواہد نمود آبادانی و زراعت از شہر کردہ سراسر نوشیری
 تا ماندہ بسیار خوب است و پیر تہیہ الیست کہ ہمہ نواح سرسبز تو ان گفت بادشاہ عالم قبلہ گاہ بنی آدم
 سلامت نخستین مقدمہ ہند پادشاہ با عشت بر تقدیم آداب تسلیات استر شاہ کردہ پیر اندیشہ نیک اگر برون
 خدمت پیشہ صادر شدہ دانہ برکت ارشاد و مرشد و یاد می طالبان است شش ہزار کس کا پیش از قوم
 بنزدیک سوا سے مردم دیگر ہند وستان در پیش آن کو تہ اندیش نشان میدہند بعد از رسیدن آنجا ہر چہ
 تحقیق رسد با فعل برادر بجان را سحر گاہ کہ تہ بر سر خدمت حضرت کردہ و بر حکم مقدس آگاہ کردہ و امید اگر
 برادرش کار سے توانست از پیش ہمہ بہتر والا در باب او انما سر خواہد نمود یاد حکم اشرف شرف ہند
 باید کہ ہر وقت نورشتہ بندہ لطلب او برسد بلا توقف خود را نزد دی رساند ایضا میرساند کہ والا
 منشور لامع السطور ساطع النور سے کہ تاحیہ والا سے آن بقدسی تحریق و سی تسلیم و خستاش
 نگارش پذیر صفحہ اقبال تقدیر پیر و مرشد میدان ارادت نشان بود سایہ و در و پر تو در محل و نزول
 صعد و بر سر قدوی انداخت و فرق عقیدت بفرقدان و مفاخرت ہر افر و خفت از ر و سے غلام نوادی
 و لواختہ پروری حکم جہان مطاع شرف ارتقا یافتہ کہ بر تہمیدگی تہمید یاد اعتماد تمام است در ہر باب
 ناک اندیشی نمودہ در انچہ استیضائی آن مقصود بداند در محل آرد بادشاہ مرشدان و مرشد بادشاہان سلامت
 ندوی نیز غلام تصدق خواہ والا در گاہ عالم پناہ است و وجود و بوجوش منوطا و مرید را بعنایت
 و نوازش بادشاہ قبلہ گاہ در ہر چہ تہمیدگی تہمید یاد و در سبب بوجہ تہمیدگی تہمید یاد و در سبب
 تعلیم و ارشاد استاد کار آگہان خواہد بود و در شب و در روز یک خطہ از شغل خدمت کہ بدان مامور است
 فرصت و آرام نہار داید کہ بعنایت فتاح واجب الوجود و اعانت اقبال خلیفہ حضرت معین و در و در و
 متاصل بیکہ نیست و نابود کردہ زمین یارب العالمین و در جواب فریاد میرساند کہ درایت و چارم
 تہمیدہ بود و ذکر است آمد والا منشور نورانی سطور تقدیس از اشقہ الہام تا اندیشی لوح تحقیق و نظام فہام

بادشاهی مفتخر و بسیار گرامی و در و ان بنده جانفشانی و با حسه تحریک تمامه مرحمت نشان که منظر اسرار
 سفیدی و سیاهی و سطوح انوار فیوضات بدانی است با و تا شمه از شکر عنایات بیخایات شاهنشاهی بزرگان
 قد و یتیم بجا آید و لا در اداسه سپاس تقدمات افزون از قیاس عرق نیانه بزمین و چشم غمخیز بر زمین
 دار و آنچه از خوبی در آمد دل در ملک غنیمتیم بزرگان قلم اعجاز رقم رفته آن همه اندر به نفاست و کار فرماست
 فضل خدا و اقبال خداوندین و دنیا سلامت که خوبی آغاز امور جمهوری را از شکر نگاری و دست و در حسن
 سر انجام جمهوری و دست بای امید واری اند و در ان نشان پنج توپ از بارگاه خلافت باین سرعت اند
 حمایت و محبت بندگان حضرت قدر و قدرت است صفت شکفتن در سر بر لای را به به رافتن توپها
 ریخته و حسین توپ به بر که در قلعه و ولایت آید بود و حسب الحکم اشرف اسطی که در تمام دار و در اصل
 خان مذکور در سر انجام باین اسباق تا حال دقیقه از وقایع و در قیاسی در کار بادشاهی و فرود گذشت
 بجای که او دیگر هر که می بود و سر انجام امور بر این طریق نمی توانست بود و اگر حکم قضایان درین باب بود
 شرف صد و ریاید که فردی چنین عرض داشت نموده بود و روز بروز در کار به انین سرگرم خواهد بود و بنگاه
 سلاطین بهفت تعلیم سلامت تاکید انوار اطهر و در نتیجه قلعه بود و نه در اگر چه فی الحقیقت کلید کشایش هر دو بار
 و مفتاح فتح این حصن استوار است لیکن این غلام در چه و که این کار روزانه یتیمی و شمع بانه بخوابی دارد
 و با وجودی که تمام این قلعه در ایام چغانی برسات که هنگام تحلیل است واقع شده و کاریکه درین
 طور چایا با امکان نداشت از عنایت الهی و اقبال بادشاهی در روز با صورت گرفته تا سحر آن روزی
 بسایه بر آید میداند هر چه روز شده و همیشه و نیز در انش شایستگی معروف میداند و خاطر اشرف من کل الوجوه
 جمع باشد که فتح این قلعه بنایت بر مانی و نیروی آسمانی و اقبال حضرت خاقانی ندر و صورت میگردد
 ایضا بادشاه بادشاهان سلامت و در جواب تقدس قدوسی حکم تقدس شرف نفاذ یافته که باید و است و
 اقبال در عین برنگال قاضی قلعه آباد و کیان مفتوح گردانیده ایم و نیز در هر وقت آنچه لازم سر انجام کار
 باشد از قوه بفعل خواهد آمد و مردم را معطل و بیگانه نخواهد گذاشت کار ما است که ان ذلت اقدس شخص
 تقدس آمده و کار ما است اقبال روز افزون که هر یک از ان در عالمگیری و جهان داری برنا صیقل خاق
 لغه ظهور در چشم روزگار و نه گوش گردون شنیده فهم و ادراک بنده ما است آن کس تواند رسید به غلام
 که در شاگردی کمترین و ناقص ترین است اگر بر طبق هدایت و ارشاد مستاد حقیقی مصدر کار ما است
 تواند شد کمال خود در آن میداند و انکه خود را در مردم را بیکار و معطل گذارد و امکان ندارد و در موسم
 برسات این دیار که آب است خود را در سیلاب با سست بنام و نشان حکم دریا است بیکران بهم

ناجیه اعلام لامعه نورالکین باشد امیر و ارباب است که از پس پرده تقدیر پنهان نمایند است نیز دانی و بشارت اقبال قافانی
 بشارت فتح و کارانی برسانند آنچه از تقدیر و نیافتن و شرم و ناموس بیاد و ادن فلان در بوم ایران مرقوم خواهد
 عینین شکار شسته بدیو است که کسی که پناه این درگاه را که هست و نیست او باینده می خاست و قدرت در بنظر آید
 بنده باشد آنحضرت باشد با من خود نیندیشیده به جمع بجا که گذر کار و بحال تیار خویش گرفتار باشد بهر چه بود است
 کمتر و نه بهر سبب خواهد بود بر سر پندیده آمدن معاد و شرف قیومی را باینکه بود کلاسه و نیاید از آن در کن گفته آید اب
 گیاهات بجا آید و الیچا بود و در مسعود و ملاطفه سامی نامی که هر لحظه از الفاظ آن بانو بهر حکام الهامی که اعی بود
 در او اهل و او سر طاقانی رسیدن مفاخرت دارین حاصل خود خستین اخبار را این دیار مطلع که دانند چون
 زمین از روی غایت بادشاه بود و ادب سپاس بر ارحم خداوندی تقدیم بر سائیدر خدمت نواب قدسی
 انقلاب بادشاهزاده جهان و جهانیان با خود و نظر آید و نیست و از الملک کابل بمقرین نصرت و غیره رسیدی
 مبارک و خسته و فرخ و فرزند است در باب نصرت رایات جهان کشا به والیه فلک فریاد اگر
 قدوسی در کاب نصرت انصاف بهر و بعضی اشرف اقدس میر سائید که قریبانش بکثرت معاش لشکر نگاری
 اقبال عدو مال مکر و چشم غیرت دیده با وجود آن اگر بیای پس گراسه مر حله میای ادا باد کرد و براس
 جنگ صف که در مرقه رسیدن معاد و شخص میشود و یگان بنده و رگاه بجهت اتهام لشکر ظفر اشراف کافی است و کار
 فرمای اقبال بنده بادشاهی مؤید پناه کند الهی و اتقی در زیر صورت تصدیق مقدس بحکم و خبری که صدق آن
 لایح نه و نظر بر کیمیت و کیفیت علوفه خواران ایران زمین و ایرانیان تا عاقبت بین این نوع حرکت غیرتها
 دو و میثا بهر یک است و براس بهر است لیکن از آنکه در بافضل الناس این قسم مقدمات ندارد و در معرض
 آن جرات توانست خود را بچشم انداز و الا انقلاب منبع الجباب امیر الاحرار امیر الزوررا اعتضاد و الا جابله الملکی
 مدار الهامی پیوسته مورد عنایات حضرت قافانی بوده مسند آراسه دولت و کثرت و اجماع و کارانی باشد
 بعد از اتمام ایناتی و آن روی صحبت کثیر الاشفاق مشهور و غیره غیر عطف و انتظام ذات اشراق میگرداند که لای
 آبداری که از آن بهر خاطر معراج و جوار بر سر آراسه که از معدن زمین فیاض برآمده حسب الکیم شرف که روح در روان
 فدویان فدای فرزان مقدس سجد باد و سلک تحریر و پندیر در آینه بود یعنی گرامی نامه و الا عبارت
 و شرب و چشیده و تازده هم حرم الامام در و دمودی فرموده با صره که در پیشش بود و بعد از و در شکست غایت
 بادشاهی بین بخت زمین نیایش می و عطف و عطا به جان و عرض سید ابابره و بیو ملکی را بهر تقدیر فضل
 و کرم خیر و اینه است و از غایت جرم گزاردی و مجرم نوازی بادشاه از فرمان رفته بود که هر چه در باب
 او بخاطر آورده باشد واصل داند و عرض دارد و در اشتغال مردم کار آمدنی او و انتزاع قلاع منطقه اش مثل

را چنانکه در غیره بطریق انسب و الیقینی می فرموده بودند و آنرا در جمیع اشکانه در بانه نظریه امتثال حکم واجب الاتباع
 هر چه بعمل ناقص در آمده بود میسر سازد که فائز خیر یک است و متعلق بسبب عشق است و یک است عشق بر عشق و عشق بر عشق
 و به بعضی راجع میشود و تعیین خروج و قصه بخاطر و کیفیت همانست و متناهیست قلعه را چنانکه به بعضی اقدسی اظهار میسازد و چنان
 که تا پیش آن بر شرف است که در نفع واقع شده و هنگام محاصره اش زیاده بر شش او نیست و در ایام بریات
 از چیرگی باورش و تیرگی هوا اقامت لشکر در حوالی آن مقصد و مایل فعلی هم جایز بود و پیش و اتفاق قطب ملک
 به جای آورد طلب هر دو پیایان برین وجهه از هر طرف لشکرش در آمده و در نهایت نیندیشان عشق نشان
 تمامی ضلالت کیشان مقرون به صلاح و دولت نیندیشان عشق و چنانکه اگر او به بهتری مایل و امید عشقیت با دشمنان
 دل ازین که همواره و سنگ را کشیده رانی بر فرماندهی او لیاقت دولت شود و بهترین شقوق است و عشق دیگر
 آنکه از آنکه که بنده با سبب در نگاه از و چشم میزدند و در میان اشک و گریه و غم و دل نیست اگر او در غم
 در یک در تنه خرابه فقیه یا صلاح کار است که او را با بهیستی نگاه باید داشت که او را امید نشود و در چرخ
 بجای دیگر که در دیگر بدل غایت و در آنش در تنه بهیستی بهیست امید داری و در گریه که آن او را در
 تا به در زاده اش را که در اینجا است با خود و عشق نگردد و آنچه در دست هر دو هم کار آمدن و فکر شفاعت
 به بنده حکم شد عشق و تقدیر در وقت و ظاهر درین باب تقدیر نخواهد کرد و به بهیستی در عشق و بهیست است
 که در زمانه که بنده در این حال بود و عشق داشت که عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق
 چگونه میگفت عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق
 زیرا که اگر بگوید در راه او از خود و ظاهر و بهیست عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق
 خود عشق
 میگفت در این حال و عشق در آن دیگر که عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق
 و است یک یک است و عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق
 ملک از میان بر خیزد و نظریه برین کنکاش و متناهیست و چنان که او را بهیست عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق
 که بر کار از اختیار خود برود نیست مطلب ازین تقدیر است که غلامان و خانه را در آن پشت و پشت
 که از خاکساری و وفاداری محسوس و انبساط عشق نمودند و قریه آن دو قاتی دولت خواهی باد شاهی غیر مرغی
 چنانچه آن دانای در خانه کار که خدمت فرماید و نیابت این سلطنت از بنیاد هم بهیستی ارادت و هم آنکه
 است و او در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو
 گیتی خرافه نگه بداران خود از همه جدا است و یک طالع مندا حاصل آنکه جان و مال و قوم و قبیله و دین و کایه شاهی

و دیگر در باب مهم بجای آورده اند که چه قسم سرانجام بخاطر اجناس غلات رسیده و بعد از برسات بکدام طریق
شروع در کار خواهد شد اگر حقیقت کمابسی آن آنگاه حاصل میگردد و نظر بر آن در نگار می شد و آنچه ضرور میدادست تا حسن
مینه و دایم دولت و جاه و ترقی باد و اینها که مستند صدارت و ادارت بود و مسعود آراسته و پیر بسته بود و بعد
از دعوات اشتیاق و تحیات و فاق مشهور و ضمیمه دیگر در آینده می آید که اگر چه بحسب ظاهر بلای مفاوضات از
طرفین کمتر بود و نوع می آید اما دانا س نهان و آشکارا میسر میداند که لحظه سیاه یا خونیهایی ساهی نمیکند و ازین جهت
هر چه بر نگار و مشتبه بر نیات و رسمیات پیشرو نمایان شایه این حال خاطر آید مثال میداند که در نزد که حضرت پیر
به پیشه مراسم حفظ الغیب بجای آورده و در دستشان چون می سازند جز اسلحه عادی و تل خان بجای آورده می بر آید
تکلیف پیرایه محبت اختصاص به خود میسر شد و بجز از رخت و شوکت پناه است و غلبت و دستگاه نفس خاتم شیکو
کاری آبر و گویا بر توت و نامداری میسر شد و کار گار سعه هر اسم جهان داری شمع انجمن کار آگاهی محرم
اسرار ظل الهی عنوان صحیفه شجاعت فارس مشهور شهر است طراز استین است و بجز از جلال محیا بسبب عرواق قبول ممتاز
الخلافة العلیه مختار السلطه البصیه زبدة الامجد والاعیان منبع الحقی والبر والامتنان مؤخر الدوام والرحمة والرفعة والابته
والشکوة العظيمة والصفقة والاقبال را چه جوئی و مستند نماید که فضیلت و بلاغت پناه سعادت و رفعت و دستگاه
عزاجان کار آگاه راست گفتار درست کرد و از مقتضای انصاف و اکرام مولا خرم که از مقتضای ان است و گاهی
با دلیلی الیه بخیر جدا نمی فرمود و نیم نظر بر اتحاد آن خلاصه نیکان زمان فرموده و بکار می نمود و در سر داده شد
یقین که عمومی الیه و رساله علونت و رفعت را خواهد یافت این محب بر شاه راه اطاعت و فرمان پذیری بندگی
مستند ثابت قدم و راسخ و مست و از صلاح و موافق آن عمده نیکان روزگار بیرون نیست باقی از تفریق و حق
پذیرش را به معلوم خواهد شد اطاب خیام دولت با تاد و خلو و بسط و با و الیها تا جین جهان بفرغ خلافت گیتی
خدا یگان نموده و شام جهان از نسیم رحمت خدیو گیسوان سطر فراخ عالم نه برکت شاهنشاه خدیو پذیر محله تحلیه
اقبال شمع جهان کشته از اقبال روز افزون و از طرف اقبالیم ساطع و نور نیروان پیوستی و عدالت
پیر و دلی و کثافت آفاق لامع ست سیاه سوار است تا س آن قوتی در ارج است و ایالت روزنی از آ
در استب شکوت و لب است به هر حرارت صفت و تقاضا هر اسم قوت و دلا محو و مکارم اخلاق فاعده و ان
جست و در فراق محو رسیا سبب بختیاری دانی زلال نعل کامگاری عمده اما چه که ام سلاک اکابر نظام نقاد و
خاندان عرو علاء ضاده و دو دمان جبهه و اعتبار با تاد رعایت خاقانی و آثار و طاعت حضرت ظل سبحانی
نور آگین باد و بعد از تعلیل شام خواد بشما که دوست و اتحاد و کشف خاطر و ضیاء مشهور و ضیاء خاندان پیرایه
نگار و آینده می آید که می تهیه بدایع نگار و ساهی صحیفه رفعت بار و در الطیب اوقات و اشرف ساعات

خاندان

عز و وصول پذیرفت و التماس خاطر و از تباح باطن اشکاف گشت آنچه از روح دم و ثبوت قدم بر جاده فرمان بر داشت
 والا در گاه سلاطین سجده گاه که دوران برادره و فاق نگردد و گردون طریق خلافت موافقانش سپید و مرقوم بود
 در کتب سمارت قدوه و حرمان عقیدت ششم ملازم مکتوم بابر از اطلاع در آمد نتیجه خرد و صواب انتفاع و تکرار ملاحظه
 انتفاع که سجد و حال و بهر دو حال عقلا و عقلا باز بسته است همین بود که بر بان قلمه قلم زبان گزارش و نگارش
 پذیرفته اند و سکه تو فیق رفیق با و کمال بحال پیوند گیر و در سر رشته توان عمل یکتا سکه پذیر و پاسخ اندر مقبره
 صدق تا پیش رفعت پناه شجاعت و سنگاه محمد ابراهیم و قد و اشباه گویند بخت که از بند پاس و الا در گاه
 اند و معتقد و تا بندت ملازم خود و تقوین نموده است بشع رضا و صفا فرایند و در تیشید ارکان و فاق و تمییز
 بنیان اتفاق که بندگی یکس در گاه و پرستندگی یکس پیر و بادشاه باعث قوی بر نمیغنی است بهر قدر سی و
 توجه بکار خواهند بر داین طرف نیز هر اسم مراعات آن بوجه حسن صورت ظاهر خواهد گرفت ایضا تا پرتو انوار
 ثوابت و سیما و چهره کشا سکه انواع صور و اشکال در عرقه امکان و صورت پیرایه اصناف مولود و عالم
 کون و مکان سست که یک دولت و اقبال نقاد و خاندان جاه و جلال عده اما جده عظام سلاطین عالم کرام که هر
 در عزت و کام گاه می اختر برج سعادت و بختیاری بر کن سلطنت العظمی حضرت الملائکه الکرامه فی القدر
 منبع المکان را چه راه پاس زمان نظام الامارت و الایالت و الشوکت و العظمت و الاجلال در راه جوی
 و ام قباله و نه بدین حاله بر افق سعادت و کاهرانی لایع و تا بنده باد بعد از ابراسه دعوات و انیات صورت
 سعادت و بلاغ تحیات را کبات خالصت آیات کشف ضمیر خورشید تنویر میگردد و اندک از استماع خبر خیریت
 اثر سعادت مشهور و در دو یک مسعود و قد و خمینت مقرون خلاصه برین سکون قرین سعادت و اقبال بود
 افزون باین صدها مبارک که در چندان بشارت و شادمانی رسانیده که زبان بیان را قدرت نگارش شمه آن
 تواند بود و باز زبان قلم اظهار و انکشاف سطره از آن تواند نمود و اگر الله که آنچه تمنا سده دل سعادت
 منزل بود و حصول در آمد خوشش و آرزو که در تهاکنون خاطر اخلاص ناشر بود و ظهور و ظهور و پیوست و ایش
 است که این صحت می را که سیکه از حیران خاص و فدویان با اخلاص در گاه سلاطین سجده گاه است
 که بختان و عقیدت مندان خود دانسته از فیض تو جهات خاطر شریف محروم و لب بهر نثار ندید چون مطلب
 انظار را اخلاص و یکجته بود با انظار مافی العین اقتضای کرده الیها بنمود و در راه و راه و درین زمان خجسته و آوان
 شگفت که روزگار بهر دست سلطنت افزون در شاهنشاهی گیسوان خدیو ظل الهی نازان و عالم و علمیان زبان
 حال و سان حال سپاس عنایت گوناگون گویانست نامه نامی و در تبه ساجی گاشته نشیان عطار و رقم در دشت
 و انشوران اسطو شیم ست و حصول یافت و انشراح طبیعت و عزیز است آورده و در کابحت و فاق را صفا

و دیگر بخشید آنچه از اخلاص و عقیدت راجع بکثران سده سینه و قبه علییه پندگان حضرت سلیمان
 گفت عدل پروردگار است فرمان فرما به بحر و بر بادشاه دین پناه و شاهنشاهی آگاه که اوقات پادگان
 و او را و نیکان معروف و عاصی بقای دولت روز افزون جان فدای نام اقدس و اسم باریان
 باد و ارادت و دو تنخواهی در انتقال او بادشاهی و اتحاد و اثن باین خیرخواه عقیدت نشان در گاه
 مرقوم فرموده بود و بنیان عرفقت و داد و نیت بدوین و اعتقاد خلافت ازل بنیاد ابد معاد
 استقامت گرفت و مشام بهیبت با ششام شکسته حسن نیت در اوست و نازکی تمام پذیرفت حقیقت غایت و
 رافت و مهربانی و نوازش و حرمت و قدر وانی حضرت خاتمی گیسوان بخش گیتی خرد ملکستان کشف و کشا
 طراز نهاده سرور جهان بانی نسیان نهاده اکلیل کاهرانی قبل ازین بموده هر کار با گفته شد که بآن قطب فلک
 اقیانوس بهیبت اصل سخن نیست که خاطر شریف ازین طرف مجمع و وجه جمع دارند به پنهان قلب و تسکین جان
 نقش حقیقت و اخلاص بر صفحه ضمیر الطاف پذیر بزرگانند یقین که موافق انچه برضا و صاحب فکر معاند آرا
 و عقل دور اندیش اقتضا نماید بهر هیچ دولت خواهی با قیام نموده و از سر بر خلاف فری شایسته ای
 بر کنار بوده و قیقه از دقایق رضای کس نامرعی نخواهد گذاشت ایضا بنده خیر اندیش
 ملک مسالک عبودیت و عقیدت ذاتی او ویراج رستم خانی روایت بندگی و اعتقاد بجا آورده و در
 اسامی عرض حاشیه نشینان بساط بر سر نشاند و راه یافتگان محفل سراپا انبساط میرساند که دعا
 و تقیاس ایام عروج دولت و استوار و اعلام جاه و شمت خداوندان دولت و اقبال کشفیه
 نه با مان مکرر است اینچنین ساریض نشان شاداب مقصود پیشوند بنده بند با ایام
 از قبیل فرامین عبادات است مقصود بند که از دیرین مدت حلقه بندگی در گوش عقیدت نبوش
 داشته باشد بزرگوار در اسم و عاگه سے شبار و نه می مقصود خواهد شد صاحب و قبله سلامت هرگز
 رستم خانی است از انصاف عنایت خداوندی بهره مند شده است که از سر بندگی داده و بیشتر مستحق
 است عزیزان احوال امید داری بیرون نمی تواند شد حقیقت بنده را خود سنگت را به نشانی که از یاری
 علاج در ملازمه است و اینچنین است تفصیل سرور و شمت باشد کثیرین بهر حال که باشد از صاحب
 است و خود را از فیض پذیران مالک و الایم اند ایضا ازین عبودیت بلب ادب بوسیده و پاس
 ادب و در امن عقیدت کشیده و در راه برضی است و گان پیشگاه دولت همیشه بهار و متکفان بارگاه
 اقبال پادشاه میرساند که چه جسران و چه جوی سرور و آستان قبله و کعبه منوی با دیده دل زار و نزار
 و طبع صفاقت نموده ششم بهار الخلافه رسیدن طمان را در یافت و با اتفاق شکر و سپاس اگر ام و صانع

نکته

خداوند خداگان بقدر و مقدار در زبان حال و لسان بقتل تقدیم نمایند و نیز زبان ایشان ملازم است نمودن
 آستان قبله را ستان و آستانه مهرانی فرمودند و مردی که در اینجا بنظر آورده با وجود جادوت و جمعیت مکهوس که
 روز افزون است از تشریف آوردن محمد کابل و خیر وزارت کل که معطل ساعت مانده بود و روزی از آن
 مضطرب و هراسان بود و ندانند که این پیر و کوه غیب ندانسته جمع الله قویه در دافند و آن روز و سه دیرینه اش
 در طبایع خلقت جلوه گر ساختند و زیاده دولت و اقبال با دلائی که چین دولت و کاهراخی و گلشن بخت و فداکاری
 نواب فرزند خطاب چشمه القاسم و دارم که دوران سپه سالار عساکر بود و امانت ان بزم پیرایه و امانت
 رزم آرا سے عالی سطوت ملا و الفقراء و المساکین استقله را باز بیکمین هر بان قدر و ان همیشه سرسبز و شاداب
 با وجود از ترنمین گلستانه نخل است و دولت و اقبال و ریاضین و صداقت و صفای بدست یاری کفایت سخن که پیوسته
 در چین پیرایه و حدیقه آرا سے و عا سے دولت آن بهار مکرمت و جلالت رشک افزای فرودس
 بهرین غیبت بخش نگارخانه چین است که شوق را سے ندرین و مشهور و فخر خلعت گزین میگردد و آنکه اگر چه
 باطل نموده و از قلعه را در بهارستان معنی هیچ نوا سے تانده ترانه داستان شوق دریافت محفل گرامی
 و انچین سامی نیست لیکن از اینجا که کوب با نگاه سلطان کل زبان هرزه و راستی و سیار گوی اوست
 دار و بنام خاموشی گزیده و نیربان بنیربان و داستان پیرایه و عا سے و شتا سے نواب هر بان ست
 امید که سالها سے بسیار کاهران و کام بخش چار بالش دولت و اقبال باشند و گاه تا بهر خلاف گذشته اگر یاد
 این دعاگو سے و روحانی شمع کیمیا تاثیر عبور سے یافته بعلو فضا مجازات شریفه محفوظ و مسرور و مسکینه باشند
 از کمال فیر اندیش نواندی و دعاگو پروری نواب چه عجیب و چه مشکل لطف از تو و بوز رشک نور از
 خورشید در رسمیت قدیم و عادت و عادت و است و قبل ازین با اعتقاد اللطاف گرامی شجاعت شعراء
 روان خدمت سامی ساخته از حاشش مطلع نیست که در سعادت ملازم است است یا نه چون آدم و ملائحت
 اینهمه بر آتش نموده شده و زیاده چه التماس نماید سے نه تنها عشق از دیدار خیره و بسا کین دولت از
 گفتار خیره و از استماع فحوی و مردی و مردت و ابلت شما که با سخن منجی و مراتب دانی فرایم آمده ظاهر
 دوستی دولت به اختیار انبساط حاصل نموده نادر العصر شهر است مستوجب توجه و شایان رعایت است
 و لیاقت صحبت و محاسن سبیلان دارد و در هر محفل ذکر خوبها سے دانی ایشان بر زبان داشت
 یقین که در یاس غمت و اشغاف امور لازم لا تمام او در این نحو هستند داشت و قدر دانی و صبر باری خود
 را بر و درستان تلا هر خواهند ساخت اگر حق قریب جوار را منظور داشته و شسته و شسته و شسته و شسته و شسته و شسته
 دارند و با اعلام اختیار فرستاده آثار شما و مسرور و میگردانید و باشند باعث از دیار و دیار و دیار و دیار و دیار و دیار

ایضا کشف خمیر محبت تو بر گردانیده می آید که امارت و ایالت پناه داد و جان هم از تو بماند و هیچ مکان
 دولت نشان اند و هم باین دوستی کامل دارند نظر بر نمی آید که دوست دوست غالب خود
 میباشد حق محبت ایشان بر آن قدوه اتحاد کیشان نیز ثابت و تحقیق است در نیمه اما چنین ظاهر شد
 که داود و گرانام جاسکست که از مسجد ثابت ایشان در اینجا است و کشتی نیز درین ممبر جاری است
 کسان آن امارت پناه بر آن حصول فراخ میشوند و قوی این معنی از طریق هر دو وقت و قوت بعید میباشد
 در سالها و قریبها چنین اتفاقی دست میدهد که این قسم مردم گرامی شیم با باندک ساوک آدمیانه را نمی
 کرده شود چون قبول می توان کرد که صد و این طریق با اطلاع شریف باشد اما اگر از معامله ناخوشی
 کسان مذکور باشد منع فرمایند و من بعد در تلافی و تدارک کوشیده و چنانچه داند و میگوید باشد که نتیجه
 نگارش بنویسد و عرض شد داشت میرساند که دو نیز فور بعینه و منشور لایع السلطه از مطاع مرمیت با دشمنی
 بر ساعت عقیدت ذره بمقدار طالع شد جان و روان فدایان فدای کوه حاکم مقدس که ظاهر آنرا بیعتی
 و نیای بی و پرده کشا که استوار حقایق کم فی و آلی است با وصول تفقد شمول آن دو جز گردن در باب
 ارادت و و بهر یک باز و سه اصحاب سعادت بدرک بمفاخرت ابد و محرز مباحات سرمد آمد نخستین تسلیمات
 تنفیت فتح شرقی ملک بجا آورد و ثانیاً از سوانح این لیساق بعرض میرساند که آنچه از احوال کثیر الاقتدال
 بله شکوه شمر آن مال بجمع بند با سه فدویت اشتغال رسیده انبست که آواز صولت آلی آلی عساکر گرامی
 بحال تباه طالع سیاه در هیچ جا استقامت پذیر گشته در آنکه کجاست رسیده و باقی زمین را اینجا مستعدی و باقی
 آن شد که مگر به ستیاری او و تفسیری تواند بود و سرانجام از اینجا افواج نصرت امواج پاشنه کوه رسیده و نیز
 مذکور از روست مال اندیشی را می بینیم نشده و او را از تعلقه خود بدر آورده میگویند که از آن است یا محدود
 گذشته بجانب سنده و گنار سه دشت اوبار و ناکامی است بند با سه درگاه بتماقب او و حاکم پیا که جد و
 چند اندامید و راست که بنایت این روی و اقبال با و شاهای آن منکوب مقهور با سوره سپهر خضبت با و نشاهی
 کرد و ایضا میرساند که فرمان عالیشان عنایت عنوان گاشته قلم اقبال منوبه بنوک خامه انور با خلعت
 خاصه که از روسته بزمه پوری و پرورد و ده نوانه می شرف صدور پذیرفته بود و پرورد و داندانت
 سرخ و اغزان و فرقی غوث و اعیان از خضبت انکسار با وج سپهر و از برافزشت چنین سر بلند می برافزشت
 و سرایه سعادت در انداخت آنچه از رسیدن لشکر بنگال و رنارس و نهضت ریاست جهان کشا که والو که
 ظلمت فریاد بصوبه الی آباد و طلب این خانه ترا و فدویت نهاد و الا درگاه آسمان جاده برینج رفته بود
 تسلیمات القیاد و ادب حسن اعتقاد بجا آورد و از نیکه در لیساق ظفر براق این خانه را در طلب حضور

سر اسیر شده فی الحقیقت عنایتی است بی نهایت و هر چقدر به نهایت انواع سرفروزی و اصناف دل نوازی
 حاصل نمود امیدوار است که تعاقب این عنایت با جمیع خوبه خود را بسیار گاه عظمت و جلال رساند اگر چه
 از حقیقت و تواتر یقین از سپاه لاف برخواهد بود لیکن امید آن دارد که بی نهایت انگی و اعانت و
 حرمت بادشاهی جمیع خوبه و دیگر که از روسه خانه زاد نوازی خبر واقع بیکم قوم خائمه الهام نگار
 گشته بود که مصف فکین خان پیش رو پیشکوه گرفته و سید میر و ولی خان و دیگر بندها که بتعاقب و رانده
 از اینجا که اقبال خائفه سال در کار کشا و ظاهر آنکه و تصرف پیرا که است و بندها که که بزمیت مذکور
 با مورد کار طلب و درست اعتقاد اند یقین که دستگیر شده باشند زاده ازین جوأت و جبارت حداد
 ندیده به عا که استیفا سے ایام سلطنت ازل بنیاد و استعلا سے اعلام خلافت ابد طراز ختم نمود و آفتاب نصرت
 و فیروزی از مطلع ایند سے تا ابد الا با تو تابان باد ایضا میسرانند که شکر کاری اقبال عدوئی بادشاهی
 بالاتر و بالاتر از انست که انکار و عقول را دران راه باشند یا او با هم و انهام بران که آگاه تواند شد
 شده اند که با عجز عظمت و کرامت گیهان خدیو پیشکوه با سپهر و متعلقانش در قید اساری در آمد حصول
 این مطلب بلند بر اولیا سے دولت و خلافت مبارک و خسته و فرخ فرخنده با حقیقت جمیده شده
 بیک فرس ششافتن عسکر نظیر اثر با وجود زبونی افراس سپاه و شدت تاب آفتاب و یقین به واسطه
 آن دیار و دیگر مصاحبه و تراسی که در حال بنده درگاه گردیده از عنایت داشت عمده الملک با
 بعضی مقتدرین بر سر صحنه منجم تا همای که مستعدان شوق نویس این دو دیست از سوزش و مانع
 و تیر خورست از دل پرده آغ که بخوری از هر دو فنی سرشته و تیرازی از جوشش گرم خورسته با خسته
 اگر چه باد مانع اهل نسبه آغ ناساز تراز و دو چرخ آغ است و در نظار باب سوز آلوده تراز و نسبه سوز
 لیکن در بزم گرم فویان بدل آتش که مشام شان از زکام سرد مهر سے مهر است اگر خوشک را آتش
 غیرت نه و مشک تر را تاب بخت و پند بر جاست پیش ازین این اند و لیکن کانه خون غم فرو خورده
 و از و نسبه از درون پر خون بیرون نیامردی که مباد و انانش جان فرانش من خاطر جز ندین
 خراشد و چرخاری من با عشق دل آزاری ایشان باشند اکنون که سیلاب اندوه از سرگذشت کشتی
 سیلاب تباهی گشت بهما چاه بر خور از سرگذشت تراوش پذیر گشت به ابد به یاس غم افتادیم و
 آهی بر رخاست خوش فروز قیتم و دست آشنای بر رخاست به هر چه خشک آشنایان چرب
 گفتار و بسیار که بان کم کرد که افکار و آثار دلیری شانرا نشاناب پندارند و پیغام غم فرجام
 ایشان را انسا خواب شمارند و انهم که بر در دانه من سر سر که گذرند و از آن آه تهاقی به سے بر ند لیکن

هرگز این فرقه پرور منی پیکران دریاگو هر که پسته دوش زبان شان بادل یکیتا است و جان شان بادام
 و مغز از هر دو فالیده در دهنده می یابند و بدین پیر و بی شتابند نهان بهمت خاص بدو گاری
 نمایند و پیدا بمخاضه اخلاص همگساری فرایند شوقیه نواب خدایگان افضل افراد انسان قبله و جهان
 را تو فیقات سبحانی و تائیدات آسمانی ملازم و نگار باد جنبه شوق برین داشت که هر چه از دل زبان
 آید بدو گاری تمام پریشان در تم برین صیغه مثبت نماید اما عقل فنون اندیش عدول نمود گفت که عراست
 قباحت فنی استغفر باش و دست از قاعده ادب بر دار نشاید که گفته اند تا پرسند گو خبر از خود نداری
 که نمی پرسم و میگویی سخن فیه که در چار کار از من جو ~~سعدی~~ همه خبر در دم میگویی و خود
 نمیکند گوش و تا این دو مصرع خواندم خاموش شد و بجا ~~سعدی~~ نشد و در و خود وضعیت از دست
 راه به عاقل کردم تا حدیث شوق بر زبان آوردم حیدر دیگر حجت و گفت بختنا ~~سعدی~~ مددی نگار و
 الناس ~~سعدی~~ بختنا هم فی الجملة اندیش باید که در جواب کیست بپرسیم که در آن حضرت سخن رانی و در قدم
 اول در دانی ~~سعدی~~ استیاب کن یا فاطمه زهرا و معانی ~~سعدی~~ نه چهار است پسندیده نه اعتبارات و نشین
 نه خبر از انشا و نه بهره از اطا این همه چو است نمی شاید اگر چهار ~~سعدی~~ تو را رسوخ خواهد که در دست این اسکندر
 اقلیم و دانش زبان شوق کشاید و سخن در آید اندر و ~~سعدی~~ انصاف بهر احترام نماید که گفته حال خفا طبع
 شعر از هر دو شوق و در طالع ~~سعدی~~ و مسجع و مسجع نگاشتن و علم فصاحت و بلاغت بهر افرایش و خود را برین و
 اندر ~~سعدی~~ استیاد و شوق ~~سعدی~~ شخصی است که با ~~سعدی~~ که کار کند و بخت که هرگز بفرمان
 که ~~سعدی~~ باین فکر پیورده چکار است و دیوانه عشق که در کوسه طاعت قدم تا برانده شود و دانه مرغ در دم
 بر آسوده و در فرغ الظلم و منیع المقادیر ~~سعدی~~ خاک قدم عشق و راه عقل است به ~~سعدی~~ که در این راه بهر
 عقل است ~~سعدی~~ که در فرشته زان بهر است به ~~سعدی~~ عقل بهر جا ~~سعدی~~ عقل است به
 چون سخن باین حد رسیدم عاقل معاش از تلاش بازمانده و نه نه از فراق بچی و بیک فرقه خوانده بگناه گفتند
 اما چه فایده و منتهی حرامین و گذشت که دماغ همه حرف شکایت او شد اکنون که مقوره به هوش و مقصوره و خوش
 و شوقش بهر سیده ناز کار اعتدال نموده بهر سبیل اختصار در دلی بهار را اعیان و حقیقت حال ایمان
 میباید بهرین که از سعادت خدمت گرامی بظاہر جرح و دست داد افتان و خیزان ~~سعدی~~ منازل نموده
 و قطع حاصل کرده محمود و لا محوره قدم نهاد اول بدو تکی که آن مرئی قدر دان رفته بخت و الوده ماحبه
 عرض تسلیات رسانیده از او را که این سعادت عظیم بهر خود و بالید چند پره بان که از ر و به شفقت
 باوری از اندر ~~سعدی~~ فرستاده بنگون ~~سعدی~~ که آنرا در پذیرفت و خاطر خیرین این ~~سعدی~~ بگزار بخت

تشیق از انجا بجز است امارت و ریاست پناه مجاز امید گاه رسید و بعد از ملازمت آنچه لازم آمد در دانی و آدم ششما می
 بود و در اول انرا بنیاب نمود و انجا میباید از ان بکلی خود آید و کلام کرد و متعارف حال خوشحال بیک رطلید
 آنچه در بسته بودم با پیچیده و خواهی خادم نموده بودند با کمال شرم که در دست داشت نفوذی مثل ایه نموده و در شب
 افراغ خاطر خوابید و چون روز شد ثانیاً به ملازمت امارت پناه بشتافت و در ان روز از اول البشانی
 در بان تربیت بخین توجیه خاطر ایشان در باره خود یو باقیو با در ترقی و تقاضا عصب میدید تا آنکه تغییر نیز از جمله
 معتقدان و شکر گویان گردید و آنکه که اخلاص و عقیدت از این جانب و تفقه و شرف از این جانب بمرتبگی است
 آنچه در وقت و در اع از ملکات رفیع و صفات سیند و اخلاق ستوده را و صفات محموده این سید بزرگوار به شرح
 عایق تقدیر بر زبان الهام بیان خدایگان جاری و ساری شده بود همه بیان واقع و مطابق نفس الامر بود و
 اکثر اوقات و اغلب احوال به شکر عباد و ذکر خاص و در این آن خود هم پیشال اشتغال دارند و در حفظ مراتب
 و عبادت و مقامات یاری و پاس حقوق آشنائی و آئین دوستی و آئین دوستی بر گزیده صفات یاری و
 پاس حقوق آشنائی و آئین دوستی و آئین دوستی بر گزیده صفات این بزرگوار دستور التحمل می توان گفت
 آنکه که این خیر از پیش و فاکش به بهیت خاطر نشسته و غلامه اوقات با در دعا گوی شهادت ایشان مصروف دارد
 زیاده چه برگزیده و در شکر کمالیت فراموشی سزاوار نوشتیم و جوابی نفرستی که اینهم که جوابی ننویسند
 جواب است و نمیدانند که در برابر غلامان و آن خود و معراجیان که خلاصان از جمله بانیهای سابق و حاضر اینهاست ملاقات
 در مقام شکر و شکر کمالیت دارند چه راه در آید و چه کمالیت زبان بحرف کشاید هرگاه این فکر داشتند که آنهم
 با تئنا سه سه کشند بنا برستی در ابتدا سه اینهمه تفکرات در کار و در و مندان کرد و الحال که بیکست باشد هفت
 نهادند و گوی شده است یکبارگی تغییر سلوک راضی نمی شود بدو سینه های قسم میدهم که من بعد بحال و پیشانی
 صمیمی به این بر درخت بر نموده باشد و شرفیت خود است بجهت که دولت است ابدی بیعت فقره می
 نمیدانند شده باشد بر سر ترقیات به ثبات و نبوی نه نیست بجا آورده و خود را به بیعت انشی نمیدانند
 ساختن نیست لیکن با وجود آن دولت خدا داد اگر به سبب سستی و تراش و بست و دیگر فراموشی و نظر به باب و امهات
 کمال مبارک و گفتن معیوب نخواهد بود و خلاصان مزاجیان به یقین میبندند که آن ملکات را از جنس خطر است و کمال
 اوقات و احتساب انفس پیش نهاد و همیشه است احتساب نفوس و حساب پیشان قدر منزلت ندارد و
 لیکن ابواب غیر که کلید فتح آن بدون التفهام ترقی صورتی ناپدید باشد بعد برین معنی مولوی معنی میفرماید
 سه آن خود و دیگر و در همه نو بخدا و دین خود و دیگر و در پایداری و جدا راه را امید که قبولی خداست با دشمنی است
 قبول با گاه آبی و با عفت غریز گاهی و سبب سعادت نشاندن و نماند و میباید و در فقره است و در دل شکستم

کار و خاموشی که کم بود که بیل تنه است گوش کم تازه سازم ریش نامه طرانی پس این زمان که چند بهر سطر سیه بوش کمر
البتة بجهان و تعالی آن برادر را از حقیقت کار آگاه در بین واقعه جانکا بهر خیل و احب بهر خیل که است کنا و آدمی را و
غیب در این استی بلعید که باز بسته زمان بسته هستی و بگریست باقی بعقل و عقل شایسته گشته که در نیایه فانی
گذاشتنی سنت نبی آدم را خلعت که است در بر نهادند اما حضرت اقامت با ویدند و نزد و حرد را باید که فکر و
انداخته کار خود داشته باشند تا واقف شود که در هر زمانه صفت و حال او چیست و موجب فکر است
یا با عفت غدر در حالت لب شکسته بر دانه در بین قبض با بسته نگاه کنون وقت حوصه آنه فانی است آنه که
بخود باید پرداخت هیچ دله نخواهد بود که در تمام آن محمود الحاقه جرح نباشد علی الخصوص جیس که بقیه است
معمودی با قریب معنوی اختصار و رشته باشند یقین که ما و ام حیات و ستم را با که تا حشر بدایع بهر ستم را خواهد بود
اما چه فایده ناچار بدرد دلی و و باید ساختن و پیش تیر قضا سپرد باید انداخت خوشحال در دمنده می
که تلخی صبر و مذاق او شیرین نماید همین کلمات که علی المزمع بکتابت در آمده اگر چه تلخی بیان فرموده و
بهر آینه بجز و استماع اثر بخشیده و عثمان دلی را به اختیار بجانب سکون و قرار کشیده چون این
ضعیف را بجز از سر مایه تقلید بقدر دانی در دست نیست در تفسیر ظاهر چنانچه هست و اگر داب اضطراب
نمی تواند بر آمد حقا که تاب و توان به و بر و شدن و در خود نیافتند انقیاد را در حضور ترجیح داده
در همین گوشه که بچند عبارت تشبیه او را آفرینش آن بهشتی قطعی را و شایسته خیریه حیات از زمان و سایر
باز ماندگان را از و اهراب به ممنت است و بهر خیل این چرا است بهر خیل از خیره نامور است که بهر خیم
نمی توان بسته اما تا بهر بیت باقی است از غفلت گزین نیست و عقل که بهر و در و بهر پند بر داغ و تیران گذر
آید آن زمان ملاقات خواهد شد انشاء الله تعالی بهر دست بر فضا بهر حق نورسند باشند شوقیه و زوفا کسار
مهر رضا بعد از ادا به لوازم غر و انکسار با و دلا و آیات اهل خاص و خاص و اشخاص و اشخاص را در بین عیقه که نه
صفحه سینه صد اوقات بچند است بهر و مروض میدارد که بهر خیل نظر بهر کشت مشاغل و و فور علاقی آنجا
مستطاب کرده بار سال غرضی کمتر متصع میگرد و اما عالم العود و انقیادت میداند که در و اولبت است بشرا لبط
و عا به و غفلت بهر استمنا بهر راضی نگشته و بهر وقت بند که مجاد آن می قدر و ان طلب
اللسان بود و بهر حافظ و طیفه که و ناگفتن است و پس در بند این مباحث که کشید یا شنیده حاصل
که بنده بهر بسته خاومی آن استمان نخر و مباحث دارد و خود را در نه مؤلف و یان خاص می شمار و امید که
توجهات ظاهری و باطنی مخصوص حال این دست گرفته خود داشته اند شایسته خاوم فیض آثاره و منسی نفر مایند
تغیریت حوصله را کار باید فرمود و در بهر حال نورسند باید بود و فقیر جم چاشنی این الم چشیده و شربت

و ان

باز در فضائل صفت و بارنامه افاضل و بهجت و شادمانی خواسته می شود و باین نهایت بینهایت که به اندازه
 آفرینش را که روزگار و نسیان بر نام او کشیده و خطاب کریم که الفاظ و گریه و حروف سحر آمیز چون الکیمیا در
 ملکات بر او پیرو نشین است یا فرموده این بی استعداد و نشانی و نشانی که عجب کثرت حیران بر کام او ننشسته
 یکتاب قوی که معانی از چمن و مضامین و پندیر آن چون نگار هر صفت کرده و در قناع مشکین نقاب گزین است
 و شادمانی و شادمانی با آسمان بر او فروخت و غم خانه و لاله از غمها سه نو و کس را بر او خست و کارم خلق در کار سازی
 و احسان پر داری چنین باشد و مفاخر و صاف و در بنده پروری و پر داری و نوازی همین صاحب سواد را
 خداوندان و اناس این بی و سنگاه صورت و معنی و در خور و خطیر نگارش و قانع این دولت ابدی و کثرت
 و در حالت پر لیاقت این که تا به بهت ناقص نیست یا انداز و شان کبیر تسوید احوال این سلطنت قیاس
 نه در تعلق باستانی که منشأ از آسانی این کار و شوار است استعلا عتق نه در قطعات و درایت
 که نگار و الا آثار است بفضا عتق فصوص و در توانائی پیری و پیری عمر گزیر و پاز سر منزل سیر که عسرت
 و حاقه است و در حلقه پیش رفته پیدا است که شمع بیام رسیده چه قدر خانه بر او فروزد و اوقات بشام
 کشیده و چگونه سرفراز و اما به تنو مندی از آن دل خوشم به بناله می ندانستند عالم کفون متناهم که هستی
 که نال و در وقت تن که همراه نیمه است بجا رسیده که حواس ده گانه که کار گذاران این کاخ نیست
 بیاید اندر نزد یک شده که درست از اشتغال غیش باز کشند چه جهان من چه سیکه باشد شکست کف
 چه چشم چه سیکه غمگین شتاب به لیکن تو چه اقبال بلند ان و التفات و دلتان را که قضا متخلف و تنبیه
 و بیکار میرم بیکاران متقاضی امضا امور مشکله و تقصیر انتهای شیون انصاف است و درین کار عیسی
 شروع پیوست و بهمت خرد و نیت را و در انصرام این شان عالیشان بست بگو که بوسیده و مبول این
 امنیت آید بر در و روزگار این بی سر انجام بیاید اکنون ده جز و برسم بخود و در نیت ارسال
 امید که با سالی قلم و در شرف پذیر گشته به من نظر کسیا شریکندگان حضرت عرش مکان حسن قبول
 و در یاد بگرم میهنی و اقبال روز افزون صاحب قدرتی و توجه مشکل کشا به خان خانی میر و محصل باد
 ایضا بعضی بار یافتگان میرساند که بگرانی توجه آن خدایگان صورت و معنی قافله سالار دین و دنیا
 خسته لغات و لغات به در این و رانده راه پر خطر را به نهایت دور دیده و بهم محرم بدر الحاد فتنه آلود رسیده
 و از هیچ دور می آن استخوان که آید امشب جهان شوریدگان است و هر هم گاه نا امید می خستگان
 بهر تو سپید و چهره نگار که بگویم که روزگار و دشمن بهر تیره و تیره و روز ناگهی مجبور می آن قبله امید بر نشاند
 بهر گشت و گشتی و دشمنی که می آید بهر تیره و تیره و روزگار و دشمن بهر تیره و تیره و روز ناگهی مجبور می آن قبله امید بر نشاند

بیت

از نوید فتح گراسه که فاشه فتوحات به اندازه است سامعه برافروخت و خاطر شکفت این شکست
 را در محض تنبیه گزاری بزرگان بلند افتر که بجای اوقات مصروف تحصیل رضایه آلی دارند و از
 شرمسار محفل ادب شناسی شدن ست سبحان الله بزرگ نهادی که تائیدات این کار ساز و نقدی برات داده
 کار به دانه زبان اقبال مقدر لشکر دوست و کار فرماست بهمت و بیعت که دو بار نوسه دین و دولت است
 پیشکار خدمت گاه و بیگاه اگر هزاران چنین نفر هر روز بر دهنه کارش آیند نزد آگاه دلالان بیدار
 شکفت نیست و در حقیقت این تخی دست صورت و تخی به تنبیهت خود باید پرداخت کردین ترکش
 مروت و برهم شکستگی بازار مردی چنین قافله سالار دین و دانش دل نهاد کار و اسه بازیان زوگ
 چار سوسه و نشاند همواره لبان آسمان گوید و اداسه بهشتیان میگردد و لشکر آنکه شاهد عرادان پس پرده
 تقدیر چنانچه بخو است و دل می بست جلوه گر شد و دوست و عاز و دیو نوزده اجابت تخی ترکش چون
 ترین لشکر و طاسه بیریا است و بهی و عاگوسه اگر در لشکر اخلاص یک تنه گاه هزاران میگردد یک
 این فتح والا دانش و رفعت خط آن عزیز نوزدهم شهبان بمطالعده رسید مرقوم بود که مرغی فلان که وجود
 قوت دل تمام الوش بود و دولت حیات سپرد و حقا که فقیر و بیع خویش و قوم شما دل و فویم شد من این قسم
 که ندایان گاه گاه بعالم وجود شتافته باعث آبر و سه الوش میشود لیکن آنجا که از قضا چاره نیست و از
 گذر نیاید صبر صباری را اختیار کرده و دگر بوشه میشود که سلامتی دارند خود را که چنانچه این فاع
 غنیمت دانسته خود را نکاده و شکیبائی اختیار نموده احوال در غنای خود و در بر نهایی که مانده اند
 بر دار و در عیادت تا آرزو و خاطر سه بچان به بیجا خاطر نیست آرزو است و از غنای آنکه با
 مبارک که جز در تحصیل رضا ایزدی قادی نسپرد و دوستی را اهل شکست خاطر نمودن بود
 نالم مبادرت نمودن مشغول تحصیل بودن ست انشاء الله تعالی این آرزو تا پایدار و روز و الی
 خاتمه مکاره آن عنوان مکارم اخلاق شود و خط غایت آلی صواب و دوستی را که نشود بهر
 سازد و و دگر بهی را بهانه نعمت به نعمت ساخته بپا و شش آنش مشغول به کار هم نامتناهی
 میگردد و الا از وضع طبعی اقتادان پاسه که بقدر و سعادت از خوش خبار است و در بگذرد و لذت
 باشد و کافی جز طریق صواب نماند خوش قدم قضا و قدر میباید انگاشت و باب انداختن گوشت
 فطرت نظیر آن در صدف روزگار ندیده از ریش درست ناظران نظام کل میباید دانست چون
 شریقی که موجب خیر کثیر در حکم خیر است شک این ساینده واجب شمرده تر صدق از شش ربانی و تشریفات
 حضرت خاقانی باید نمود چه سکو فرموشی قضا را هر که با بر دست شکفته و پیشانی کشاده میخوردند و باشند

که درت نه پذیرد و دیگر محبت را بخل نسازند ایضا چون از کلیات سلوک و مقررات طریقین نیازمند
درگاه الهی آنست که بعد از انتظار سرشته موالات امری که معنای طریقی مودت باشد پیرامون خاطر نیگردد
و در خلوت خانه ضمیر را نهید بلکه هر روز دراز و دیاد و بهر لحظه در اندیش محبت میگوید و میگوید که حرات و داد
پیوسته در افزونی تصور نموده یقین دانند که بهود ایشان را خاطر دوستدار پیش از بهود خود و نخواهد زیاده چه
نگارش را و اینها گامی است معانی و ریاضت زنگانی که از چمن طبیعت گل بریزد بوستان خاطر مرا نگیزد خورشید
بلع فیض طهرت یار یکس بین دنیا حکمت مسیح عالم سخن لوطی ساحری فن خند و نش سعادتی کلام بود هر سخن
بجا و نظام فصیح نطق خنده و پشوه طعنه نگار نظامی شکوه بیدار فکرتشین ترجمه بیافس گلگون قلم همین بهوش بهوش
ضمیر بهار سخن مولانا زینب مرسل شده بود و در شکفته ترین اوقات در روز و در بوستان گلشن خاطر این
نیازمند را که غایبانهال محبت در عزه دل عرش کرده و تخم دوستی در هر خاطر افشاند گلگل شکفته اند
زیر پرده حر و خوش گوناگون نقش معانی بر صفحه اظهار محسوس گشت و الفاظ جان پرورش و طبیعت نوازی
از نیم صبا چمن پر داری چالاک تر آمد هر چند این طالب نیازمند بدستگیری دیده ظاهر بین گل حیدار
فائض الانوار از باغ وصال برنجید و از بوستان ملاقات که توام حیات ست بهر دیاب طریقه و نشاط
نگر دیده لیکن روح محبت و نسیم طلب نبی در دماغ دل پیچیده که با وجود آن همه محر و می
بر موقت مدت است و نفوق پیوید امید که بزودی بفتح عنایت اینودی ابواب مواصلت که بفضل
جواب بندوست بهرین گونه بخشاید و شاید مقصود و بریزم حصول ملوه نماید شفا رشن از اینجا کاشفات
عین آن صبح نفس آفتاب جبین در زنگ طلوع نیر اعظم عالمی را فرا گرفته و احاطه ربع مسکون نموده
هر کس نشان شهر در سردار میخاید که تبه جریحه جام لب بریز عنایت و حرمت صاحب که رست با ده و فنا
اند سر خوشی که دوازده فلامنه که درین سوزمین در اقران خود و امتیازی دارد امید که منظور
نظر که میا اثر و قبول طبع مشکل پسند افتد که بیک که شمه توجه عالی گریبان خود را از چنگ فلک بر آورده
کلاه فخر و مباهات بر آفتاب سایه چون فقیر را ذره آن آستان دولت نشان میداند مرکب
این فضولی میکنند و الا من وقد من معلوم اقبال روز افزون باو طالب هوای عزیز فقر چون دفتر
بعد آید و داغ مفارقت البته بر دل اجباب میگذارد و ترصد آنکه صاحب خانه را و لاسا کنند که آنخانه
به خند می آیند که از خوبان عالم و نیکان روزگار اند درین دور و زاین شهر آمده اند و ازین طایفه
در سواد و بهر پندیدند و آنچه از سرکار ملازمان باو می رسید به یاد که ربه بمنون میشود چه گاهی
تبه سبب دیدن ایشان را که نفی از وجود آن مکان میکنند و این عزیز از محنت بودن سر او بیای

فایده می‌شود و چو خوش بود که برآید بیک کرشمه و کار نظارش خدا سے که در لاهور با عالم معنی با هم آشنا
 گردانیده و فیض بخشش آن مجلس آرا سے معنی باد اگر چه بنده را بحسب صورت بآن آئینه ضمیر ملاقات و نمود
 اما از آنجا که تصور آشنایان با منی در مراتب اخیال اندیشه متهم خود را دیرینه آشنایان کرده بر آن صاف دل
 روشن میگردد و اندک خواهی بنده سے در اس که رقم بجان دفتر نزدش خط به خطی می‌کشند چون آن نه و سه آن داده
 که در سلک حلقه بگوشتان آلوده اند و از نظر نگردد و امیدوار است که انجمن نشینان آن همایون اخترانه در سه مهر
 نوسه آن فلک زده را نوازش فرمایند که از شادی بچرخ در آید و روشن است که اگر آفتاب کار زده را
 فروخته بخشد زره روشن طالع میگردد و در چه آفتاب دقیقه کم می‌شود و اینگاه عفو و غنای نامیه سامی
 و در دل نموده بر مضمون آگهی بخشید آنچه از انتظار حصول جواب از پیشگاه خلافت نگارش یافته و در حقیقت این
 انتظار غلطان نیز شریک اند چشم برآه امید آنکه جواب و اوفی بدو عاقل و اجابا اگر چه در یک شصت
 این زده می باشد انشا الله تعالی در مراتب چه وجود که از تقبیل یاد و ادان او بجهت شد نیست دقیقه نامری
 نخواهد گشت خاطر گرامی این مخرج جمع باشد و در شصت خطاب مستود و کامرانی بذات نموده
 صفات و زار است و اقبال پناه رافت و عیالی دستگاه سلاطین و دوان عفو و عفو و خاندان جبه و اعلی خان
 عالی شان شفیق و امید گاه آن است که با و بعد تمیز قوا و اخلاص و تشییع مباحی اقتصاد که بهین می‌شود و صافی نشان
 پیرایه و بهین شیمه و درستان راسخ الولا است مشهور و از سه آنجا سے میگردد و اندک نور به شریعت جاوید عطا
 خطاب عالی از پیشگاه خاقانی بآن معوره و ارفاف به بانی کوشش اهل روزگار را بریزد و از نشانی و مالی گردانید
 خاطر اخلاص ما شرد و درستان صافی نهاد که خواهان ترقی مراتب و جاه آن امید گاه اند هم چنین بهت و غرض
 جاو دانی ساخت و بعد از آنکه و البته که آنچه مکرر باطن حجت مواظب خیر نشان صافی نهاد وانی اتحاد بود و از کمن
 اختلاف بمحضه نهاده و هر چه دل صداقت منقر و تو و کیشان می‌ساخت به مرنه ظهور جلوه گر گشت امید که
 یوایه و عفو و دولت آن رفیع و جت بحسب خواستش جهان متضا عصف گرد و قواد و طلق این عطف
 عظمی شاهنشاهی را که تنها سے تمام ارباب دول و اعتماد است بران منبع الیشان و خالصان او شوق و
 فریخته و مبارک گرداناد و در طایفه کام بخشی و کامرانی و صیبت نیکی و نیکامی آن مظهر حسنات را به بنجه
 که اشتها یافته ابداله هر مشهور به انیمان دارا و باعث عزید ارفاف خاقان زمان و سبب و خوار عطا
 شاه عالم و عالمیان کناد و زاده عفو و دولت یاد و شیرین رقم شد و نه از سه شکرین خطاب و این حکام
 راز خلاوت بهین پس است و تا نگی بخش آئین کمن محمد میر صاحب سخن سلامت خستین فکر با سه رنگین
 و او الهی شیرین از دست و دونه بانی قلم کج جرقم نیاید مگر جلوه در استان طبع گویان شهاب زان

داستان شوق ملکه دل درگزارش آن منت پذیر خاتمه نیست نور دیده میگردد و اندک احوال بکام و دوستان است
 و جزیره و دریای اجایه که همان قریه آن در آنزل بنام این سرگردان نه و اندازد و درگی پیرامون خاطر نیست
 امید که این دو کام بخش از شکستش تعلق و توجیه باز داشته بآراستگی تمام دل بستگی بر کمال روستی گرداناد بستم
 به نبارس رسیده شد تماشا سے معایر و بهیا کل که اند ویر باز بزرگ داشت آنرا اگر در سه و شکستین و نبارس
 گردان آنرا جمعی بر گزیده ترین پرستشها سے این دو چون میدانند دل در بند این شهر و این بگویند تماشا
 آن تهر آن بود و بیکر سے چند که شکستین و پیرستیدن آن عبادت است و از افزونی حسن صورتی چه بود
 هر چه غمی که مرده بود و کنون عویشن میزند به پوشیده نمائند که شجاعت و جلاوت و مرتبت جانی بیگ
 به گام آسمان جاه رسیده دولت کوشش و لادریافت و نامه نامی را در نظر شرف افتد و علی گزیند
 چون مشت بیکمال صداقت و اتحاد و تعین جمعی بناخت مرد و لواحق بشهر و معاودت نمودن آنها با نیل
 بود با دست استیلاج و خوشنوی فاطمه ملکوت ناظر گردید جانی بیگ مشغول مرام میگشتند از پیشگاه عظمت
 و جلال و ستوری معاودت یافت و از اینجا که حواله ساختن جواب نامه بسفیر سے که نامه بسیار و خلاف رسم
 و آئین و و دست پاسخ نامه گرامی محبوب یکس از بندگان بایه گاه فلک اشتباه شرف از مال خود پذیرفت
 و از آنرا که شجاعت و مرتبت مذکور ترک دانست و بر نه بان فارسی رشتنا نیست جمله الملک مدد الهامی
 را به موجب ارشاد و تقدیر بشا را بیکر گزارش نمود و بر کاغذ جدا گانه نوشته با و حواله ساخته اند تا اگر موی ایبه
 آن عزت بیه با چنانچه بایر تقدیر نتواند نمود اندر و سه کاغذ سه روز مقرر شود و ایضا به وصول ملایم و معادل
 عنایت نامه بیا بادت انداخته اند و سه الطافه و احوال و قریه و خاتمه نگارش شده بود اگر چه رسوخ عقیدت
 و خلوص ارادت فیض اندیش فاطمه فیض آئین بود اما درین ایام که امارت و اقبال پناه بهره مند خان از حسن
 اعتقاد و خیر اندیشی جدا تلمی نموده موجب اند و یاد و موا و توجه و عاطفت گشت نواب خدایگان قدر دان
 فیض اندیش از بدو حصول بزرگی جناب علیان آب در ایام معاودت و درین دولت نشایان و تقدیم شرافت و وظائف افتاد
 میداند و المنة الله که در فیض کیفیت صدق اخلاص و عقیدت به مراتب باطن خود رشید تمثال فدا و پیوست و انیمفی
 سرایه بهیست و پیرایه طاعت خیر گال گشت با و اسه عطیه غنی لوانم شکر گزاردی و مراسم سپاس داری تقدیم
 رسانیده فیض اندیش بهیست که بوقت و ستوری ارشاد یافته بود و بمقتضای آن در سر انجام خدمت متعلقه سعی است
 چون حکم جهان انتقاد و طلب فدا جانی بقیه به هر چه که اوست نفاذ یافته امید که غنقریب بفرخی و نجنگی عرصه این
 دیار اند و رعد و دولت آمو و قد و زمینت آئین نور آگین شود و زیاده چه عرض نماید سایه و الایه و دولت
 است بر رفارق فیض اندیش عقیدت نهاد و محسوس با و ایضا غایات الهی و الطاف شاه شاهی که کیسای

[illegible]

خاطر حریف را بشاد و دل اندوگین را آباد ساخت **س** اے وقت تو خوش که وقت نافذش کردی
 قلمی بود که از چگونگی احوال آگهی بخشید چه گوید و چه نویسد که انیمضی غیر از سبب افزایش مال نخواهد بود و اندک
 صحت و عافیت از درگاه قادر و الجلال و الشافی بهمال مینماید و باشند چنانکه اندک که اختتام نگارخانه‌نشی
 بعنوان پذیر بر فراغت فرزند از چند صورت سنگه معروفه یگانه که در ترتیب رسائل و کتابها و اوراق
 و ستیاری مینماید و صورت سرانجام پذیرفت و نادر یادگاری بر صفا و نور کار نقشش ماند اگر چه چرخ زمانه گانی
 این خاک نشین که غفلت و نادانی بوجوه مسود فرزند از دانش پیوندد که اندک سرای علی و پیرایه علی بر او
 دارند بنابر سعادت مند که بتایید آسمانی و یمن روحانی ترتیب عارفانه ربانی اولین از بانی حضرت
 جمال الدین ولی ملتانی قدس سره العزیز بهر سبب صاحب معرفت و آگاهی صد نشین احوال پشای
 خواهد شد بر و مندرست و قریب به نوزدهمین طراز می اینان نه مانی و باز بهر پیر و از باند تاجی این رویه
 گزین نمود خواهد گردید لیکن بر رسم و آیین نکته آفرینان پیشین که هر که در نظم و شرح چه بقید تدوین
 کشید از بهر پایداری اساس کلام فصاحت نظام مقدم و تریقین و تمیق آتی پر واضح نشان و پیرمان
 چون قصه نو شیردان و عمارت بهران بوضوح عالم گذاشت تا نام نمود که بتالیف مسودات پراکنده خویش که در
 زندگی بادشاهان و اسبب قدسی نثار و خوانین کمال استعداد و زمان خدنگزاری دیوانیان کاروان
 معاند شناس سبب روستی کاغذ نگار یاب گلکس بدین قسم گردانیدند و دشمنان و بنده چو عجم که در
 گرو و ظاهر البیان فن انشاء از طالع این مکاتبات دل گزین که سرایا نگارش مطالب و گزارش معاملات
 است و قسطنطنیه کاغذ آید و اولاد و طمانت نهاد و دست و اهل کار وانی و دست مایه جاودانی بدست افتد
 امید که جبر القل این قلیل البضاعت در نظر جوهریان بانه از سندی و مقدمان متاع شیدا ربانی حسن
 قبول پذیرد و بجا هر نه و اهر عبارات شسته زنده وانی متکالی معانی غیر بناسفته جیب ومان از روی
 مشتریان کالا سبب سخن مال مال ساند و چون بهر روستی فهم درست و درست ز و بلع و قادر و مراد
 متانت انظار و زنت مضامین و خیرات بیان و سلامت کلام و لیس بر وید یا بند و باندان و جودت
 ازین و انتقال فکر ازین ماده تازه چاشنی لذت گیرنده از قمر قیبه را که بپای تو قمر و مننت محض اند براس
 تحصیل شین و آفرین هنر و دوستان برنج خامه گزراهی و تشویش فراهم آوردن نشست آواره چهارخود
 و چار غیران با وجود غریبی و شوق اعصاب که درست امتداد ایام سفر و کلفت جدائی یاران با جواهر
 اختیار کرده عاصه غیر یاد آرد و اگر بقیه قضا سبب خلق الانسان ضعیف اسوی و لغوی و بی عیب پوی
 و اعراض العین که شیوه ستوده بنده گان نیک حضرت بکار برده بسنن چینی و حرف گیری او بر سر

۱۹۱۵ ۵۳۴۸

CALL No. { ۵۳۱۵ ACC. No. ۲۰۴۳

AUTHOR _____

TITLE ۱۹۱۵ ۵۳۴۸

۱۹۱۵ ۵۳۴۸

R 30-6-97.

THE BOOK MUST

Date	No.	Date	No.
	۱۹۱۵		

R 30-6-97.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.